

تذکرہ سید محمد حسن طباطبائی
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جلد چہارم



في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میر جہانی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جزء چهارم کتاب

نوائب الدهور

در علائم ظهور حجّت منتظر

-عجل الله تعالى فرجه وسهل الله مخرجه-

جزء چهارم کتاب

نواب الدهور در علائم ظهور حجت منتظر

- بخش یازدهم: [در اخبار کهنه و منجمین و اهل شهود] ۴
- گفتار اول ۴
- گفتار دوم ۸
- گفتار سوم ۱۳
- گفتار چهارم ۲۲
- کلمات محیی الدین ۲۲
- گفتار پنجم ۲۵
- گفتار ششم ۳۰
- گفتار هفتم ۳۵
- گفتار هشتم ۳۹
- گفتار نهم ۴۴
- گفتار دهم ۴۵
- گفتار یازدهم ۴۵
- گفتار دوازدهم ۴۶
- بخش دوازدهم ۵۶
- بهره اول ۵۶
- اخبار اشعیا راجع به بابل و عراق ۶۳
- کیفیت خواندن آیات صفحه ۶۶ ۷۰
- اخبار شعیای نبی بشارت به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - ۹۳
- بهره دوم ۹۹

| | |
|----------|-----------------------------------|
| ۱۰۲..... | برهان دوم..... |
| ۱۰۵..... | برهان سوم..... |
| ۱۰۸..... | برهان چهارم..... |
| ۱۲۳..... | برهان پنجم..... |
| ۱۲۶..... | برهان ششم..... |
| ۱۳۷..... | بهره سوم از بخش دوازدهم..... |
| ۱۵۲..... | فائده..... |
| ۱۵۳..... | بشارت دیگر از زیور..... |
| ۱۵۵..... | بشارت دیگر از زیور داود..... |
| ۱۶۳..... | بیان فیہ التبیان..... |
| ۱۶۵..... | بهره چهارم از بخش دوازدهم..... |
| ۱۷۱..... | بهره پنجم اخبار دانیال..... |
| ۱۸۴..... | بشارت دیگر: رؤیای دانیال..... |
| ۱۹۵..... | و اما خواب دوم دانیال..... |
| ۱۹۸..... | در بیان توضیح و شرح این رؤیا..... |
| ۲۰۴..... | خواب دیگر دانیال..... |
| ۲۰۴..... | راجع به علائم آخرالزمان..... |
| ۲۰۸..... | باب دوازدهم از کتاب دانیال..... |
| ۲۰۹..... | بهره ششم از بخش دوازدهم..... |
| ۲۱۷..... | بشارت دیگر از کتاب حَبَقُوق..... |
| ۲۲۸..... | بهره هفتم از بخش دوازدهم..... |
| ۲۳۳..... | حرف الف..... |
| ۲۳۵..... | حرف باء..... |
| ۲۳۷..... | و اما حرف لام..... |
| ۲۳۸..... | و اما حرف میم..... |

- ۲۴۰..... واما حرف نون.....
- ۲۴۵..... واما حرف سين.....
- ۲۴۸..... واما حرف عين.....
- ۲۴۹..... حرف فاء.....
- ۲۵۰..... حرف صاد.....
- ۲۵۱..... حرف قاف.....
- ۲۵۲..... حرف راء.....
- ۲۵۳..... حرف شين.....
- ۲۵۴..... حرف تاء.....
- ۲۵۵..... حرف تاء از قسمت دوم.....
- ۲۵۶..... واما حرف شين از قسمت دوم.....
- ۲۵۷..... واما حرف راء.....
- ۲۵۸..... واما حرف قاف.....
- ۲۵۹..... واما حرف صاد.....
- ۲۶۲..... واما قسمت سوم.....
- ۲۶۳..... حرف ياء از قسمت سوم وحي كودك.....
- ۲۶۳..... واما حرف كاف.....
- ۲۶۴..... واما حرف لام.....
- ۲۶۵..... واما حرف ميم.....
- ۲۶۶..... بهره هشتم از بخش دوازدهم.....
- ۲۶۷..... بهره نهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۷۰..... در اخبار حكی نبی.....
- ۲۷۳..... بهره يازدهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۸۴..... بهره دوازدهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۸۷..... تبصره.....

| | |
|----------|--------------------------------------------------------------------------------|
| ۲۸۸..... | بهره سیزدهم از بخش دوازدهم |
| ۲۹۰..... | بهره چهاردهم از بخش دوازدهم |
| ۲۹۴..... | بهره پانزدهم از بخش دوازدهم در بشارات وارده در انجیل متی |
| ۳۰۰..... | بشارت دیگر از انجیل یوحنا |
| ۳۰۵..... | استدلال بر بطلان قول قسّیس در ینابیع بنا بر گفته مرحوم فخرالاسلام به چندین وجه |
| ۳۱۱..... | فائده |
| ۳۱۹..... | فهرست مندرجات جلد سوم |

نمایه‌ها / ۳۳۳

| | |
|----------|-------------------|
| ۳۳۵..... | نمایه آیات |
| ۳۵۱..... | نمایه احادیث |
| ۳۸۳..... | نمایه اشخاص |
| ۴۱۷..... | نمایه مکان‌ها |
| ۴۲۷..... | نمایه کتاب‌ها |
| ۴۴۳..... | نمایه اشعار فارسی |
| ۴۴۵..... | نمایه اشعار عربی |
| ۴۴۷..... | فهرست منابع |

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحي القيوم، ذي العزّ والجبروت، والقدرة والملكوت، الذي يؤتي الملك من يشاء، وينزع الملك ممن يشاء، ويعزّ من يشاء، ويذلّ من يشاء. بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير، وأفضل صلواته وأكمل تسليماته وتحياته على أفضل سُفرائه وأكمل أنبيائه ورسله. أوّل بحر تشعب فيه الهويّة، وأوّل نار أوقدت من مصباح القِدَميّة، في مشكاة الواحديّة، في زجاجة الأحديّة، نور الله الأضواء الأتمّ، واسم الله الأعظم أبي القاسم محمّد ﷺ. سيّما على النفس التي للإيمان مصدر، وللممكن محور، وفي الكون مُضمر، العدل المؤمّل، والحجّة المنتظر، م ح م د بن الحَسَن العسكريّ - أرواحنا وأرواح العالمين له الفداء، واللعنة الدائمة على أعدائهم أُولي الكفر والجحود والردى.

أما بعد، باقى گذارنده اين اثر، بنده شرمنده قاصر فاني، محمّد حسن ميرجهاني طباطبائي محمّدآبادي جرقويي اصفهاني، نزيل عاصمة^۱ تهران، ابن مرحوم خلد مكان، عليّ بن قاسم چنين وانمود مي نمايد: پس از اتمام جزء اوّل و دوم و سوم كتاب نواب الدهور در علائم ظهور امام مستور و غايب مشهور كه با چشم عليل و فكر كليلى^۲ و تهاجم هموم و غموم به تاييدات ربّانيّه و توفيقات سبحانيّه و توجّهات خاصّه ولويّه

۱. عاصمه: شهر، پايتخت، مركز مملكت.

۲. كليلى: عاجز، درمانده، سست.

و قائمیه از سرّ ضمیر بر لوح تحریر درآوردم و تا به حال جزء اول از آن کتاب به عنایت حضرت بقیة الله به حلیه طبع و اُفت درآمده، با عزمی راسخ متوکلاً علی الله و معتصماً بحبل الله به جمع و تألیف جزء چهارم پرداختم و توفیق اتمام آن را از خدای متعال با استمداد از ولی عصر و ناموس^۱ دهر - عجل الله تعالی فرجه - می طلبم.

یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

و این جزء از کتاب مشتمل بر دو بخش است که باقی مانده از دوازده بخش باشد که بنیاد همه کتاب بر آن گذارده شده و تا انتهای جزء سوم ده بخش آن به پایان رسید و اکنون از بخش یازدهم شروع می شود، « وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ »^۲.

بخش یازدهم

[در اخبار کهنه و منجمین و اهل شهود]

در اقوال کهنه و منجمین و علمای علم حروف و جفر و بعضی از مکاشفات اهل کشف و شهود.

گفتار اول

مشارق الأنوار از کعب بن حارث چنین روایت کرده که گفت:
 إِنَّ ذَا خَدْنِ^۳ الْمَلِكِ أَرْسَلَ إِلَى سَطِيحٍ لِأَمْرِ شَكِّ فِيهِ. فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ، أَرَادَ أَنْ يَجْرِبَ عِلْمَهُ قَبْلَ حَكْمِهِ، فَخَبَأَ لَهُ دِينَاراً تَحْتَ قَدَمِيهِ، ثُمَّ أَدْنَى لَهُ، فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ: مَا خَبَأْتُ لَكَ، يَا سَطِيحُ؟ فَقَالَ سَطِيحٌ: حَلَفْتُ بِالْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَالْحَجْرِ الْأَصَمِّ، وَاللَّيْلِ إِذَا أَظْلَمَ، وَالصَّبِيحِ إِذَا تَبَسَّمَ، وَبِكَلِّ فَصِيحٍ وَأَبْكُمْ، لَقَدْ خَبَأْتُ لِي دِينَاراً بَيْنَ النَّعْلِ وَالْقَدَمِ. فَقَالَ الْمَلِكُ: مَنْ أَيْنَ

۱. ناموس: شرف، عفت، عصمت، راز و سر، صاحب سر، آگاه و مطلع به باطن امور، ماهر و کاردان.

۲. سوره هود، آیه ۸۸.

۳. در مصدر: (ذا یزن).

علمك بهذا، يا سطيح؟ فقال: من قبل أخ لي جنّي ينزل معي أتى نزلت.

فقال الملك: أخبرني عما يكون في الدهور. فقال سطيح: إذا غارت الأخيار، وقادت^١ الأشرار، وكُذِبَ بالأقدار، وحُمِلَ [المال] بالأوقار، وخشعت الأبصار، لحامل الأوزار، وقُطِعَت الأرحام، وظهر الطعام، لمستحلي الحرام، في حرمة الإسلام، واختلفت الكلمة، وحفرت^٢ الذمة، وقلّت الحرمة، وذلك عند طلوع الكوكب، الذي يفرغ العرب، وله شبه الذنب، فهناك ينقطع الأمطار، ويجفّ الأنهار، وتختلف الأعصار وتغلو الأسعار، في جميع الأقطار.^٣

ثم تُقِيل البربر^٤، بالرايات الأصفر، على البرازين السود^٥، حتى ينزلوا مصر، فيخرج رجل من ولد صخر، فيبدّل الرايات السود بالحر، فيبيح المحرّمات، ويترك النساء بالثدي^٦ معلّقات، وهو صاحب نهب الكوفة. فربّ^٧ بيضاء الساق مكشوفة، على الطريق مردوفة، بها الخيل محفوفة، [قد] قُتِل زوجها، وكُسر^٨ عجزها، واستحلّ فرجها.

فَعِنْدَهَا يظهر ابن النبي المهديّ، وذلك إذا قتل المظلوم بيثرب، وابن عمّه في الحرم، وظهر الخسفي^٩، فوافق الوسمي. فعند ذلك يُقبِل المشؤوم، بجمعه الظلوم^{١٠}، فتظاهر^{١١} الروم بقتل القروم. فعندها ينكسف كسوف، إذا حاد الزخوف^{١٢}،

١. در مصدر: (وغازت).

٢. در مصدر: (وغفرت).

٣. عبارت «ويجفّ الأنهار...» در مصدر نیست.

٤. در مصدر: (البرر)، ودر کنار آن نوشته شده: (الهنزير خ).

٥. در مصدر: (على البرازين البتر).

٦. در مصدر: (بالثدايا).

٧. در مصدر: (قرب).

٨. در مصدر: (وكثر).

٩. در مصدر: (وظهر الخفي).

١٠. در مصدر: (المظلوم).

١١. در مصدر: (فيطاهي).

١٢. در مصدر: (جاء الزخوف).

وصفا^۱ الصفوف، ويظهر ملك من صنعاء اليمن أبيض كالقطن^۲، اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه عمر الفتن^۳.

فهناك يظهر مبارکاً زکياً، وهادياً مهدياً، وسيداً علوياً، فيفرح الناس إذا أتاهم بمنّ الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلمة^۴، ويظهر به الحقّ بعد الخفاء، ويفرّق الأموال في الناس بالسواء، ويغمد السيف فلا يسفك الدماء، ويعيش الناس في البشر والهناء، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذى، ويردّ الحقّ على أهل القرى، ويكثر في الناس الضيافة والقرى، ويرفع بعدله الغواية والعمى، كأنه كان غباراً فانجلى، فيملأ الأرض عدلاً وقسطاً، والآيام حبّاً، وهو علم الساعة بلا امتراء^۵؛

يعنى: ذاخَدَن پادشاه يمن فرستاد به سوى سَطِيح کاهن برای امری که در آن مشکوک بود. پس چون سَطِيح بر او وارد شد، خواست علم او را تجربه و امتحان کند. دیناری را در زیر قدم خود برای او پنهان کرد پیش از حکم کردن او. پس به او اذن دخول داد. چون سَطِيح به او وارد شد، ذو خدن به او گفت: چه چیز برای پنهان کردم، ای سَطِيح؟ پس سَطِيح گفت: سوگند یاد می‌کنم به خانه خدا و حرم و سنگ کر - یعنی: حجر الاسود - و به حقّ شب هنگامی که تاریک شود و به حقّ سفیده صبح وقتی که تبسم کند - یعنی: بالا آید - و به حقّ هر شخص فصیح و گنگی، که برای من دیناری در میان نعل و قدم خود پنهان کرده‌ای. پادشاه گفت: از کجا دانستی این را، ای سَطِيح؟ گفت: از جانب برادری که از جن دارم که با من فرود می‌آید در هر کجا که فرود آیم.

پس پادشاه گفت: مرا خبر ده از آنچه که در روزگارها واقع می‌شود. سَطِيح گفت:

۱. در مصدر: (وصف).

۲. در مصدر: (ثمّ یرج ملک من اليمن من صنعاء وعدن أبيض کالظن).

۳. در مصدر: (غمر الفتن).

۴. در مصدر: (بنوره الظلماء).

۵. مشارق انوار الیقین، ص ۱۹۶-۱۹۷.

وقتی که هلاک شدند نیکان و پیشرو شدند شیران و تکذیب کرده شد مقدرات و حمل کرده شد بارها و خاشع شد چشم‌ها برای حمل کنندگان گناهان و بریده شد خویشاوندی‌ها و ظاهر شدند طغیان کنندگانی که حلال کننده باشند حرام را که در حریم اسلام است و مختلف شد کلمه و اهل ذمه پیمان خود را شکستند و احترام‌ها کم شد، و اینها وقتی است که طالع شود ستاره‌ای که به فزع و اضطراب بیندازد عرب را و برای آن ستاره شبیه دنباله‌ای باشد، در آن وقت باران‌ها قطع می‌شود و نهرها می‌خشکد و عصرها مختلف می‌شود و نرخ‌ها در همه اقطار زمین گران می‌شود.

پس بربری‌ها با پرچم‌های زرد بر اسب‌های کوه‌پیکر سیاه رنگ رو می‌آورند تا آن که وارد مصر می‌شوند. پس مردی از فرزندان صخر - یعنی: سفیانی - بیرون می‌آید. [پس تبدیل می‌کند] پرچم‌ها [ی سیاه را] به سرخی، و مباح می‌کند محرمات را و زن‌ها را به پستان‌هایشان می‌آویزد و اوست آن کسی که کوفه را غارت می‌کند. چه بسا زن‌های سفید ساق که در میان راه ساق‌های ایشان منکشف شود و آنها را در ردیف اسب‌ها بدوانند که شوهرهای آنها کشته شده باشد و دنبه‌های ایشان شکسته شده باشد و فرج‌های آنها حلال شده باشد.

پس در آن وقت ظاهر می‌شود پسر پیغمبر، مهدی و این وقتی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عموی او در حرم مکه کشته شود و خسف میان مکه و مدینه ظاهر شود و موافقت کند صاحب علامتی. در آن وقت رو می‌آورد سفیانی بدبخت با همه لشکر ستمکارش. پس پشتیبانی کند او را روم به کشتن بزرگان. در آن وقت کسوفی واقع می‌شود و لشکر گرانی به جنبش آید و صف‌های لشکریان آراسته گردد و پادشاهی از صنعای یمن ظاهر شود که مانند پنبه سفید مو و سفید رو باشد که نام او حسن یا حسین است که به خروج او عمر فتنه‌ها از بین می‌رود.

در آن وقت ظاهر می‌شود شخص برکت داده شده پاک و راهنمای هدایت کرده شده و سیدی از اولاد علی. پس چون او بیاید، مردم شاد شوند به منت گذاردن خدایی که ایشان را هدایت کرده. پس به نور او تاریکی‌ها برطرف می‌شود و به وجود او حق

ظاهر می شود و مال را در میان مردم به مساوات تفریق می کند و پس از آن شمشیر خود را غلاف می کند و خون ها را نمی ریزد و مردم در بشارت و خوشی زندگانی کنند و خار و خاشاک به آب عدل و داد او از چشم روزگار شسته شود و حق به اهل شهرها و دهستان ها بازگشت کند و مهمانی کردن و مهمان نوازی در میان مردم زیاد شود و به عدل او گمراهی و کوردلی برطرف شود که گویا غبار گمراهی برداشته شود. پس لبریز کند زمین را از عدل و داد و روزها را از محبت و این است علم ساعت بدون شک.

گفتار دوم

کنز الفوائد کراچکی به اسناد خود از معاویة بن فضله^۱ روایت کرده که گفت:
 كنت في الوفد الذين وجههم عمر بن الخطاب، وفتحنا مدينة حلوان، وطلبنا المشركين في الشعب، فلم يردوا^۲ عليهم، فحضرت الصلاة، فانتهيت إلى ماء، فنزلت عن فرسي، وأخذت بعنانه، ثم توضأت وأذنت، فقلت: الله أكبر، الله أكبر. فأجابني شيء من الجبل، وهو يقول: كبرت تكبيراً، ففزعت لذلك فزعاً شديداً، ونظرت يميناً وشمالاً، فلم أر شيئاً، فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله، فأجابني وهو يقول: الآن حين أخلصت، فقلت: أشهد أن محمداً رسول الله، فقال: نبي بعث، فقلت: حي على الصلاة، فقال: فريضة افترضت، فقلت: حي على الفلاح، فقال: قد أفلح من أجابها [واستجاب لها]، فقلت: قد قامت الصلاة، فقال: البقاء لأمة محمد [ﷺ] وعلى رأسها تقوم الساعة.

فلما فرغت من أذاني ناديت بأعلى صوتي حتى سمعت بين لابتي الجبل، فقلت: إنسي، أم جنّي؟ قال: فأطلع رأسه من كهف الجبل، فقال: ما أنا بجنّي. ولكن إنسي، فقلت له: من أنت، يرحمك الله؟ قال: أنا رزيب^۳ بن ثملا من حوارِي عيسى بن مريم عليه السلام. أشهد أن

۱. در مصدر: (معاوية بن العظمة)، ولی در متن آن «معاوية بن الفضلة» آمده است.

۲. در مصدر: (فلم تقدر).

۳. در مصدر: (ذریب).

صاحبكم نبيّ، وهو الذي بشر به عيسى بن مريم [عليه السلام]، ولقد أردت الوصول إليه، فحالت في ما بيني وبينه فارس وكسرى وأصحابه.

ثمّ أدخل رأسه في كهف الجبل، فركبت دابّتي، ولحقت بالناس، وسعد بن وقاص أميرنا، فأخبرته بالخبر، فكتب بذلك إلى عمر بن الخطّاب، فجاءه كتاب عمر يقول: ألحق الرجل، فركب سعد، وركبت معه حتّى انتهيت إلى الجبل، فلم نترك كهفاً ولا شعباً ولا وادياً إلاّ التمسناه فيه، فلم نقدر عليه، وحضرت الصلاة.

فلما فرغت من صلاتي، ناديت بأعلى صوتي: يا صاحب الصوت الحسن والوجه الجميل، قد سمعنا منك كلاماً حسناً، فأخبرنا من أنت، يرحمك الله. أقررت بالله [تعالى] ونبيّه ﷺ. ^١ قال: فأطلع رأسه من كهف الجبل، فإذا شيخ أبيض الرأس واللحية. له هامة كأنها رحى، فقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فقلت: وعليك السلام ورحمة الله. من أنت، يرحمك الله؟ قال: أنا رزيب^٢ بن ثملا وصيّ العبد الصالح عيسى بن مريم ﷺ. كان سأل ربّه لي البقاء إلى نزوله من السماء، وقراري في هذا الجبل، وأنا موصيكم: سدّدوا وقاربوا و [إياكم و] خصلاً تظهر في أمة محمّد ﷺ. فإن ظهرت، فالهرب، الهرب، الهرب. ليقوم أحدكم على نار جهنّم حتّى تطفأ خير له من البقاء في ذلك الزمان.

قال معاوية بن [ال]فضلة: قلت له: يرحمك الله. أخبرنا بهذه الخصال لنعرف ذهاب ديانا وإقبال آخرتنا. قال: نعم، إذا استغنى رجالكم برجالكم، واستغنت نساؤكم بنسائكم، وانتسبتم إلى غير مناسبتكم، وتولّيتم إلى غير مواليتكم، ولم يرحم كبيركم صغيركم، ولم يوقّر صغيركم (كبيركم)، وكثر طعامكم فلم تروه إلاّ بأعلى^٣ أسعاركم، وصارت خلافتكم في صبيانكم، وركن علماؤكم إلى ولاتكم، فأحلّوا الحرام وحزّموا الحلال، وأفتوهم بما يشتهون، واتخذوا القرآن ألحاناً ومزامير في أصواتهم، ومنعتم حقوق الله من أموالكم،

١. در مصدر: (بالله تعالى ووحدانيتيه).

٢. در مصدر: (ذريب).

٣. در مصدر: (إلاّ غلاء).

ولعن آخر أمتكم أولها، وزوّقتم المساجد، وطوّلتهم المنابر، وحلّيتهم المصاحف بالذهب والفضّة، وركب نساؤكم السروج، وصار مستشار أموركم نساؤكم وخصيانكم، وأطاع الرجل امرأته، [وجفى] وعقّ والديه، وضرب الشابّ والديه، وقطع كلّ ذي رجم رجمه، وبخلتم بما في أيديكم، وصارت أموالكم عند شراركم، وكنزتم الذهب والفضّة، وشربتم الخمر، ولعبتم بالميسر، وضربتم بالكبر، ومنعتم الزكاة، ورأيتموها مغرماً، والخيانة مغنماً، وقتل البريء لتغتاظ^۱ العامّة بقتله، واختلست قلوبكم فلم يقدر أحد منكم يأمر بالمعروف و[لا] ينهى عن المنكر، وقحط المطر وصار قيضاً، والولد غيضاً، وأخذتم العطاء فصار في السقاط، وكثر أولاد الزنا والخبيثة، وطففت المكيال، وكلب عليكم عدوّكم، [وضربتم بالذلة] وضربتم بالمدلّة، وصيرتم أشقياء، وقلّت الصدقة حتّى يطوف الرجل من الحول إلى الحول، ما يُعطى عشرة دراهم، وكثر الفجور، وغارت العيون، فعندها نادوا فلا جواب لهم - يعني: دعوا، فلم يستجب لهم -؛^۲

يعنى: معاويه گفت: بودم در لشکری که توّجه داد آن را عمر بن الخطّاب و فتح کردیم شهر حلوان را و در طلب مشرکین به درّه های کوه رفتیم. پس وارد نشدند بر ایشان تا این که وقت نماز رسید. پس خود را به آبی رسانیدم و از اسب خود فرود آمدم و عنان آن را گرفتم. پس وضو ساختم و اذان گفتم. دو تکبیر گفتم. پس چیزی از کوه مرا جواب داد که می گفت: تکبیر گفتم. تکبیر گفتم. پس ترسیدم ترسیدن شدیدی و به سمت راست و چپ نظر کردم، چیزی را ندیدم. پس گفتم: أشهد أن لا إله إلا الله. به من جواب گفت: الآن وقتی است که مخلص شدی. پس گفتم: أشهد أن محمداً رسول الله. گفت: پیغمبری است که مبعوث شده. پس گفتم: حيّ على الصلاة. گفت: فریضه ای است که واجب شده. پس گفتم: حيّ على الفلاح. گفت: رستگار شد کسی که اجابت

۱. در مصدر: (لتنعظ).

۲. کنز الفوائد، ص ۵۹-۶۰، ونیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۲۷۹-۳۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۴۱-۱۴۴ و ج ۷۳، ص ۲۵۲-۲۵۴، ح ۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴.

کرد آن را. پس گفتم: قد قامت الصلاة. گفت: بقا برای امت محمد است و بالای سر آن است قیامت.

پس چون از اذان خود فارغ شدم، به صدای بلند صدا کردم بنحوی که صدای من میان دو کوه می‌رسید و گفتم: ای صاحب صدا! از آدمیان هستی، یا پریان؟ پس سر خود را از شکاف کوه بیرون کرد [و گفت:] من از پریان نیستم. منم رزیب بن ثملا از شاگردهای عیسی بن مریم علیه السلام. گواهی می‌دهم که صاحب شما پیغمبر است و او آن کسی است که عیسی بن مریم به آمدن او بشارت داد و من می‌خواستم خدمت او برسم، فارس و کسری و صاحب او میان من و او حایل شدند.

پس سر خود را در شکاف کوه داخل کرد و من بر اسب خود سوار شدم و خود را به مردم رسانیدم و سر لشکر ما سعد و قاص بود. او را به قضیه خود خبر دادم. پس این خبر را به عمر بن الخطاب نوشت و او در جواب نوشت که: به آن مرد ملحق شو. پس سعد سوار شد و من هم سوار شدم و با هم رفتیم تا آن که به کوه رسیدیم و شکاف و دره‌ای را باقی نگذاریم و نه دامنه‌ای را مگر این که در طلب او بودیم و قادر بر پیدا کردن او نشدیم، تا این که وقت نماز رسید.

چون از نماز خود فراغت یافتم، به صدای بلند صدا زدم که: ای صاحب صدای نیکو و روی پاکیزه! از روی تحقیق از تو کلامی شنیدیم نیکو. پس به ما خبر ده که تو کیستی. رحمت کند خدا تو را که اقرار کردی به خدا و پیغمبر او صلی الله علیه و آله. گفت: پس سر خود را از شکاف کوه بیرون کرد. دیدیم پیر مردی است که موی سر و ریش او سفید است و سر بزرگی دارد مانند سنگ آسیا و گفت: سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکات او! پس گفتم: و بر تو باد سلام و رحمت خدا! کیستی تو؟ خدا رحمت کند تو را! گفت: من رزیب بن ثملا، وصی بنده شایسته عیسی بن مریم علیه السلام هستم که از پروردگار خود خواهش کرد باقی ماندن مرا تا زمان فرود آمدن او از آسمان و جایگاه من در این کوه است و من به شما وصیت می‌کنم که محکم باشید و نزدیک همدیگر شوید و خصلت‌هایی در امت محمد ظاهر خواهد شد. پس هرگاه دیدید که آن خصلت‌ها

ظاهر شد، فرار کنید. فرار کنید. فرار کنید که اگر یکی از شما بایستد کنار آتش جهنم تا وقتی که خاموش شود بهتر است از برای او از باقی ماندن در آن زمان.

معاویه بن فضله گفت: گفتم: خدا تو را رحمت کند! خبر ده ما را به آن خصلت‌ها تا بشناسیم رفتن دنیای ما و نزدیک شدن آخرت خودمان را. گفت: آری، وقتی که بی‌نیاز شدند مردان شما به مردان شما - یعنی: در فجور کردن - و بی‌نیاز شدند زنان شما به زنان شما و نسبت داده شدید به غیر نسبت‌های خود و قبول کردید ولایت کسانی را غیر از موالی خود و رحم نکرد بزرگ شما کوچک شما را و احترام نکرد کوچک شما بزرگ شما را و بسیار شد خوردنی‌های شما و ندیدید آن را مگر به گرانبهارترین نرخ‌های شما و خلافت و سلطنت در کودکان‌های شما باشد و میل کردند دانایان شما به حکام و زمامداران شما تا حلال کنند حرام را و حرام کنند حلال را و فتوا دهند برای ایشان به آنچه که میل دارند و بگیرند قرآن را در آوازه‌ها و ساز و نوازه‌ها در صداهایشان و آوازه‌هایشان و منع کردید حقوق خدا را از مال‌های خودتان - یعنی: حقوق خدا را ندادید - ولعن کرد آخر امت شما اول خود را و نقاشی کردید مسجدهای خودتان را و بلند ساختید منبرهای خودتان را و زینت کردید قرآن و کتاب‌های خود را به طلا و نقره و سوار شدند زن‌های شما بر زین‌ها و مستشار در کارهای شما زن‌های شما شدند و امردان^۱ شما و اطاعت کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد پدر و مادر خود را و جوان بزند پدر و مادر خود را و هر خویشی قطع کند خویشاوندی خود را و بخل کنید به آنچه در دست‌های شماست و مال‌های شما در نزد بدان شما جمع شد و کنز^۲ و مخفی کردید طلا و نقره‌های خود را و آشامیدید شراب‌های مست‌کننده را و قماربازی کردید و نواختید طبل‌ها و سازها را و منع کردید زکات دادن را و دادن زکات را ضرر خود دانستید و خیانت کردن در امانت را

۱. امرد: جوانی که هنوز صورتش موی در نیاورده، بی‌ریش.

۲. کنز: گنج.

غنيمت دانستيد و كشته شد بي گناه براي آن كه عايمه مردم خشمگين شوند به سبب كشته شدن او و دل هاي شما ريبوده شد كه كسي قادر بر امر كردن به كارهاي خوب و نهي كردن از كارهاي زشت نباشد و باران نباريد و زمستان مانند فصل خزان شد و فرزند به پدر و مادر خشمناك شد و عطا و بخشش به مردمان پست داده شد و فرزندان زنا زياد شد و كيل و ترازوها كم داده شد و زياد گرفته شد و دشمن مانند سگ ديوانه بر شما حمله كرد و شما ذليل شديد و شقي و بدبخت شديد و صدقه دادن كم شد تا اندازه اي كه مرد از سال تا سال دور زند و ده درهم به او داده نشود و فجور و كارهاي زشت و ناروا زياد شد و چشم ها به گودي هاي سرها فرو رفت ، در آن وقت ندا مي كنند و جوابي به ايشان داده نمي شود - يعني : دعا مي كنند و مستجاب نمي شود .

گفتار سوم

مسامرة الأبرار و محاضرة الأخيار ، تأليف محيي الدين عربي ، جزء اول ، صفحه ۱۴۳ ،
 طبع اول در مطبعة عثمانيه مطبوع سال ۱۳۰۵ قمری ، گفته است :
 حدّثني عبد الواحد بن إسماعيل بن إبراهيم العسقلاني الكتاني ، قال : حدّثني أبي ، قال :
 قرأت في كتاب ابن عصمة : في القرآن العاشر من المثلة الترابية الموافقة لسنة خمسمائة
 وأحد وستين من الهجرة النبوية تكون أمور هائلة في الأقاليم الثالث والرابع بتقدير العزيز
 العليم الذي أودع علم ذلك في جري الكواكب وحركات الأفلاك كما أودع السحاب المطر ،
 والأرض [و] النبات وسائر الأسباب الإلهية المصنوعات بسياقها .

فمن ذلك ظهور الملك المشرق فيعظم أمره ، ويشدّ في الآفاق خبره ، ويعلو شأنه إلى أن
 تصعد جناحاه إلى الغرب والقبلة ، ويكون مؤيداً منصوراً في جميع أموره ، وذلك في أول
 القرآن ، وهو قران زحل والمشتري العلويين في برج الجدي في الثلث الأخير منه ، ويستولي
 هذا الملك المذكور على مملكة مصر ، ويضعفها ويسقيها بكأس الحمام ، وينغصبها ويهلك
 أعوانها ومن يقول بقولها ، وذلك من أول القرآن إلى رُبعه ، ويهلك الله به السودان هلاكاً

لايرجى جبرانه إلى أن يعودوا ذمة تحت يديه، ويقوى على بني الأصفر، ويكسرهم ثلاث مرّات، ويفتح على أيامهم قرية يلبيس^١، ويهلك بها خلق كثير.

فإذا كان الربع الثاني من القرن ظهر منه غضب ويتفرّق ملكه على ثلاث فرق، فيجوز كلُّ منهم مكاناً يجوزه برجاله وعساكره، ويكون أحد الثلث قوياً والثلاثان فيهم ضعف، ويبقى الملك في عقبيهم إلى نصف القران، ثمّ ينتقل الكوكبان إلى الدبران^٢، وهو الثلث الثالث من القران، ففي ذلك الزمان يتحرّك صاحب الغرب في جيوش كثيرة وعساكر غزيرة، وينزلون شرقاً وغرباً، ويعمر مدينة يقال لها شبرة - أو صبرة - ويملؤون بنياد القيروان، فيبلغ الروم ذلك، فيتحرّكون في الأساطيل العظيمة، فيفتحون سواحل البحر، ويخاف على الجزيرتين والإسكندرية. فإذا أنزل حركة كيوان وجسده في البرج الغربي، وحرك سبحانه عند ذلك جيوش المغرب، فينزلون قريباً من البحر^٣ الأبيض، فيقسمون جيوشهم على ثلاث فرق: فرقة تقصد الصعيد الأعلى، وفرقة تأخذ الطريقة الوسطى، وفرقة تأخذ على طريق البحر، فيجتمعون بأسرهم على نيل مصر، ويكون النيل سبعة من اثني عشر حتى تغور بحيرة طبرية، وتجنّف العيون في جميع الأقاليم [وتغور المياه في قرار الأرض، و يعدم القوت، وتسبب البلاد، ويجوز كل واحد موضعه، ويفيض اللسان الأعوج في جميع الأقاليم]، وتحرق مصر ثالثة، ويستباح ما فيها، وتستباح دماء أهل الذمة وأموالهم، ويملك أكثرهم، ويخرب الصعيد والريفان، ويكون أمر الخلق في ضلال بعد أن تستباح أموالهم، وتضعف أحوالهم، ويموت كثير منهم، والويل لمن يقيم في إقليم مصر إذا أنزل الله كيوان برج السرطان، وذلك في الربع الأخير من القران.

فإذا نزل، تحرّك بنو الأصفر بقوة عظيمة في الأساطيل، ويفتحون مدينة الإسكندرية من بين البابين، ويدخلون فيها إلى أن يبلغوا سوق الرياح، فيقتلون خلقاً كثيراً، وينقلع

١. در مصدر: (بلييس).

٢. در مصدر: (إلى الدبران).

٣. در مصدر: (من الحجر).

بنو الأصفر من الشام جميعه حتى السواحل، وكان سبب خروجهم يظهر عليهم رجل من المشرق بغتة لا يعلمون بخروجه، وينضاف إليهم عساكر من الترك، يفتتحون بيت المقدس والشام جميعه، ويقيمون بها دون الحول. فعند ذلك يتحرك ملك الجزر، يقال له ذو العرف. يخرج بعساكره برأً وبحراً، ويقصد بعضهم إلى الدروف، وبعضهم إلى الشام، وبعضهم إلى الإسكندرية وجزائر البحر، ويقع بينه وبين الترك خمس وقعات إلى أن تجري دماؤهم كالنهر، وفي عقب ذلك تنتصر جيوش الغرب بقوة عظيمة مائة ألف أو أكثر، وتعود دفعة ثانية إلى مصر، ويضربون خيامهم من الترك وعسقلان وطبرية.

ثم يخرج السفيناي بعساكر عظيمة، فيقتلهم حتى لا يبقى منهم أحد، ويوجه السفيناي جيشين: جيشاً إلى الكوفة، فيقتل حتى لا يبقى منهم أحد أصلاً، وأما الجيش الآخر، فيأتي إلى مدينة يثرب، فيستبيحها ثلاثة أيام، ثم يرحل يطلب مكة، فينخسف به في البيداء، فلا يسلم منهم أحد سوى رجلين أحدهما من جهينة، فهو الذي يأتيه بالخبر، ثم يخرج المهدي، فيقتل السفيناي ذبحاً تحت شجرة بخارج دمشق، ويباع بين الركن والمقام، فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً، ثم يغزو القسطنطينية بعساكر في جملتهم سبعون ألفاً من ولد إسحاق، فيكبرون عليها، فينهدم ثلثها، ثم يكبرون ثانية، فينهدم الثلث الثاني، ثم يكبرون الثالثة، فينهدم سورها كله، فيدخلونها فيكسبون فيها أموالاً عظيماً، ثم يخرج الدجال، فيلبث أربعين يوماً، يوم كسنة، ويوم كشهر، ويوم كجمعة، وسائر أيامه كأيامكم، فينزل عيسى عليه السلام بين مهرودتين عند المنارة البيضاء بشرقي دمشق، فيصلي العصر بالناس، ويطلب الدجال، فيقتله بباب لُد، ويخرج يأجوج ومأجوج.

وقد ذكرنا حديثهم في هذا الكتاب، فينحصروا في جبل الطور في القلعة التي بناها الملك المعظم ابن الملك العادل، بنيان عيسى لعيسى، وأرجو أن يدعوا بانيتها^١، فلا يزال محصوراً بها داعياً في هلاك يأجوج ومأجوج، فيموتون موت رجل واحد بداء النغف^٢

١. در مصدر (أن يدعو لبانيتها).

٢. در مصدر: (بداء النغف).

كما ذكرنا، ثم يخرج عيسى عليه السلام، وتخرج الأرض خيرها وبركتها، فيتزوج ويولد له، ثم يموت فيدفن في المدينة بين النبي صلى الله عليه وآله وأبي بكر^۱ (انتهى كلامه بعباراته وألفاظه)؛

یعنی: حدیث کرد مرا عبدالواحد پسر اسماعیل پسر ابراهیم عسقلانی کنانی که گفت: حدیث کرد مرا پدرم. گفت: در کتاب ابن عصمه خواندم که: در قرن دهم از مثلثه خاکی موافق سال پانصد و شصت و یک هجری نبوی (صلى الله عليه وآله) امور هولناکی می باشد در اقلیم های سوم و چهارم به تقدیر خدای غالب دانا، آن خدایی که به ودیعت گذارده علم آن امور را در جریان ستاره ها و حرکت های افلاک همچنان که به ودیعت گذارده در ابر باران را و در زمین نبات را و در سایر اسباب الهیه هر یک از مصنوعات را به سیاق خود.

پس از جمله آن امور ظهور پادشاه تابنده ای است که بزرگ می شود امر او و سخت می شود در کرانه های زمین خبر او و بالا می رود شأن او، تا این که صعود کند دو بال او به مغرب و قبله - یعنی: مغرب و قبله زمین را بگیرد - و در همه کارها مؤید و منصور شود و همه اینها در اول قرن صورت گیرد و آن قران علوین است - که قران زحل و مشتری باشد - در برج جدی در ثلث آخر آن برج و این پادشاه بر مملکت مصر استیلا یابد و آن را ضعیف کند و کاسه مرگ را به آنها بچشانند و اوضاع آنها را تیره سازد و یاران آنها را هلاک کند و آنهایی که قائل به قول آنها هستند نابود نماید و اینها همه از اول قران تا ربع از آن بگذرد صورت گیرد و خدا به سبب او اهل سودان را نابود کند بنحوی که امید جبران در آن نباشد تا این که برگردند و تحت ذمه او قرار گیرند و زیر دست او باشند و بر بنی اصر - که بربری ها باشند - قوی شود و سه مرتبه آنها را شکست دهد و بنی اصر در ایام ایشان قریه یلبیس را فتح کنند و خلق بسیاری را در آن جا هلاک کنند.

پس چون به ربع دوم از قرن رسد، غضبی از او ظاهر شود و ملک او متفرق و به

۱. محاضرة الأبرار ومسامرة الأخيار، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۴۳.

سه قسمت شود و سه فرقه شوند و هر فرقه از ایشان با رجال و لشکر خود مکانی را حیازت^۱ کنند و یکی از این سه فرقه قوی تر باشد و در آن دو فرقه دیگر ضعف پیدا شود و مُلک تا نیمه قرن در اعقاب ایشان باقی باشد. پس دو ستاره زحل و مشتری منتقل شوند به منزل دبران - که یکی از بیست و هشت منزل قمر است - و آن در ثلث سوم قرن واقع خواهد شد. پس در آن زمان صاحب غرب با لشکر بی اندازه و سپاه بسیاری در شرق و غرب فرود آیند و شهری که آن را شبره - یا صبره - گویند معمور کنند و بنیاد قیروان را پر کنند و این واقعه به گوش روم رسد. پس با دسته های عظیمی حرکت کنند و ساحل های دریا را فتح کنند و بر دو جزیره و اسکندریه بیمناک باشند. پس چون ستاره زحل و جسد او در برج غربی نزول کند، حرکت دهد خدایی که منزّه است در آن وقت لشکرهای مغرب را و آنها نزدیک دریای سفید فرود آیند و لشکرهای خود را سه قسمت کنند. یک قسمت در صعید اعلا تمرکز کنند و یک قسمت طریقه وسطی را پیش گیرند و یک قسمت راه دریا را پیش گیرند. پس همه آنها بر نیل مصر مجتمع شوند و آب رود نیل از دوازده قسمت هفت قسمت آن بماند - یعنی: آب رود نیل کم شود - تا اندازه ای که دریاچه طبریّه آبش فرو رود و در همه اقلیم ها چشمه ها خشک شود و در دفعه سوم مصر آتش گیرد (مراد آتش جنگ و فتنه و فساد است) و مباح شود آنچه که در آن است و مباح شود خون های اهل ذمه و مال های ایشان و مالک شوند اکثر از ایشان را - یعنی: آنها را به غلامی بگیرند - و صعید و ریفان خراب شود و مردم به ضلالت و گمراهی افتند پس از آن که مال های ایشان مباح و غارت شد و حال های ایشان ناتوان شد و بسیاری از ایشان مردند. وای برای کسی که در اقلیم مصر اقامت کند وقتی که ستاره زحل در برج سرطان فرود آید! و این در ربع اخیر از قرن خواهد بود.

پس چون ستاره زحل در برج سرطان نزول کرد، بنی الاصفیر با قوای عظیمی

۱. حیازت: گرد آوردن، جمع کردن، فراهم ساختن و به دست آوردن چیزی.

و دسته‌های زیادی حرکت کنند و شهر اسکندریه [را] از میان دو باب آن فتح می‌کنند و در آن داخل می‌شوند تا این که به سوق ریحان می‌رسند و خلق بسیاری را می‌کشند و نژاد زرد - که بنی الاصفیر باشند - تمام شامات حتی ساحل‌های آن را از جا می‌کنند (کنایه از شدت فتنه و فساد ایشان است) و سبب خروج نژاد زرد این است: ظاهر می‌شود بر ضرر ایشان مردی از مشرق بطور ناگهانی و آنها خروج او را نمی‌دانند و به آنها اضافه می‌شوند لشکرهایی از ترک که فتح می‌کنند بیت المقدس و همه شامات را و یک سال چیزی کم در آن جا می‌مانند. در آن وقت پادشاه جزر که او را ذوالعرف می‌گویند با لشکرهای بیابانی و دریایی خود بیرون می‌آید و بعضی از ایشان قصد دروف می‌کنند و بعضی از ایشان رو به شام می‌آورند و بعضی از ایشان متوجه اسکندریه و جزیره‌های دریا می‌شوند و میانه او و ترک پنج جنگ واقع می‌شود، تا اندازه [ای] که خون‌های کشتگان ایشان مانند نهر جاری می‌شود و در تعقیب آن لشکرهای غرب با قوای بزرگ که عده ایشان صد هزار نفر یا زیادتر است به یاری می‌آیند و مرتبه دوم وارد مصر می‌شوند و خیمه‌های خود را از ترک و عسقلان و طبریّه برپا می‌کنند.

پس از آن سفیانی با لشکرهای عظیمی خروج می‌کند و همه آنها را می‌کشد و احدی از آنها را باقی نمی‌گذارد اصلاً و دو لشکر می‌فرستد سفیانی: یکی به طرف کوفه. پس می‌کشد ایشان را تا این که احدی از آنها باقی نمی‌ماند اصلاً، و اما لشکر دیگر را به یثرب - که مدینه طیبه باشد - می‌فرستد و تا سه روز آن جا را غارت و کشتار می‌کند. پس لشکر او کوچ می‌کند به طلب مکه. در بیداء لشکر او به زمین فرو می‌روند و سالم نمی‌ماند از ایشان احدی مگر دو مرد که یکی از آنها از قبیله جُبهینه است و اوست آن کسی [که] خبر فرورفتن لشکر را به مکه برای مهدی می‌آورد. پس مهدی خروج می‌کند و می‌کشد سفیانی را به سر او را بریدن در زیر درختی در خارج دمشق و با او بیعت کرده شود در میان رکن و مقام. پس زمین را پر کند از عدل و داد و بعد از

آن جنگ کند با اهل قسطنطنیه با لشکرهایی که در میان ایشان باشد هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق. پس تکبیری بر آن گویند که یک ثلث از آن خراب شود و تکبیر دوم را که گویند ثلث دوم آن خراب شود و تکبیر سوم همه حصار آن خراب شود و داخل قسطنطنیه شوند و کسب کنند مالهای بزرگی را. پس از آن دجال خروج کند و چهل روز روی زمین بماند که یک روز از آن مانند سالی باشد و یک روز مانند ماهی و یک روز مانند هفته‌ای و باقی روزهای آن مانند روزهای شما باشد. پس عیسی علیه السلام فرود آید در حالتی که دو جامه زرد رنگ پوشیده باشد در نزد مناره سفید در سمت شرقی دمشق و با مردم نماز عصر را بجا می‌آورد و طلب می‌کند دجال را و او را در باب لد می‌کشد و یاجوج و ماجوج بیرون آیند - که حدیث ایشان را در این کتاب ذکر کردیم - و در کوه طور محصور شوند در قلعه‌ای که پادشاه معظم فرزند پادشاه عادل به بنا و پایه عیسی که برای عیسی بنا کرده و امیدوارم که بانی او را باقی گذارند و همیشه در آن جا محصور باشد برای هلاکت یاجوج و ماجوج. پس همه ایشان می‌میرند مانند مردن یک مرد به درد نَعْف - یعنی: کرمی به آنها می‌افتد مانند کرم‌هایی که در بینی شتر و بینی گوسفند است - و همه ایشان را یکمرتبه به همراه یکدیگر هلاک می‌کند. پس بیرون می‌آید عیسی و زمین خیر و برکت خود را ظاهر می‌کند و عیسی زن می‌گیرد و فرزند می‌آورد و پس از آن می‌میرد و در مدینه طیبه میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دفن می‌شود (تمام شد منقول از کتاب ابن عصمه).

مؤلف قاصر گوید: برای شرح این گفتار که تا اندازه‌ای پرده ابهام از روی کلام برداشته شود و اذهان بعضی از برادران ایمانی به آن آشنا شود، مقتضی چنان دیدم که بعضی از اصطلاحات نجومی را که متعلق به قران است در این مقام شرح دهم و در نتیجه آنچه از این گفتار مستفاد می‌شود به عرض رسانم.

بدان که کلیه قراناتی که در کواکب سیاره در فضای افلاک رخ می‌دهد بر شش قسم است:

اول: قران دوگانه - یعنی: قرانی که دو کوكب از کواکب سیاره با هم نزدیک شوند.

- دوم: قران سه گانه - یعنی: سه کوکب با هم نزدیک شوند.
- سوم: قران چهار گانه - یعنی: چهار کوکب با هم نزدیک شوند.
- چهارم: قران پنج گانه - یعنی: پنج کوکب با هم نزدیک شوند.
- پنجم: قران شش گانه - یعنی: شش کوکب با هم دیگر مقارن شوند.
- ششم: قران هفت گانه - یعنی: هفت سیاره با هم نزدیک شوند.

و جمله این قرانات صد و بیست قران می شود - چنان که بعد از این شرح اجمالی خواهی داد - و معظم احکام و حوادث عالم بر این صد و بیست قران است و معظم ترین همه قرانها قران زحل و مشتری است که آن را قران علویین گویند بطور اطلاق و بعد از آن قران نحسین است که قران زحل و مریخ باشد در برج سرطان که زحل را وبال است و مریخ را هبوط و پس از آن قران سعدین است - که مشتری و زهره باشند - در برج حوت که خانه مشتری و خانه شرف زهره است.

و این سه قران از سایر قرانات اهمیتش زیادتر است و نگارنده شرح این سه قران را در طی سه مطلب ذکر می نمایم.

مطلب اول در قران علویین و آن بر چهار نوع است: اقدم و اعظم و اوسط و اصغر. مدّت قران اصغر نوزده سال و کسری قریب بیست سال است و قران اوسط مدّت آن دویست و چهل سال و کسری است و قران اعظم مدّت نهصد و هشتاد سال است و قران اقدم دو هزار و نهصد و چهل سال مدّت آن است.

در کتاب کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم، تصنیف خواجه ظهیرالحق سید العلماء ابوالمجاهد محمد بن مسعود بن محمد زکی غزنوی، از کتاب تفهیم ابوریحان نقل کرده که می گوید: قران علویین هر بیست سال یک بار باشد و آن را قران اصغر خوانند، و چون در مثلثه دوازده قران کردند در مدّت دویست و چهل سال، منتقل می شوند به مثلثه دیگر و آن را قران اوسط گویند، و چون در هر چهار مثلثه - که اول آن حمل است و آخر آن سرطان - مقارن شدند و در مدّت نهصد و هشتاد سال به حمل برگشتند، آن

را قران اعظم خوانند.^۱ بعد از نقل کلام ابوریحان از تفهیم می‌گوید که: این قول از استاد پسندیده نیست؛ برای آن که سهو است و گمان این است که این سهو از طغیان قلم است و حق آن است که قران علویین چهار است - چنان که ذکر کردیم.

اما قران اقدم: آن است که در اول حمل قران کنند و پس از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مقدار دو هزار و نهصد و چهل سال در چهار مثلثه به سه دفعه، در هر دفعه‌ای چهل و نه قران و گاه باشد که پنجاه قران کنند و گاه باشد که چهل و هشت قران کنند و از آن جمله در هر مثلثه‌ای دوازده قران کنند و گاه باشد که سیزده قران کنند و چون صد و چهل و هفت قران کردند، به اول تمام شود و به حمل باز آیند.

مثال آن است که چون در اول حمل قران کردند، حمل از مثلثه آتشی است، دوازده یا سیزده قران کنند. پس در مثلثه خاکی روند و آغاز از ثور نهند و در آن مثلثه دوازده قران کنند. پس در مثلثه بادی روند و آغاز از جوزا نهند و در آن مثلثه دوازده قران کنند. پس در مثلثه آبی روند و آغاز از سرطان نهند و در آن مثلثه نیز دوازده قران کنند و این یک دفعه باشد که در مثلثه قران کرده باشند. پس دفعه دوم در مثلثه آتشی روند و از اسد ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از سنبله ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس در مثلثه بادی روند و از میزان ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس در مثلثه آبی روند و از عقرب ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس دفعه سوم در مثلثه آتشی روند و از قوس ابتدا کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از جدی ابتدا کنند. پس در مثلثه بادی روند و از میزان ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس دفعه سوم در مثلثه آبی روند و از عقرب ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس دفعه سوم در مثلثه آتشی روند و از قوس ابتدا کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از جدی ابتدا کنند. پس در مثلثه بادی روند. پس در مثلثه آبی روند. به همان تفصیل هر کدام قران کنند تا به اول حمل صد و چهل و هفت قران تمام شود و باز به اول حمل رسند و این مقدار

۱. التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۲۰۷-۲۰۸.

قرانات دو هزار و نهصد و چهل سال می شود و آن مدّت قران اقدم است .
 و اما قران اعظم : اول قران هایک دفعه است از دفعات قران اقدم و عدد قران چهل
 و نه است و گاهی می شود که پنجاه شود و گاهی می شود که چهل و هشت شود و مدّت
 آن نهصد و هشتاد سال است .
 و اما قران اوسط : اول قران هایک مثلثه از قران اعظم است و عدد قران وی دوازده است
 و گاهی باشد که سیزده شود و مدّت این قران دویست و چهل سال و چیزی است .
 و اما قران اصغر : یک قران از قران اوسط است که مدّت آن قریب بیست سال است .
 چون معنای قران های چهارگانه نجومی دانسته شد ، اکنون بدان که مراد از قرن
 عاشر از مثلثه ترابی که در این گفتار سوم از کتاب مسامرة الأبرار از کتاب عصمت نقل شد
 که مصادف بوده با سال پانصد و شصت و یک هجری از قرون قران اعظم است که
 شرح و مدّت آن ذکر شد که دور آن نهصد و هشتاد سال است که در این تاریخ که سال
 یک هزار و سیصد و هشتاد و سه سال و سه ماه و کسری از هجرت نبوی ﷺ می گذرد ،
 هشتصد و بیست و سه سال و کسری از آن قرن که قران اعظم است گذشته و صد و
 پنجاه و هفت سال دیگر از این قرن باقی مانده و هشتاد و هشت سال از ربع چهارم این
 قرن گذشته . امید است که به همین زودی ها این قرن به پایان نرسیده آثاری که خبر داده
 بروز و ظهور کند و فرج قائم آل محمد - عجل الله فرجه - ظاهر شود .

گفتار چهارم

کلمات محیی الدین

ینابیع المودة ، تألیف شیخ سلیمان حسینی حنفی نقشبندی قندوزی بلخی - که از اجله
 علمای اسلامیّه در قسطنطنیه بوده - ، طبع بمبئی ، صفحه ۳۹۰ ، از کتاب عنقاء مغرب ،
 تألیف محیی الدین عربی ، در حالات مهدی موعود گفته است که :

فعد فنا خاء الزمان و ذالها علی فاء مدلول الکرور یقوم

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| مع السبعة الأعلام والناس عقل | علیم بتدبیر الأمور حکیم |
| بأشخاص خمس، ثم خمس و خمسة | علیهم تری أمر الوجود یقیم |
| ومن قال: إنَّ الأربعین نهاية | لهم، فهو قول یرتضیه کلیم |
| وإن شئت أخبر عن ثمانٍ ولا تزدد | طریقهم فرد إليه فریم |
| فسبعتهم في الأرض لا یجهلونها | وثامنهم عند النجوم لزیم |

مؤلف فقیر گوید: این اشعار از محیی الدین عربی راجع به استخراجی است که برای زمان قیام مهدی علیه السلام کرده از روی قاعده جفری که در دست داشته روی سیر جدول سباع و رباعی و دور دادن حروف و نتیجه استخراج خود را ظاهراً به حساب ابجد در این اشعار خبر داده که بعد از گذشتن خاء با ذال و فاء زمان و آنچه که از فاء بالا رود و به صاد نرسد مهدی قیام می کند با اصحاب خاص خود و خاص الخاص های از خواص که در تمام روی زمین متفرق اند از رجال الغیب که هفت نفرند و از ابدال که چهل نفرند و اصحاب کهف که هفت نفرند و سایر نقبا و اوتاد و نجبا، و ظاهراً مراد از خاء و ذال و فاء عدد ابجدی آنهاست که خا به حساب ابجد ششصد و ذال هفتصد و فاء هشتاد شود. یک هزار و سیصد و هشتاد می شود، و به قید کلمه «علی» از هشتاد می گذرد و لیکن به نود که حرف صاد حاکی از آن است نمی رسد، و بنا بر این مقیاس زمان قیام از سال هزار و سیصد و هشتاد هجری بالا می رود، ولی به نود نمی رسد، و از هشتاد و نه زیادتر نمی شود.

و دور حروف زمان به این کیفیت است بنا بر طریقه محیی الدین زم آن که در عقب آن است ح ن ب س و در عقب آن است ط س ج ع و همچنین تا دایره بیست و هشت تمام شود و تمام شدن دایره به این حروف است و لغ م. پس از اینها به زمام می رسد و نباید زمام را تکرار کنند و این حروف را در جدول سباعی و رباعی می برند که مجموع حروف دور یکصد و دوازده حرف می شود و قاعده التقاط و استخراج جواب را در

۱. ر. ک: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۳۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۲، با اختلاف در هر دو.

این کتاب به شرح مبسوط بعد از این خواهم نگاشت تا برادران اهل فن از آن کامیاب و موفق به توفیق صواب گردند.

جدول دایرة سباعی و رباعی

| | | | |
|---------|---------|---------|---------|
| ی ع د ف | ط س ج ع | ح ن ب س | ز م ا ن |
| ن ر ح ش | م ق ز ر | ل ص و ق | ك ف ه ص |
| ص خ ل ذ | ف ث ك خ | ع ت ی ث | س ش ط ت |
| ت غ ع ا | ش ظ س غ | ر ض ن ظ | ق ذ م ض |
| ض د ر ه | ذ ج ق د | خ ب ص ج | ث ا ف ب |
| ب ح خ ط | ا ز ث ح | غ و ت ز | ظ ه ش و |
| و ل غ م | ه ك ظ ل | د ی ض ك | ج ط ذ ی |

استخراج جواب به طریقه جفر حاج مجیب هندی: خانه اول را که ز م ا ن است در نفس خود ضرب کن و حاصل ضرب را بر صد و دوازده تقسیم کن. آنچه از صد و دوازده زیاد آمد از خانه اول از طرف عرض جدول حرف بشمار. به هر حرفی که منتهی شد، آن حرف را بردار و جدا ثبت کن که آن مستحصله است. پس از آن آن خانه ای که حرف به آن منتهی شد مخالفتاً ضرب کن - یعنی: مجموع چهار حرف آن خانه را می گیری و در خودش ضرب می کنی و حاصل ضرب را به دستور سابق بر صد و دوازده تقسیم می کنی - و زیاده را از ما بعد آن حرفی که برداشته ای باز شماره کن. به آن حرفی که منتهی شد، باز آن را پهلوی آن حرف اول که جدا نوشته ای بنویس که مستحصله است. باز آن خانه را که حرف دوم را از آن برداشتی مخالفتاً ضرب کن و به دستور سابق عمل کن و اگر کسر به همان حرف سابق رسید، باز خود آن حرف را بردار و دیگر آن خانه را در نفس خود ضرب نکن، بلکه خانه ما بعد آن خانه را مخالفتاً ضرب کن، اما در تعداد حروف از سه حرف ما بعد آن حرف که برداشته ای [ای] بشمار،

و همچنین است اگر دو خانه پی در پی در نفس خود ضرب شد. خانه سوم بعد از آن دو خانه را در نفس خود ضرب کن، اما در شمردن حروف از آن حرف که برداشته شده است از ما بعد آن بشمار و همچنین بیست و هشت خانه را در نفس خود ضرب کن و حروف مستحصله بیرون بیاور، و اگر بخواهی جواب طولانی شود عدد خانه دوم را با هفتم و سوم را با دوم و چهارم را با سیزدهم با هم ضرب نما و به همان قاعده مستحصله بگیر که جواب شافی بیرون می آید.

اجمالاً از مقدمات شرح مبسوط در گفتار پنجم که در طریقه محیی الدین مفصلاً شرح می دهیم که باید اضافه شود غافل مباش و مغتنم بشمار که اگر با تأمل در آن دقت کنی، باب بسیاری از مشکلات در این علم برایت گشوده خواهد شد. ان شاء الله تعالی، -،
وذلك فضل الله يؤتیه من یشاء، والله ذو الفضل العظیم، فتبصر جیداً، وتأمل تُرشد.

گفتار پنجم

کتاب الدرّ المکنون والجواهر المصون، تصنیف محیی الدین عربی که بهترین کتب اوست در علم حروف و جفر و بطور مفصل بسط کلام داده، جدول های کثیره بیش از هفتاد جدول برای وقایع آینده در روی زمین تا قیام قیامت تنظیم نموده و بعلاوه بصورت رمز و لغز^۱ وقایعی را ذکر نموده. شانزده جدول راجع به وقایع اجمالیّه و تفصیلیّه مهمّه ای که در دمشق تا زمان ظهور رخ می دهد و هفت جدول راجع به وقایعی که در مکه تا زمان ظهور و بعد از ظهور رو می دهد و سه جدول راجع به وقایع مهمّه ای که در مدینه ظاهر می شود و سه جدول راجع به وقایع بیت المقدس و چهار جدول راجع به قضایای مصر اجمالاً و تفصیلاً و فتنه هایی که از مغرب متوجه آن می شود. یک جدول راجع به فتنه های یمن و یک جدول راجع به حادثه هایی که در حلب رو می دهد. یک جدول راجع به فتنه کردها و چهار جدول راجع به وقایع ملوک

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

و حادثه‌هایی که در قسطنطنیه ظاهر می‌شود پیش از ظهور و بعد از ظهور و یک جدول راجع به پادشاهان روم و سه جدول راجع به سلطنت و سلاطین روی زمین و شش جدول راجع به نواب و قضات در شهرها و یک جدول راجع به خوارج و دو جدول راجع به سفیانی و فتنه‌های او تا وقت کشته شدن او و یک جدول راجع به فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در میان مکه و مدینه و یک جدول راجع به خروج بنی‌الاصفر و یک جدول راجع به ظهور قائم عجله و بیعت گرفتن او و یک جدول راجع به اقامت امام عجله در شام و یک جدول راجع به خروج دجال و یک جدول راجع به فرود آمدن عیسی در نزد مناره دمشق و یک جدول راجع به کشته شدن دجال به دست عیسی و یک جدول راجع به خروج یاجوج و ماجوج و یک جدول راجع به خروج عیسی با مسلمانان و یک جدول راجع به هلاک یاجوج و ماجوج و دو جدول راجع به کیفیت نزول عیسی و رفتار او تا وقت مردن و دفن شدن او در پهلوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه و یک جدول راجع به خروج دابة الارض و یک جدول راجع به خروج زنی که مردم را به خود دعوت کند و یک جدول راجع به بیرون آمدن آتش از قعر عدن و یک جدول راجع به طلوع آفتاب از مغرب و یک جدول راجع به انقلاب دهر پیش از قیامت کبرا و یک جدول راجع به نفخه اولی و صقعه^۱ و یک جدول راجع به عالم علوی و چگونگی مرگ در آن و چند جدول دیگری که در این کتاب محل ذکر آن نیست.

و بیان کیفیت استخراج از آن جداول و مثالی که خود محیی‌الدین در آن کتاب برای نمونه ذکر کرده که راه حل جداول منوط به دانستن آن قاعده است، نگارنده قاعده آن را با مثالی که ذکر کرده در این جزء از کتاب می‌نویسم و اشاره به مطلع هر کدام از جدول‌ها می‌کنم تا علاقمندان ارباب فن از آن بهره‌مند گردند.

بدان که قاعده استخراج از جدول سباعی و رباعی از این قرار است: هرگاه اراده کردی که سؤالی را بیرون بیاوری در هر موضوعی، نظر کن به ماه عربی‌ای که در آن

۱. ظاهراً باید صقعه باشد - به معنی بیهوش شدن، بیهوشی از شدت ترس یا شنیدن صدای هول‌انگیز، همچنین به معنی آتشی که از آسمان افتد، صاعقه.

هستی و ببین که چند روز از آن ماه گذشته، حرف آن را بگیر. اگر اول ماه است، حرف الف تا بیست و هشت حرف و اگر بیست و نهم است الف را بگیر و اگر سیام است باء را بگیر. این را وضع اول گویند. پس نظر کن که ماه در کدام یک از منازل قمر است، حرف آن منزل را هم بگیر و بیست و هشت منزل قمر، و حروف آن از این قرار است: شرتین ا، بطین ب، ثریاج، طرفه د، هقعه ه، هنعه و، ذراع ز، نثره ح، دبران ط، جبهه ی، خرثان ک، صرفه ل، عوام، سماک ن، غفرس، زباناغ، اکلیل ف، قلب ص، شوله ق، نعایم ر، ملق ش، ذابح ت، بلع ث، سعودخ، اجنیه ذ، مقدم ض، مؤخر ظ، رشاغ.

پس از آن می‌گیری یکی از سیارات هفتگانه را و آنها از این قرار است:

زحل سه حرف معجمه دارد: خ ث ذ. برج آن جدی و دلو است و حروف برج آن ک

ض است.

مشتری: حروف معجمه آن خ ف ش، برج آن قوس و حوت، حروف برج آن ن ف ش.

مریخ: حروف آن اع ه، برج آن حمل و عقرب، حروف آن د ت ن.

شمس: حروف آن ه ط خ، برج آن اسد، حروف آن ...^۱

زهره: حروف آن ج م ز، برج آن ثور و میزان، حروف آن ظ غ ص.

عطارد: حروف آن ق ی ص، برج آن سنبله و جوزا، حروف آن ز ب خ.

قمر: حروف آن س ل ر، برج آن سرطان.

چون اینها را دانستی، باید مشترک را از غیر مشترک تمیز بدهی. مشترک آن است که در آن تداخل باشد به حسب ثلث داشتن و آن این حروف است: ه خ ص ظ ر ز ج و مابقی حروف مشترک نیستند. پس از آن حرف سائل را باید بگیری و اگر سؤال در عشر اول شده، حرف اول را بگیر و اگر در عشر دوم شده، حرف دوم را بگیر و اگر در عشر سوم است، حرف سوم را بگیر در صورتی که اسم سه حرفی باشد، و اگر اسم سائل چهار حرفی باشد، پس حرف چهارم حکم اول را دارد و اگر پنج حرفی باشد،

۱. جای این حروف در نسخه خالی است.

پنجم حکم دوم را دارد و اگر شش حرفی باشد، ششم حکم سوم را دارد. اسم سه حرفی مثل حَسَن. چهار حرفی مثل مُحَمَّد. پنج حرفی مثل سلمان. شش حرفی مثل ابراهیم و بر همین قیاس است سایر اسم‌ها.

مثلاً محیی الدین سؤال کرده از انقراض چراکسه^۱. حرف سؤالی که از ماه بیرون آورده بوده، در آن وقت ماه در منزل ثریا بوده، حرف آن جیم بوده و حرف کوکب سیاره ر بوده و حرف اسم سائل م بوده. امهات حروف چهار حرف شده که عبارت از جزء و صفحه و سطر و خانه باشد و آن چهار حرف این است: زج ر م. آن را در جدول سباعی و رباعی دور داده به طریق ذیل.

| | | | |
|---------|---------|---------|---------|
| ی و ث ع | ط ه ت س | ح د ش ن | ز ج ر م |
| ن ی ظ ر | م ط ض ق | ل ح ذ ص | ک ز خ ف |
| ص ن ج خ | ف م ب ث | ع ل ا ت | س ک غ ش |
| ت ص ز غ | ش ف و ظ | ر ع ه ض | ق س د ذ |
| ض ت ک د | ذ ش ی ج | خ ر ط ب | ث ق ح ا |
| ب ض س ح | ا ذ ن ز | غ خ م و | ظ ث ل ه |
| و ب ق ل | ه ا ص ک | د غ ف ی | ج ظ ع ط |

۱. دولت چراکسه: دولتی است که از سال ۷۸۴ تا ۹۲۳ ه.ق در مصر حکومت کرده است. پس از دولت ایوبی غلامان ترک به حکومت رسیده و چراکسه خلف سلاله قلاوون و سلف دولت عثمانی بوده‌اند. ملوک چراکسه ۲۳ تن بودند و علاوه بر مصر به سوریه و حجاز نیز حکومت می‌کردند. تیمور لنگ در زمان حکومت آنان ظهور کرد و شام را به تصرف آورده، ویران کرد، ولی به مصر نرفت و به همین جهت به سلطنت آنان خللی وارد نشد. ولی به سال ۹۲۳ ملک اشرف قانصوه غوری، بیست و دومین پادشاه چراکسه، به اتفاق شاه اسماعیل سفوی به مخالفت با سلطان سلیم خان عثمانی برخاست و پس از مغلوب شدن شاه اسماعیل وی نیز مغلوب سلطان سلیم و مقتول شد و بعد از وی ملک اشرف طومانبای به جای او نشست و فقط ۴ ماه حکومت کرد و بدین ترتیب سلسله چراکسه منقرض گردید و مصر و شام و حجاز به تصرف دولت عثمانی در آمد (معنی چراکسه، لغت‌نامه دهخدا).

پس طریقه لقط این است که جدول را حکم یک سطر قرار دهی و به نسبت سؤال و از جدول حرف می شماری تا ببینی عدد به کدام حرف می رسد و از بعد آن حرف حرف می شماری الا این که مآت^۱ را باید به عشرات^۲ رد کنی و الف^۳ را رد به مآت نمایی و حروفی را که می گیری به توالی پهلوی هم بنویس. پس در این جا از خانه اول شمردیم به حرف هفتم که شین است بر حسب قاعده. چون عدد شین سیصد و در مرتبه مآت بود رد به عشرات کردیم، سی شد، و به همین حال جدول را باید دور داد تا اندازه ای که نهایت ندارد و جوابی که محیی الدین از این سؤال بیرون آورده این است: في خمس العاشر تنتشر العساكر، فيخرج من الميم دار الملك القاف. يهبط إلى ألف السين سل. عين النية الفاسدة لا توجب له من صلة عائدة. إني أخاف أن يبدل دينكم، أو أن يظهر في الأرض الفساد من كثرة ما ظلم. كسر يوم رحيله العلم. دخل القاف دال، على أحسن حال. تلقاه السين، في أحسن تزيين. قائل بصدق، ولم يخن، فذهب بعد أن أجمل وأحسن. دخل القاف حينئذ، فتلقاه الغين الغائبة. فهذه أول مصائبه، ثم سار ملك العساكر العظيمة، والمحاسن اليتيمة، والدلالات الثمنية. حل القاف حا فتلقته الخا، ووصل إلى أقصى الغايات، وخيانة عاد. ساق الحمير في سيرة الأمير.^۴ تا آخر کلماتی که استخراج کرده و جواب خیلی مفصلی از سؤال مختصر بیرون آورده و برای میقات ظهور مهدی عجل الله فرجه جدولی به این صفت ترتیب داده و این رباعی را نوشته:

إذا دار الزمان عقيب ضوم بسم الله فالمهدي قاما
ويخرج بالحطيم على حروف ألا فاقرأه من عندي السلاما

۱. مآت: صدها.

۲. عشرات: دهها.

۳. الف: هزار.

۴. الدر المكنون والجواهر المصون (مخطوط)، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۵. در کتاب نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۶۷ این بیت به شیخ عارف الهی سعدالدین حموی نسبت داده شده است.

| | | | | | | |
|------|-----|-----|------|-----|-----|------|
| يوسف | ٥٤ | ٣٨٦ | ٥٠ | ١١٢ | ١٢٠ | محمد |
| ١٠٩ | ١١٧ | ٩٦ | ١٥٣ | ٥٨ | ٣٨٣ | ٥٤ |
| ٥٥ | ٣٨٧ | ٥١ | ١٠٦ | ١٢١ | ٩٣ | ١٥٧ |
| حسن | ٩٧ | ١٥٤ | مهدي | ٣٨٤ | ٤٨ | علي |
| ٣٨١ | ٥٢ | ١٠٧ | ١٢٢ | ٩٤ | ١٥٨ | ٥٦ |
| ٩٨ | ١٥٥ | ٥٣ | ٣٨٥ | ٤٩ | ١١١ | ١١٩ |
| احمد | ١٠٨ | ١٢٣ | ٩٥ | ١٥٢ | ٥٧ | شعيب |

گفتار ششم

ينابيع المودة، صفحة ٣٩٠، از محبي الدين عربي در باب سيصد و شصت و ششم از فتوحات مكّيه نقل کرده كه گفته است:

منزل وزراء المهدي الظاهر في آخر الزمان الذي بشر به رسول الله ﷺ وهو من أهل البيت: إنَّ لله خليفة يخرج وقد امتلأت الأرض جوراً وظلماً، فيملأها قسطاً وعدلاً. لو لم يبق من الدنيا إلا يوم طوّل الله ذلك اليوم حتّى يلي [هذه الخليفة] من عترة النبي ﷺ. يبايع بين الركن والمقام. أسعد الناس به أهل الكوفة، ويقسم المال بالسوية، ويعدل في الرعية، ويفصل في القضية.

وفي نسخة أخرى زاد بعد عترة رسول الله: من ولد فاطمة، يواطى اسمه اسم رسول الله. جدّه الحسين بن عليّ. يبايع بين الركن والمقام. يشبه برسول الله في الخلق - بفتح الخاء - وينزل عنه في الخلق - بضمّ الخاء. أسعد الناس به أهل الكوفة. يعيش خمساً أو سبعاً أو تسعاً. يضع الجزية على الكفار، ويدعو إلى الله بالسيف.^١

١. فتوحات مكّيه، ج ٣، ص ٣٢٧.

(رجعنا إلى رواية الينابيع) يخرج على فترة من الدين، ومن أبي قتل، ومن نازعه خذل. يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه، ما لو كان رسول الله ﷺ حياً لكان حكم به. يرفع المذاهب من الأرض، فلا يبقى إلا الدين الخالص، وأعداؤه مقلدة العلماء وأهل الاجتهاد. فيدخلون كرهاً تحت حكمه، خوفاً من سيفه و سطوته، ورغبة في ما لديه. يفرح به عامة المسلمين. يبایعه العارفون بالله من أهل الحقائق، عن شهود وكشف، بتعريف إلهي، وله رجال إلهيون، يقيمون دعوته، وينصرونه، وهم الوزراء. يحملون أثقال المملكة.

قال:

هو السيد المهدي من آل محمد هو الوابل الوسمي حين وجود

وهو خليفة مسدد. يفهم منطق الحيوان، ويسري عدله في الإنس والجان، ووزراؤه من الأعاجم. ما فيهم عربي، لكن لا يتكلمون إلا بالعربية. لهم حافظ ليس من جنسهم. ما أعطى الله قط. هو أخص الوزراء وأفضل الأبناء.^۱

وفي نسخة أخرى: ولولا أن السيف بيده لأفتى العلماء (الفقهاء خ ل) بقتله، ولكن الله يُظهره بالسيف والكرم، فيطمعون ويخافون ويقبلون حكمه من غير إيمان، ويضمرون خلافه، ويعتقدون فيه إذا حكم فيهم بغير مذهبهم (مذهب أئمتهم خ ل) أحداً له درجة الاجتهاد، وأما من يدعي التعريف الإلهي بالأحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال (انتهى).^۲

يعنى: از برای خدا خلیفه ای است که بیرون می آید وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد، پس پر می کند آن را از عدل و داد. اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خدا آن روز را دراز می کند تا این که حکومت کند مردی از عترت پیغمبر ﷺ که بیعت

۱. در مصدر: (ما عصى).

۲. ینابيع المودة، ج ۳، ص ۲۳۹، و نیز ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۳. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۱.

کرده شود در میان رکن و مقام و مساعدترین مردم با او اهل کوفه هستند و مال را به مساوات تقسیم می‌کند و در حق رعیت عدالت می‌کند و قضایا را می‌برد.

و در نسخه دیگر بعد از ذکر عترت رسول خدا زیاد کرده که: از فرزندان فاطمه است و همنام است با رسول خدا. جدّ او حسین بن علی است. بیعت کرده می‌شود در میان رکن و مقام. شباهت دارد در خلقت به رسول خدا و نازل منزله اوست در خلق و نحو. مساعدترین مردم با او اهل کوفه‌اند. می‌ماند پنج یا هفت یا نه سال. جزیه بر کفار می‌نهد و مردم را با شمشیر به خدا دعوت می‌کند.

(برگشتیم به روایت ینابیع) بیرون می‌آید در زمان سست شدن دین، و کسی که از اطاعت او سرپیچی کند او را می‌کشد، و کسی که با او نزاع کند مخدول می‌شود. ظاهر می‌کند از دین آنچه را که دین بر آن بنا نهاده شده در نفس خود، آنچه را که اگر پیغمبر ﷺ زنده بود حکم به آن می‌کرد. مذهب‌های مختلفه را برمی‌دارد و از بین می‌برد از روی زمین. پس باقی نماند مگر دین خالص که اسلام باشد و دشمنان او مقلدین از علما خواهند بود و کسانی که اهل اجتهادند. پس ایشان از روی کراهت در تحت حکم و فرمان او خواهند آمد از ترس شمشیر و سطوت او و از روی طمع به آنچه که در نزد اوست.

و عموم مسلمانان به ظهور او شاد می‌شوند و با او بیعت می‌کنند اهل معرفت به خدا از اهل حقیقت‌ها، از راه شهود و کشف به تعریف الهی، و از برای او مردان خدایی هستند که به پا می‌دارند دعوت او را و یاری می‌کنند او را و ایشان وزیرانی هستند که سنگینی‌های مملکت را حمل می‌کنند.

گفت: و اوست سید مهدی از آل محمد و اوست اولین باران بهاری ریزنده زمانی که بخشش می‌کند و اوست جانشین محکم خدا. می‌فهمد نطق حیوانات را و سریان^۱ می‌نماید عدل و داد او در انس و جن، و وزیرهای او همه از عجم‌اند ولیکن تکلم نمی‌کنند

۱. سریان: اثر کردن و جاری شدن چیزی در اجزای چیز دیگر.

مگر به زبان عربی. از برای ایشان حافظی است که از جنس ایشان نیست. عطا نکرده است خدا احدی را هرگز مخصوص ترین وزرا و بافضل ترین امین هایی که به او عطا فرموده. و در نسخه دیگر است که: اگر شمشیر به دست او نباشد، هرآینه علما - یا فقها - فتوا به کشتن او دهند ولیکن خدا باشمشیر او را ظاهر می کند و با صفت کرم. پس، از روی طمعی که می کنند و ترسی که دارند حکم او را می پذیرند در حالتی که ایمان به او ندارند و در اندیشه ایشان مخالفت کردن با اوست و اعتقادشان در حق او این است که او در میان ایشان به غیر مذهبشان یا مذهب امام های ایشان حکم کند از کسی که دارای مرتبه اجتهاد است و اما کسانی که مدعی تعریف الهی اند به احکام شرعیّه، پس او نزد ایشان دیوانه و فاسدالخیال شمرده می شود.

و در کتاب الزام الناصب، صفحه ۱۹۲، در علائم این اشعار را از محیی الدین نقل

کرده است:

| | |
|----------------------------------------|---------------------------------------------|
| مدحجین ^۱ بأعلام و أبواق | لابد للروم ممّا ينزل حَلْباً |
| يأتوا كرايس ^۲ من جمع وأفراق | والترك تحرى ^۲ من نصيبين من حَلْب |
| في رمستين بذا كالماء مهراق | كم من قتيل يرى في الترب منجدلاً |
| حتى تحلوا بأرض القدس عن ساق | ولا تزال جيوش الترك سائرة |
| في جحفل الروم غدرأ بعد ميثاق | والترك يستنجد المصري حين يرى |
| إلى اللقاء بأرقال وأعناق | ويخرج الروم في جيش لهم جلب |
| روم و روس وإفرنج ببطراق ^۴ | وتخرب الشام حتى لا انجبار لها |
| من واد وحل ^۵ ومن روس وأعناق | ويل الأعاجم من ويل يحل بهم |

۱. در مصدر: (مدحجین).

۲. در مصدر: (تحشر).

۳. در مصدر: (کرايس).

۴. در مصدر: (و بطراق).

۵. در مصدر: (وخل).

وتنشر الراية الصفراء في حَلَب
يا وقعة لملوك الأرض أجمعها
ياخذهم السيف من أرض الجبال فلا
وتملك الكرد بغداد وساحلها^۲
فتأتي الصيحة العظمى فلا أحد
فتشرب الشاة والسرحان ماءهما
والله أعلم بعد ذلك ما
من كَفَّ قيل يقول الحقّ مصداق
روم و روس و إفرنج و بطراق^۱
يبقى ببغداد منهم فارس باق
إلى خريسان من شرق لأعراق
ينجو ولا من حكمه باق
بالأمن من غير إرجاف وإفراق
يكون ويبقى وجهه الباقي^{۳-۴}

ترجمة اشعار:

ناچار است از این که رومی ها در حلب فرود آیند با پرچم ها و شیپورها در حالتی که بی عفتی کننده باشند با زن های ایشان .
و ترک قصد می کند از طرف نصیبین که شهری است از دیار بیعه و از طرف حلب و می آیند در ساختمان های محکم ایشان مجموعاً و متفرقاً .
چقدر کشته هایی که در روی خاک افتاده باشد دیده خواهد شد که در آن جایی که گورستان آنهاست و روی خاک می افتند ، خون مانند نهر آب جاری شود .
و همیشه لشکرهای ترک پیشروی خواهند کرد تا وقتی که وارد بیت المقدس شوند و جنگ بر روی ساق خود بایستد .
و ترک از امیر مصر یاری می طلبد بعد از سست شدن بواسطه عهدشکنی کردن رومی ها و لشکر عظیم بر سر آنها فرستادن و قوی می شود .

۱. دو بیت اخیر در مصدر نیست .

۲. در مصدر: (بغداداً وساحتها).

۳. در مصدر:

(والله أعلم بعد ذلك ما ذا يكون و يبـ سقى ذو الوجود الواحد الباقي)

۴. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۴.

و رومی‌ها بالشکر گرانی بیرون می‌آیند با هیاهو و غوغا و وسایل و مهمات جنگی با نهایت شتاب و عجله و شدت عمل .
 و شام را خراب می‌کنند بنحوی که جبران‌پذیر نباشد رومی‌ها و روسی‌ها و فرانسه‌ای‌ها با هزاران سرهنگ‌ها و مردان جنگی .
 و ای بر عجم‌ها از عذابی که به آنها وارد می‌شود از نبرد کردن و در گِل فرورفتن و از شدت عمل روسی‌ها!
 و باز کرده می‌شود پرچم‌های زرد - یعنی : نژاد زردپوست - در حلب به دست گوینده‌ای که گفتار او مصداق حق و واقع است .
 ای وای از جنگی که برای همه پادشاهان روی زمین روی خواهد داد از روم و روس و فرانسه و بطارقه^۱ .
 از زمین کوهستان‌ها شمشیر بر آنها کشیده شود بنحوی که در بغداد از ایشان سواری باقی نماند .
 و مالک می‌شود گرد بغداد و ساحل آن را تا خراسان از قسمت شرقی عراق .
 پس از آن صیحه عظیمی به گوش‌ها می‌آید که نجات برای احدی نباشد و به حکم خدا کسی باقی نماند .
 در آن وقت گوسفند و گرگ با هم از یک آب بیاشامند در کمال ایمنی ، و ترس و لرزه از یکدیگر بر آنها رو ندهد و با هم مانوس و از یکدیگر جدا نشوند .
 و خدا داناتر است که بعد از آن چه خواهد بود و باقی می‌ماند ذات خدای باقی .

گفتار هفتم

شمس المعارف الكبرى، تألیف شیخ احمد بن علی بونی، متوفای سال ششصد

۱. بطارقه: جمع بطریق - که در قدیم به قائد و پیشوا و فرمانده ارتش روم گفته می‌شده است. به معنی فرمانده عالی رتبه نیز آمده است.

وبيست و دو هجرى قمرى ، در جزء سوم آن كتاب گفته :
 وهذه تحفة قدسية ، وفيه مكية ، لمن يتولى مصر من الملوك والوزراء ، بطريق
 التلويح والتصريح ، وغيرهم من ملوك الأرض بلسان الإشارة والتلويح ، وما يحدث في كل
 قرن من الفتن والحروب إلى آخر الزمان .

وهي هذه :

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| سبحان ذي الملك الأعزّ الأحما | اتقادر القاهر مولى النعما |
| المانع المانع ذي العطايا | عالم الأرار مع الخفايا |
| مقّم الأرزاق ومبدع الدول | ومرسل البادي الرسول المكتل |
| محمّد البادي نبيّ الساعة | وصاحب البراق والشفاعة |
| وهو الذي يخبرنا عن ربّه | مما رأى وما دنى من قربه |
| يا سائلي عن مبهمات الأمرا | وعن ولاة يحكمون مصرأ |
| أبديكم رمزأ على التوالي | في نظم كلّ سلك حرف والي |
| فهاكم سرأ مصونأ مكمّم | عن غير ذي لبّ وعقل لم يتم |
| وهو الذي أودع سرّ الجفّر | عن فاضل ليث إمام جبر |
| أعني عليأ ابن عمّ المصطفى | من العلوم قد حوى لما خفا |
| وقال : يا أهل العراق طرأ | أخبركم عن حادثات تترى |
| وأوسع المقام والمقالا | مبينأ في قوله أحوالأ |
| فخذ من القول النفس ما بدا | وحلّ رمزي لتتلّ طرق الهدى |
| عين و كاف دال ، ثمّ ميم | تحلّلت ذا خلف ذا عقيم |
| وخلّفت بالدال نون حكمت | وبعدها نقش رموز انتظمت |
| لكلّ حرف مدّة معلومة | زوج و فرد كلّها مرقومة |

١. در نسخه بالای این کلمات نوشته شده: (ثمّ ها و ميم ، خل).

الياتلي بالتترك مصر مدّة
 لصفد عمّ الميم من قاف يتمّ
 بالفرد أيّاماً وأعواماً يلم
 بخارجي الشرق ثمّ لا يصل
 بالفرد أيّاماً وأعواماً يلم
 يتمّ بالأيام لا أعواماً
 من بعده خلف بنا مكيدة
 ثمّ يلي الألف يعود حاكمة
 وحكمها ذال من الشهور
 وبعد باء بالخفيّ أمراً^١
 يقوم منها الياء^٢ وجيم غالبه
 والفاء منها بالألف لاتبقى
 فتخلف منها أمور عدّة
 ويكسر العمّ وابن الزوجة
 فياله من قاتل ما أجوده
 حسر الذراعين به علامة
 وحكمه بالفرد في الأعوام
 وبعد با ياء و ثمّ قاف
 وبعد شين ثمّ لام وألف
 يقاتل الإفرنج ياء سين
 ثمّ يلي عين ودال وفتن

والسين منها ثمّ ذال بعده
 بابتداء الغرب بالعرب اختتم
 والفاء منهل دمشق ينجلي
 مصرأ وفي حال الرجوع ينفصل
 من نسل عباس استعان وحكم
 ثمّ يلي شين يلي مقاماً
 وقد ترى أيّامها سعيدة
 والتا يليها للبلاد دائمة
 والألف في العدد المقدور
 في ستّة وعشرة ونذراً
 تخلف عنها والمراد طالبه
 لكنّها تطلب عوداً حقاً
 ثمّ يلي خاء وشين بعده
 والجيم تأتي خيفة موهوجة
 ذي سيرة سديدة مسدّدة
 وواسع الصدر وفيه شامة
 واحكم له بالزوج في الأيام
 لطول مدّة كلّها اعتساف
 والعين لم يبق لها من معتسف
 ويحكم الأسرار كرتين
 صيرت الشام لها طراً وطن

١. در نسخه بالاى اين كلمات نوشته شده: (ياء من خفيّ الأمراء، خل).

٢. در نسخه بالاى اين كلمه نوشته شده: (البا، خل).

والطاء في الشها يراها عاصياً
وينزل الحرب بأرض الشام
واحرّ قلبي لعلّ الشها
ومن يعش حقاً يرى أموراً
والنيل لاشكّ خراب مصر
وليس في هذا نظام إلا
وأن ترد صفات كلّ واحد
وبين أبناء الحروف خلف
وكم حروب و خلاف وفتن
والحكم لله العليّ القادر
والملك لله العظيم ذي الوفا
ثمّ الصلاة والسلام العالي

محالفاً مخالفاً وقاضياً
ومعه جمع من الأنام
مانالها من صعبة الوباء
هذا وأن يبقى بها سروراً
والبحر أغراق بكلّ ثغر
ملوكنا قد جمعت^١ لشملا
فذاك في الجفر الكبير واجد
وقلّ منها أن بدا أن يصف
والقصد إظهار الذي فيه كمن
فهو الذي مظهر للسرائر
والشكر لله تعالى وكفى
على النبيّ المصطفى والآل

ومنه أيضاً

فروح وريحان و عمر مهتأ
نبيّك عن عثمان آل شماخة
أتى عن وليّ الله فيها تواتر
يكون له وقت بوقت من آخر
وبعد تمام العزّ عزّ مقامهم
محمّد المهديّ أمّ كتابه
سناجقه بالنصر تخفق دائماً
يعيش زماناً في الأنام مؤثراً
ودام لك التمكين ما دمت قائماً

وجاه وعزّ والملوك المكارم
سليم ثناه في شماخ الجماجم
بأنّ لها ملكاً مبيد المعاصم
عليه لواء النصر بالنصر قائم
يليك زمان النحل قل للمطاعم
شريف من آل البيت للكفر حاسم
يمدّ أمام الجيش دوم الصوارم
وليس عليك البأس يوم التظائم
تجود بما فيه كجود النعائم

١. بالای این کلمه در نسخه نوشته شده: (نظمت، خل).

گفتار هشتم

شمس المعارف الكبرى، جزء سوم، نقل کرده است از یحیی بن اعقب معلّم السبطین اشعاری را که در آن خبر داده است از وقایعی که واقع می شود تا قیامت و صاحب شمس المعارف در آن کتاب و دیگران در کتب دیگر که از آن جمله است سلیمان بلخی در ینابیع المودّة چنین روایت کرده اند که: جبرئیل نازل شد بر پیغمبر اکرم ﷺ و دو عدد سیب از سیب های بهشت برای آن حضرت آورد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ﷺ در نزد آن حضرت حاضر بودند. پس آن جناب هر یک از سیب ها را به یکی از ایشان عطا فرمود. پس آن دو بزرگوار آن سیب ها را گرفتند و به معلّم خودشان عطا کردند. پس معلّم خورد آنها را. پس خدای تعالی حکمت و مغیبات را بر زبان او جاری کرد. پس خبر او به پیغمبر ﷺ رسید. به او فرمود: ای پسر اعقب! پیش بیا و عقب برو؛ زیرا که فاش کردن سر پروردگاری حرام است.

و این حکایت در نزد علمای عامّه به سرحدّ استفاضه رسیده،^۱ و از جمله اشعار او در این موضوع این اشعار است که در شمس المعارف نقل کرده:

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| رأيت من الأسرار عجيب حالٍ | وأسباب سيظهرها مقالي |
| بما قد أنزل الرحمن حقاً | يكون بحكم ربّي ذي الجلال |
| ففي بغداد يظهر عن قريب | من الخلفاء ملوك ذو فعالٍ |
| عدهم تسعة وثلاثون شخصاً | ثم ينقرضون كلاً باحتمالٍ |
| يكون مغلقاً عشرين عاماً | وأربعة على سير الليالي |
| إذا ما جاءهم العزل حقاً | تملكها البلاد بلا مجال |
| وجاءت خيل بربر ليس تحصى | لهم عددأ كثيراً كالرمال |
| وكم ولت خداراً للمنايا | فلا حصن منيع ولا قفال |

۱. ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۱۹.

وتقلب فوق رحلٍ كالمقال
 وقد كانت من أرباب الجمال
 وترتجع الهزيمة بالشمال
 وماذا يلتقيان من القتال
 يكون عليهم عظم اغتلال
 ولا لحمايتهم غير الزوال
 له ذنب كمثل الرمح عالٍ
 ستملك للسواحل والقلال
 كما تعلق الغيوم على الجبال
 أتوها هاربين من القتال
 فويل للسواحل والرمال
 له تبكي الملائكُ بابتهاجٍ
 ولا يقدر على الماء الزلال
 وما يلتقون من جور النوال
 لأهل الشام من ملك الضلال
 قليلين الأمانة والمقال
 إحاهم مثل أذئاب البغال
 وقد مزجوا الحرام مع الحلال
 على عجل سيملك لا محال
 وكم داعٍ ينادي بابتهاجٍ
 ويملك الشام بلا قتالٍ
 وينفق ماله في كل حالٍ
 إلى حلب ملهأة الكيال (الكمال، خل)
 وكلُّ فاضٍ من حدِّ المسالٍ

وكم تسبى هنالك من ذرار
 وكم من حُرّة ذهببت بحزن
 ودقياس سيقتل بعد هذا
 فيا أسفاً على حَلْبٍ وحمصٍ
 وفي ضرباته شيء عجيبٌ
 فليس لجمعهم فيه ثبات
 ويظهر في السماء عظيم نجم
 فتلك دلالة الإفرنج حقاً
 وعكسها سوف يعلوها جيوش
 ويلطخ دورها بدماء قوم
 وتفتح رملة البيضاء حقاً
 وبعد القدس ذا يوم عظيم
 ويبقى نهر كنعان غيبطاً
 فيا ويل لحِران وحمصٍ
 فويل، ثمَّ ويل، ثمَّ ويل
 إذا ملك البلاد طغاة رجس
 إذا حنقوا شواربهم وقصوا
 وضيقت الشياب ووسعوها
 إذا ما جاءهم الغربي حقاً
 ويفتحونها من غير شك
 ومحمود سيظهر بعد هذا
 تطيع له حصون الشام كلاً
 ويظهر من بلاد الروم جيشاً
 به روس وهرغلة وروم

وينزل من مغاربها و تضحى
وتهدف نحرهم عُربٌ و تُركُ
وترجع عسكر للروم عصراً
وتعمر شيزرُ ربصاً وسوراً
ولا إسلامَ فيها بعد هذا
ويومٌ في حَمَاهُ أَيَّ يوم
إذا رفَعوا البناء وشيدوها
يهبُ عليهم الرحمن ريحاً
ويوم عندنا منه عظيم
يبيض كالعقارب مرهقات
وأما السيل يظهر عن قريب
فكم في السيل من جسد غريق
ومختلفات رايات ثلاث
فتركي ورومي ومصري
يكون لقاءهم يوم الثلاثاء
سينترد علوج الروم عنها
ينادي صائحاً بالقول صوتاً
ويرتجعون في جمع غضاباً
ولا يرجع لأرض الروم منهم
وتركياً ومصرياً جميعاً
يظلّ السيف في المصري قتلاً
ومن الحسين إذا ليرون شخصاً
فتلك دلانل المهدي حقاً
ويخضر القضيبي براحتيه

ضياح الشام مقفرة خوالٍ
تريد النهب من بعد القتال
على أعقابهم زعج الشوال (الشكال)
وحصناً ذات أبراج طوالٍ
مقام بعد أوقات المطالٍ
يكون عليهم منه وبال
ورفعت القتال على العوال
فترمي بالبيوت وبالقلال
سيقتل فيه شبان الرجال
من الهندي محكمة الصقال
وفي الشام ليظهر قبيح حالٍ
فكم دور مقلبة الأعالي
على حالب معاندة الزوال
ملوك الأرض كاسرة الفعال
صلاة الفجر ملتحم القتال
ويرتفع الصليب على العوالي
كذا الشيطان في ذاك المقال
على الأروام غيلاً بابتهالٍ
سوى رجل وحيداً باختلال
فيختلفان في قيل وقالٍ
إلى أقصى الخفايا باقتلال
بحيث كان جبينه نور الهلال
سيملك للبلاد بلا محال
وتأنسه الوحوش من الجبال

ويمحى الكفر منها والضلال
 تسلّمها البريّة بالكمال
 يقسم مالها كيلاً مكال
 وعشرون مضعفة النوال
 إلى الشامين في ملك ومال
 وصورته حديث لم يسال
 شهر سبعة عدد الكمال
 ويقترح البريّة بالدلال
 ولا يبقى لهم فيها مجال
 كسرب طاق من حدّ المسال
 ولا سيحان والدجلا الثقال
 وبحر سؤيمة من ماء خال
 يعود ويجذبوا ورق الجبال
 يسيل لحرّها الصخر الثقال
 فيحرق حرّها شجر الجبال
 فتفنى الوحش والظير الوبال
 يروّي الأرض بالماء الزلال
 ولا زرع يعود ولا غلال
 ولا غنّد يعود ولا مأل
 ولا فضل يعود ولا نوال
 ولا زوج يفرّج بالعيال
 وأخبث أمة وأشتر حال
 كما يبدو الحريق بالاشتعال
 من الطاعون والعلل الثقال

تطيع له البلاد ومن عليها
 ويأتي بالبراهين اللواتي
 ورومية سيفتحها وقسطاً
 يكون مقامه عشرون عاماً
 هناك الأعور الدجال يأتي
 معه جبل عظيم من ثريد
 يكون مقامه في الأرض حتماً
 ويقتله المسيح بأرض لُدّ
 ويقتل جنده في كل قطر
 ويأجوج ومأجوج سيأتوا
 فلا نهر الفرات لهم يكفي
 ولا نهر الشام ونيل مصر
 ويرعون النباتات فلا نبات
 وأما الشمس تطلع من غروب
 تقيم ثلاث أيام تماماً
 وقاع البحر يظهر غير شك
 وتنقطع الغيوم ولا سحب
 ولا شاة ولا نعّم رتاع
 وينقطع المعين فلا معين
 ولا بُرّ يعود ولا زكاة
 ولا وُلْدُ يبرّ بوالديه
 دلائل أصعب الأوقات دهرأ
 ويشغل الخراب بكل أرض
 وتخرب مكّة وديار صنعا

وتخرب طيبة وديار هيب
وتخرب موصل وديار بكر
وقال معلّم السبطين حقاً:
وتبقى دورها قفراً خوالي
ومُدن السُّند بالريح الشمال
يكون بحكم ربّي ذي الجلال

اشعار ديگر يحيى

ينابيع المودة، صفحة ٣٤٧، قال يحيى بن أعقب معلّم السبطين:

فستبدوا عجائب منكرات
بين آل النبي وأطول حزني
يوم صفّين لو عقلت عليماً
وعلى كربلا مقام شنيع دهر
وترى السيّد العزيز ذليلاً
بعدها تملكها^١ الأعراب
ويعمّ الشام جوراً إلى أن
وبعشرين من مؤرّخة التسعين
أسمر اللون مشرق الوجه بالنور
يظهر الحقّ والبراهين والعدل
وتطيع البلاد من مشرق الأرض
وترى الذئب عند الشاة ترعى
يحكم الأربعين في الأرض ملكاً
قال معلّم السبطين حقاً:
لكرّهت الحياة لو كنت حياً
فتناها لها يشيب الصبياً
لقتال يردى الشجاع الكميّاً
ويعزّ الشام عزّاً قوياً
هائل منكر يؤذي عليّاً
وترى الوغد مستطيلاً قوياً
يبلغ الشطّ والجسور سوياً
لابدّ أن يظهر الإمام المهديّاً
ملتج المعاطف طريّاً جنيّاً
فتلقى إذا إماماً عليّاً
إلى المغربين طوعاً جليّاً
ذاك بالعدل والأمان حفيّاً
ويوقّي وكلّ حيّ وفيّاً
يقوم بأمر الله إماماً قوياً^٢

*

١. در مصدر: (تملك).

٢. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٢١٩.

گفتار نهم

ینابیع المودّة، صفحه ٣٩٠، نقل کرده است از شیخ صدرالدین قونوی در شأن

مهدی علیه السلام:

يقوم بأمر الله في الأرض ظاهراً
 يؤيد شرع المصطفى وهو ختمه
 ومدّته ميقات موسى وجنده
 على يده محق اللئام جميعهم
 حقيقة ذاك السيف والقائم الذي
 لعمرى هو الفرد الذي بان سرّه
 تسمى بأسماء المراتب كلّها
 أليس هو النور الأتم حقيقة
 يفيض على الأكوان ما قد أفاضه
 فما تمّ^٣ إلا الميم لا شيء غيره
 هو الروح فاعلمه وخذ عهده إذا
 كأنك بالمذكور تصعد راقياً
 ولما قدره إلا ألف^٢ بحكمة
 بنا قال أهل الحلّ والعقد واكتفى^٥

على رغم شيطان ليمحق به الكفر^١
 ويمتدّ من ميم بأحكامها يدري
 خيار الورى في الوقت يخلو عن الحصر
 بسيف قويّ المتن علّك أن تدري
 تعينّ للدين القويم على الأمر
 بكلّ زمان في مطيّاته^٢ يسري
 خفاءً وأعلاناً كذاك إلى الحشر
 ونقطة ميم منه أمداها يجري
 عليه إله العرش في أزل الدهر
 وذو العين من نوابه مفرد العصر
 بلغت إلى مدّ مديد من العُمير
 إلى ذروة المجد الأثيل على القدر
 إلى حدّ مرسوم الشريعة بالأمر
 بنصّهم المثبوت في الصحف^٦ الزبير

١. در مصدر: (على رغم شيطانين يمحق للكفر).

٢. در مصدر: (في مظاء له).

٣. در مصدر: (فما تمّ).

٤. در مصدر: (وما قدره إلا ألف).

٥. در مصدر: (بذا قال أهل الحلّ والعقد فاكتفى).

٦. در مصدر: (في صحف).

فإن تبغ ميقات الظهور فإنه
بشمس تمد الكل من ضوء نورها
وصل على المختار من آل هاشم
عليه صلاة الله مادام^١ بارق
وآل وأصحاب أولي الجود والتقى
يكون بدور جامع مطلع الفجر
وجمع دراري الأوج فيها مع البدر
محمد المبعوث بالنهي والأمر
وما أشرفت شمس الغزاة بالظهر
صلاة وتسليماً يدومان للحشر^٢

گفتار دهم

ينابيع المودة، صفحة ٣٨٩ گفته است: وقال الشيخ الكبير عبد الرحمن البسطامي صاحب كتاب درة المعارف - قدس الله سره -:

ويخرج حرف الميم من بعد شينه
فهذا هو المهدي بالحق ظاهراً
ويملأ كل الأرض بالعدل رحمة
ولايته بالأمر من عند ربه
فيظهر ميم المجد من آل أحمد
كما قد روينا من علي هو الرضا
بمكة نحو البيت بالنصر قد علا
سيأتي من الرحمن للحق مرسلأ
ويمحو ظلام الشرك والجور أولأ
خليفة خير الرسل من عالم الغلا
ويظهر عدل الله في الناس أولأ
وفي كنز علم الحرف أضحى محصلاً^٣

گفتار يازدهم

ينابيع المودة، صفحة ٣٨٩، گفته است: قال الشيخ الجليل عبد الكريم اليماني - قدس الله سره -:

وفي يمن أمن يكون لأهلها
إلى أن ترى نور الهداية مقبلاً

١. روى اين كلمه در نسخه نوشته شده: (لاح. خل).

٢. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٢٣. ونيز ر. ك: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٢-١٥٣.

٣. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٣٧. ونيز ر. ك: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٢.

بمبم مجيد من سلالة حيدر ومن آل بيت طاهرين بمن علا
يسمى بمهدي من الحق ظاهر بسنة خير الخلق يحكم أولاً^١

گفتار دوازدهم

إلزام الناصب، صفحة ١٩٢، قال: وعن أبي هلال المصري أستاذ محيي الدين:

إذا حكم النصارى في الفروج وغالوا في البغال وفي السروج
وذلت دولة الإسلام طرّاً وصار الحكم في أيدي العلوج
فقل للأعور الدجال: هذا زمانك إن عزمت على الخروج^٢

مؤلف فقير گوید کہ: غالب این اشعار از روی استخراجات جفری است به قاعده‌های محیی‌الدین عربی که بعض از آن قبلاً ذکر شد و علم جفر علمی است اساسی و قواعد مضبوطه‌ای دارد و علمی است قدیم. محیی‌الدین در کتاب درمکنون و جوهر مصون از ابوذر غفاری چنین روایت کرده که گفت: گفتم به رسول خدا ﷺ که: **أَيَّ كِتَابٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ؟** قال: **كِتَابَ الْمَعْجَمِ**. قلت: **أَيَّ كِتَابٍ كِتَابَ الْمَعْجَمِ؟** قال ﷺ: **أَب ت ث إلى آخرها، وقد تكلم آدم ﷺ تسعمائة لغة أفضلها العربية، وعاش ﷺ تسعمائة وثلاثين سنة، ثم ورث من بعده علم الحروف ابنه شيث ﷺ، وهو نبي مرسل، وأنزل الله عليه تسعين وهو وصي آدم ﷺ ووليّ عهده، وهو الذي بنى الكعبة بالطين والحجر، وله سفر جليل الشأن في علم الحروف. اجتمعت به، وقرأته عليه، وعنه أخذت هذا المثلث العظيم الشأن الذي لا يعلم قدره إلا من خصّه الله تعالى بالاطلاع على أسرار الحروف، ورأيته بمكة، وحلّ لي ما أودعه في سفره في سنة (٤٤٦) (٤٢٦ خ)، وهذا المثلث قد ذكر فيه أسرار بديعة، وإشارات رفيعة، وهو رابع كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، وعاش ﷺ تسعمائة واحد سنة (والمثلث هذا).**

١. همان.

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٣.

و بنا بر نسخه ديگر :

| | | |
|-----|-----|-----|
| ١٩٨ | ٦٩٨ | ٤٢٦ |
| ٤٥٩ | ٢٣١ | ٣ |
| ٣٦ | ٢٩٣ | ٢٦٤ |

اين نسخه غلط است

| | | |
|-----|-----|-----|
| ٢٣٨ | ٠٢٩ | ٤٢٦ |
| ٤١٩ | ٢٣١ | ٠٤٣ |
| ٠٣٦ | ٤٣٣ | ٢٢٤ |

اين نسخه صحيح است

ثم من بعده ورث علم الحروف أنوش، ثم قينان، وإليه ينسب العلم القيناني، ثم مهلائيل، ثم بارد، وفي زمانه عبادت الأصنام، ثم إدريس، وهو نبي مرسل، فأنزل الله عليه ثلاثين صحيفة، وإليه انتهت الرياسة في العلوم الحرفية والأسرار الحكيمية واللطائف العددية والإشارات الفلكية، حتى يقال: إنه أول من كتب بالقلم، وقد ازدحم على بابه العلماء، واقتبس من مشكاة أنواره سائر الحكماء، وقد صنّف كتاب كنز الأسرار وذخائر الأبرار، وهو خامس كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، وعلمه جبرائيل عليه السلام علم الرمل، وبه أظهر الله نبوته، وقد بنى اثنين وسبعين مدينة، وتعلم منه علم الحروف الهرامسة، وهم أربعون رجلاً، وكان أمهرهم أسقلينوس الذي هو أبو الحكماء والأطباء، وهو أول من أظهر الطب، وهو خادم نبي الله إدريس - عليه الصلاة والسلام - وتلميذه.

ثم ابنه متوشلخ، ثم ابنه لامك، ثم ابنه نوح - عليه الصلاة والسلام -، وله سفر جليل القدر في علم الحروف، وهو سادس كتاب كان في الدنيا، ثم أرفحشد، ثم ابنه شالغ، ثم ابنه غابر، وهو نبي الله هود - عليه الصلاة والسلام -، وهو نبي مرسل أنزل الله عليه عشرين صحيفة، وهو أول من تكلم في علم الوفق، وقيل: إنه وضع مربع مائة في مائة في أساس مكة - شرفها الله تعالى -، وله سفر عظيم القدر رفيع الشأن، وضعه في علم الحروف، وهو سابع كتاب كان في الدنيا في علم الحروف. قرأته عليه رسالته، وسألته عن مسألة عرفني بها في سنة ستمائة وتسع وعشرين، ثم قالع، ثم ابنه يقطر، وهو قاسم الأرض بين الناس، ثم ابنه صالح نبي الله - عليه الصلاة والسلام -، ورث علم الحروف، ثم أرغو بن قالع المذكور ورث علم الحروف، ثم ابنه أسروع، ثم ابنه ناحور، ثم ابنه تارخ، ثم ابنه

إبراهيم ﷺ، وهو نبي مرسل، أنزل الله عليه عشرين صحيفة، وهو أول من تكلم في علم الالف، وقيل: إنه وفق القاف في أساس الكعبة المكرمة، وله سفر عظيم القدر، وهو ثامن كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، ثم ابنه إسماعيل وإسحاق ﷺ. فأما إسماعيل هو أب العرب، وهو أول من تكلم بالعربية، وأما إسحاق فإنه أبو بني إسرائيل، ثم ابنه يعقوب ﷺ، ثم ابنه يوسف، وهو أول من وضع القراطيس، ثم موسى ﷺ، وهو نبي مرسل أنزل الله عليه التوراة، وهو من أولي العزم، وعلمه علم الكيمياء، وكان أعلم الناس في عصره بأسرار الأوفاق، وقد وضع الالف المسدس على صحيفة من ذهب، واستخرج بها تابوت يوسف من نيل مصر، وبذلك أمره الله تعالى.

ثم يوشع بن نون ﷺ، ثم إلياس، ثم حزقيل ﷺ، وقيل: زردشت الآذربايجاني أخذ علم أسرار الحروف من أصحاب موسى، ثم أخذ عن زردشت جاماسب الحكيم، وهو أكبر أصحابه، ثم داود ﷺ، ثم ابنه سليمان، ثم آصف بن برخيا، وهو وزير سليمان، ثم أشعيا، ثم أرميا، ثم عيسى ﷺ، ثم محمد ﷺ وصحبه.

قال الإمام الحسين بن علي - رضي الله عنهما - الشهيد: العلم الذي دعى إليه المصطفى ﷺ علم الحروف وعلم الحروف في لام ألف، وعلم لام ألف في الألف، وعلم الألف في النقطة، وعلم النقطة في المعرفة الأصلية، وعلم المعرفة الأصلية في علم الأزل، وعلم الأزل في المشية في غيب الهوية، وهو الذي دعى الله إليه نبيه ﷺ بقوله: ﴿ فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾^١، والهاء في ﴿ أَنَّهُ ﴾ راجع إلى غيب الهوية.

وقال بعض العلماء: علم الحروف من معجزات إبراهيم ﷺ، ثم الإمام علي - كرم الله وجهه - ورث علم أسرار الحروف من سيدنا ومولانا رسول الله ﷺ، وإليه أشار بقوله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها. فمن أراد العلم فعليه بالباب»^٢، وهو - كرم الله وجهه - آخر الخلفاء

١. سورة محمد، آية ١٩.

٢. ر. ك: معجم كبير طبراني، ج ١١، ص ٥٥؛ مستدرک حاكم، ج ٣، ص ١٢٦-١٢٧؛ أمالي شيخ طوسي، ص ٥٥٩، ضمن حديث ١١٧٢؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٠٤، ح ١١٨ و ص ٤٣٢، ح ٤٥٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ١٩٩، ضمن حديث ٦ و ج ٤٠، ص ٧٠، ضمن حديث ١٠٤ و....

كما كان النبي ﷺ آخر الأنبياء، وقد ورث علم الأولين والآخرين، وما رأيت في من اجتمعت بهم أعلم منه، وقد أظهر أحكام اللفظ بقوله: الفاعل مرفوع، والمفعول منصوب، والمضاف إليه مجرور، وقد تكلم بالطالع والغارب، والوتد والمتوسط، وقال: الكيمياء أخت النبوة، وأسس الفتوة، وعصمة المروءة، وقال -كرم الله وجهه-: الفقه للأديان، والطب للأبدان، والهندسة للبيان، والنجوم للزمان،^١ وقال ابن عباس رضي الله عنه: أعطيت علي تسعة أعشار العلم، وإنه لأعلمهم العشر الباقي^٢، وهو أول من وضع مربع مائة في مائة في الإسلام، وقد صنّف الجفر الجامع في أسرار الحروف، وفيه ما جرى للأولين وما يجري للآخرين، وفيه اسم الله تعالى الأعظم، وتاج آدم، وخاتم سليمان، وحجاب آصف، وما زال أهل التحقيق من العارفين يقتبسون من مصباح أنواره، وكانت أئمة الراسخون من أولاده يعرفون أسرار هذا الكتاب الرباني، واللباب النوراني، وهو ألف وسبعمائة مصدر المعروف بالجفر الجامع والنور اللامع، وهو عبارة عن لوح القضاء والقدر، والناس مختلفون في وضعه وتكسيه. فمنهم من وضعه بالتكسير الحرفي، وهو الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه، وهو يخرج جميع المطالب والأسماء، ومنهم من وضعه بطريق التركيب العددي، وهو مذهب سامور الهندي، وكلّ طريقه موصلة إلى الغرض المطلوب والشأن المرغوب.

ثم الإمام الحسين رضي الله عنه ورث علم الحروف من أبيه، ثم ورثها زين العابدين رضي الله عنه، ثم الإمام محمد الباقر رضي الله عنه، ثم ابنه الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه، وهو الذي غاص في أعماق أغواره، واستخرج درره من أصداف أسرارهِ، وحلّ معاهد رموزه، وفكّ طلاسم كنوزه، وقال الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه: علمنا غابر ومزبور، وكتاب مسطور، في رقّ منشور، ونكت في القلوب، ومفاتيح أسرار الغيوب، ونقر في الأسماع لا ينفّر منه الطباع، وعندنا

١. ر. ك: تحف العقول، ص ٢٠٨؛ كنز الفوائد، ص ٢٤٠؛ معدن الجواهر، ص ١٢٨، ح ١٦١؛ أعلام الدين في

صفات المؤمنين، ص ٨٣؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ٢١٨، ح ٤٢ و ج ٧٥، ص ٤٥، ح ٥٢.

٢. ر. ك: مناقب آل أبي طالب رضي الله عنه، ج ١، ص ٣١١؛ أسد الغابة، ج ٤، ص ٢٢؛ مطالب السؤل في مناقب

آل الرسول صلى الله عليه وآله، ص ١٧٠؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٤؛ ذخائر العقبى، ص ٧٨؛ جواهر المطالب في مناقب

الإمام علي رضي الله عنه، ج ١، ص ١٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٤٧ و ١٧٩.

الجفر الأبيض والجفر الأحمر والجفر الأكبر والجفر الأصغر والجامعة والصحيفة وكتاب عليّ -كرم الله وجهه^١.

فقوله: «علمنا غابر» أشار به إلى العلم بما مضى من قرون الأنبياء عليهم السلام وكل ما كان من الحوادث في الدنيا، وأما «المزبور» فإنه أشار به إلى المسطور في الكتب الإلهية والأسرار الفرقانية المنزلة من السماء على المرسلين والأنبياء -صلوات الله عليهم-. وأما «الكتاب المسطور» فإنه أشار به إلى آتة مرقوم في اللوح المحفوظ، وأما قوله: «نقر في الأسماع» فإنه أشار به إلى أنه كلام عليّ وخطاب جليّ، لا ينفر منه الطبع، ولا يكرهه السمع؛ لأنه كلام عذب يسمعون ولا يرون قائله، فيؤمنون بالغيب، وأما «الجفر الأبيض» فإنه أشار به إلى أنه وعاء فيه كتب الله المنزلة وأسرارها المكنونة وتأويلاتها، وأما «الجفر الأحمر» فإنه أشار به إلى أنه وعاء فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو عند من له الأمر، ولا يظهر حتى يقوم رجل من أهل البيت، وأما «الجفر الأكبر» فإنه أشار به إلى المصادر الوقفية التي هي من ألف با تا ثا إلى آخرها، وهي ألف وفق، وأما «الجفر الأصغر» فإنه أشار به إلى المصادر الوقفية التي هي مركبة من أبجد إلى قرشت، وهي سبعمائة وفق، وأما «الجامعة» فإنه أشار به إلى كتاب فيه علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، وأما «الصحيفة» فهي صحيفة فاطمة -رضي الله عنها-؛ فإنه أشار بها إلى ذكر الوقائع والفتن والملاحم وما هو كائن إلى يوم القيامة، وأما «كتاب عليّ» فإنه أشار به إلى كتاب أملاه رسول الله صلى الله عليه وآله من فلق فيه -أي: من شقّ فمه- ولسانه المبارك، وكتب عليّ، وأثبت فيه كل ما يحتاج إليه من الشرائع الدينية والأحكام والقضايا، حتى فيه الجلدة ونصف الجلدة.

والجفر من حيث اللغة فإنه رقّ الجدي، وقال جعفر الصادق أيضاً: ومنا الفرس الغواص

١. ر. ك: كافي، ج ١، ص ٢٦٤، ح ٣؛ ارشاد، ج ٢، ص ١٨٦؛ روضة الواعظين، ص ٢١٠؛ احتجاج، ج ٢، ص ١٣٤؛ الخرائج والجرائح، ج ٢، ص ٨٩٣-٨٩٤؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٢٨٣؛ عوالي اللآلي، ج ٤، ص ١١٩، ح ١٩١؛ بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ١٨، ح ١ و ج ٦٠، ص ١٣٣؛ مشاق انوار اليقين، ص ١٤٤؛ إلزام الناصب، ج ١، ص ٢١٢ و ج ٢، ص ١٥٠.

والفارس القنّاص^۱. فافهم هذا اللسان الغريب، والبيان العجيب، وقيل: إن الجفر يظهر في آخر الزمان مع الإمام محمّد المهديّ، ولا يعرفه على الحقيقة إلا هو ﷺ، وكان الإمام عليّ ﷺ من أعلم الناس بعلم الحروف وأسرارها، وقال: سلوني قبل أن تفقدوني؛ فإنّ بين جنبيّ علوماً كالبحار الزواجر^۲.

ترجمة كلمات محبي الدين و حديث ابوذر غفاري:

ابوذر گفت: گفتم به رسول خدا ﷺ که: چه کتابی فرو فرستاد خدا بر آدم؟ فرمود: کتاب معجم بود. گفتم: کتاب معجم چه کتابی بوده؟ فرمود: اب ت ث تا آخر آن و آدم ﷺ به نهصد لغت تکلم می کرد که افضل آن لغت ها لغت عربی بود و نهصد و سی سال عمر کرد. پس از او پسر او شیث ﷺ وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا بر او نود صحیفه فرستاد و او وصی آدم و ولی عهد او بود و اوست کسی که خانه کعبه را با سنگ و گل بنا کرد و برای او کتاب با جلالی بود در علم حروف و من با او جمع شدم و کتاب او را بر او خواندم و از او تعلیم گرفتم مثلث عظیم الشانی را که قدر آن را کسی نمی داند مگر آن که خدا او را به آن مخصوص گردانیده باشد که مطلع بر اسرار حروف باشد و من در مکه او را دیدم و حل کرد برای من آنچه را که به ودیعت در کتاب خود گذارده بود در سال ششصد و چهل و شش (بنا بر نسخه ای: در سال چهار صد و بیست و شش) و در این مثلث اسرار بدیعه ای را ذکر کرد و اشارات بلندی را یاد نمود و آن چهارم کتابی است که در دنیا در علم حروف نوشته شده و او نهصد و یک سال عمر کرد (صورت مثلث همان است که نوشته شد) و پس از او انوش پسر او وارث علم حروف بود و پس از او قینان پسر او وارث شد و پس از او مهلائیل و پس از او بارد و در زمان او بت پرستی شروع شد و پس از او ادریس وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا سی صحیفه برای او فرستاد و ریاست علوم حرفیه

۱. ر.ک: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۲؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. الدرّ المکنون والجوهر المصون (مخطوط)، ص ۴۳-۴۸، و نیز ر.ک: ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۱۰ و ج ۳،

ص ۲۰۸ و ۲۲۳؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۲۰۷.

و اسرار حکمتی و لطایف عددی و اشارات فلکی به او منتهی شد و او اول کسی است که با قلم نوشت و علما بر در خانه او ازدحام می کردند و از مشکات انوار او اقتباس می نمودند سایر حکما و او کتاب کنز الأسرار و ذخائر الأبرار را تصنیف نمود و آن پنجم کتابی است که در دنیا در علم حروف نوشته شده و جبرئیل علیه السلام علم رمل را به او تعلیم داد و به آن علم نبوت او را ظاهر گردانید و هفتاد و دو شهر بنا کرد و هرامسه علم حروف را از او یاد گرفتند و ایشان چهل نفر بودند و ماهرترین ایشان اسقلینوس حکیم بوده و او پدر حکما و اطبا بود و او اول کسی است که علم طب را ظاهر کرد و او خادم پیغمبر خدا، ادریس، بود و شاگرد او بود.

پس از ادریس پسر او متوشلخ و پس از او پسر او لامک و پس از او پسر او نوح علیه السلام وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و کتاب جلیلی در علم حروف نوشت و آن ششمین کتاب بود در دنیا. پس از آن ارفحشد و پس از آن پسر او شالخ و پس از آن پسر او غابر - که پیغمبر خدا هود باشد - وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا بیست صحیفه برای او فرستاد و او اول کسی است که در علم وفق سخن گفت و گفته شده است که: اول کسی که مربع صد در صد را در اساس مکه وضع کرد او بوده و برای او کتاب رفیع القدر عظیم الشانی است در علم حروف و آن هفتمین کتاب است در دنیا در این علم و من این رساله را در نزد او خواندم و مسئله ای از او پرسیدم. آن را به من شناسانید در سال ششصد و بیست و نه. پس از آن قالیح و پس از آن پسر او یقطر که او قسمت کننده زمین بود در میان مردمان و پس از آن پسر او صالح نبی الله - علیه الصلاة - وارث علم حروف شد. پس از آن ارغو پسر قالیح مذکور وارث علم حروف شد. پس از آن پسر او اسروع و پس از آن پسر او ناحور و پس از آن پسر او تارخ و پس از آن پسر او ابراهیم - علیه الصلاة والسلام - که پیغمبر مرسل بود و خدا بیست صحیفه برای او فرستاد و او اول کسی است در عصر خود که در علم وفق تکلم کرد و گفته شده که: او وفق قاف را در اساس کعبه مکرمه وضع نمود و برای او کتاب جلیل القدری است و آن هشتمین کتاب است در دنیا در علم حروف. پس از آن دو پسران او اسماعیل و اسحاق

وارث علم حروف شدند و اما اسماعیل پدر عرب است و او اول کسی است که به عربی تکلم کرد و اما اسحاق او پدر بنی اسرائیل است. پس از آن پسر او یعقوب علیه السلام و پس از آن پسر او یوسف و او اول کسی است که کاغذ را تأسیس کرد. پس از آن موسی علیه السلام و او پیغمبر مرسل بود که خدا تورات را برای او فرستاد و او از پیغمبران اولوالعزم بود و کیمیا را به او تعلیم داد و داناترین مردم بود در عصر خود به اسرار وفقها و وفق مسدس را بر صحیفه‌ای از طلا نقش کرد و به آن وفق تابوت یوسف را از رود نیل مصر بیرون آورد و خدا او را به این امر فرمود.

پس از آن یوشع بن نون علیه السلام و پس از آن الیاس و پس از آن حزقیل وارث علم حروف شد و گفته شده است که: زردشت آذربایجانی علم اسرار حروف را از اصحاب موسی فراگرفت. پس جاماسب حکیم که بزرگترین اصحاب او بود و پس از آن داود علیه السلام و پس از آن پسر او سلیمان و پس از آن آصف بن برخیا که وزیر سلیمان بود و پس از آن اشعیا و پس از آن ارمیا و پس از آن عیسی علیه السلام و پس از آن محمد - صلی الله علیه و آله و صحبه - عالم اسرار علم حروف بود.

حسین بن علی شهید - رضی الله عنهما - گفته است که: علمی که دعوت به آن کرد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علم حروف بود و همه علم حروف در لام الف است و علم لام الف در الف است و علم الف در نقطه است و علم نقطه در معرفت اصلیه است و علم معرفت اصلیه در علم ازل است و علم ازل در مشیت الهیه در غیب هویت است و او آنچنان چیزی است که دعوت کرد خدا به سوی آن پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم را به فرموده خود که فرموده: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ و «هائ» در ﴿أَنَّهُ﴾ راجع به غیب هویت است.

و بعضی از علما گفته‌اند که: علم حروف از معجزات ابراهیم علیه السلام است. پس از آن امام علی - کرم الله وجهه - وارث اسرار علم حروف شد از آقا و مولای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به سوی آن اشاره کرده است به قول خود که فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است.

۱. سوره محمد، آیه ۱۹.

پس کسی که علم می‌خواهد بر اوست که از در آن وارد شود و او - کرم الله وجهه - آخر خلفاست همچنان که پیغمبر ﷺ آخر پیغمبران است و از روی تحقیق وارث شده است علم اولین و آخرین را و ندیدم در میان کسانی که با آنها جمع شدم دانایان را و از روی تحقیق او ظاهر کرد احکام لفظ را به گفته خود که فرمود: هر فاعلی مرفوع و هر مفعولی منصوب و هر مضاف الیهی مجرور است و سخن گفت در طالع و غارب و وتد و متوسط، و فرمود: علم کیمیا خواهر پیغمبری و اساس جوانمردی و حافظ مروّت است، و فرمود - گرامی بدارد خدا روی او را - : علم فقه برای دین‌هاست و طب برای بدن‌ها و هندسه برای ساختمان‌ها و نجوم برای زمان‌هاست، و ابن عباس رضی الله عنه گفته که: عطا کرده شد به علی رضی الله عنه نه عشر^۱ از علم و او بر یک عشر باقی هم دانایان است، و اوّل کسی است در اسلام که مربع صد در صد را وضع فرمود و جعفر جامع را تصنیف کرد که در آن است اسرار حروف و در آن است آنچه که جاری شده بر پیشینیان و آنچه جاری شود بر پسینیان و در آن است اسم اعظم خدای تعالی و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف و همیشه از عارفین اهل تحقیق از چراغ نورهای او نور می‌گیرند و امام‌های رسوخ دارندگان در علم که از فرزندان او هستند می‌شناسند اسرار این کتاب ربّانی را و مغزهای نورانی آن را و آن هزار و هفتصد مصدر است که به جعفر جامع معروف است و نور لامع و آن عبارت است از لوح قضا و قدر و مردم در وضع آن مختلف‌اند و همچنین در تکسیر آن. بعضی به تکسیر حرفی عمل کرده‌اند و آن امام جعفر صادق رضی الله عنه است که به آن قاعده همه مطالب و اسماء را بیرون می‌آورد و بعضی به طریق ترکیب عددی عمل کرده‌اند که آن روش سامور هندی است و هر کدام از ایشان طریقه‌هاشان رساننده است به غرضی که مطلوب است و کاری که طبع به آن راغب شده.

پس از علی امام حسین وارث علم حروف شد از پدر خود. پس از او زین العابدین رضی الله عنه

شد. پس از آن امام محمد باقر علیه السلام و پس از آن پسر او امام جعفر صادق علیه السلام شد و اوست آنچنان کسی که فرو رفت در گودی‌های دریای این علم و بیرون آورد دُرهای صدف‌های آن را و حل کرد اسرار و گره‌های رمزهای آن را و باز کرد طلسم‌های گنج‌های آن را و فرمود امام جعفر صادق علیه السلام که: «علم ما غابر و مزبور و کتاب مسطور است. در پوستی که نشر داده شده و افکنده شدن در دل‌هاست و کلیدهای اسرار نهانی است و صدا کردن در گوش‌هاست بنحوی که طبیعت‌ها از آن نفرت نکنند و نزد ما است جفر ابیض و جفر احمر و جفر اکبر و جفر اصغر و جامعه و صحیفه و کتاب علی - گرامی بدارد خدا روی او را.

پس فرموده آن حضرت که: «علم ما غابر است» اشاره به علم به گذشته‌هاست از قرن‌های پیغمبران گذشته و هر حادثه‌ای که در دنیا واقع شده و مراد از «مزبور» اشاره است به آنچه در کتاب‌های خدا و اسرار قرآنیّه که از آسمان بر پیغمبران و فرستاده شدگان - صلوات الله علیهم أجمعین - نازل شده و اما «کتاب مسطور» اشاره است به آنچه که در لوح محفوظ نوشته شده و اما فرموده او: «نقر فی الأسماع» اشاره است به کلام بلند مرتبه و خطاب روشنی که به ایشان می‌شود که از شیرینی آن طبع متنفر نشود و گوش کراحت از شنیدن آن نداشته باشد؛ زیرا که آن کلام گوارایی است که می‌شنوند آن را و گوینده آن را نمی‌بینند، پس ایمان به غیب می‌آورند.

و اما «جفر ابیض» پس اشاره است به آن ظرفی که در آن است کتاب‌های نازل شده و اسرار پوشیده و تاویلات آن، و اما «جفر احمر» اشاره است به آن ظرفی که در آن است آلات حرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن در نزد کسی است که برای اوست امر و ظاهر نمی‌شود تا قیام کند مردی از اهل بیت - یعنی: مهدی آل محمد علیهم السلام -، و اما «جفر اکبر» اشاره است از آن به مصادر و فقیه‌ای که از الف با تا تا بیرون آید و آن هزار و فوق است، و اما «جفر اصغر» و آن اشاره است به مصادر و فقیه‌ای که مرکب است از ابجد تا قرشت و آن هفتصد و فوق است.

و اما «جامعه» آن اشاره است به کتابی که در آن است علم به ماکان و ما یکون تا

روز قیامت، واما «صحیفه» پس آن صحیفه فاطمه - رضی الله عنها - است که در آن اشاره شده ذکر وقایع و فتن و ملاحم و آنچه تا روز قیامت واقع شده و واقع می شود، و اما «کتاب علی» پس آن اشاره است به کتابی که املا کردند آن را رسول خدا ﷺ از شکاف دهان خود و زبان مبارک خود و علی رضی الله عنه نوشت و ثبت کرد در آن آنچه را که احتیاج به سوی آن است از شرایع دینی و احکام و قضایا حتی در حکم آنچه که یک تازیانه یا نصف تازیانه در آن است.

و جفر از حیث لغت پوست بزغاله است. و فرمود جعفر صادق نیز که: از ما است اسب فرو رونده و سوار شکاری. پس بفهم این زبان غریب را و بیان عجیب را و گفته شده است که: جفر ظاهر می شود در آخر زمان با امام محمد مهدی و حقیقت آن را کسی نمی شناسد جز او - خشنود باد خدا از او - و امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه داناترین مردم بوده به علم حروف و اسرار آن و می فرمود: پرسید از من پیش از آن که مفقود شوم از میان شما؛ زیرا که در میان دو پهلوی من است علم های زیادی مانند دریاها.

بخش دوازدهم

در بیان علامات و نشانه هایی که در کتب عهدین ذکر شده و آنها در طی چند بهره ذکر کرده خواهد شد و سپس بعضی از گفته ها و معتقدات بعضی از ملل متنوعه یاد می شود.

بهره اول

از کتاب مقدس عهد عتیق و جدید، ترجمه فاضل خان از عبری و کلدانی و یونانی و غیر آنها به فارسی، مطبوع لندن در سال یک هزار و نهصد و سی و سه میلادی مسیحی، کتاب اشعیا نبی، باب دوم، آیه اول، کلامی که اشعیا بن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید و در ایام آخر واقع خواهد شد.

آیه ۱۲: زیرا که برای یَهُوه صَبَائُوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد. ۱۳ و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوط‌های باشان. ۱۴ و بر همه کوه‌های عالی و بر جمیع تل‌های بلند. ۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منیع. ۱۶ و بر همه کشتی‌های ترشیش و بر همه مصنوعات مرغوب. ۱۷ و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد، و در آن روز خداوند بتنهایی متعال خواهد بود. ۱۸ و بت‌ها بالکل تلف خواهند شد. ۱۹ و ایشان به مغاره‌های صخره‌ها و حفره‌های خاک داخل خواهند شد؛ به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی، هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان بت‌های نقره و بت‌های طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند نزد موش کوران و خفاشان خواهند انداخت. ۲۱ تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند؛ به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی، هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد.^۱

باب سوم، آیه اول: زیرا که اینک خداوند یَهُوه صَبَائُوت پایه و رکن را از اورشلیم و یهودا - یعنی: تمامی پایه نان و تمامی پایه آب - را دور خواهد کرد. ۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را. ۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعتگران ماهر و ساحران حاذق را. ۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهد ساخت^۲ و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود. ۵ و قوم مظلوم خواهند شد. هر کس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمرّد خواهند نمود. ۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: تو را رخوت^۳ هست؟ پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد. ۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: من علاج کننده نتوانم شد؛

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۵، کتاب اشعیاوی نبی، باب ۲.

۲. در مصدر: (خواهم ساخت).

۳. در مصدر: «رُخوت» ضبط شده است.

زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است. پس مرا حاکم قوم مسازید. ۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است؛ از آن جهت که لسان ایشان و افعال ایشان به ضد خداوند می باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند. ۹ سیمای روهای ایشان به ضد ایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای بر جانهای ایشان؛ زیرا که به جهت خویشتن شرارت را به عمل آورده اند. ۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود؛ زیرا از ثمره اعمال خود خواهند خورد. ۱۱ وای بر شریران! وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود؛ چون که مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد. ۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می نمایند. ای قوم من! راهنمایان شما گمراه کنندگان اند و طریق راههای شما را خراب می کنند. ۱۳ خداوند برای محابّه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است. ۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه در خواهد آمد؛ زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده اید و غارت فقیران در خانههای شماست. ۱۵ خداوند یهوه صباوت می گوید: شما را چه شده است که قوم مرا می کوبید و روهای فقیران را خرد می نمایید؟ ۱۶ و خداوند می گوید: از این جهت که دختران صیهون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا در می آورند. ۱۷ بنا بر این خداوند فرق سر دختران صیهون را گل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. ۱۸ و در آن روز خداوند دست خلخالها^۱ و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. ۱۹ و گوشوارهها و دستبندها و روبندها را. ۲۰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را. ۲۱ و انگشترها و حلقههای بینی را. ۲۲ و رخوت^۲ نفیسه و رداها و شالها و کیسهها را. ۲۳ و آینهها و کتان نازک و عمامهها و برقعها را. ۲۴ و واقع می شود که به عوض عطریات عفونت خواهد شد و به عوض

۱. در مصدر (زینت خلخالها).

۲. رُخوت: جمع رخت.

کمر بند ریسمان و به عوض موی‌های یافته کلی و به عوض سینه‌بند زنار پلاس و به عوض زیبایی سوختگی خواهد بود. ۲۵ مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. ۲۶ و دروازه‌های وی ناله و ماتم خواهند کرد و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.^۱

و در باب چهارم آن کتاب گفته: آیه ۱: و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید. فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد.^۲

و در باب پنجم آن گفته: آیه ۸: و ای بر آنان که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند! و شما در میان زمین بستنهایی ساکن می‌شوید. ۹ یَبُوه صبايوت در گوش من گفت: بدرستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد و خانه‌های بزرگ و خوش‌نما غیر مسکون خواهد گردید.... ۱۱ و ای بر آنانی که صبح زود بر می‌خیزند تا در پی مسکرات بروند و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید. ۱۲ و در بزم‌های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد، اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دست‌های وی نمی‌نگرند. ۱۳ بنا بر این قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده‌اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود. ۱۵ و مردم خَم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و یَبُوه صبايوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آن گاه بره‌های (عُزَباء)^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۵ - ۷۸۶، کتاب اشعیای نبی، باب ۲.

۲. در مصدر: (بردار).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۸۶، کتاب اشعیای نبی، باب ۴.

۴. در مصدر: (غربا).

در مرتع‌های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه‌های پروارهای ایشان را خواهند خورد. ۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمان‌های بطالت و گناه را گویا به طناب عزابه می‌کشند! ۱۹ و می‌گویند: باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم، و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می‌نامند که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می‌گذارند و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می‌نهند! ۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیم‌اند و پیش روی خود فهیم می‌نمایند! ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند! ۲۳ که شریران را برای رشوه عادل می‌شمارند و عدالت عادلان را از ایشان برمی‌دارند. ۲۴ بنا بر این به نهجی که شراره آتش کاه را می‌خورد و علف خشک در شعله می‌افتد همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید؛ چون که شریعت یهوه صبایوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوار شمرده‌اند. ۲۵ بنا بر این خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است، و کوه‌ها بلرزیدند و لاشه‌های ایشان در میان کوچه‌ها مثل فضلات گردیده‌اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تاکنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت‌های بعید برپا خواهد کرد و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد. ۲۷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی پینگی^۱ نخواهد زد^۲ و نخواهد خوابید و کمر بند [کمر] احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمان‌های ایشان زده شده است. سُم‌های اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخ‌های ایشان

۱. پینگی: خواب سبک، چرت.

۲. در مصدر: (و احدی نه پینگی خواهد زد).

مثل گردباد شمرده خواهد شد. ۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده [ای] نخواهد بود. ۳۰ و در آن روز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.^۱

و در باب دهم گفته: آیه اول: وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم را بر قوم خود می‌دارند،^۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم را بر بایند تا آن که بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند! ۲ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می‌آید چه خواهید کرد و به سوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت؟ ۳ غیر از آن که زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با این همه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۴ وای بر آشور که عصای غضب من است و عصایی که در دست ایشان است خشم من می‌باشد! ۵ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور می‌دارم تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گیل کوچه‌ها پامال سازند. ۶ اما او چنین گمان نمی‌کند و دلش بدین گونه قیاس نمی‌نماید، بلکه مراد دلش این است که امت‌های بسیار را هلاک نماید و منقطع بسازد.... ۳۳ اینک خداوند یهوه صباوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلندقدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید. ۳۴ و بوته‌های جنگل به آهن بریده خواهند شد و لبنان به دست جبّاران خواهد افتاد.^۳

و در باب یازدهم گفته: آیه اول: و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت - یعنی: روح حکمت و فهم

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۷-۷۸۸، کتاب اشعای نبی، باب ۵.

۲. در مصدر: (ظلم را مرقوم می‌دارند).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۹۲-۷۹۴، کتاب اشعای نبی، باب ۱۰.

و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۲ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری خواهد کرد^۱ و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود^۲ و بر وفق سمع گوش های خویش تنبیه نخواهد نمود. ۳ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفع لب های خود خواهد کشت. ۴ و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امامت. ۵ و گرگ با بزه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۶ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۷ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهد کرد؛ زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب هایی که دریا را می پوشاند. ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم ها بر پا خواهد شد و امت ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شینعار و حَمات و [از] جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد. ۱۲ و به جهت امت ها علمی برافرازد. رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهند برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را غارت خواهند نمود و دست خود را بر آدوم و مؤاب دراز کرده، بنی عمون

۱. در مصدر: (داوری نخواهد کرد).

۲. جمله اخیر در مصدر بعد از جمله « بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد » آمده است.

ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر [را] تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی مانده باشند، شاه راهی خواهد بود چنان که به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.^۱

اخبار اشعیا راجع به بابل و عراق

باب سیزدهم کتاب اشعیا، آیه اول و حی درباره بابل که اشعیا بن اموص آن را دید:
 ۲ غلّمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید. با دست اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند. ۳ من مقدّسان خود را مأمور داشتم و شجاعان خویش - یعنی: آنان را که در کبریای من وجد می نمایند - به جهت غضبم دعوت نمودم.
 ۴ آواز گروهی در کوه ها مثل آواز خلق کثیره. آواز غوغای ممالک امت ها که جمع شده باشند. یهوه صبا یوت لشکر را برای جنگ سان می بیند. ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان می آیند - یعنی: خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند. ۶ و لوله کنید؛ زیرا که روز خداوند نزدیک است مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می آید. ۷ از این جهت همه دست ها سست می شود و دل های همه مردم گداخته می گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، الم ها و دردهای زه^۲ بر ایشان عارض می شود. مثل زنی که می زاید درد می کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می اندازند و روی های ایشان روی های شعله ور می باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم کیشی می آید تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برج هایش روشنایی خود را نخواهند داد.... ۱۱ و من ربع مسکون

۱. کتاب مقدّس، ص ۷۹۴، کتاب اشعیا نبی، باب ۱۱.

۲. زه: زایش، درد زه: درد زایمان.

را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد و غرور متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جبّاران را به زیر خواهم انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیاب تر خواهم گردانید. ۱۳ بنا بر این آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد در حین غضب یهوه صباوت و در روز شدت خشم او. ۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود و هر کس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخصی به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هر که یافت شود با نیزه زده خواهد شد، و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه‌های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند. ۱۸ و کمان‌های ایشان جوانان را خرد خواهد کرد و بر ثمره رجم ترحم نخواهد نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد. ۱۹ و بابل - که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است - مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید و اعراب در آن جا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آن جا نخواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آن جا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوم [ها] پُر خواهد شد. شتر مرغ در آن جا ساکن خواهد شد و غولان در آن جا رقص خواهند کرد. ۲۲ و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگ‌ها در کوشک‌های خوش‌نما صدا خواهند زد، و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید. ۱

و در باب پانزدهم از کتاب اشعیا راجع به حوادث مؤاب - که از مناطق شرقی اردن است و آنها اولاد مؤاب بن لوط اند -، آیه اول وحی درباره مؤاب: زیرا که در شبی عار مؤاب خراب و هلاک شده است؛ زیرا در شبی قیر مؤان خراب و هلاک شده است.

۱. کتاب مقدس، ص ۷۹۵-۷۹۶، کتاب اشعیا نبی، باب ۱۳.

۲ به بتکده و دینون^۱ به مکان‌های بلند به جهت گریستن برآمده‌اند. مؤاب برای نَبو و میدیا^۲ ولوله می‌کند. بر سر یکی از ایشان گری است و ریش‌های همه تراشیده شده است. ۳ در کوچه‌های خود کمر خود را به پلاس می‌بندند و بر پشت بام‌ها و بر چهارسوه‌های خود هر کس ولوله می‌نماید و اشک‌ها می‌ریزد. ۴ و حَشْبُون و اَلعَاله فریاد برمی‌آورند. آواز ایشان تا یاَهْص مسموع می‌شود. بنا بر این مسلحان مؤاب [ناله می‌کنند و جان ایشان در ایشان می‌لرزد. ۵ دل من به جهت مؤاب] فریاد برمی‌آورد. فراریانش تا به صُوغَر و عِجَلَت سَلِشِيَا نعره می‌زنند؛ زیرا که ایشان به فراز لُوْحِيت با گریه برمی‌آیند؛ زیرا که از راه حوزونایم صدای هلاکت برمی‌آورند. ۶ زیرا که آب‌های نمریم خراب شده؛ چون که علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ۷ بنا بر این دولتی را که تحصیل نموده‌اند و اندوخته‌های خود را بر وادی بیدها می‌برند. ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود مؤاب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اَجْلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلیم رسیده است؛ چون که آب‌های دیمون از خون پر شده؛ زان رو که بر دیمون بلایای زیادی خواهم آورد - یعنی: شیری را بر فراریان مؤاب و بر بقیة زمینش خواهم گماشت.^۳

مؤلف فقیر گوید: آنچه از کتاب اشعیای نبی تا این جا نوشته شده و بعد از این نوشته می‌شود راجع به علامات آخرالزمان است که بعضی از آنها واقع شده و بعضی در شرف واقع شدن است و بعضی بعد از این واقع خواهد شد و چون بعضی از کلمات آن آشنا با زبان عصری نیست و یا مسلمانان به لغات آن آشنا نیستند، لازم دانستم برای مزید آگاهی در این جا شرح دهم و بعضی از جمله‌هایی که محتاج به توضیح است خاطر نشان نمایم. پس می‌گوییم: اشعیای نبی که او را شعیا هم می‌گویند

۱. در مصدر: (دیبون).

۲. در مصدر: (میدبا).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۹۸، کتاب اشعیای نبی، باب ۱۵.

در المنجد گفته که: هشت قرن پیش از میلاد مسیح و یکی از بزرگان انبیای چهارگانه بنی اسرائیل بوده^۱. در جنات الخلود است که: مبعوث شد بر قومی از بنی اسرائیل که بدعت‌ها در دین خدا می‌کردند. حق تعالی پادشاه بابل را بر ایشان مسلط کرد^۲.

لغات

(يَبُوتَه صبايوت) یعنی: خدا.

اورشليم: بيت المقدس.

سدوم: شهری بوده در فلسطين کنار دریای لوط.

صهيون: کوهی است در بيت المقدس که در آن هيكل بنا شده و مسجد اقصی در آن جاست و بعضی صهيون گویند.

أشور: مملکتی است قدیمی در شهرهای دجله و سطلی که اسم گذارده شده به نام یکی از خدایانشان و نام مرکز آن مملکت و ساکنین آن را اشوری گویند و از شهرهای مرکزی آن نینوا و بابل بوده.

مؤاب: بلاد شرقی دریای لوط است و ساکنین آن اولاد مؤاب پسر لوط اند که جد مؤابی هاست که در قسمت شرقی اردن ساکن اند.

و از جمله علاماتی که خبر داده ظهور حضرت خاتم الانبياء ﷺ و عظمت و بزرگواری او و جهانگیر شدن شریعت اوست و باقی بودن سلطنت در ذریه و اولاد اوست تا روز قیامت و نیز خبر داده از نزول قرآن برای او - چنان که در فصل بیست و هشتم در آیه دهم و چند آیه بعد از آن گفته.

دیه کی
 دمه کی
 قولا ناو
 لاصاو صو لاصاو
 لاصاو صو لاصاو

۱. المنجد، بخش أعلام، ص ۴۸.

۲. جنات الخلود، ص ۱۲، ذیل کلمه «شعيا».

נה אלהים דליר נשם דליר נשם :
 قَوْلًا قَاو زَعِير شَام زَعِير شَام
 נ, כּלֵלַי, שִׁנְיָהּ וּבְלִשׁוֹן אֲחֵרָה
 כִּי בִלְעֵכִי סַפָּה וּבִלְשׁוֹן אֲחֵרָה
 יְדַבֵּר אֱלֹהִים הַלַּיְלָה הַזֶּה אֲנִי אֲדַבֵּר
 אֲלֵהֶם דְּאֵת זֵיטְהוּ חֲלֹמֵהֶם הַזֶּה הוּא
 יְלַאֲהֵם דְּאֵת זֵיטְהוּ חֲלֹמֵהֶם הַזֶּה הוּא
 לְעַיִף וְרִמְתִּי הַחֶרֶץ הַזֶּה וְלוֹא אֲבֹרָה
 נִשְׁחַדְלֵה וְהֵיחָה לָהֶם הַדָּבָר הַזֶּה
 שִׁנְיָהּ וְהֵיחָה לָהֶם הַדָּבָר הַזֶּה
 יְדַבֵּר אֱלֹהִים צוֹלָא צוֹלָא צוֹלָא
 צוֹלָא צוֹלָא צוֹלָא צוֹלָא צוֹלָא צוֹלָא
 נשם דליר נשם בלעם בלעם בלעם :
 شَام زَعِير شَام لَمَعَن يَلْعَوُ وَخَاشَلُو
 אֲחֵרָה וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ
 אֲחֵרָה וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ

ترجمه این آیات بنحوی که فاضل خان در کتب عهدین نوشته این است: آیه ۱۰

زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، این جا اندکی و آن جا اندکی خواهد بود. ۱۱ زیرا که باللب های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ۱۲ که با ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح^۱ سازید و آرامی همین است»، اما نخواستند که بشنوند. ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، این جا اندکی و آن جا اندکی خواهد بود. ۱۴ تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.^۲ بنا بر این، ای مردان استهزا کننده و ای حاکمان این قوم که در اورشلیم اند! کلام خداوند را بشنوید.^۳

در کتاب إقامة الشهود - یا منقول الرضائی -، تألیف محمد رضای جدید الاسلام که بنا بر نقل خود از علمای بنی اسرائیل بوده و در میان ایشان از افاضل و اعیان بشمار می رفته و مستبصر و مسلمان شده و کتاب نامبرده را در ردّ یهود و اثبات حقانیت دین اسلام نوشته و به کتاب های خودشان نبوت خاتم الانبیاء ﷺ را با برهان و دلیل ثابت کرده، از جمله به این آیات از کتاب اشعیای نبی استدلال به صفاتی چند از صفات آن حضرت نموده با کتابش که قرآن مجید باشد. گفته است که: مراد از «فرمان بالای فرمان و قانون بالای قانون، این جا اندک و آن جا اندک» قرآن است که به مقتضای وقت و زمان و مکان و بندگان، بعضی در مکه معظمه و بعضی در مدینه طیبه و بعضی در اسفار^۴ و بعضی در شب و بعضی در روز در مدت بیست و سه سال نازل گردیده و گفته است که: در آیه یازدهم بیانی از علامت حضرت ختمی مرتبت و کتابش فرموده؛ زیرا که فرمود: پس باللب های پاکیزه و متبسم و زبان بیگانه به این قوم خواهد گفت. (فاضل خان «بلعکی سافاه» را به لب های الکن معنی کرده، ولی این عالم مستبصر

۱. مستریح: طالب راحت، خواستار آسایش.

۲. شماره (۱۴) در مصدر این جا آمده است.

۳. کتاب مقدس، ص ۸۰۸-۸۰۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۲۸.

۴. اسفار: سفرها.

به لب‌های پاکیزه متبسم معنی کرده و بدیهی است که لب را الکن گفتن خارج از فصاحت است. نسبت به زبان الکن گفته می‌شود، اما لب را به الکن توصیف نمی‌کنند و ترجمه فاضل خان غلط است - چنان که در بسیاری از موارد کلمات را غلط ترجمه کرده، به شهادت خود علمای یهود. نگارنده بعضی از آنها را که مناسبت با مقام دارد در این کتاب شرح خواهم داد.)

اما باللب‌های پاکیزه و متبسم به علت آن است که کمال حسن خلق در آن حضرت بوده و لازمه این صفت همان وصفی است که اشعیا خبر داده، و اما فقره دوم که «وَبَلَّشُونَ إِخْرَتٍ» باشد؛ یعنی: با زبان بیگانگان به این قوم - یعنی: بنی اسرائیل - خواهد گفت، [این مطلب هم] ظاهر است [که] زبان عربی نسبت به بنی اسرائیل زبان بیگانه است؛ زیرا که آنها عارف به این زبان نبوده‌اند، ولی حضرت رسول ﷺ به اعجاز عارف به زبان آنها بوده.

و اما در آیه دوازدهم خبر از ادعای پیغمبری نمودن آن حضرت داده که فرموده: هنگامی که به ایشان می‌گوید که: «آرامگاه این است. خسته شدگان را آرام بدهید. از شنیدن ابا می‌کنید» مراد آن است که آن حضرت به بنی اسرائیل می‌فرمود که: این قرآن من آرامگاه شما می‌باشد. چون تورات دارای احکام دشوار و تکلیف‌های مشکله است، قرآن من که کتاب خداست مایه آسودگی شما خستگان است.^۱

و این که در کتاب اشعیا در همین باب در آیه سیزدهم قول خود را مکرر فرموده (حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون. این جا اندکی و این جا اندکی خواهد بود) برای تأکید حجّت است بر بنی اسرائیل جهت پذیرفتن دعوت آن حضرت و دین و کتاب او که مبعوث به شریعت سهل و آسان است و در این آیه است اخبار از پشت کردن آنها و نپذیرفتن دعوت و دین و کتاب او و شکست خوردن و جزیه دادن ایشان به علت قبول نکردن و استهزا کردن ایشان، و این که قبلاً فرموده:

۱. منقول الرضائی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

«به لغت بیگانه سخن گوید» - یعنی: به عربی و غیر از عبری - مصداق آن در حق حضرت ختمی مرتبت بسیار بسیار واضح است؛ زیرا که بعد از شعیا خدا با احدی از انبیا به زبان دیگر سخن نگفته، مگر با حضرت خاتم الانبیا ﷺ؛ زیرا که انجیل هم مانند سایر کتب به زبان عبری بوده، علاوه بر این که نصارا غالباً انجیل را کلام خدا نمی دانند.

تذکر لازم: چون خواندن عبارات عبری برای کسانی که آشنا به خط و زبان عبری نیستند، دشوار است خواندن کلمات بر وجه صحیح برای ایشان، و قسمت مهمی از این جزء از کتاب محتوی بر بشارات کتب عهدین است، لذا لازم دانستم که آیاتی که از کتب عهدین نوشته می شود علاوه بر اعراب کردن، کیفیت تنطق کردن به آن هم نوشته شود تا اگر در نزد صاحبان آن کتب خوانده می شود، بطور صحیح ادا شود که خواننده مورد اعتراض واقع نشود و عوام را تذکره و تبصره باشد.

کیفیت خواندن آیات صفحه ۶۶

بدان که آیاتی که از پاشوقها - یعنی: آیات - سیمان - یعنی: باب - بیست و هشتم نوشته شده:

لفظ کی به اشباع کاف مکسوره و سکون یاء.

صَو به فتح صاد بی نقطه و سکون واو.

لَا صَو به اشباع لام مفتوحه و صاد بی نقطه مفتوحه و سکون واو، در نوشتن لَصَو نوشته می شود و لَاصَو خوانده می شود.

وَصَو لَاصَو دوم هم مثل اول است ولی لَاصَو لَاصَو خوانده می شود به اشباع.

قَوْلًا قَو به فتح قاف اول و سکون واو و اشباع قاف ثانی به الف و سکون واو.

زِعِرْ به کسر زای نقطه دار و کسر عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و به اشباع عین

نیز خوانده شده (زِعِیر).

۱. تنطق: نطق کردن، سخن گفتن، تکلم.

شام به اشباع شین نقطه دار مفتوحه و سکون میم در نوشتن شم نوشته می شود و در خواندن شام خوانده می شود.

در پاسوق - یعنی: آیه بعد از این آیه -: کپی به اشباع کاف مکسوره و سکون یا. پَلَعِکِی به کسر باء نقطه دار و فتح لام و کاف مکسوره به یاء ساکن. سافاه به اشباع سین مفتوحه به الف و فاء مفتوحه به الف و سکون هاء هوز. وُبُلَاثُونُ به ضمّ واو و سکون باء نقطه دار و اشباع لام مفتوحه و شین مفتوحه و سکون نون.

أَحْرَتٌ به فتح همزه و کسر حاء بی نقطه و فتح راء و سکون تاء نقطه دار. یَدْبِرُ به فتح یا و دال و کسر با و سکون راء مهمله. اِلٌ به کسر همزه و سکون.

هَاعَامٌ به اشباع ها و عین به الف و سکون میم. هَزِهٌ به فتح ها و کسر زاء نقطه دار و سکون هاء. اِشْرٌ به کسر همزه و شین و سکون راء. اَمْرٌ به اشباع همزه و فتح میم و سکون راء.

اَلْبِهْمٌ به کسر اوّل و کسر لام و سکون یا و کسر ها و سکون میم. زُنْتُ به ضمّ زاء نقطه دار و کسر همزه و سکون تا.

هَمْتُوْحَاهُ به فتح ها و میم و ضمّ نون و سکون واو و اشباع حاء مفتوحه و سکون هاء. هَانِیْحُوْهُ هاء مفتوحه مشبّعه و کسر نون و سکون یاء و ضمّ حا و سکون واو. لِعَايِفٌ به کسر لام و اشباع عین مفتوحه و کسر یاء و سکون فاء. وَزُنْتُ به کسر واو.

هَمْرَگِغَاهُ به فتح ها و سکون میم و فتح راء و کسر گاف و اشباع عین و سکون ها. وِلْوَةٌ به کسر واو و ضمّ لام مشبّعه و سکون همزه. اَبْوَةٌ به اشباع همزه مفتوحه و ضمّ باء و سکون واو و همزه.

۱. در نسخه به همین صورت است، ولی باید «عین» باشد.

شُمُوع به کسر شین و ضمّ میم و سکون واو و عین.
 و هَایاه به کسر واو و اشباع هاء مفتوحه و یاء به الف و سکون هاء.
 لَاهَام به اشباع لام و هاء مفتوحین و سکون میم.
 دِبْرُ به کسر دال و باء و سکون راء.
 اِدُونای به کسر همزه و ضمّ دال و سکون واو و اشباع نون مفتوحه و سکون یاء.
 لِمَعْنُ به کسر لام و فتح میم و عین و سکون نون.
 یَلْخُو به کسر یاء و سکون لام و ضمّ خا و سکون واو.
 وِخاشَلُو به کسر واو و اشباع خاء یا کاف مکسوره و سکون شین و ضمّ لام و سکون واو.
 اَحُوْرُ به اشباع همزه مفتوحه و ضمّ حاء و سکون واو و راء.
 وِنِشْبَارُو به کسر واو و نون و سکون یا و شین و اشباع باء مفتوحه و ضمّ راء و سکون واو.
 وَنَوَقِشُو به فتح واو و ضمّ نون و سکون واو و کسر قاف و ضمّ شین و سکون واو.
 وِنَلْکَادُو به کسر واو و اشباع نون مکسوره و سکون لام و اشباع کاف مفتوحه و دال مضمومه و سکون واو.

و در باب چهل و دوم کتاب اشعیانیز بشارت به آمدن خاتم الانبیاء ﷺ داده در آیاتی چند که عین عبارات آن را با خط و لغت عبری و ترجمه آن می نگارم. آیه اول:

| | | | | |
|----------|-------------|------------|---------|-------------------|
| יָהּ | עֲבֵדֶי | אֶתְפָּקֶה | בָּז | בְּחֵרֶי |
| هِن | عَبِيدِي | اِتْمَاخ | بُو | بِحِيرِي |
| רַצְטָה | יִפְנִישִׁי | נִתְתִּי | רוּחִי | עָלָיו מִשְׁיָטָה |
| راضتاه | يفنشي | نيتتي | روحي | علايو مشيطا |
| לְקוּבֵי | זְמִי | לָא | יִצְעַק | |
| لكوبي | يوزميا | لا | يضعق | |

וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמָע וְשָׁמָּה

ترجمه از کتاب فاضل خان، آیه ۱: اینک بنده من که او را دستگیری نمودم
 و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف
 را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود
 و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. ۳ نمی‌خرد شده را نخواهد شکست و فتیله
 ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را براستی صادر گرداند. ۴ او ضعیف
 نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر
 شریعت او باشند.^۱

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعای نبی، باب ۴۲.

پوشیده نیست که مفاد این آیات اخبار از بعضی از نشانه‌های حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است.

اول آن که: از آن حضرت تعبیر به بنده کرده و او را عبد خود خوانده - چنان که در آیات چندی از قرآن هم از او تعبیر به عبد فرموده.

دوم آن که: او را برگزیده خود خوانده که معنای مصطفی است که یکی از القاب آن حضرت است.

سوم آن که: از خشنودی خود از او خبر داده که نازل منزله معنای حبیب الله است. چهارم آن که: از روح قدسی خود در او قرار داده - چنان که در قرآن هم به آن تصریح فرموده به فرموده خود در آیه ۵۳ از سوره شوری که فرموده: ﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ﴾^۱.

پنجم آن که: از انصاف و عدالت او خبر داده در حق همه امت‌ها.

ششم آن که: آن حضرت به خشونت و درشتی صدای خود را بلند نکند و صدای او را به خشونت کسی در داخل و خارج نشنود.

هفتم آن که: به ضعیفان و بیچارگان اذیت و آزار نکند و با عدالت و انصاف رفتار کند و امر به عدالت و انصاف کند.

هشتم این که: خدا او را چنان دستگیری کند که در مقابل دشمن شکست نخورد تا عدالت را بر روی زمین برقرار کند.

نهم آن که: دارای شریعت باشد.

دهم آن که: جزیره‌های روی زمین منتظر شریعت او باشند و او صاحب شریعت و وحی تازه بود.

بر شخص عاقل با وجدان و انصاف پوشیده نیست که این علامات همه در حق حضرت ختمی مرتبت ﷺ راست و درست آید لاغیر، که صاحب شریعت تازه بود

۱. سوره شوری، آیه ۵۲.

و بر همه مبعوث شد و با کفار جهاد کرد و در جنگ‌ها نگر یخت تا ایشان را مسلمان کرد و یا جزیه بر ایشان نهاد و شکست نخورد و پادشاهان صاحب شوکت را منقاد خود ساخت و با این همه قدرت با فقرا و گدایان می نشست و تواضع و فروتنی می کرد و مرتبه‌ای برای خود قائل نبود و روی خاک می نشست و بر خر برهنه ردیف سوار می شد و با بینوایان گفت و شنود می کرد و از آنها دلجویی می نمود و هرگز صدا به خشونت بلند نمی کرد و شریعت او به اطراف و جزیره‌ها رسید و هیچ پیغمبری از پیغمبران متصف به این صفات نبود، حتی حضرت عیسی علیه السلام که به نص انجیل که اکنون در دست مسیحیان است شریعت تازه‌ای نداشت و مأمور به جهاد نبود و مبعوث بر همه مردم نبود، و همچنین بر ماشیح که یهود انتظار او را دارند راست نمی آید؛ زیرا که او را به شریعت موسی می دانند، و نادانی یا عناد بعضی از علمای یهود که چون دیدند این صفات با هیچ یک از آنها درست نمی آید صاحب این صفات را به کورش مجوسی حمل نموده‌اند که پادشاهی بت پرست بوده و بعد از بخت نصر بر زمین بابل مسلط شد و بنی اسرائیل را رخصت بازگشت به زمین کنعان داد، آیا هیچ صاحب عقل و شعوری می پذیرد که خدا او را برگزیده و پسندیده جان خود گوید و آیا رواست که خدا کافر بت پرستی را به چنین صفاتی توصیف و تعریف کند؟ خدا انصاف بدهد.

و نیز در همین کتاب و در همین باب از آیه نهم چنین می گوید:

קָרָא שָׁנִית חָנָה בְּאוֹרֵי קָחֹד
 هَارِي شُونُوت هِينِه بَايُو وَحِدْ
 שׁוֹת אֲנִי לַנִּיֹּד בְּטָרָם חַצְמַחְנָה
 شَوْت اِنِّي مَكْنِدُ بَقْرِمَ تَمَحْنَا
 אֲשַׁמֵּץ אֶרְחֵם
 أَشِيَعُ أَرْحَمُ

یعنی: اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را خبر می‌دهم.

و در دو آیه قبل از این نیز گفته: من که یَهُوَه هستم. تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. [۷] تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد.^۱

از این دو آیه هفتم و هشتم چنین برمی‌آید که طرف خطاب خدا به حضرت خاتم الانبیاء [ﷺ] است؛ به قرینه آن که فرموده: تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت، که در قرآن هم در چندین جا اشاره و تصریح شده و از این که فرموده: تو را عهد قوم و نور امت‌ها گردانیدم - یعنی: عهد اطاعت و فرمانبرداری تو را از قوم تو که عرب و اولاد قیدار باشند می‌گیرم و تو را سبب هدایت همه امت‌ها قرار می‌دهم که همه آنها از نور تو بینا شوند، اگر از روی انصاف در این اوصاف تأمل شود، صاحب آنها غیر از وجود مقدس ختمی مآب ﷺ نخواهد بود؛ زیرا که بعد از شعیبای پیغمبر کسی که متصف به این اوصاف باشد از پیغمبران بجز آن حضرت نبوده و نخواهد بود که هادی و نور همه امت‌ها باشد و به عدالت داوری کند.

و نیز در همین باب گوید: آیه ۱۰: ای شما که به دریا فرود می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها! سرود نور را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید. ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سأل ترنم نموده، از قلّه کوه‌ها نعره زنند. ۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند. ۱۳ خداوند مثل جبار

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعیای نبی، باب ۴۲.

بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الآن مثل زنی که می‌زاید نعره خواهم زد و دم زده، آه خواهم کشید. ۱۵ کوه‌ها و تل‌ها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت. ۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آنانی که بر بت‌های تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که: «خدایان ما شما را به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد. ۱۸ ای کران! بشنوید، و ای کوران! نظر کنید تا ببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم؟ کیست که کور باشد مثل مُسَلِّم^۱ من و کور مانند بنده خداوند؟ ۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی، اما نگاه نمی‌داری. گوش‌ها را می‌گشاید، ولی خود نمی‌شنود. ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند و جمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندان‌ها مخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رهاننده [ای] نیست. تاراج گشته و کسی نمی‌گوید که: باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود؟^۲

مؤلف گوید: در این آیات نیز علامات چندی است که جز با حضرت خاتم الانبیاء ﷺ تطبیق نمی‌کند. از جمله در آیه ۱۱ که گفته: قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند، آواز خود را بلند نمایند. قیدار فرزند اسماعیل ذبیح بن ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد از اهل قیدار وجود مبارک محمد ﷺ است و مراد از قریه‌ها مکه و مدینه

۱. در مصدر: (مُسَلِّم).

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۴-۸۲۵، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۲.

و قرای^۱ اطراف آن است و سایر عرب هم نیز از اولاد قیدارند و مراد از بلند کردن آواز اشاره است به عبادت مخصوصه‌ای که در ایام حج در خود مکه و منی و عرفات بجا آورده می‌شود که هزار هزارها از مردم در کوه عرفات و اطراف آن صداها را به دعا و لبیک بلند می‌نمایند و دیگر آن که شریعت او بقدری که جلال خدا را ظاهر کند توسعه پیدا کند که حتی در جزیره‌ها خدا را به صفات جلال تسبیح کنند و مراد از سرودنو - که در آیه ده گفته - اشاره به شریعت تازه آن حضرت است که ناسخ شریعت‌های سابقه است و آیه ۱۶ مراد از راهنمایی کردن کوران اشاره است به هدایت کردن آن حضرت کسانی را که چشم حق‌بین ندارند و خدا را نشناخته‌اند و آنها را به نور عقل راهنمایی کند و ظلمت جهل و نادانی را به نور علم از ایشان مرتفع کند و از کج رفتاری به راستی و راست روی آنها را وادار کند و بت پرستان را خوار و ذلیل و خجل و شرمسار کند و در آیه ۱۸ مراد از خطاب به کران و کوران اشاره است به این که در زمان آمدن آن پیغمبر و آوردن شریعت تازه جماعت یهود و نصارا چشم حق‌بین و گوش حق‌شنو نخواهند داشت و دعوت او را نمی‌پذیرند مگر بعضی از آنها و در آیه ۱۹ خبر می‌دهد که چون دعوت او را نپذیرفتند، آن حضرت هم معامله کری و کوری با آنها کند و در آیه ۲۰ اشاره است به این که معجزات بسیار از آن حضرت خواهند دید و با دیدن معجزات دعوت او را قبول نخواهند کرد و در آیه ۲۱ اشاره است به این که خدا شریعت خود را که به دست او داده بزرگ خواهد کرد. آیه ۲۲ حاکی است از این که آنهایی که با دیدن معجزات دعوت او را قبول نمی‌کنند، ذلیل و خوار و غارت زده و اسیر و هرچند در گودال‌ها و زندان‌ها مخفی شوند دستگیر خواهند شد و رهایی نخواهند داشت. پس بر اشخاص عاقل و خردمند روشن و هویداست که این نشانه‌هایی که در این آیات از کتاب شعیاذکر شده در حق خاتم الانبیاء ﷺ و اخبار از آمدن آن حضرت است، و از جمله نشانه‌هایی که نیز در فصل - یعنی: سیمان -

۱. قری: دهات، روستاها، جمع قریه.

و باب چهل و پنجم کتاب شعیاذکر شده این است:

וְזָרָא מֵאֵלַי וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי
 אֶרֶץ כְּנָעַן וְאֵלֵיהֶם יִשְׁתַּחֲוֹּי וְעָזְבוּ אֶת
 אֱלֹהֵי יְהוָה וְעָזְבוּ אֶת הַבַּיִת הַזֶּה אֲשֶׁר
 בָּרָא יְהוָה לָנוּ וְעָזְבוּ אֶת הַמָּקוֹם הַזֶּה
 אֲשֶׁר עָמַד בְּיָמֵינוּ וְעָזְבוּ אֶת הַמָּקוֹם
 אֲשֶׁר עָמַד בְּיָמֵינוּ וְעָזְבוּ אֶת הַמָּקוֹם
 אֲשֶׁר עָמַד בְּיָמֵינוּ

ترجمه: آیه ۲۲: ای همه کرانه‌های زمین! به من توجه نمایند و نجات یابید؛ زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته، برنخواهد گشت، که: هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. ۲۴ و مرا خواهند گفت: عدالت و قوت فقط در خداست و به سوی او خواهند آمد.

بدان که از این آیات نیز چند نکته مستفاد می‌شود:

اول آن که: خداوند به همه کسان روی زمین خطاب می‌فرماید بدون استثنا و امر می‌فرماید که همه به او توجه کنند تا نجات یابند و او را به یگانگی بپرستند و توجه

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۹، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۵.

به خدایی غیر از او نکنند.

دوم آن که : به ذات خود قسم یاد کرده که از آنچه فرموده تخلف نکند ، که مراد در این جا از خبر آینده باشد که البتّه واقع خواهد شد و آن خم شدن زانوهای بندگان است در مقابل او و اظهار ذلت و بندگی و خضوع و خشوع نمودن ایشان است در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجا آوردن عبادت‌های موظّفه و این نحوه عبادات پیش از تشریح شریعت تازه خاتم الانبیاء ﷺ در کار نبوده که زانو خم کنند و رکوع و سجود نمایند و هم اکنون هم در تابعین شریعت تورات و انجیل این گونه عبادت متداول نیست و در عبادت‌هاشان رکوع و سجود و خم و ته کردن زانو و تشهّدی نداشته و ندارند و بعلاوه دو زانو نشستن به حالت تشهّد را بد می‌دانند و متدینین از ایشان از این کیفیت نشستن اعراض دارند و مربع و چهارزانو می‌نشینند و از دو زانو نشستن اطفال خود را منع می‌کنند و کلیّه عبادت‌هاشان به صورت عبادت ما مسلمانان نیست و به عکس مسلمانان به ذات خدا هم قسم نمی‌خورند ، و اما رکوع و سجود و زانو خم کردن از عبادات فرضیه حتمیه مسلمانان است و همچنین به ذات خدا قسم خوردن در خصومات و مرافعات به لفظ و صیغه « والله » و « بالله » و « تالله » به همه اقسام کلمه قسم سوگند می‌خورند. پس بدون تردید و شک این آیات اخبار از رسالت خاتم الانبیاء و آوردن شریعت تازه است که در عبادات امت او رکوع و سجود و زانو خم کردن باشد و قسم خوردن به خدا در میانشان رایج و متداول باشد.

و در باب پنجاه و چهارم کتاب شعبان نیز گفته است :

קָפַו עַל־רַחַ לֵא יִלְדָה פִּצְחִי וְנָח
 וְצָדִיק חָלָה פִּי רַבִּים בְּנֵי נְשׂוֹמָה
 לְבָנֵי בְצוּלָה אֶמֶר יְהִיָּה : הֶרַחֵם
 זָבִים אַחֲלֶךְ וְיִרְעֵית זְשַׁכְנוֹתֶיךָ

שׁוּ אֶל תַּחֲשׁוּבֵי הָאָרֶץ כִּי תִרְדָּךְ
 וְיִתְדֹתֶיךָ תִזְקֵן : פְּרִיטִים וְשִׁזְזֵי אֹנִי
 תִפְרִיטֵנִי וְזָרְעֶךָ גְרִימִים לֹאשׁ וְעֵרִים
 נִשְׁלָחוֹת יִקְשׁוּבֵי אֶל תִּירְאֵי כִי -
 לֹא תִבְרָשׁוּ וְאֶל תִּכְלָצֵנִי לֹא
 תִחֲפִיזֵנִי כִי בִשְׁתֵּי עֶלְזֶיךָ תִשָּׁבַח
 וְחִרְפַּת אֱלֹהֵינִי תִהְיֶה לֹא תִזְכֹּר -
 עֹד : כִּי בְעֶלְזֶךָ עֲשִׂיךָ יְהוָה מִצָּבָא
 יִתְשַׁבֵּי וְגֵאֲלֶךָ בְּדִינֵי שִׁדְאֵל
 אֶפְלֵה כָּל הָרֶץ יִפְרֵא : כִּי כִּי־אֵשׁ
 עֲזֹבְדָה וְעֵצֹבֹת נֹתֵן בְּרֵאשִׁית יְהוָה
 וְאֵשׁ נְעֹרִים כִּי תִפְרֵא אֵמֶר
 אֶלֶּיךָ : בְּרֹעַ קִטְוֹן עֲזֹבְתֶיךָ
 וְכִרְתָּמִים גְּדֹלִים אֶקְפֶּצֶךָ :
 בְּשִׁפְצֶיךָ קִפְצֵה הַחֲתָרְתִּי פָנִי וְגַע
 לִפְּךָ וּבְחֶסֶד שָׁלֵם רַחֲמֹתֶיךָ
 אֶכֹּר גֵּאֲלֶךָ יְהוָה

ترجمه طبق مطبوعه لندن سال ۱۹۳۳ میلادی، آیه ۱: ای عاقره که نزیایده! بسرا. ای که درد زه نکشیده! به آواز بلند ترنم نما و فریاد برآور؛ زیرا خداوند می گوید: پسران زن بی کس از پسران زن منکوحه زیاده اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود. دریغ مدار و طناب های خود را دراز کرده، میخ های را محکم بساز. ۳ زیرا که به طرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امت ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مترس؛ زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو؛ زیرا که رسوا نخواهی گردید؛ چون که خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را به یاد نخواهی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو - که اسمش یهوه است - صبايوت شوهر توست^۱ و قدوس اسرائیل - که به «خدای تمام جهان» مسماست - ولی تو می باشی. ۶ زیرا که خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده خود خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می گوید: ۷ زیرا تو را به اندک لحظه ای ترک کردم، اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی تو می گوید: به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشانیدم، اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.^۲

ד' י' נ'ח ז'ת ל'י א'נ'ש'ר נ'ש'ב'ל
 ד'ע'ב'ד'י - - - נ'ח ע'ז'ר ע'ל - ה'א'ר'ץ
 ד'נ' נ'ש'ב'ע'ת' ב'כ'פ'פ' ע'ל'ך ו'כ'ע'ר
 - - - ב'ך : ד' ה'ה'ל'ים ; ד'ע'נ'ש'ו ו'ה'ג'ב'ל'
 ת'כ'ו'ט'נ'ה ו'ח'ס'ד'י ; כ'א'ת'ך : ל'א

۱. در مصدر: (که اسمش یهوه صبايوت است شوهر توست).

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۷، کتاب اشعیاى نبی، باب ۵۴.

יִזְדַּשׁ זְכוֹרֹתַי נִשְׁלַחְנִי לְאֵם תְּכֹן
 אֲכֹן פִּרְתְּכֶם יְהוּחַ

آیه ۹: زیرا که این برای من مثل آب‌های نوح می‌باشد. چنان که قسم خوردم که آب‌های نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد، همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. ۱۰ هرآینه کوه‌ها زایل خواهد شد و تل‌ها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید.^۱

עֵינַי סְעָרָה לְאֵם תְּכֹן
 אֲכֹן פִּרְתְּכֶם בַּפִּי וְיִסְדַּתִּי
 פִּסְפִּירִים וְשִׁטִּיתִי בְּהַרְגֵל
 שִׁפְשִׁיתִי וְשִׁעָרִי לְאֵבֶנִי
 אֲכֹרֶת וְכָל - - גְּבוּלָה לְאֵבֶנִי -
 יִסְדַּתִּי תִפֹּץ וְכָל כְּנִיָּה לְפִי
 יִחַזַּק וְרֵב יִשְׁלֵם כְּנִיָּה בְּצִדְקָה
 תִּפְוֶנִי רַחֲמֵי יְיָ שֶׁכֵּן לְאֵם

۱. همان.

תִּירָא וּמִפְחַתָּה כִּי לֹא תִקְרַב אֵלַיִךְ
 : יֵהַן גִּזְרֵי גִזְרֵי אֶפְסֵם כְּאֹתֵי לִי - גִּזְרֵי
 אֲבֹתֶיךָ עֲלֶיךָ וְפֶיֶל : הִנֵּן אֲנִי כְּרֹאֲתֹ
 חֲרֹשׁ נִפְתָּח בְּאֵינִשׁ פְּחֹם וְפִי מֵא
 לָלִי לִי עֲשֵׂהוּ וְאֵי כִי כִרְאֵתִי וְשִׁחִית
 לְחַבֵּי לְכָל בְּיָדֵי וְיִמְעַד עֲלֶיךָ לֵאמֹר מִיִּלָּח
 יִכָּל לִנְשׂוֹת תִּקְוִים - אֲבֹתֶיךָ לִנְשׂוֹת פְּחֹט
 תִּרְשִׁישׁ וְזֹאת נִחְלָה עֲבָדֶיךָ וְהָרָה
 וְצִרְקָתֵם לֵאמֹר נִבְאֵם - וְהָרָה :

آیه ۱۱: ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای! اینک من سنگ‌های تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد. ۱۲ و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگ‌های بهرمان^۱ و تمامی حدودت را از سنگ‌های گران‌قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد، امانه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند، به سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم، و نیز هلاک‌کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هر آلتی که به ضد تو

۱. بهرمان: یاقوت سرخ.

ساخته شود پیش نخواهد برد، و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.^۱

پوشیده نماناد که آیات این باب از کتاب اشعیا راجع به مکه معظمه است و در آیه اول مراد از عاقره مکه است و عاقره به معنای زن نازاد است - یعنی: زنی که اولاد نیاورده باشد - و در این جا مجازاً زمین مکه را تشبیه به زن نازاد فرموده؛ زیرا که هیچ پیغمبری بعد از حضرت اسماعیل از مکه تا زمان خاتم الانبیاء ﷺ مبعوث نشده، بخلاف اورشلیم که بیت المقدس باشد که پیغمبران بسیار در آن جا ظاهر و مبعوث شده‌اند و وحی بسیار هم در آن جا نازل شده، و مراد از پسران زن بی کس فرزندان هاجر، مادر اسماعیل ﷺ، می‌باشند و مراد از پسران زن منکوحه اولاد سارا مادر اسحاق می‌باشند و مراد از وسیع کردن مکان خیمه و پهن کردن پرده‌های مسکن و دراز کردن طناب و محکم کردن میخ‌ها اشاره است به عظمت پیدا کردن مکه و آبادانی آن بنحوی که از اطراف جهان به آن توجه کنند و وسعتی برای آن حاصل شود و قدر و جلال او زیاد شود بنحوی که معبدی در دنیا به عظمت آن نباشد و همچنان که خدا وعده داده به وعده خود وفا کرده که به ظهور خاتم الانبیاء در آن تا به حال عظمتی پیدا کرده که در هر ساله از توجه مردم به آن سو و ذبح کردن قربانی‌ها و قبله جمیع مسلمان‌های جهان شدن و در هنگام نمازها در شرق و غرب عالم به طرف آن توجه نمودن و ذبایح خود را بدان سو ذبح نمودن و در حال تخلی پشت و رو به کعبه نکردن و به پاگذازدن در حدود حرم رعایت احکام مترتبه بر آن کردن و محل امن و امان بودن و غیر اینها که دال بر عظمت آن مکان شریف می‌باشد و همه اینها بواسطه تولد و ظهور و بعثت حضرت محمد رسول خدا ﷺ است - چنان که واضح و روشن است که هیچ یک از عبادتگاه‌های جهان این عظمت و جلال را ندارد - و به ظهور خاتم الانبیاء ﷺ خداوند شرمندگی آن مکان را به جهت بتکده بودن و کسانی که بت پرستی می‌کردند بر طرف کرد و خدا آن جا را مکان رحمت ابدی خود قرار داد.

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۷-۸۲۸، کتاب اشعیا نبی، باب ۵۴.

و در آیه سوم که گفته: «ذَرَيْتُ تَوَآمَتْهَا رَا تَصْرَفُ خَوَاهِنْدَ نَمُودُ» این وعده نیز راست شد به سبب وجود مبارک پیغمبر اسلام - علیه وآله الصلاة والسلام - که اَمّت او در اندک زمانی بعد از هجرت شرق و غرب جهان را مالک و اَمّت‌ها را وارث و شهرهایی را آباد و تعمیر نمودند و مانند این غلبه در این مدّت کم از زمان آدم تا زمان خاتم النبیین ﷺ شنیده نشده است. این است مفاد گفته خدا که فرموده: «ذَرِيَةُ تَوَ وَاَرِثُ قَبَائِلُ خَوَاهِنْدَ شَدُ وِ شَهْرَهَآیِ وِیْرَانِ رَا مَسْکُونِ خَوَاهِنْدَ گِرْدَانِیْدُ» و از آن زمان تاکنون در هر عصری خلفا و سلاطین اسلام و علما و امرا و امنای اسلامی از سلف و خلف کوشش‌های بسیار در تعظیم و تکریم و تزیین کعبه و مسجدالحرام و اطراف آن نموده و می‌کنند، حتّی در کندن چاه‌ها و برکه‌ها و لوله‌کشی‌ها و برق‌کشی‌ها، حتّی در منی و مشعر و عرفات، و باز - إن شاء الله - این تعظیم و تکریم زیاد خواهد شد تا زمان ظهور حضرت بقیّة الله - عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فِرْجَه - و دوره رجعت آل محمد ﷺ که منتها درجه عظمت را پیدا خواهد کرد و تا قیام قیامت جلال و عظمت او برقرار خواهد بود - چنان که در آیه ۱۱ می‌فرماید: اینک سنگ‌های تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگ‌های بهرمان و تمامی حدودت را از سنگ‌های گران‌قیمت خواهم ساخت.

(این ترجمه چنان که قبلاً تذکر داده شده از کتاب عهدین، چاپ لندن در سال ۱۹۳۳ میلادی است و اما بنا بر ترجمه فارسیّه مطبوعه لندن در سال ۱۸۵۶ میلادی به این نحو ترجمه کرده که: ۱۱ اینک من سنگ‌هایت را با شنجر ف^۱ می‌خوابانم و بنیان تو را با فیروزه تأسیس می‌نمایم. ۱۲ و برج‌هایت [را] از یاقوت و دروازه‌هایت را از شب‌چراغ و تمامی حدودت را از سنگ‌های مرغوب می‌سازم.)

و در آیه ۱۵ گفته: همانا جمع خواهد شد، امانه به اذن من. آنانی که به ضدّ تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد.

۱. شنجر ف: شنگرف، سولفور جیوه، اکسید سرخ سرب، یکی از اقسام سنگ‌های معدن جیوه.

این ترجمه مطابق طبع ۱۹۳۳ است و اما موافق چاپ سال ۱۸۵۶ چنین می نویسد در ضمن آیه ۱۵: اینک کسی که از من بیگانه است با تو متمکن نخواهد شد و هر کسی که با تو متمکن است با تو خواهد افتاد - یعنی: هر شخص مخالفی که با تو ضدیت و مخالفت کند خدا او را ذلیل خواهد کرد، چنان که اصحاب فیل مخالفت کردند و خدا آنها را هلاک و نابود کرد و در زمان قیام سفیانی از شام هم زمانی که قصد خرابی مکه می کند و لشکر برای خراب کردن مکه می فرستد، خدا لشکر او را در زمین بیدا که در طریق مکه و مدینه است به زمین فرو می برد، چنان که قبلاً در جزء اول و دوم و سوم این کتاب مفصلاً شرح داده شد و به حسب وعده ای که خدا داده دجال ملعون هم داخل مکه نخواهد شد، بلکه خائب و خاسر برمی گردد، بنا بر اخبار و احادیث وارده.

مؤلف حقیر گوید: با این که کتب عهدین را علمای یهود و نصارا تحریف کرده اند و از روی عناد آیاتی که مبشر آمدن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و اهل بیت طیبین و طاهرین اوست تغییر داده شده و یا انداخته اند، مع ذلک کله خدا برای اتمام حجّت چشم و گوش آنها را کور و کر کرده و آیات بسیاری که دلالت دارد بر اخبار به آمدن آن حضرت و صفات خاصه آن بزرگوار و شریعت و کتاب و ذریه طیبه او در کتب ایشان باقی مانده و حفظ شده، تا هر که از ایشان که زنده می ماند به حجّت زنده بماند و هر که از ایشان هلاک می شود به حجّت هلاک شود و نگارنده این کتاب - إن شاء الله - در طی ذکر اخبار آینده این کتاب ها به بسیاری از آنها اشاره خواهم کرد، هر چند اصل کتاب ها و ترجمه های آن در هر عصری به مرور زمان بسیاری از آنها تحریف شده و به دلیل و برهان ربّین و علمای ایشان به تحریف آنها اذعان دارند. حتی در کتاب های خود برای اثبات تحریف شدن آن تاخت و تازهایی دارند؛ چنان که مرحوم فخرالاسلام صاحب کتاب انیس الأعلام - اعلی الله مقامه - که از قسیسین و علمای مبرز نصارا بوده و به نور هدایت اسلام مهتدی و مستبصر شده در باب دوم از جلد اول کتاب انیس الأعلام با ادله و براهین قاطعه و شواهدی که در آن کتاب با تتبع کامل و مدارک معتبره نزد اهل کتاب مفصلاً نقل فرموده در این باب مبحث هایی ذکر کرده.

مبحث اول در اثبات تحریف لفظی کتب عهدین سی و چهار شاهد معتبر ذکر کرده.^۱
 مبحث دوم در اثبات تحریف به زیادت و طلباً للاختصار چهل و پنج شاهد برای
 اثبات مدّعی خود آورده.^۲

مبحث سوم در اثبات تحریف به نقصان و در این بیست شاهد ذکر کرده.

که مجموعاً صد شاهد می شود و معترف است که بیش از اینها شواهد زیادی بر
 تحریف آنها دارد که از خوف اطالۀ^۳ کتاب آنها را ذکر نکرده،^۴ و الحق از هر جهت در
 این کتاب بر ردّ یهود و نصارا و مادّیین و اثبات صانع و توحید و ابطال تثلیث^۵ و اثبات
 نبوت عامّه و خاصّه و حقانیت شریعت اسلام و ناسخ بودن آن بر سایر شرایع و بیان
 محسنات اسلام و اثبات امامت دوازده امام شیعیان اثنا عشری و اثبات معاد و غیر اینها
 ادله و براهینی آورده و حجّت را تمام کرده و در فنّ خود بی عدیل و نظیر است، علاوه
 بر سایر کتبی که تصنیف و تألیف کرده غیر از این کتاب - از قبیل کتاب بیان الحق که ده
 جلد است در ردّ صاحب الهدایة که یکی از علمای متعصب مسیحی ها بوده و آن کتاب
 را در ردّ بر قرآن و انتقاد از اسلام نوشته و تعبیر فخرالاسلام از آن به «الغویة» کرده و
 کتاب خلاصة الکلام فی افتخار الإسلام در اصول ادیان ثلاثه (یهود و نصارا و اسلام)
 و کتاب تعجیز المسیحیین و رساله در حرمت شراب و استدلال بر حرمت آن به کتب
 عهدین و غیر اینها.

مخفی نماند که جلدین کتاب انیس الأعلام شمشیر بران قاطعی است برای مسلمانان
 بر ضرر اهل کتاب و مسلمان متفطن^۶ باید از مطالعه آن غفلت نکند؛ زیرا که برای ردّ

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۱-۲۹.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۲۰-۷۴.

۳. اطاله: طول دادن، دراز کردن، به دراز کشیدن.

۴. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۷۵-۱۰۶.

۵. در مسیحیت یعنی: به وجود سه اقنوم «اب، ابن، روح القدس» قائل بودن.

۶. متفطن: زیرک و با تدبیر، آن که سخن یا امری را بزیرکی دریابد.

شبهات یهود و نصارا و اثبات حَقَانِيَّتِ اسلام کتابی است جامع و پرفایده و انتشار آن در میان مسلمانان مفتضح کننده عقاید و اعمال یهود و نصاراست از این راه. جلد اول این کتاب که طبع شد در تهران و منتشر شد، وقتی که مسیحیین فهمیدند آن را به قیمت گران در هر کجا در کتاب فروشی ها سراغ کردند، خریدند و نابود کردند و جز یکی یکی در کتابخانه های شخصی باقی نماند. لذا نگارنده به فکر افتادم که به هر وسیله ای باشد موجبات طبع دوم آن را فراهم کنم تا این که به تأیید خداوند متعال و توجّهات ذوات مقدّسه محمّد و آل محمّد - صلوات الله علیهم أجمعین - زمان اقامت خود در اصفهان در سال یک هزار و سیصد و هفتاد هجری قمری به راهنمایی حقیر یکی از مؤمنین خیر سعادت مند به نام حاج اسدالله ریخته گران خواجهویی اصفهانی بانی طبع و نشر آن شد و قربه الی الله بخارج طبع و کاغذ و جلد آن را به عهده گرفت و پس از طبع برایگان مجاناً در دسترس علما و وعاظ و محصلین و علاقمندان قرار داد، فجزاه الله عن الإسلام خيراً. مع ذلك کله باز هم این نسخه بسیار کمیاب شده. رجای واثق آن که اهل خیر علاقمند به دین و قرآنی پیدا شود و بانی طبع و زنده کردن هر دو مجلد این کتاب مستطاب گردد.

و در باب چهلم کتاب اشعيا چنین گفته:

נִחַי מוֹ נִחַי עַבְדֵי יְהוָה אֱלֹהֵיכֶם :
 רַבְרוּ עַל-לֵב יְהוָה נְשִׂאֵם וְכֹרַעַ
 אֶלְיָהֶם יִלְאַחַדְוּ נִרְצָח
 עֲוֹנֹתָם יִכַּחַח יְהוָה חֲוָה פְּוֵלֵם
 בְּדָל - - חַטָּאתֵיָהֶם :

یعنی: ۱ تسلّی دهید! قوم مرا تسلّی دهید! خدای شما می گوید: ۲ سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.^۱

קוֹל קוֹרָא בְּכַרְכָּר פֶּנוּ דְרָךְ יְהוָה
 יְשׁוּרוּ בְּעֲרֹכָה פְּעֻלָּהּ לְאַלְחֵינוּ
 כָּל-גֵּיאַ יְנַשֵּׂא וְכָל-הַר וְגִבְעָה
 יִשְׁפֹּלוּ וְחֵיהָ חֶסֶב לְעֵשׂוֹר
 וְהַרְדָּסִים לְבִסְעָה : וְנִגְלָה כְבוֹד
 יְהוָה וְרָאוּ כָּל-בְּנֵי יִשְׂרָאֵל
 פִּי יְהוָה דָּבַר

آیه ۳: صدای نداکننده در بیابان: راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. ۴ هر درّه ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد و کجی ها راست و ناهمواری ها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهد دید؛ زیرا که دهان خداوند این را گفته است.^۲

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۱، کتاب اشعیاى نبی، باب ۴۰.

۲. همان.

آیه ۱۰ همین باب:

הַנְּחָה אֶרְכֹּן וְהָנִיחַ כְּחֶזֶק אֲבוֹת וְזָרְעוֹ
 בְּנֵי שִׁלְחָה לְךָ הַנְּחָה שִׁלְחָה אֲבוֹתוֹ וּפְעֻלָּתוֹ
 לְפָנָי וְיִדְרֹעָה עֲלֵהוּ הֲלֵעָה כְּזֶרְעוֹ
 יִסְבִּיץ טְלָאִים וּכְחִימָן שֶׁאֵין עֲלֵהוֹת יִכְהַל:

آیه ۱۰: اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد.^۱

יִסְבִּיץ וְהָנִיחַ יְהוָה יְהַלִּיפוּ זֶחַ וְעֵלָא אֶבְרָ
 בְּנֵי שִׁרְיָם יְרוּצוּ וְלָא יִגְעֹזוּ יְלָדוֹ
 וְעֵלָו

آیه ۳۱ همان باب: اما آنانی که منتظر خداوند می باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.^۲

۱. همان.

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۲، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۰.

بدان که این آیات نیز اشعار به آمدن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است. مراد از صدای نداکننده یا صدای جبرئیل است، یا صدای حضرت ختمی مرتبت به گفتن: قولوا لا اله الا الله، و اشاره به بعثت آن بزرگوار است و مراد از این که گفته است: «هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد و کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید» اشاره است به فرمایش آن بزرگوار که فرموده: زوی لی الارض، فرأیت مشارقها ومغاربها؛^۱ یعنی: جمع کرد برای من زمین را، پس دیدم. پس مشرق‌ها و مغرب‌های آن را دیدم، و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که عبدالله بن بکیر می‌گوید: حضرت به من فرمود:

أخبرني عن الرسول ﷺ كان عاماً للناس [بشيراً]. أليس [قد] قال الله في محكم كتابه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۲ لأهل الشرق والغرب وأهل السماء والأرض من الجن والإنس؟ هل أبلغ رسالته إليهم كلهم؟ قلت: لا أدري. قال: يابن بکیر، إن رسول الله لم يخرج من المدينة، فكيف أبلغ أهل الشرق والغرب؟ قلت: ولا أدري. قال: إن الله - تبارك وتعالى - أمر جبرئيل فأقلع الأرض بريشة من جناحه، ونصبها لمحمد ﷺ، وكانت بين يديه مثل راحته في كفه ينظر إلى أهل الشرق والغرب، ويخاطب كل قوم بألسنتهم، ويدعوهم إلى الله وإلى نبوته بنفسه. فما بقيت قرية ولا مدينة إلا [و] دعاهم النبي ﷺ بنفسه؛^۳ یعنی: فرمود: خبر ده به من از رسول خدا ﷺ که رسالت او عمومیت داشت بر همه مردم. آیا نه این است که خدا در محکم کتاب خود فرموده که: ﴿ما نفرستادیم تو را - ای پیغمبر! - مگر برای همه مردمان برای اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین

۱. «زُوت لي الأرض، فأريت مشارقها ومغاربها» [ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۴، ح ۳۹۵۲؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹ و ۲۶۶].
۲. سورة سبأ، آية ۲۸.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۳، و نیز ر.ک: مختصر البصائر، ص ۱۷۲-۱۷۳، ح ۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۸-۱۸۹، ح ۲۰؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۴-۱۰۱۵؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۱، ذیل شماره ۲۸ و ج ۶، ص ۹۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۵-۵۲۶، ح ۵ و ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۶، ح ۶۰.

از پریان و آدمیان؟ آیا رسالت خود را رسانید به همه آنها؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: ای پسر بکیر! بدرستی که رسول خدا از مدینه بیرون نرفت. پس چگونه رسالت خود را به اهل مشرق و مغرب رسانید؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: بدرستی که خدای - تبارک و تعالی - امر فرمود جبرئیل را، پس کند زمین را به یک پری از بال خود و مقابل روی محمّد ﷺ نگاه داشت مانند کف دست او. نظر می کرد به سوی اهل مشرق و مغرب و با هر قومی به زبان ایشان خطاب می کرد و دعوت می نمود ایشان را و پیغمبری خود به خودی خود. پس باقی نماند هیچ شهری و دهکده ای مگر این که شخصاً پیغمبر ایشان را به خود دعوت نمود (سوره سبا، صفحه ۵۴۰، طبع مستوفی در تهران سال ۱۳۱۳).

آیه ۵ از باب چهلم کتاب شعیبا که گفته است: «و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید» اشاره به همین است.

و در آیه دهم همان باب از همان کتاب که گفته: «اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید» مراد وجود مبارک محمّد ﷺ است و مراد از بازوی او که برایش حکمرانی می نماید برادر و پسر عمّش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ است که به منزله بازوی آن بزرگوار است - چنان که خداوند در قرآن مجید از هارون تعبیر به بازو کرده برای موسی ﷺ - و در آیه ۳۱ اشاره است به بلندی مقام و موقعیت آنهایی که انتظار آمدن آن حضرت را داشته اند از اهل کتاب که با شتاب به نزد او روند و ایمان آورند به او - مانند سلمان فارسی و عبدالله سلام و امثال آنها.

اخبار شعیبای نبی بشارت به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - در باب شصت و ششم از آیه ۱۰ تا آیه ۲۴ که پایان باب و کتاب است چنین گوید:

لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ - هُوَ نَهْلِهِمْ دَرَجَاتٌ
 دَرَجَاتٌ دَرَجَاتٌ - بِمَا كَسَبَتْ : سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

מְשֹׁשׁ כָּל -- הַסֵּת אֲבָלִים עֲלֶיהָ:
 לְבַעַם תִּנְיָקוֹ וְשָׂבַעְתֶּם מִשָּׂר
 תִּנְחַלְיָהּ לְבַעַם תִּלְצוּ וְהַתְעַבְּרֶתֶם
 לְוַז' פְּבוֹרָה

۱۰: ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می دارید! با او شادی کنید و برایش
 وجد نمایید [و ای همه آنانی که برای او ماتم می گیرید! با او شادی بسیار نمایید. ۱۱]
 تا از پستان های تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او
 محفوظ گردید. ۱

בְּ- נַח אֲבָר יְחֻהּ הַנְּנִי נִטְהָ אֲלֶיהָ
 בְּנֶהָר שִׁלְזֹם וְבִנְחַל שִׁזְטָף בְּכֹד
 גֹּזִים וְיִכְמְתֶם עַל-עַרְוֹ תִּכְרִי אֶרֶץ
 -כֹּרֵים תִּשְׁלַשְׁשׁוּ

آیه ۱۲: زیرا خداوند چنین می گوید: من سلامتی را مثل نهر و جلال امت ها را
 مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته
 شده، بر زانوهایش به ناز پرورده خواهید شد. ۲

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.
 ۲. همان.

דְּאֵינִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי
 אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי
 וְרַאֲיֶתֶם וְשִׂשׁ לְבַבְכֶם וְעַלְצוּתֵיכֶם
 דִּרְשׁוּ אֶת תְּפֹרְחֵינָהּ וְנֹרְעָהּ יְהִי הַחֹה
 אֶת-עֹכְרֵי וְגַעַם אֶת אֲבִיבֵי :

آیه ۱۳: و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد، همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت. ۱۴ پس چون این را ببینید، دل شما شادمان خواهد شد و استخوان‌های شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگان معروف خواهد شد، اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود.^۱

כִּי-הִנֵּה יְהוָה כְּאֵשׁ יָזוּא וְכִסּוּפָה
 זֹרְכֹבֶתִי לְהָשִׁיב לְחַטָּה אֶפְרַיִם
 וְגַעַרְתוּ בְלֵהֶב--אֵשׁ : כִּי כְּאֵשׁ
 יְהוָה נִשְׂפָט וּבַחֲרָפוֹ אֶת-כָּל-בְּנֵי
 וְרָבוֹ חֲלָלִים יְהוָה

آیه ۱۵: زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و عرّابه‌های او مثل گردباد، تا غضب خود را با حدّت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهد بود.^۲

۱ و ۲. کتاب مقدّس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

הַכֹּתֵב הַתִּיבִים וְהַכֹּתֵב הַרִים אֶל-הַגִּנֹּת
 אַחַר אַחַד בַּתּוֹךְ אֶלְךָ בְּשַׁר הַחֲזִיר
 וְהַשֶּׁקֶץ וְהַעֲלֵכֵךְ יַחְדָּו יִסְפוּ נְאֻם
 יְיָ חֲנֻקָה

آیه ۱۷: و خداوند می گوید: آنانی که از عقب یک نفر که در وسط باشد خویشتن را
 در باغات تقدیس و تطهیر می نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش
 می خورند، با هم تلف خواهند شد.

וְאֶנְדָּי זַעֲזַעֵי הֵם וְהַשֶּׁבִּיתִי הֵם
 בְּזָאֵה לְכַמֵּץ אֶת-כָּל הַגּוֹיִם
 וְהַלְשִׁינֹת וּכְאֹו וְהָאֹו אֶת-זְכוּרֹו
 וְנִשְׁלַתִּי בָהֶם אֶת וְנִשְׁלַחֲתִי יִהְיֶה
 שָׁלֵטִים אֶל-הַגּוֹיִם תִּהְיֶינָה שֵׁשׁ פֹּה
 וְלִדְרֹד לְנִשְׁכֵּי קִשְׁתֹת תֹּכֵל קִדְמֵי הָאֵלִים
 הַרְחֵקֵם אֶנְשֹׁו לֹא-נִשְׁדָּעוּ אֶת-
 נִשְׁדָּעֵי קִלְא-וְהָאֹו אֶת-זְכוּרֹו
 וְחַגְדֹו אֶת-זְכוּרֹו בְּגוֹיִם

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیاى نبی، باب ۶۶.

آیه ۱۸: و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید. ۱۹ و آیتی در میان شما برپا خواهم داشت و آنانی که از ایشان نجات یابند، نزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرا نشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.^۱

و در آیه ۲۳ گفته:

וְהָיָה בְּהַיּוֹם הַהוּא
 יִשְׁכַּח כְּשֵׁיבַת וְכֹא כָל-כָּשֵׁר
 לְהַשְׁתַּחֲוֹת לְפָנָי אֲפֹרָה
 וְיֵצְאוּ וְרָאוּ כְפֹרֵי הָאֲנָשִׁים
 הַפְּנִינָיִים כִּי יֵיטְעוּתָם לֹא תָלוּת
 וְאֲנָשָׁם לֹא תִדְכֶּה וְהָיוּ כְּרֵאָוֹן
 לְכָל כָּשֵׁר:

آیه ۲۳ از همان باب: و خداوند می‌گوید که: از غرّه^۲ ماه تا غرّه دیگر و از سبت^۳ تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند ۲۴ و ایشان

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

۲. غرّه: ماه نو، اول هر چیز، روز اول ماه قمری.

۳. سبت: استراحت، روز شنبه، در نزد یهود روز تعطیل و استراحت است. در این روز از کار دست می‌کشند و استراحت می‌کنند.

بیرون رفته، لاشه‌های مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد؛ زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.^۱

مؤلف فقیر گوید: این آیات از کتاب شعیای پیغمبر هنوز مصداق آن از زمان شعیبا تا به حال ظاهر نشده و بدون تردید بشارت از ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - می‌باشد، به شهادت متن آیات؛ زیرا که در آیه ۱۴ که گفته است: «دست خدا بر بندگانش معروف خواهد شد و بر دشمنان خود غضب خواهد نمود» دست خدا غیر از امام و حجّت کسی نیست و «معروف خواهد شد» اشاره به ظهور آن حضرت است، بخصوص با تصریح به این که فرموده: «خداوند با آتش خواهد آمد»، و دیگر آن که: «عزّابه‌های او مثل گردباد است تا غضب خود را با حدّت و عتاب خود را با شعله آتش به انجام رساند» مراد از آن مأمور بودن آن حضرت [است] به غضب و دور نیست مراد از عزّابه‌ها آلات و ادوات جنگی آن حضرت باشد که به تمام قوا و اسباب خواهد آمد - چنان که از بعضی از احادیث و اخبار هم مستفاد می‌شود و از جمله آنها این است که: یرتقی بالأسباب أسباب السموات والأرض؛ یعنی: بالا می‌رود آن حضرت با اسباب، اسباب آسمانی و زمینی. نگارنده در این کتاب بسیاری از آن احادیث و اخبار را ذکر کرده و بعد از این هم ذکر خواهد شد.

و در آیه ۱۶ گفته: «زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری می‌کند» و مسلم است و جای هیچ تردیدی نیست که احدی از انبیا و اوصیا تا به حال بر تمام بشر داوری و حکومت نکرده‌اند و مأمور به شمشیر زدن بنحوی که همه بشر سر تسلیم فرود آورند و زمین پر از عدل و داد شود مخصوص به امام عصر شیعیان مسلمانان حضرت حجّة بن الحسن، امام دوازدهم ایشان است.

و در آیه ۱۸ فرموده: «و آمده، جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع خواهم کرد».

۱. کتاب مقدّس، ص ۸۵۰، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

شبهه‌ای نیست که احدی تا به حال نیامده که جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع کند که همه روی زمین امت واحده شوند. این قبا بر اندام آن حضرت دوخته شده که در زمان ظهور او مصداق فرموده خداوند متعال در قرآن مجید که فرموده: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۱ - که تمامی بشر همه به یک دین متدین شوند - می‌باشد.

و در آیه ۲۳ گفته: «از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند». مصداق این آیه هم در زمان ظهور آن حضرت صورت وقوع پیدا خواهد کرد و تا به حال ابداً صورت نگرفته است. پس این آیات اخبار به ظهور و زمان ظهور آن بزرگوار است که روح عدالت در پیکر جهان دمیده خواهد شد و زمین و آسمان برکات خود را ظاهر خواهند کرد.

بار خدایا! دیده‌های منتظران و علاقمندان را به نور جمال عدیم‌المثالش روشن و منور گردان، و صلی الله علیه و علی جدّه و جدّته و آبائه الطیبین الطاهرین.

بهره دوم

از بخش دوازدهم از کتاب نوائب الدهور در بیان بشارات و اشاراتی که در تورات رسیده راجع به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و اولاد طیبین و طاهرین و کثرت ذریه او و شریعت مقدسه آن حضرت.

در اواخر سیمان سیزدهم - یعنی: باب و فصل سیزدهم - از پاداش - یعنی: سیفر اول از اسفار پنجگانه که آن را سیفر برایشیت؛ یعنی: کتاب تکوین و پیدایش [گویند] - از پاسوق - یعنی: آیه - ۱۴ تا آخر آیه ۱۷ چنین گفته:

וְהָיָה אֶפְרַיִם אֶלֶף יִשְׂרָאֵל
 וְהָיָה לְזֶסֶט יִשְׂרָאֵל עֵינֵיהֶּ

۱. سورة آل عمران، آیه ۸۳.

וְהָאֵהָבָה כִּי־יִמַּח הַדְּבָרִים אֲשֶׁר־אָמַרְתָּ
 נְפֹשׁ צְפוּנָה וְנִקְבָּה וְכֹהֲלָה
 הַיְדֹטָה : כִּי־אֵת־כָּל־הָאֲהָרִץ אֲשֶׁר־
 אָמַרְתָּ הָאֵהָבָה לָךְ אֶת־נִבְנָה וְלִזְרָעָה
 עַד־עוֹלָם : וְשִׁדְּתִי אֵת־זֶרְעָה
 דְּבַעַר הָאֵץ אֲשֶׁר־אֵם־וְכָל־
 אֲנִשׁ בְּמִנּוֹת אֵת־עַפְרֵה הָאֲהָרִץ
 גַּם־זֶרְעָה־בְּנִיָּה

ترجمه آیات موافق ترجمه طبع لندن سال ۱۹۳۳ م: آیه ۱۴: و بعد از جدا شدن
 لوط [از وی] خداوند به ابرام گفت: اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که
 در آن هستی به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. ۱۵ زیرا تمام این زمین
 را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریت تو را مانند غبار
 زمین گردانم. چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود.
 ۱۷ برخیز و بر طول و عرض زمین گردش کن؛ زیرا که آن را به تو خواهم داد.^۱
 مؤلف گوید: در کتاب إقامة الشهود في الرد على اليهود علام فهام محمدرضای

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲، تورات، سیفر پیدایش، باب ۱۳.

جدید الإسلام که از اعظام علمای یهود بوده و در زمان سلطنت شاه غفران پناه ناصرالدین شاه قاجار به قلم عالم جلیل و سید نبیل علی بن الحسین حسینی تهرانی از عبری به فارسی ترجمه شده و در همان اوان در تهران به زیور طبع آراسته گردیده، در ذیل این آیات چنین نوشته: این آیات مشعر بر این است که ذریه طاهره حضرت خلیل الرحمن را زیاد باید بفرماید و اولاد او مانند زمین که متواضع است ذریه باقیه از آن سرور هم باید متواضع بوده باشند و بعلاوه باید آن ذریه باقیه مانند زمین محال معادن و مکان جمیع اقسام فلزات و جواهرات نفیسه و خزاین و دفاین سلاطین بوده و خود و اوصیای مرضیین او به بروز دادن معجزات در مقامات عدیده به انقلاب ماهیت هر شیء به هر یک از اقسام فلزات و جواهرات و نقدین متصف باشند و همچنین باید محال حیوانات مانند زمین بوده باشند، چنان که از ایشان هم به اعجاز ایجاد هر گونه حیوانی می شد به انقلاب صور محسوسه منقوشه در پرده و فرش مأمون ملعون به هیئت شیرهای مهیب از برای خوردن آن ملعون مستهزی و محل تعیش و انتفاع خلاق بوده باشند که هرگونه از نعم غیر متناهی خداوندی از ایشان بروز و ظهور پیوندد و بعلاوه محل نزول رحمت های حقانی و برکات سبحانی بوده باشند و بحمدالله سبحانه این ذریه طاهره جناب خلیل الرحمن که از نسل ذبیح الله، جناب اسماعیل، باقی مانده دارای همگی این صفات کمال بوده و هستند. اولاً که خود پیغمبر مختار ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - که پیغمبر رحمت بوده و جمیع نعم ظاهره و باطنه از وجود ذی جودش و شریعت مقررده اش به خلاق رسیده و می رسد و همچنین است مقامات و شؤونات هر یک از اوصیای مرضیین آن حضرت که اولهم و افضلهم سید الوصیین وقائد الغر المحجلین امیر المؤمنین و بعد از آن جناب السبطین السیدین [السندین] الإمامین الهمامین ابی محمد الحسن و ابی عبدالله الحسین و بعدهما التسعة المعصومین من ذریه الحسین افضلهم قائمهم - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.^۱

۱. منقول الرضائی، ص ۲۰۷-۲۰۸.

(تا این جا عبارات کتاب إقامة الشهود در ذیل این آیات از تورات چنان که نوشته بود به همان عباراتی که در آن جاست بدون کم و زیاد نوشته شد).

برهان دوم

در همان سفر بر اشیت - یعنی: تکوین - در سیمان - یعنی: فصل - هفدهم در پاسوق - یعنی: آیه - بیستم چنین گفته است به لغت عبری:

וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל
 וְהַפְרִי־תִּי וְהַפְרִי־תִּי וְהַפְרִי־תִּי וְהַפְרִי־תִּי
 וְשָׂדֵי־יִי וְשָׂדֵי־יִי וְשָׂדֵי־יִי וְשָׂדֵי־יִי
 וְהַרְבֵּיתִי וְהַרְבֵּיתִי וְהַרְבֵּיתִי וְהַרְבֵּיתִי
 אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ
 אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ
 אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ
 אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ אֶתְּךָ

ترجمه وفق طبع ۱۹۳۳ م لندن: آیه ۲۰: و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم.^۱

و در مجلد دوم کتاب انیس الأعلام مرحوم محمد صادق فخرالاسلام که از مبرزین علمای مسیحی و جدیدالاسلام بوده در صفحه ۱۵۱ آن کتاب پس از آن که عین عبارت آیه را به عبری نوشته، نیز از تورات سریانی هم همین آیه را به عبارت

۱. کتاب مقدس، ص ۱۶-۱۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۷.

سریانی چنین نوشته:

دَعَالِ إِسْمَعِيلَ شِمْعُوكَ هَابْرَكَتَيْهِ وَأَشِكَيْتَيْهِ وَأَكْبِرْتَيْهِ طَابَ طَابَ تَبْرُغُ
سَرُورِ بِنِينَ نَوْلِيدِي وَأَتْلِيُوخُ لَغَامَارُبَا.

پوشیده نماناد که این آیه مشعر بر نکاتی چند است که صاحب إقامة الشهود و صاحب کتاب انیس الأعلام آنها را خاطر نشان نموده اند و خصوصاً مرحوم فخرالاسلام در ذیل آیه و ترجمه آن شرح مبسوطی نگاشته.

اولاً آیه راجع به وعده ای است که خدا به اسماعیل داده که نسل و ذریه و برکت او را بسیار بسیار زیاد کند به سبب محمد و دوازده امام که بعد از آن حضرت اوصیای آن بزرگوار می باشند.

ثانیاً آن که کلمه «بِمُدْمِدْ» در عبری و «طاب طاب» در سریانی به معنای محمد است. صاحب إقامة الشهود در صفحه ۴۸ آن کتاب گفته: لفظ بمدمدمد موافق است با لفظ محمد که اسم شریف آن جناب است و نود و دو می باشد، و در انیس الأعلام گفته که: مخفی نماند که مراد از «ماد ماد» در عبرانی حضرت محمد است و «طاب طاب» هم در سریانی مقصود آن حضرت است که این هر دو اسم مقصود حضرت محمد است و چند سطر بعد از آن گفته: و در دو موضع از این سوره - یعنی: از سوره تورات - اسم مبارک حضرت خاتم الانبیاء با عدد مستعمل یهود استخراج می شود: یکی از لفظ «بِمَاد مَاد» که در سه موضع آن سوره واقع گردیده؛ زیرا که «بِمَاد مَاد» در نزد ایشان نود و دو تاست؛ زیرا که با دو تاست و میم چهل و الف یک و دال چهار و میم ثانیه هم چهل و الف یک و دال ثانیه هم چهار، مجموع نود و دو، و موضع ثانی از لفظ «لَقُوِي عَدُول». پس لام در نزد یهود سی تاست و غین سه؛ زیرا که در موضع جیم است. جیم و صاد ندارند. و او شش و یاده و غین ایضاً سه و دال چهار، و او شش، لام سی. پس مجموع این هم نود و دو است و اکثر ادله احبار یهود به حروف جمل کبیر است و آن حرف ابجد است.

۱. جمل: حساب ابجد.

حضرت سلیمان علیه السلام چون بیت المقدس را بنا کرد، احبار یهود حکم کردند که این بنا چهار صد و ده سال باقی و بعد خراب خواهد شد و همین طور هم شد و این استخراج را از لفظ «بزات» استخراج کردند.^۱

و اگر کسی اعتراض نماید به این دلیل که: لفظ با در «بُمَادِ مُاد» از نفس کلمه نیست، بلکه از ادات است و حرفی است که از برای صله مذکور گردیده است، و هرگاه خواسته باشیم اسم محمد صلی الله علیه و آله را استخراج کنیم، محتاج می شویم به باء ثانیه و بگوئیم: بِبُمَادِ مُاد، جواب گوئیم: از مشهورات است در نزد ادبای یهود که چون دو باء در یک کلمه جمع شود، یکی ادات و دیگری از نفس کلمه، ادات را حذف می کنند و آن که از نفس کلمه است باقی می گذارند، و این امر شایع است در نزد ایشان در مواضع غیر محصوره و هر کسی که فی الجمله اطلاع داشته باشد در علم ادبیه یهود، این مسئله از برای او کالشمس فی رائعة النهار وسط السماء ظاهر و روشن خواهد گردید که از غایت اشتهاار محتاج به دلیل نیست.

و در چند سطر بعد از این گفته: و ممکن است که لفظ «بُمَادِ مُاد» منقوص اسم محمد باشد.^۲

برگردیم به نکات باقی آیه ذکر شده از تورات. ثالثاً آن که: ذَرِيَّةُ آن سرور - یعنی: اسماعیل - بر حسب وعده ای که خدا به ابراهیم داده - که: بسیار می کنم و زیاد می کنم آنها را - این قدر آنها را زیاد کرده که از میان آنها از یک دختر پیغمبر آخر الزمان تنها فضلاً از دیگرانشان به برکت دعای حضرت ابراهیم و وعده الهی بقدری زیاد شده اند که جهان را پر کرده اند، با این که هزارها از ذَرِيَّةُ او را دشمنان ایشان از روی ظلم کشتند و به شکنجه های سخت آنها را نابود کردند و بسیاری از ایشان از وطن های خود آواره

۱. در باورقی این کتاب آمده: در ابجد کبیر: ب = ۲، ز = ۷، الف = ۱ و ت = ۴۰۰ است که مجموع آن ۴۱۰ خواهد بود.

۲. انیس الاعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۶۸-۷۲.

شدند و از ترس نسب خود را مخفی کردند. مع ذلك كله باز بحمد الله والممنة روز به روز در تزايدند.

رابعاً مراد از دوازده سرور و امام از ذریه حضرت اسماعیل دوازده امام شیعیان اثنا عشریه اند.

« شنیم عاسار نسیثیم » به معنای دوازده امام است و اگر جماعت یهود و مسیحی ها بخواهند آنها را تطبیق کنند به دوازده پسران اسماعیل که در فصل بیست و پنجم سفر تکوین تورات در آیه سی و یکم - که عبارت اند از: نَبِیُّوت و قِیدار و اَدْبیل و مِیْسام و مِشْماع و دُومَه و مَسَا و حَدَار و تِیْمَا و یَطُور و نَافِش و قِدمَه که موافق نام های قبیله های ایشان است و موافق قلعه های ایشان^۱، نباید درست باشد؛ زیرا که این دوازده نفر دارای مقام نبوت و الهام نبوده اند و مقصود خدا ایشان نیست، بلکه مراد از دوازده سرور و امام دوازده امام و اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند که از اولاد قیدار بن اسماعیل اند.

صاحب إقامة الشهود در صفحه ۴۷ آن کتاب نوشته: این قدر که در تورات نوشته تعریف اسماعیل و هاجر را، تعریف اسحاق و ساره نیست و ما هم تورات را و آنچه در آن مذکور است قبول داریم؛ به دلیل این که چند دفعه فرشته به هاجر ظاهر شد و به ساره ظاهر نشد و اسماعیل هم در پیش خداوند عالم با قرب و منزلت بوده است و چندین آیه در تورات در وصف اسماعیل نوشته است.^۲

برهان سوم

در باب شانزدهم از سفر تکوین از آیه دهم تا آخر باب حکایت حضرت هاجر و بیان بعضی از علائم و نشانه هایی که در حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی ﷺ،

۱. کتاب مقدس، ص ۲۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۱۴-۱۶.

۲. منقول الرضانی، ص ۴۷.

می باشد ذکر شده و از آیاتی که راجع به جناب هاجر ذکر شده این است :

۱. ^{و یومر} ^{لا} ^{ملا} ^{آدونا} ^{هر باه}
 ۲. ^{ازید} ^{ات} ^{زرع} ^{ولوا} ^{پیشانی}
 ۳. ^{مرؤب} ^{دیومر} ^{لا} ^{ملا} ^{آدونا}
 ۴. ^{هناخ} ^{ها راه} ^{ویولدت} ^{بن} ^{وقارالت}
 ۵. ^{شمو} ^{بشمعل} ^{کی} ^{شامخ} ^{آدونا}
 ۶. ^{ال} ^{عینخ} ^{وهوم} ^{هه} ^{په}
 ۷. ^{آدم} ^{یادو} ^{بکول} ^{وید} ^{کول} ^{بو} ^{وعل}
 ۸. ^{پنی} ^{کول} ^{احایو} ^{پشکون}

ترجمه وفق طبع لندن ۱۹۳۳ م، آیه ۱۰: و فرشته خداوند به وی گفت: ذریت تو را بسیار افزون خواهم گرداند، بحدی که از کثرت به شماره نیایند. ۱۱ و فرشته خداوند وی را گفت: اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید و او را اسماعیل نام خواهی نهاد؛ زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. ۱۲ و او مردی وحشی خواهد بود. دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.^۱

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵-۱۶، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۶.

مستفاد از این آیات:

اول: تکلم کردن فرشته خداست با هاجر.

دوم: مژده دادن آن فرشته است به هاجر به زیاد شدن ذریه او بحدی که در شماره نیابند.

سوم: مژده دادن او به حامل بودن هاجر به اسماعیل و مستجاب شدن دعای هاجر.

چهارم: خبر دادن فرشته از وحشی بودن اسماعیل اشاره است به دور شدن او از پدر و ساکن شدن او در وادی غیر ذی زرع و کناره گیری او از هر کس.

مخفی نماند که در إقامة الشهود این آیات را از آیات و علامات پیغمبر خاتم ﷺ دانسته و گفته است که: از این آیات علامات چند و اوصاف چند بالنسبه به پیغمبر آخر الزمان فهمیده می شود.

علامت اولی: وحشی بودن آن سرور به این معنی می باشد که از بسیاری محبت و عشقی که به حق - سبحانه و تعالی - آن جناب داشت که دارای مقام محبت شده و ملقب به لقب حبیب الله شده بودند، از جمیع ماسوی الله کمال و حشمت داشتند (تا آن جایی که گفته:) و اما علامت و نشانه دومی که از این آیه فهمیده می شود آن که: دست آن جناب همیشه اوقات بر ضد مخالفین بوده و دست مخالفین آن سرور بر ضد آن جناب بوده و همیشه اوقات از اول بعثت تا زمان رحلتش به محاربه و مجادله و جهاد با دشمنان دین مبین مشغول بوده اند (تا آن جا که گفته:) و اما علامت و نشانه سیم که با برادرانش زندگی نماید و ساکن باشد، پس مراد همراهی آن حضرت است با طوایف یهود از بنی قریظه و بنی سلیم و سایرین از بنی اسرائیل که در اطراف مدینه طیبه بوده اند^۱ (تا آخر کلام او بلفظه).

مؤلف گوید: ظاهراً آیات مذکوره در این برهان با استنباطات صاحب إقامة الشهود موافقت ندارد، بلکه آیات راجع به خود هاجر و اسماعیل است و مراد از وحشی

۱. منقول الرضائی، ص ۴۲.

خود اسماعیل است بر وجهی که قبل از نقل کلام صاحب اقامه تذکر دادم - چنان که بر متفطن واضح و روشن است.

برهان چهارم

در تورات در سفر مثنی در باب هجدهم، آیه ۱۵ گفته است:

נְבִיאַי בְּקִרְבִּי יֵאָמְרוּ לִי כַּמּוֹנֵי
 נָבִיאַי מִיִּמֵּנִי מֵאֵחָיָא
 אֲמַרְם לִי לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּי וְלֹא אֶלֶּי
 יָאִמְרוּ לָנָא יֵהוּוֹה אֱלֹהֵינוּ יִתְמַעֲוֹן

یعنی: [یَهُوَه، خدایت] نبی ای را از میان تو از بردارانت مثل من مبعوث خواهد گردانید. او را بشنوید.^۱

נְבִיאַי אֲמַרְם לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּי
 נָבִיאַי אֲמַרְם לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּי
 דְּלוֹדָה וְנִתְתִּי הִבָּרִי דְּפִי וְדָבַר
 אֲמַרְם אֵת דְּלֵאֲשֵׁר אֶצְוֵנָה
 אֲמַרְם אֵת כָּל אִשְׁרֵי אֲסוֹנוֹ

آیه ۱۷: نبی ای را برای ایشان از میان برداران ایشان مثل تو مبعوث خواهیم کرد

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سفر تثئیه، باب ۱۸.

۲. در مصدر: ۱۸.

و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.^۱
 مؤلف ناچیز گوید که: مرحوم میرزا محمد رضای جدید الاسلام در کتاب منقول
 الرضائی در ردّ یهود چنین استنباط کرده که این آیات بشارت به آمدن حضرت خاتم
 الانبیاء صلی الله علیه و آله است و دلالت دارد بر صاحب شریعت تازه بودن و اولوالعزم بودن آن
 حضرت و مأمور بودن بنی اسرائیل به شنیدن فرمایشات آن جناب و بعلاوه از نشانه
 اولی - که اولوالعزم بودن آن جناب است - نشانه دیگر هم فرموده، که: از میان برادران
 تو می باشد - یعنی: از بنی اسماعیل - که اولاد قدار بوده باشد، و نیز گفته است که: اگر
 گوینده ای از علمای بنی اسرائیل در این جا بگوید که: مراد خدای تعالی از « میان تو »
 از خود طایفه بنی اسرائیل می باشد، پس جواب می گوئیم: در این جا ایراد وارد
 می آید که تناقض لازم می آید در کلام خداوند علام الغیوب؛ به علت آن که در آخر
 تورات در سفر مثنی در فصل سی و چهارم در آیه دهم می فرماید:

وَأُولُو عِمْقَانَ
 وَ لَوْ قَامَ
 دِدْشָה
 :
 كَوْشَه
 رَد، خ لاوَر دِشَر، پَر
 ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

یعنی: بر نمی خیزد از میان بنی اسرائیل پیغمبری مانند موسی^۲.^۳
 در این آیه دهم از فصل سی و چهارم خبر یأس می دهد که از طایفه بنی اسرائیل مثل
 جناب موسی صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر بر نخواهد خاست، و در آیه پانزدهم از فصل هجدهم
 مرثده آمدن پیغمبری که مثل خدای تعالی باشد یا مثل جناب موسی صلی الله علیه و آله - بنا بر اختلافی

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سفر تشیه، باب ۱۸.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۵۹ - ۲۶۰، تورات، سفر تشیه، باب ۲۴.

۳. در مصدر: (و نبی ای مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته است...).

که دارند در معنای کمونې - از میان برادران تو می دهد. از برای رفع تناقض ناچاریم که حکماً حمل کنیم این را در فقره کلمه «برادران تو» بر بنی اسماعیل، نه بنی اسرائیل؛ زیرا که اسماعیل هم با حضرت اسحاق پیغمبر برادر بودند - چنان که یعقوب نبی با عیص برادر بودند - و اولاد و احفاد هر دو پسران حضرت اسحاق بنی ادوم و بنی اسرائیل را با یکدیگر برادر خوانده اند و می خوانند - چنان که حضرت موسی از قادش نزد ملک روم ایلچیان فرستاد که: برادر تو اسرائیل چنین می گوید که: هر معصیتی و مصیبتی که بر ما واقع شد می دانی؛^۱ چنان که این بیان را در سفر اعداد، فصل بیستم، آیه چهاردهم فرموده و همچنین در دو جای دیگر، آیه چهارم و هشتم در فصل دوم سفر مثنی می فرماید: و قوم را امر کرده و ایشان را بگو که: شما به سرحد برادران خود بنی عیص که در سعیر ساکن اند.. به راه صحرا از ایلت و غصیون کبیر^۲ عبور نمودیم. آن گاه برگشته، از راه بیابان مواب عبور نمودیم،^۳ و ایضاً در محل دیگر از همین سفر در فصل بیست و سیم، آیه هفتم فرموده: از ادومی متنفر شو؛ زیرا که او برادر توست،^۴ و همچنین در سفر تکوین فصل بیست و دوم، آیه بیست و نهم اسحاق می فرماید در مقام دعا کردن پسرش یعقوب را: مولای برادرانت باش و پسران مادرت تو را کرنش نمایند.^۵

در این جای که یعقوب یک برادر که عیص بوده باشد بیشتر نداشت با این حال به لفظ جمع می فرماید، اولاً که باید قطعاً اولاد برادر را هم که از طرف مادرش بودند همه را برادر خوانده باشد. بعلاوه از آنچه ابن عزیر توضیح و تفسیر این آیه را فرموده،

۱. و موسی رسولان از قادش نزد ملک ادوم فرستاد که: برادر تو اسرائیل چنین می گوید که: تمام مشقتی را که بر ما واقع شده است. تو می دانی. [کتاب مقدس، ص ۱۸۷، تورات، سفر اعداد، باب ۲۰]

۲. در مصدر: (از رایلت و غصیون جابر).

۳. کتاب مقدس، ص ۲۱۳، تورات، سفر تشیه، باب ۲، آیه ۴-۹.

۴. کتاب مقدس، ص ۲۴۲، تورات، سفر مثنی، باب ۲۳، آیه ۷.

۵. بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. [کتاب مقدس، ص ۳۱، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۷، آیه ۲۹]

گفته که: مراد از «برادرانت» همگی اولاد و احفاد حضرت ابراهیم علیه السلام است از اولاد حضرت اسماعیل و اولاد صیغه بعد از آن که اعمام و بنی اعمام را برادر خوانده باشد در تورات در این جا هم مراد همان بنی اسماعیل می شود به طریق اولی، و همچنین در مقام دیگر حضرت ابراهیم جناب لوط را که برادر زاده ایشان بوده به اعتقاد یهود برادر خوانده در سفر تکوین، فصل سی ام، آیه هشتم که می فرماید حضرت ابراهیم به لوط تمنایی که فرموده است که: میان من و تو و میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نشود؛ به سبب این که برادرانیم.^۱ بعد از این که حضرت موسی علیه السلام خود و سایرین از اسرائیلیان با ادومی که بنی عیص است برادر خوانده بواسطه آن که اسحاق و عیص جد هر دو طایفه با هم برادر بودند، البته حضرت اسحاق هم با حضرت اسماعیل برادر بودند و چون آیه را بر طایفه بنی اسرائیل نمی توان حمل نمود، قطعاً باید همان بنی اسماعیل مراد خدای تعالی و یا جناب موسی از لفظ «برادران تو» بوده باشد، لا غیر.

و اگر از جانب یهود و بنی اسرائیل کسی بحث کند که: مراد از این آیه «وَلَوْ قَامَ» تا آخر خبر از زمان گذشته می دهد و ماضی می باشد و معنای آن در این جا این است که مثل تویی از بنی اسرائیل نیامده، بنابراین آیه با آیه خبر از آمدن پیغمبری از میان برادران تو مثل تو منافات ندارد که از بنی اسرائیل بعد از جناب موسی بیاید.

جواب این است که: اولاً لفظ «وَلَوْ قَامَ» مستقبل است به علت آن که اهل لغت گفته اند که «لَوْ قَامَ» بدون واو ماضی است، ولی بواسطه واو مستقبل می شود. چنان که در لفظ عرب «قَامَ» ماضی است و «قَد قَامَ» مستقبل می شود، و بعلاوه لفظ «عُودَ» که به معنی دیگر می باشد قرینه ظاهره است بر معنای مستقبل. چنان که در بسیاری از موارد در تورات از این قبیل بسیار است؛ مثل کلمه «أَمْرًا» که به معنای گفتم است و «وَأَخْلَتَا» با واو یعنی: بخورید، و لفظ «شَمَعُ» یعنی: بشنو، و «وِشْمَعُ» با واو یعنی: می شنود، و لفظ «نَاتَاهُ»

۱. کتاب مقدس، ص ۱۳، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۳.

یعنی: دادی، و «وَنَاتَاه» با واو یعنی: می‌دهم، و لفظ «عَاسَاه» یعنی: بکن، و «وَعِيسِه» با واو یعنی: می‌کنم، و لفظ «هَالخِتاَه» یعنی: رفتی، و «وَهَالخِتاَه» با واو یعنی: برو، و از این قبیل بسیار است که حرف واو لفظ ماضی را حال یا استقبال کرده.
این مثال‌ها در مفردات گفته شد و اما آیاتی که در این مقام شاهد ما می‌باشد، پس بسیار است. از آن جمله در سفر لویان، فصل بیست و پنجم، آیه سی‌ام می‌فرماید:

וָאֵם הַדִּית אִישׁ בְּעֵר
וְתָם הֵיית אִישׁ בְּעֵר

یعنی: و اگر کسی خانه سکونت در شهر حصاردار بفروشد تا یک سال تمام بعد از فروختن حق انفکاک آن را خواهد داشت.^۱ شاهد در این آیه در لفظ «وְתָם» است که با واو است و به معنی استقبال می‌باشد، و در همین سفر، در فصل بیست و هفتم، آیه نوزدهم می‌فرماید:

לַרְדֵּךְ עָלְךָ וָאֵם לְאֵם
עֲרַכְיָא גַּלְאִיּוֹ וְתָם לוֹ

یعنی: بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.^۲
شاهد در کلمه «وְתָם» است که بواسطه واو به معنی استقبال است، و در سفر داوران - یعنی: کتاب قضاة -، در فصل سیزدهم، آیه بیست و یکم^۳:

וְלֹא - שֵׁפ עוֹד מִלְּנִיחַ אֲדֹנָי הַחוּחַ

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵۱، تورات، سفر لاویان، باب ۲۵، آیه ۲۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۵۵، تورات، سفر لاویان، آیه ۲۷.

۳. روی این کلمه در نسخه نوشته شده: (۲۲).

یعنی: البتّه خواهیم مرد؛ زیرا که خدا را دیدیم.^۱

شاهد در کلمه «وَلَوْ» است که به معنای مستقبل است.

باری از این قبیل شواهد در کتب عهد عتیق زیاد است. لهذا بیان نمودیم که الفاظ چندی هست که لفظ ماضی است، اما معنای مستقبل دارد و بسیار است که لفظ مستقبل است و معنای ماضی و حال می دهد. چنان که در الفاظ عرب هم که عبارت اخرای عبری است این کیفیت به همین نحو است. پس فهمیده شد که واو در عبری مانند یاء در عربی است که ماضی را مستقبل می کند.

جواب دیگر از همین آیه «وَلَوْ قَام» آن که: هارم بام در میان کتاب رساله خود نوشته است: و همیشه حضرات یهود این آیه را می خوانند و با آن که معترف بر معنای استقبالی این آیه می باشند، می گویند که: هنوز آن پیغمبر موعود نیامده از بنی اسرائیل و بعد هم نخواهد آمد. حال می گوئیم: از بنی اسرائیل که معترف شده اند به تصدیق هارم بام که نیامده و نمی آید، پس باید گفت که: آیا از غیر بنی اسرائیل آمده، یا نیامده؟ اگر آمده باشد، آن کیست غیر از پیغمبر آخر الزمان که دارای جمیع علائمی است که انبیای سلف علیهم السلام از آن خبر داده اند؟^۲

تا این جا قسمتی از کلمات صاحب کتاب إقامة الشهود في الردّ علی اليهود - یا کتاب منقول الرضائی - شرح داده شد.

مؤلف فقیر گوید: علام فهام فخر الاسلام در جلد دوم کتاب انیس الأعلام، در مقصد ششم از باب پنجم، در ذکر بشارات وارده در کتب سماویّه در نبوت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از آیه ۱۵ از باب ۱۸ از تورات مثنی بر وفق سوریت در بشارات اول چنین نقل کرده است: ۱۵ نَبِيْنَا مِنْ كُوخٍ مِنْ أَحْوَنٍ وَتُوخٍ أَخٍ دِيِّي بِتِ مَقِيْمِ الْوُخِ مَرِيْنَا آلَهُخِ إِلَهَ شَمْعِيْتُونَ ۱۶ أَخْ كُلِّ دِيْلِبِ لُوخٍ مِنْ لِكْسِ مَرِيْنَا آلَهُخِ بِخُوْرِبِ بِيَوْمَا دِكْنِشَالِي مَزِيْدِنِ لِشَمْعِيْنَا

۱. کتاب مقدّس، ص ۳۱۲، تورات، کتاب داوران، باب ۱۳، آیه ۲۲.

۲. منقول الرضائی، ص ۱۸۰ - ۱۸۴، در بیان ادلّه نقلیه بر اثبات مدعا - که نبوت مطلقه، بلکه خاصه [می باشد].

قَلَادِ مَرِيَا اَلْبَهَى دَمِنِ دَاها نُورَا كُورَا لِي زِدَعِن مِذْرِي وَلِي مِيتِن ۱۷ وَ مِرِي مَرِيَا اِلَى صَبَايِ
 اِبْدُلُون مِندِي دِهْمِ زِمْلُون ۱۸ نِيَايْتِ مَقِيْمِن اِلَى مِ ن كُورَا اَخْنِ وَ تَسِيهِ اَخِ دِيُوخِ وَ يَتِ يَسِيْنِ
 هِنَزِمَتِي بِبُؤْمِهِ وَ يَتِ هِمَزِ اَمِهِ كُلُّ دِيَقْدِنِي ۱۹ وَ هُوَ يَا تَشَادِلَا شَمَعِ لِهِنَزِمَتِي بَسْمِزِ بِشَسِي
 اَنَابِتِ طَلْبًا مِئِهِ ۲۰ اِنِيَا نِيَا دَقَشِدِرْ لِهَمَزُومِي هَمَزِ مَن بِشَسِي مِندِي دِلِيُون بِقِدُوهِ لِهَمَزُومِي
 وَ دِهَمَزِ بِشَمَادِ اَلْبَهَى خِنِي هَرَمَاتِ هُوَ نِيَا ۲۱ وَ اِنْ اَمْرِتِ بِلِيُوخِ دِ اَخِي يَدَعِخِ خَبْرَا دِلِيَلِي
 هَمَزُومُوهِ مَرِيَا ۲۲ دِهَمَزِ نِيَا بِشَمَادِ مَرِيَا وَ لَاهُوِي خَبْرَا وَ لَا اَتِي هُوِيَلِي خَبْرَا دِلِيَلِي هَمَزُومُوهِ
 مَرِيَا بِقَشِدِرْتَا هَمَزُومُوهِ لِي نِيَا لَأَزْدِعِتِ مِئُوهِ.

پس از ترجمه عربی موافق مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۷۰ ترجمه فارسی کلمات
 مذکوره را موافق نسخه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ مسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ هجریه
 چنین نوشته: ۱۵ خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث
 می گرداند. او را بشنوید. ۱۶ موافق هر آنچه از خداوند خدایت در هورب در روز جمعیت
 درخواستی هنگام گفتنت که: قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم
 را دیگر نبینم. مبادا که بمیرم. ۱۷ و خداوند به من فرمود آنچه که گفته نیک. ۱۸ از برای
 ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به
 دهانش خواهم گذاشت، تا هر آنچه که به او امر می فرمایم به ایشان برساند. ۱۹ و واقع
 می شود شخصی که کلمات مرا که او به اسم من بگوید بشنود، من از او تفتیش می کنم.
 ۲۰ اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی گفت که به گفتنش امر فرموده ام و یا به
 اسم خدایان غیر تلفظ نماید، آن پیغمبر باید البته بمیرد. ۲۱ و اگر در دلت بگویی:
 کلامی که خداوند نگفته است، چگونه بدانیم؟ ۲۲ چنانچه پیغمبری چیزی به نام خداوند
 بگوید و آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند فرموده است،
 بلکه آن پیغمبر آن را از روی غرور گفته است. از او مترس. ^۱ انتهی.

فخرالاسلام بعد از نقل این آیات و ترجمه عربی و فارسی آن گوید که: این بشارت

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سفر تثییه، باب ۱۸.

بشارتِ یوشع علیه السلام نیست - چنان که یهود گمان کرده‌اند - و بشارت به عیسی علیه السلام هم نیست - چنان که گمان علمای پرستنت است -، بلکه بشارت محمد صلی الله علیه و آله است به ده وجه:

وجه اول آن که: در مقدمه سیم از مقصد ششم از باب پنجم کتاب انیس الأعلام بیان کرده و گفته است: قول بر این که اهل کتاب منتظر نبی ای نبودند مگر مسیح و ایلیا را، قول باطلی است، اصلی ندارد، بلکه منتظر نبی دیگر بودند غیر از مسیح و ایلیا - چنان که دانستی. در مقدمه ثانیه علمای یهودی که معاصر عیسی بودند سؤال کردند از یحیی که: آیا تو مسیحی؟ انکار کرد. گفت: من مسیح نیستم. گفتند: تو ایلایی؟ فرمود: من ایلیا هم نیستم. عرض کردند: تو آن نبی معهودی؟ فرمود: من او نیستم. پس معلوم می‌شود که نبی دیگر هم مثل مسیح و ایلیا منتظر بود [ند] آمدن او را و مشهور هم بود بحیثیتی که احتیاج به ذکر اسم نداشت، بلکه اشاره در حق او کافی بود، و در باب ۷ از انجیل یوحنا، آیه ۴۰، بعد از نقل قول مسیح به این نحو ترقیم^۱ یافته: ۴۰ آن گاه بسیاری از آن گروه چون کلام او را شنیدند، گفتند: در حقیقت این شخص همان نبی است. ۴۱ و بعضی گفتند: او مسیح است، و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خدا خواهد آمد؟^۲ انتهی.

بوضوح تمام معلوم می‌شود از این کلام که آن نبی معهود غیر از مسیح است و لهذا او را با مسیح مقابل شمرده‌اند^۳ و منتظر قدوم نبی دیگر نیز بوده‌اند که او مبشّر به بوده است در نزد ایشان غیر از عیسی. پس مبشّر به یوشع و عیسی نخواهند بود.

وجه دوم این که: لفظ «مثل تو» در بشارت واقع شده است و یوشع و عیسی مثل موسی نبوده‌اند؛ به چند جهت: اول به جهت بودن ایشان از بنی اسرائیل و جایز نیست که از بنی اسرائیل احدی مبعوث شود که مثل موسی باشد به حکم آیه ۱۰ از باب ۳۴ از تورات مثنی که در صفحه ۱۰۹ از همین جزء از کتاب گذشت.

۱. ترقیم: رقم زدن، خط کشیدن. خط نوشتن.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۲۸، انجیل یوحنا، باب ۷.

۳. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۶-۷.

دوم آن که: مماثلت نیست در میان یوشع و موسی عليه السلام؛ زیرا که موسی صاحب شرع جدید بوده که مشتمل بوده است بر اوامر و نواهی، و یوشع چنین نبود، بلکه تابع موسی بوده، و همچنین مماثلت نیست مابین موسی و عیسی؛ زیرا که اولاً عیسی الله و ربّ است - بنا بر زعم نصارا (و تعالی الله عن ذلك) - و موسی بنده و پیغمبر خداست و معلوم است که مابین ربّ و مربوب مماثلتی نیست. دوم آن که عیسی عليه السلام ملعون شد - نعوذ بالله - به جهت شفاعت خلق - چنان که در باب ۳ و آیه ۱۳ از رساله پولس به اهل غلاطیه نوشته شده است -^۱ و موسی ملعون نشد به جهت شفاعت خلق. سوم: عیسی داخل جهنّم شد بعد از موت - چنان که عقیده اهل تثلیث است؛ یعنی: در عقیده سوم ایشان - و موسی عليه السلام به جهنّم نرفت. چهارم: عیسی مصلوب شد بنا بر اعتقاد نصارا تا کفار باشد برای امت خود و موسی مصلوب نشد به جهت کفاره. پنجم: شریعت موسی مشتمل است بر حدود و تعزیرات و احکام غسل و طهارت و محرّمات از مأكولات و مشروبات، بخلاف شرع عیسی عليه السلام که فارغ از این احکام است، به شهادت انجیل موجود فعلی. ششم: موسی عليه السلام رئیس و مطاع بود در میان قوم خود و امر او نافذ بود و عیسی چنین نبود - یعنی: ریاست و مطاعیت و نفوذ امر نداشت.

وجه سوم آن که: در این بشارت لفظ «از میان برادران ایشان» واقع شده و بی شک و شبهه اسباط^۲ دوازده گانه موجود بوده اند در نزد آن بزرگوار و اگر مقصود این بود که نبی بشارت به آن داده شده از بنی اسرائیل است، می گفت: از شما، و نمی فرمود: از میان برادرهای ایشان. پس معنای حقیقی برای این لفظ آن است که مبشّر به علاقه صلبی و بطنی با بنی اسرائیل نداشته باشد - چنان که مفصلاً از کتاب إقامة الشهود در صفحه ۱۰۹ از همین جزء نقل کرده شد. پس قطعاً یوشع و عیسی از بنی اسرائیل اند و مصداق این بشارت نخواهند بود بدون شبهه.

۱. مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چون که در راه ما لعنت شد؛ چنان که مکتوب است: ملعون است هر که

بر دار آویخته شود. [کتاب مقدس، ص ۱۳۴۷، نامه پولس به غلاطیان، باب ۲].

۲. اسباط: جمع سبط - که در نزد یهود به معنی طایفه، قبیله و گروه است.

وجه چهارم: در این بشارت لفظ «بعد از این مبعوث خواهد شد» آورده و یوشع در آن وقت حاضر بوده در نزد موسی و در بنی اسرائیل داخل بوده و نبوت هم داشت در همان زمان. پس چگونه مصداق این بشارت می شود؟

وجه پنجم: در این بشارت گفته است که: کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت. این جمله اشعار دارد به این که آن نبی کتابی از برای او نازل می شود و آن نبی باید امی و حافظ کلام باشد و این نشانه بر یوشع صادق نیست؛ به جهت انتفای هر دو امر در او؛ زیرا که امی نبود و کتابی هم از برای او نازل نشد.

وجه ششم: در این بشارت است که: اگر کسی کلام آن پیغمبر را نشنود، خدا از او انتقام می کشد، و این امر از برای تعظیم آن پیغمبری که به آمدن او بشارت داده شده ذکر شده است و این از جهت امتیازی است که آن پیغمبر بر سایر پیغمبران دارد.

وجه هفتم: در باب ۳، در آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ از کتاب اعمال به این نحو نوشته شده: ۱۹ پس توبه و انابه کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسیای مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد. ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد کل اشیاء که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود از آن اخبار نموده. ۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که: خداوند خدای شما نبی ای مثل من از برادران شما مبعوث خواهد کرد. کلام او را بشنوید در هر چه به شما تکلم کند. ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود از قوم منقطع گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز - از شموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند - از ایام آن نبی اخبار نموده اند،^۱ انتهی.

پس این عبارات صریحاً دلالت دارد بر این که نبی موعود غیر از مسیح است و این که مسیح را باید آسمان قبول کند تا زمان ظهور آن نبی و هر کس تعصب باطل را ترک کند از مسیحیین و تأمل نماید در عبارت پطرس، ظاهر می شود از برای او که قول

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۵۶، کتاب اعمال رسولان، باب ۳.

پطرس کافی است در ابطال ادعای علمای پروتستنت که می‌گویند: این بشارت در حق مسیح است.

و وجوه هفتگانه که مذکور شد به اکمل وجه در حق محمد ﷺ صادق است. در امور کثیره مماثلتی^۱ هست مابین آن حضرت و موسی ﷺ، بخلاف عیسی. اول آن که: محمد عبدالله و رسول الله است مثل موسی و اما عیسی به زعم مسیحیین عبدالله و رسول الله نیست، بلکه الله است.

دوم: پدر و مادر هر دو را داشته، بخلاف عیسی که پدری برای او نبوده.

سوم: صاحب نکاح و اولاد است مانند موسی، بخلاف عیسی ﷺ.

چهارم: شرع شریفش مشتمل بر سیاسات مدنیّه است - مثل موسی -، بخلاف شرع عیسی.

پنجم: مأمور به جهاد است - مثل موسی - و عیسی چنین نیست.

ششم: در شرع شریفش طهارت شرط است در وقت عبادت - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

هفتم: وجوب غسل است از برای جنب و حائض و نفساء در شرع مقدّسش - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

هشتم: طهارت جامه در شرع شریف او از نجاسات شرط است - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

نهم: قربانی‌های بت‌ها حرام است در شرع او - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

دهم: شرع شریفش مشتمل است بر عبادات بدنیه و ریاضات جسمانیّه - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

یازدهم: در شرع انورش حدی برای زانی و زانیه مقرر است - مانند شرع موسی -، بخلاف عیسی.

۱. مماثلت: مانند شدن، مثل هم شدن، کسی یا چیزی را به دیگری مانند کردن.

دوازدهم: حدود و تعزیرات و قصاص در شرع او معین است - مانند شرع موسی -، بخلاف شرع عیسی.

سیزدهم: قادر بود بر اجرای حدود الله - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

چهاردهم: ربا در شرع او حرام است - مانند شرع موسی -، بخلاف عیسی.

پانزدهم: امر فرمود انکار نمایند کسی را که دعوت به غیر خدا نماید - مثل موسی -،

بخلاف عیسی؛ زیرا که تابعینش دعوت الوهیت را به او نسبت داده‌اند و او خدا نیست یقیناً.

شانزدهم: دعوت او به توحید خالص است - مثل موسی -، بخلاف عیسی؛ زیرا که

تابعینش گویند که: دعوت به تثلیث نمود.

هفدهم: امت خود را امر فرمود که او را عبدالله و رسول الله گویند - مثل موسی -،

بخلاف عیسی؛ زیرا که تابعینش گویند که گفت: مرا ابن الله بگویند - نعوذ بالله.

هجدهم: در فراش خود وفات نمود - مثل موسی -، بخلاف عیسی که تابعینش

گویند: مصلوب شد.

نوزدهم: مدفون شد مثل موسی به طریق شرع خود، بخلاف عیسی که به طریق

یهود کفن و دفن شد - به زعم نصارا.

بیستم: مظهر رحمت است - مثل موسی -، بخلاف عیسی که تابعینش گویند: مظهر

لعنت شد - نعوذ بالله.

و هكذا مماثلتی است در سایر امور در شریعت او - چنان که خدای تعالی در قرآن

مجید در سوره مزمل می فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ

فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾^۱؛ یعنی: بدرستی که ما فرستادیم به سوی شما پیغمبری را - یعنی:

محمد ﷺ را - در حالتی که گواه است بر اقوال و افعال شما، همچنان که فرستادیم به

سوی فرعون رسولی را - که موسی باشد -، و آن حضرت از برادران بنی اسرائیل بود؛

۱. سوره مزمل، آیه ۱۵.

زیرا که از بنی اسماعیل است و خدا کتابی از برای او فرستاد و امی بود و خدا کلام خود را در دهان او قرار داد - یعنی: وحی را در زبان معجز بیانش قرار داد - و نطق او به وحی بوده است - چنان که خدا در سوره نجم فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛^۱ یعنی: محمد ﷺ سخن نگفت از روی خواهش نفس و میل طبع؛ یعنی: نطق او به قرآن و جمیع احکام ایمان بود. به خواهش نفس نبوده، بلکه منطوق او وحی بوده که به سوی او فرستاده شده - و مأمور به جهاد و نبی به شمشیر بود و خداوند عالم برای خاطر او انتقام از صناید^۲ قریش کشید و گردنهای کسریها را شکست و قصرهای قیصرها را خراب نمود و ظهور فرمود قبل از نزول مسیح از آسمان و از برای آسمان بود که مسیح را قبول کند تا زمان ظهور آن نور تا همه چیز را به اصل خود برگرداند - چنان که پطرس خبر داد - و محو بفرماید شرک و تثلیث و عبادت بتها را و کسی شک نکند از کثرت اهل تثلیث در این زمان آخر؛ زیرا که صادق مصدق و این نبی مطلق ما را خبر داده بتفصیل تام از کثرت ایشان در آخر زمان و ان شاء الله وقت زوال ایشان نزدیک است که مهدی - صلوات الله علیه - ظهور بفرماید و ان شاء الله بزودی ظاهر خواهد شد و به ظهور او همه دینها یکی می شود و تشریک^۳ و تثلیث از روی زمین زایل می گردد. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَخِدَامِهِ وَمَنْ الْمَجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. آمِينَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

وجه هشتم: در بشارت مزبور تصریح شده که: اگر آن نبی نبی حق واقعی نباشد و امور را منتسب به خدا نماید و حال آن که از جانب خدا نبوده است، خدا او را می کشد. به موجب همین وعده خدا در سوره حاقه می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۗ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۗ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۗ﴾؛^۴ یعنی: اگر افترا کند محمد ﷺ

۱. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۲. صناید: مردان بزرگ و شجاع، دلاوران، مهتران، جمع صنید.

۳. تشریک: در این جا یعنی: شریک قرار دادن برای خدا.

۴. سوره حاقه، آیه ۴۴-۴۶.

و دروغ ببندد بر ما بعضی از سخنان را - چنان که گمان شما است؛ یعنی: یهود و نصارا و مشرکین -، هر آینه می گیریم از وی دست راست را. پس می بریم از او رگ دل را که متصل است به گردن، و این تصوّر اهلاک^۱ اوست - یعنی: او را می گیریم و به قدرت می کشیم - و حال آن که خدا او را نکشت، بلکه در حقّ او فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲؛ یعنی: خدا تو را از شرّ مردم حفظ می فرماید، و خدا به وعده خود وفا فرمود و احدی بر قتل آن حضرت قادر نشد، تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود.

وجه نهم این که: خداوند عالم علامت نبی کاذب را در این بشارت بیان فرمود که اخبار غیبیه ای که از آینده خبر داده همه آنها ظاهر گردید و دلیل است بر ظاهر شدن بقیه ای که هنوز وقت ظهور آن نرسیده - چنان که در کتب اسلامیّه و غیر آنها شرح داده شده.

وجه دهم: علمای یهود بسیاری از ایشان تسلیم کرده اند^۳ که محمّد ﷺ کسی است که در تورات به آمدن او بشارت داده شده و بعضی از ایشان به او ایمان آورده و به شرف اسلام مشرف شدند و بعضی در کفر خود باقی ماندند و از جمله آنها که ایمان به آن جناب آوردند جبر^۴ عالم مشهور مخریق نام بوده از علمای یهود که مال و نخل بسیار داشت و پیغمبر را می شناخت به او صافی که در تورات خوانده بود ولیکن به حالت کفر باقی ماند به جهت الفت داشتن به دین آبای خود تا زمانی که جنگ احد روی داد و آن روز دوشنبه ای بود. پس مخریق گفت: ای گروه یهود! والله، شما می دانید که یاری کردن محمّد بر شما واجب است؛ چرا او را یاری نمی کنید؟ گفتند: امروز روز شنبه است. گفت: شنبه در اسلام نیست. پس سلاح جنگ را پوشید و در احد خدمت پیغمبر مشرف شد و به قوم خود وصیت نمود که: اگر من امروز کشته شوم، مال من از محمّد ﷺ است.

۱. اهلاک: هلاک گرداندن، کشتن.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

۳. تسلیم کرده اند: پذیرفته اند.

۴. جبر: عالم، دانشمند، پیشوای روحانی عیسویان، رئیس کاهنان در نزد یهود.

پس جهاد کرد در راه خدا تا شهید شد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: مخریق هیچ نماز نخواند و به بهشت رفت، و عامه صدقات رسول الله در مدینه از مال اوست،^۱ و در خبر دیگر وارد است که: حضرت آمدند به یکی از مدارس یهود و فرمود: اعلم شما را می خواهم. عبدالله صوریا را به آن سرور نشان دادند. حضرت با او خلوت نمود و او را به دین خود و انعامات خدا در حق بنی اسرائیل و اطعامات ایشان را از من و سلوا^۲ و اِظلال^۳ ایشان را از ابر او را قسم داد که: آیا می دانی من پیغمبر خدا هستم؟ عرض کرد: به حق خدا می دانم و قوم هم آنچه من می دانم می دانند؛ زیرا که نعت و صفات شما مبین است در تورات ولیکن قوم حسد می برند. حضرت فرمود: تو را چه مانع می شود؟ عرض کرد: خلاف قوم را مکروه می دارم. شاید قوم مسلمان شوند. من هم اسلام را قبول خواهم کرد.^۴

و از صفیه دختر حئی بن اخطب منقول است که: زمانی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند و در قبا نزول فرمودند، پدرم حئی بن اخطب و عموم ابویاسر بن اخطب خدمت حضرت مشرف شدند اول صبح و وقت غروب آفتاب با کسالت و بطالت و هم و غم مراجعت نمودند و من مختفیه^۵ رفتم پیش ایشان، بلکه سبب حزن ایشان را بدانم و از کثرت هم به من ملتفت نشدند و شنیدم عموم ابایاسر به پدرم گفت: یعنی این همان است - یعنی: آن پیغمبری که در تورات بشارت به آمدن او داده شده -؟ گفت: بلی، والله. گفت: او را می شناسی؟ گفت: کسی نیست که تورات را بخواند و او را نشناسد.

۱. وی در مصادر با عنوان «مخریق» یاد شده است. [ر.ک: طبقات کبرای ابن سعد، ج ۱، ص ۵۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۳۰ و ج ۲۲، ص ۲۹۸، ذیل حدیث ۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۲، ش ۷۴۴۶].

۲. من و سلوا: طعامی که در بیابان برای بنی اسرائیل از آسمان فرود آمد.
۳. اِظلال: سایه انداختن.

۴. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۳۰۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۹-۶۳۰.

۵. مختفیه: پنهانی.

گفت: نفس خود را با او در چه مقام می بینی؟ گفت: در مقام عداوت، تا آخر خبر.^۱
 و عبدالله سلام از اعلم علمای یهود بود. در سال اول از هجرت بعد از این که
 مسائل چندی از حضرت رسول ﷺ سؤال کرد و حضرت او را جواب داد، خودش با
 پدرش ربی شیلوم به شرف اسلام مشرف شدند و تفصیل احوالشان در کتب معتبره
 اهل اسلام از تواریخ و تفاسیر و احادیث مذکور است و در کتاب عیصیحیم نوشته
 شده است: عبدالله و پدرش ربی شیلوم هر دو به دین محمد رفتند (مأخوذ از کتاب
 انیس الأعلام فخر الاسلام - أعلى الله مقامه -).^۲

برهان پنجم

خبری است که حضرت موسی وقت مردنش به امت خود، بنی اسرائیل، خبر داده
 در آیه ۲ از فصل ۳۳ تورات مثنی. آیه ۲:

וַיֹּאמֶר יְהוָה לְמֹשֶׁה בְּאוֹזְרָח
 وِیּוֹמֵי מִיִּנְיָי יְהוָה

בְּשֵׁנַיִךְ לָלוֹךְ הַזֶּה، לַאֲרָמִים
 מִיִּשְׂרָאֵל לָמוֹ הוֹפֵיג מִהֶרָא יֵאָדָן

וְאֵתָה זָרְכָתָה קֹדֶשׁ לְיִשְׂרָאֵל
 וְאֵנָה מִרְיָי יְבוֹתָ קוֹדֶשׁ מִיִּשְׂרָאֵל

דָּת לָלוֹךְ
 דָּת לָמוֹ

۱. سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۵۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳؛
 سبل الهدى والرشاد، ج ۳، ص ۳۷۷.
 ۲. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۴۹-۶۰.

یعنی: گفت: یَهُوَه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و باکرورهای^۱ مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.^۲

مؤلف حقیر گوید: در این آیه اشاره است به تجلی نمودن خدا در سه محل که محل بعثت سه نفر پیغمبر اولوالعزم است که جناب موسی در وقت رحلت خود از دنیا به بنی اسرائیل که امت او هستند خبر داده که یکی از آن سه محل محل بعثت خود موسی بوده که طور سینا باشد و دوم محل بعثت عیسی بوده که جبل ساعیر باشد و سوم محل بعثت خاتم الانبیاء - علیه وعلیهما السلام - بوده که جبل فاران باشد، و مراد از آمدن خدا از سینا دادن تورات است به موسی علیه السلام و طلوع و اشراق از ساعیر دادن انجیل است به عیسی علیه السلام و مراد از درخشندگی از فاران نزول قرآن است به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و مقصود از آیه ظهور آتش نیست - چنان که اهل کتاب گمان کرده اند و گفته اند که: مراد ظهور آتش است از سینا و منتشر شدن آن از ساعیر و فاران؛ زیرا که هرگاه خداوند آتشی از مکانی ظاهر و خلق کند، نمی گویند: خدا از آن مکان آمد، مگر آن که همراه بانزول وحی باشد در آن مکان و یا آن که عقوبتی در آن نازل گردد. آن وقت مجازاً می توان گفت: **وَيُؤَمِّرُ آدُونَاي** - یعنی: خدا آمد -، و اهل کتاب اتفاق دارند که مراد از صدر آیه نزول وحی است به حضرت موسی. پس ناچار در ساعیر و فاران هم به همین نحو است و از این دو موضع کسی دیگر مبعوث نشد مگر حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

پس همچنان که محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی در کوه سینا بوده، محل بعثت حضرت عیسی نیز کوه ساعیر بوده؛ زیرا که آن حضرت بعد از تولد در قریه بیت لحم بواسطه ترس از هر دوس، پادشاه یهود، با مادر خود به دهستان های بیت المقدس به ولایت اولاد عیص بن یعقوب رفتند در حوالی مصر. در آن جا مبعوث

۱. کرور: پانصد هزار.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۵۸، تورات، سفر تشیه، باب ۳۳.

به پیغمبری شده و از آن جا برگشت و در قریه ناصره بنای دعوت گذارد و کوه ساعیر در حوالی مصر در محل بعثت عیسی بوده و محل ظهور و بعثت محمد در کوه پاران بوده که مکه معظمه باشد؛ زیرا که پاران - که معرب آن فاران است - کوهی است در حوالی مکه بقدر دو میل و نیم فاصله تا مکه پیش از عدن و جمهور مفسرین یهود نیز پاران را به مکه تعبیر نموده‌اند و بعضی از عبارات تورات هم دلالت بر آن دارد - از آن جمله در باب بیست و یکم از سفر پیدایش در احوالات هاجر و اسماعیل از آیه ۱۰ تا آیه ۲۱ و در آیه ۲۱ گفته: و در صحرای فاران ساکن شد (یعنی: اسماعیل) و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت،^۱ و از آن جمله است در باب سوم از کتاب حَبَقُوق نبی در آیه ۳ می‌نویسد: خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سیلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید.^۲

و بدان که در روی زمین جبل پارانی بجز در مکه معظمه شنیده نشده که دو میل و نیم راه تا مکه مسافت دارد بجز این که فادری که یکی از علمای نصارا و متعصب بوده در قرن سیزدهم اسلامی رساله‌ای در رد اسلام نوشته از روی عناد که محتوی بر بعضی از خرافات و اراجیف است و علمای اسلام در رد آن جواب‌هایی نوشته‌اند. آن مرد نظر به پستی و رذالت و عنادی که داشته در آن رساله گفته است که: جبل پاران در بیابان تیه بوده و مراد از این تجلیات خدا فرستادن نعمت‌های خود است بر بنی اسرائیل.

بیچاره کوردل بی‌خرد گمراه ندانسته است که اگر خداوند به هر نعمتی که فرستاده یک تجلی کرده، باید تجلیات بی‌اندازه و شماری کرده باشد؛ زیرا که هر روز برای بنی اسرائیل مائده از آسمان می‌بارانید علاوه بر نعمت‌های دیگر. پس تخصیص دادن به سه تجلی معنی ندارد. به اضافه به آن که راجع به تجلی سوم در جبل پاران علامت‌های چندی ذکر کرده و همچنین در آیه بعد از آن - چنان که در همین آیه گذشته گفته است که: با گروه‌های مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت

۱. کتاب مقدس، ص ۲۱-۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

آتشین پدید است. شبهه نیست که شریعت آتشین بعد از جناب موسی به این صفات که با کورهای مقدسین - یعنی: ملائکه مقربین - از طرف دست راستش آمده باشد نیست مگر شریعت مطهره حضرت خاتم الانبیاء ﷺ که خداوند متعال بهترین کتاب از کتب آسمانی را که قرآن مجید باشد حاوی آن شریعت و احکام آن قرار داده که آن کتاب مقدس خود بالاترین معجزه باقیه است برای آن حضرت تا قیام قیامت و مراد از دست راست برای زیادتی برکت و تبرک جستن به آن است - چنان که دست چپ عکس آن است - و مراد از متصف بودن آن شریعت به آتشین برای آن است که شریعت آن حضرت توأم با جهاد با دشمنان و حرارت شمشیر آبدار آتش بار ولی الله اعظم، غالب کل غالب، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه -، در جنگ های با مشرکین و کفار و فتح بلاد کفر و رواج دین مقدس اسلام و ترویج احکام آن است.

برهان ششم

در آیه دهم از فصل ۴۹ سفر تکوین تورات که آن حکایت می کند از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود از دنیا به قبیله یهودا فرموده:

בְּנֵי יִסְרָאֵל יִשְׁכְּבוּ בְּיָמֵי הַזֶּה וְיָמוּתוּ
 لو، یا نور، شیط، میهوداه، و محقق

בְּבָרְךָ מִן הַשָּׁמַיִם יְיָ אֱלֹהֵינוּ
 مینین، ریغلابو، عدا، کتی، یا بو، شیلوه

וְיָבִיאוּ אֵת אֲבֹתֵינוּ
 ولو، پیقیت، عیتم، او تری، لکین

עֵרָה וְלִשְׁנָה פְּנֵי אֹתוֹ חֵיִם
 עֵירוֹ וְלִשְׁנָה פְּנֵי אֹתוֹ חֵיִם
 כְּבִים לְפָנָיו וְכִרְם לַעֲבֵים סִוְתָה
 כְּבִים לְפָנָיו וְכִרְם לַעֲבֵים סִוְתָה

آیه ۱۰: یعنی: عصا از یهوداء دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پاهای وی، تا شیلوه بیاید و مر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود.^۱

مؤلف قاصر گوید: مصداق این آیه از تورات کاشف است از خبر دادن حضرت یعقوب به باقی ماندن سلطنت و فرمانفرمایی در میان فرزندان یهودا تا زمانی که شیلوه بیاید. پس در آن وقت سلطنت از خانواده فرزندان یهودا بیرون خواهد رفت. مستفاد از این کلام این است که به آمدن شیلوه سلطنت از اولاد یهودا منقرض خواهد شد. دانسته باد که هیچ یک از فرقه‌های اهل کتاب از یهود و نصارا در این باب حرفی ندانند مگر این که می‌گویند: حضرت یعقوب تعیین نکرده است که این شیلوه کیست و از کدام سبط از اسباط اسرائیل یا خانواده دیگر است. همین قدر نشانه آن منقرض شدن سلطنت و فرمانفرمایی است از اولاد یهودا و آمدن شیلوه و اطاعت کردن امت‌ها از اوست. پس در این جا می‌توان گفت: ممکن است شیلوه از سبط دیگر از اسباط یعقوب منظور او بوده، یا آن که منظور او از غیر اسباط خود بوده. به هر یک از این دو احتمال که حساب کنیم، می‌گوییم که: مصداق این خبر صورت وقوع پیدا کرده، اما بنا بر احتمال اول - که از اسباط دیگر باشد - مراد از شیلوه موسی عليه السلام خواهد بود - چنان که بسیاری از مفسرین یهود گفته است و بعضی از ایشان هم چنین توجیه کرده‌اند که عدد لفظ شیلوه به حساب ابجد که در نزد ایشان معتبر می‌باشد سیصد و پنجاه و یک است

۱. کتاب مقدس، ص ۶۱، تورات، سفر پیدایش، باب ۴۹.

و عدد لفظ موشه که نام عبری موسی است آن نیز سیصد و پنجاه و یک است و موسی از سبط لوی است، و از غیر سبط یهودا در این احتمال هیچ گونه بحثی نیست، و بر این تقدیر شیلوه موسی می باشد.

و اما بنا بر احتمال دوم که از غیر اسباط باشد گفته می شود که: مراد موسی نبوده و منظور از آن ماشیح است که مراد مسیح بن داود باشد و این مسیح هنوز نیامده - بنا بر قول ایشان - و می گویند: ما در انتظار آمدن او می باشیم و اوست پیغمبر آخر الزمان. صاحب کتاب منقول الرضائی، میرزا محمد رضای جدید الاسلام، در همان کتاب گفته که: این اقل عباد محمد رضا در این جا بحث دارم. می گویم که: در این آیه می فرماید: سلطنت از سبط یهودا دور نشود تا شیلوه بیاید - یعنی: تا شیلوه نیامده است، سلطنت باید با سبط یهودا باشد، اما بعد از آمدن شیلوه نسخ می شود سلطنت از سبط یهودا؛ یعنی: تمام می شود و بریده می شود. با این که ما می بینیم که بعد از حزقیاء، پادشاه یهودا، بسیار سلطان از سبط یهودا به هم رسیدند. پس این ماشیح که یهودا انتظارش را می کشند شیلوه نیست. هر چند که قبول این مطلب معین^۱ به احوال ما می بوده باشد، لیکن باید حرف حق گفته شود. مقصود و منظور حقیقت گویی است و طلب حق کردن بوده و همه جا خود مدعی آن هستم که هر توضیحی که بحث وارد می آید، آن را باید رد کرد، و این جا که می بینیم بحث وارد می آید هم آن کلام را نوشتیم، هم این را، تا خواننده و نویسنده این اقل عباد را متهم نسازند که: بلی، هر چه برایش صرفه داشته قبول کرده و هر چه نداشته رد کرده. خداوند نیامرزد چنین کسی را که چنین احوال دارد، و دیگر آن که هر کسی خود داند و دینداری خود، اما آنچه این اقل عباد محمد رضا فهمیده ام که از قول جبرئیل و انبیاء علیهم السلام شیلوه را اگر از جناب موسی علیه السلام رد کنیم، به غیر از حضرت عیسی علیه السلام دیگر کسی را نمی دانیم. به دلایل چند که در سابق مذکور شد، نباید دیگر از این طایفه کسی نجات دهند ایشان باشد.

۱. معین: یاری کننده، یار و مددکار.

حال نیز می‌بینیم که از وقتی که عیسی علیه السلام آمده طوایف بسیار بر او مطیع شده‌اند. از هفت اقلیم فرنگستان خلق بسیار مطیع و فرمانبردار اویند، همه مسیحی‌اند و دیگر آن که سهل است که از پیغمبری مسیحی گذشته، بعضی او را خدا می‌دانند و برخی پسر خدا - چنان که به حد کفر رسانیده‌اند - و این همه از معجزاتی است که از او به ظهور رسید و طایفه بنی اسرائیل و با این حال جمعی از علمای ایشان نیز مقرر^۱ بر آن‌اند که چنین کسی که این اعجازها از او به ظهور رسیده، [ولی همه اعجازها که از او ظاهر شده] همه از اسم اعظم بوده که از اندرون بیت المقدس به دستش آمده؛ زیرا که حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام اسم اعظم را در تخته سنگی ثبت کرده بود و در بیت المقدس نصب فرموده و حضرت عیسی علیه السلام آن سنگ را پیدا کرده و اسم اعظم را هم دریافت نموده، فلذا دارای این معجزات بسیار شده بودند و پیش‌تر این مطلب را ثابت کردیم که اینها همه افتراست که بر حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده‌اند.

مختصر این است که حضرت سلیمان علیه السلام [بیت المقدس اول را ساخت. هرگاه اسم اعظم در آن جا گذاشته بود، در وقتی که بخت النصر آمد و بیت المقدس را خراب کرد، هرچه بود همه را مفقود کرد و پاشید. حتی خود تورات و عشر آیات هیچ یک باقی نمانده بود. تا هفتاد سال تورات در میان یهود نبود. بعد حضرت عزیر پیغمبر نوشت، بعد از آن که مراجعت به بیت المقدس ثانی کرده بودند. پس اگر حضرت عیسی علیه السلام] در بیت المقدس ثانی که کورش مجوس ساخته بود اسم اعظم از کجا بود و کجا که عیسی علیه السلام] را متهم می‌سازند و خود حضرت عیسی هم در بیت المقدس نبود [ه، بلکه در قریه‌ای از قرای بیت المقدس تولد یافته]. پس معلوم شد که این افترای محض است.

خلاصه کلام ما در اثبات این که عیسی شیلوه بوده و این هم ثابت شد و سابقاً هم مذکور کردیم و الآن هم در ثبوت این که این شخص شیلوه عیسی علیه السلام بوده باشد این

۱. مؤقر: اقرار کننده، اعتراف کننده.

است که: علامت شیلوه این خواهد بود که در رسیدن او از سبط یهوداء سلطنت را خارج خواهد نمود و ما می بینیم که تا حضرت عیسی علیه السلام نیامده بود سلطنت در میان یهوداء بود و در آمدن حضرت عیسی علیه السلام [سلطنت از سبط یهوداء دور شد - چنان که بالمره تمام شد و دیگر برنخواهند خاست - و هنوز هم کسی نیست در میان یهوداء و بنی اسرائیل که قابل این معنی باشد و سهل است که هیچ یک از اسباط الی الآن شجره ای نداشته و ندارند. ^۱ (تمام شد کلام محمدرضای جدیدالاسلام بالفاظه).

و اما فخرالاسلام در اثبات نبوت خاصه در کتاب انیس الأعلام بعد از نقل این آیه از سفر تکوین به عبارت عبری و سریانی و ترجمه آن به فارسی چنین می نویسد:

مخفی نماند که اهل کتاب از یهود و نصارا در ترجمه این لفظ - یعنی: لفظ شیلوه - اختلاف کثیری دارند و صاحب رساله هادیه آیه را به این نحو ترجمه کرده است که: «حاکم از یهودا زایل نمی شود و راسم از میان پاهای او، تا آمدن شیلوه»، و بعد گفته است: در این آیه دلالتی است بر بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بعد از تمامی حکم موسی و عیسی؛ زیرا که مراد از حاکم موسی و مراد از راسم عیسی - علیهما السلام - اند؛ زیرا که بعد از موسی تا زمان عیسی صاحب شرع نیامد، مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله. پس معلوم می شود مراد از قول یعقوب که می فرماید: «شیلوه» حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و اما مراد از قول او که: «امت ها با او جمع خواهند شد» این علامت صریحه و دلالت واضحه است که مراد از این آیه آن بزرگوار است؛ زیرا که امت ها جمع نشدند مگر با آن بزرگوار و جناب داود را در این میانه ذکر نفرموده؛ زیرا که داود احکام ندارد و از تابعین موسی علیه السلام است و مقصود از خبر جناب یعقوب ذکر صاحبان احکام است، انتهى کلامه ملخصاً.

مؤلف حقیر - یعنی: فخرالاسلام - گوید: مراد از حاکم موسی است؛ زیرا که شریعت آن بزرگوار جبریه و انتقامیه بود. و مقصود از راسم عیسی علیه السلام است؛ زیرا

که شریعت او جبریّه و انتقامیّه نبود.

و اگر از عصا سلطنت دنیویّه مراد باشد و از راسم هم حاکم دنیوی - چنان که از رسائل قسیسین از فرقه پروتستنت و بعضی تراجم ایشان مفهوم می شود -، صحیح نیست که مراد از شیلوه مسیح یهود باشد - چنان که مزعوم^۱ ایشان است - و نه عیسی - چنان که مزعوم نصارا است.

و اما اول پس ظاهر است؛ زیرا که سلطنت دنیویّه و حاکم دنیوی زیاده از دو هزار سال از آل یهودا زائل گردیده است - یعنی: از زمان بخت نصر تا کنون کسی حسیس^۲ مسیح یهود را نشنیده است -، و اما ثانی، زیرا که سلطنت و حکومت از آل یهود زائل گردید به مقدار ششصد سال قبل از ظهور عیسی صلی الله علیه و آله - یعنی: در عهد بخت نصر و او جلا داد^۳ بنی یهودا را به سوی بابل و مدت شصت و سه سال در بابل بودند، نه مدت هفتاد سال؛ چنان که بعضی از علمای پروتستنت می گویند از برای تغلیط عوام^۴؛ چنان که در باب اول گذشت.

و پس از وقعه بخت نصر در عهد انتیوکس واقع شد بر یهودا آنچه واقع شد و او عزل کرد او نیاس حبر یهود را و منصب او را فروخت به برادر [او یاسون به سیصد و شصت وزنه طلا که هر سال این مبلغ را از بابت خراج تقدیم نماید. پس از آن او را عزل نمود و منصب او را فروخت به برادر] دیگر مینالاوس به ششصد و شصت وزنه طلا. پس از آن خبر موت انتیوکس شایع شد و یاسون طالب منصب کهانت گردید و وارد اورشلیم شد با هزار نفر و کشت هر کس را که دشمن خود می دانست و از قضا خبر موت انتیوکس کذب بوده. پس انتیوکس بر اورشلیم هجوم آورد در سنه ۱۷۰ قبل از میلاد مسیح و چهل هزار نفر از اهل اورشلیم کشت و چهل هزار نفر را اسیر کرد.

۱. مزعوم: گمان برده شده.

۲. حسیس: صدای آرام، صوت خفی.

۳. جلاء دادن: از وطن و خانمان دور کردن، کوچ دادن از وطن.

۴. تغلیط عوام: به اشتباه انداختن افراد عامی.

و در فصل ۲۰ از کتاب مرشد الطالبین از جزء ثانی آن در بیان جدول تاریخی در صفحه ۴۸۱ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ از میلاد به این نحو رقم شده است که: سلطان مسطور اورشلیم را نهب^۱ نمود و هشتاد هزار نفر را هم کشت، انتهی کلامه، و هر چه در هیکل بود از امتعه نفیسه همه را غارت کرد که قیمت اشیای منهبوبه^۲ هشتصد وزنه طلا بود و گراز ماده‌ای آورد و بالای مذبح یهود از برای اهانت سوزانید و بعد به سوی انطاکیه مراجعت کرد و پیلپس که یکی از اراذل بود او را حاکم نصب نمود بر جماعت یهود.

و در رحلت چهارمش به مصر ابولونیوس را با بیست هزار لشکر فرستاد و لشکریان را امر کرد که اورشلیم را خراب کنند و رجال را سر ببرند و نسوان و صبیان را اسیر نمایند. پس لشکر متوجه اورشلیم گردید و در وقتی که جماعت یهود مجتمع بودند از برای صلاة، علی حین غفلت^۳ لشکر بر [سر] ایشان ریخته شد و همه را کشتند الا قلیلی که در جبال مختفی و در مغاره‌ها پنهان گردیدند و اموال شهر را غارت و مدینه را آتش زدند و حصارهای او را منهدم و منازل را خراب و بعد قلعه‌ای بعد از این هدم کوه آکرا از مصالح خانه‌های مخروبه بنا کردند و عساکر بر جمیع نواحی هیکل از آن قلعه مشرف بودند و هر کس نزدیک به هیکل می‌آمد او را می‌کشتند.

پس از آن انتیوکس اثنیوث را فرستاد تا یهود را عبادت اصنام یونانیه یاد بدهند و هر کس امثال این امر را نماید کشته شود. پس اثنیوث به اورشلیم آمد و بعضی از یهود که کافر بودند او را مساعدت نمودند و ذبیحه یومیه را باطل نمود و جمیع طاعات دین یهود را عموماً و خصوصاً نسخ نمود و هر چه از نسخ عهد عتیق پیدا کرد بعد از فحص تمام همه را سوزانید و صورت مشتری را در هیکل و مذبح یهود جاداد

۱. نهب: غارت، چپاول، تاراج، غنیمت.

۲. منهبوبه: غارت شده.

۳. علی حین غفلت: ناگاه، ناگهانی.

و هر کسی که مخالف امر انتیوکس بود او را کشت و میتائاس کاهن با پنج پسرش از این داهیه نجات یافتند و فرار نمودند به سوی وطن خود و همه این امور قبل از جناب عیسی بوده است - چنان که در تواریخ ایشان تصریح به مطالب مذکوره شده است. پس چگونه مصداق این خبر عیسی خواهد بود؟

و اگر بگویند: مراد از بقای سلطنت و حکومت امتیاز قوم است - چنان که بعضی از ایشان الآن می گویند -، جواب گوئیم: این امر باقی بود تا ظهور حضرت محمد ﷺ و جماعت یهود در اقطار^۱ عرب صاحبان حصون و املاک بودند و احدی از سلاطین روی زمین را اطاعت نمی نمودند - مثل یهودهای خیبر و غیر هم -، بلکه سلطنت هم در خیبر داشتند و بعد از ظهور محمد ﷺ خیبر از برای آن بزرگوار به دست خیبرگشای حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه مفتوح گردید و امتیاز کلیه^۲ از ایشان برداشته شد، ﴿صُرِيتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾^۳. در جمیع اقالیم بعد از ظهور حضرت محمد ﷺ مطیع غیر گردیدند.

پس اولی و البقی^۴ این که مراد از شیلوه خاتم الانبیاء ﷺ است، نه مسیح یهود و عیسی بن مریم. پس ثابت گردید این که شیلوه هم از اسامی آن بزرگوار است و یعقوب رضی الله عنه آمدن آن بزرگوار را بشارت داده است.

ایضاً اگر مقصود از شیلوه مسیح الیهود یا مسیح النصری باشد، کلام صحیح نخواهد بود؛ چرا که مسیح الیهود و مسیح النصری از اولاد یهودا می باشند و سلطنت ایشان مؤکد سلطنت اولاد یهودا خواهد بود، نه مانع^۵.

(تمام شد کلام فخر الاسلام از کتاب انیس الأعلام).

۱. اقطار: جمع قُطر - به معنی اقلیم و ناحیه و کرانه.

۲. کلیه: تماماً، همگی.

۳. سوره بقره، آیه ۶۱.

۴. البقی: لایق تر، شایسته تر، سزاوارتر.

۵. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۶.

عالم متبحر مرحوم آخوند ملا احمد نراقی، صاحب کتاب مستند در فقه امامیه اثنا عشریه در کتاب سیف الأمة که از تصنیفات اوست در رد رساله پادری نصرانی متعصب نوشته، پس از نقل این آیه از تورات چنین نوشته که: معنی مجموع آن که: با اوست چندین هزار خاصان - یعنی: فرشتگان - و در دست راست او دینی است چون آتش - یعنی: روشن - و نزد او عزیزند گروه‌ها و امت‌های بسیار و همه مقدسین و معصومین در دست اوست و انتفاع برد از تعلیم او هر که به پاهای او نزدیک شود - یعنی: به پابوس او برسد؛ چنان که بعضی از پادریان فرنگ تفسیر کرده‌اند - و در عهد او خواهد بود آن کسی که از همه عادل تر باشد - و گویا اشاره به انوشیروان باشد؛ چنان که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ**،^۱ و برداشته شود سخن‌های تراوه گویان.^۲ مراد از آن نسخ دین موسی باشد و این فقرات صریح در این است و ظهور آن بعد از این خواهد بود، نه این که مراد دین موسی و بیابان تیه باشد^۳ (انتهی کلام نراقی).

مؤلف ناچیز گوید: اگر ایراد کننده‌ای ایراد کند که در عصر حاضر ما می‌بینیم که یهود پرچم دولت خود را در فلسطین و اطراف بیت المقدس برافراشته‌اند و دولت اسرائیل به رسمیت شناخته شده و این منافات دارد با آنچه که خدای متعال در قرآن خبر داده در حق ایشان که فرموده: **﴿وَبَأُوْا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ﴾**^۴ - یعنی: و بازگشتند به غضبی از جانب خدا و زده شد بر ایشان در ماندگی -، جواب گفته می‌شود که: این ایراد زمانی وارد است که ایشان سلطنت استقلالی داشته باشند

۱. ر.ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الدرّ النظیم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

۲. این عبارت در مصدر به صورت: (سخن‌های تو را و گویا...) آمده است.

۳. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

مانند سلطنت‌هایی که پیش از ظهور اسلام داشته‌اند که فعال ما یشاء بودند^۱ و این دولت فعلی که دارند دولت استقلالی نیست و به اعانت و نصرت دیگران آن را تشکیل داده‌اند و خدا هم ایشان را برای امتحان چند روزی مهلت داده است و همین دولت هم معین بر ذلت و خواری و بیچارگی آنهاست - چنان که خداوند متعال عدم استقلال ایشان را نیز در قرآن مجید در سوره آل عمران در آیه ۱۰۸ خبر داده به قول خود که فرموده است: ﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَمَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسَكِنَةَ﴾^۲؛ یعنی: زده شد بر ایشان و زده می‌شود ذلت و خواری در هر کجا که یافته شوند، مگر به اعانت و نصرتی از خدا و اعانت و نصرتی از مردمان، و بازگشت می‌کنند به غضبی از جانب خدا و زده می‌شود بر ایشان در ماندگی. پس استیلاي ایشان استقلالی نیست و بر زوال و فناي ایشان منتهی خواهد شد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيْعَادَ﴾^۳.

تنبيه

فخرالاسلام در کتاب أنيس الأعلام در باب اثبات نبوت خاصه در مقدمه هفتم گفته است که: اهل کتاب سلفاً و خلفاً عادتشان جاری است بر این که اسماء را غالباً ترجمه می‌نمایند و در تراجم خود بدل اسماء معانی آنها را ایراد می‌نمایند و این خبط^۴ عظیم و منشأ فساد است. اسماء را نباید ترجمه نمود - خواه اسم مشتق باشد، یا جامد -، بلکه باید خود اسم را نوشت تا این که مخاطب بداند و مقصود از کلام را بفهمد.

و ایضاً از عادت ایشان است که گاهی چیزی را به طریق تفسیر در کلامی که کلام اله

۱. فعال ما یشاء بودند: هر چه می‌خواستند می‌کردند.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

۴. خبط: بیراه رفتن، سهو و اشتباه، به خطا افتادن.

است در نزد ایشان زیاد می نمایند و اشاره به امتیاز هم نمی کنند که کلام اصلی کدام است و تفسیر کدام است و این دو امر به منزله امور عادیّه است از برای ایشان و هر کسی تأمل کند در ترجمه های متداوله ایشان در السنه مختلفه، حقیقت این امر از برای او منکشف می شود و شواهد کثیره از برای مدّعی ما پیدا خواهد نمود، و بعد از این تذکر بیست شاهد برای اثبات مدّعی خود مفصلاً ذکر کرده که از جمله آن شاهد چهارم است که مربوط به این برهان است در باب لفظ شیلوه که عین عبارت آن این است:

شاهد چهارم در آیه ۱۰ از باب ۴۹ از سفر تکوین بنا بر فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ به این نحو رقم شده است: تا وقتی که شیلوه بیاید، و در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ طبع شده است و سنه ۱۸۴۴ به این نحو رقم شده: *حتى يجيء الذي له الكل*، و در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۱۱: *إلى أن يجيء الذي هو له*. پس یکی از مترجمین لفظ شیلوه را که علم است از برای خاتم الانبیاء - چنان که عن قریب خواهی دانست - به «له الكل» ترجمه کرده و دیگری به «هو له» و ترجمه «هو له» موافق است با ترجمه سریانیّه؛ زیرا که او این طور ترجمه کرده است: *من ددپلی وه* - یعنی: هو له - و در سریانیّه جدید همان شیلوه است و محقق مشهور ایشان لیکلرک این لفظ را به «عاقبه» ترجمه کرده است و در ترجمه اردو که در سنه ۱۸۲۵ طبع شده است لفظ شیلا واقع است و در ترجمه لاطینیّه «ولیکیت الذي سیور سلو» است - یعنی: آنی که بزودی فرستاده می شود. پس لفظ شیلوه را که علم بود از برای مبشّر به به معانی مختلفه ترجمه کرده اند (تمام شد کلام فخرالاسلام بلفظه در این مقام).^۲

مؤلف حقیر گوید: و در نسخه مطبوعه لندن سنه ۱۹۳۲ فارسیّه لفظ شیلو - بدون ها - نوشته است و در عربیّه ترجمه یونانیّه شیلون - بانون - نوشته است.

۱. در مصدر: (سنه ۱۶۲۵).

۲. آنیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۱-۲۴.

بهره سوم از بخش دوازدهم

در اخبار وارده در مزامير داود - يعنى : كتاب زيور - گفته است :

לְבַנְיָחַ - עַל - שְׁשָׁנִים לְבָנִי קָרוֹחַ
 מִשְׁכֵּיל שִׁיר יְהוָה : רַחֵשׁ לִבִּי
 דָּבַר טוֹב אֵינִי אֲנִי מֵעַשְׂי
 לְמַלְכָּה מְשֻׁנִּי עִטָּה מִפֶּה סֶחֶר :
 יְפִיפִיתָ לְבָנִי אֲנִים חוֹצֵם
 חֵן בְּשִׁפְתֹתֶיהָ עַל - לִי בְהַלְלָהּ
 אֶלְהִים לְעֵלָם : חֲגִיר חֲרָבָה
 עַל - יָהָה גְבוּר הַיָּהָה וְחֲרָבָה
 צֶלַח רַעַב עַל - דָּבַר אֶמְצֵאת וְעִנּוּחַ
 צָדִק וְתוֹרָה נִוְרָאִית יִסְיָהָה :
 חֲצִיָּה שְׁנוֹנִים עַמִּים תַּחְתֵּיהָ יְפִלָּה
 כְּלָב אֲיִבִי הַמְלָה : בְּסֶאֱהָ אֶלְהִים
 עוֹלָם וְעַד נִשְׁבַּט אִישׁוֹ הַמְלָה :

אֱלֹהִים עוֹלָם וָעֶד שִׁבְטָא פְּלִדוֹתָהּ
 : אֶהְיֶה צֶדֶק וְתִשְׁנֶאֱ רִשְׁעֵי עַלְזִים
 מִנְּשִׁיחָה אֱלֹהִים אֱלֹהֵיךָ נִשְׁמַן נְשָׁאִים
 לִחְבֵּרָה נִצְבָּה לִךְ וְאַלְלוֹת קִצִּיעִית
 זָל בְּקִרְוֵתֵיךָ מִן-הַיָּבֵלִי נִשְׁמַן חֲנִי שִׁמְחֹל
 : בְּנִית מַלְכִים בִּימֵרוֹתֵיךָ נִצְבָּה
 נִשְׁגָּל לִי מִיְּנֵה בְּקֵתָם אֲזוּפִיר : שְׂמֵעֵי
 בַּת וְרֵאִי וְהִטִּי אֲזַנְךָ
 וְנִשְׁכַּחִי עֲלֶיךָ וּבֵית אֲבֹתֵיךָ : וְנִתְאוּ
 חִפְלָה יְפִיךָ כִּי הוּא אֲבֹרְנִיךָ וְהַנְּשִׁתִי
 לִי : וּבַת צִיר בְּבִנְחָה פְּנִיךָ יִחַלֵּן
 עֵינַיִךְ עִם : זָל פְּכוּדָה בַּת מַלְךְ
 פְּנִיחָה חַשְׁבִּית זְהָב לִבִּי נִשְׁתַּ
 לְרַב־מִית תּוֹכֵל לִפְנֵיךָ כַּתּוּלִית
 אַחֲרֶיהָ רַעוֹתֶיהָ מוֹכָאוֹת לָהּ :
 תּוֹכֵלֵנָה בְּשִׁמְחָת וְגִיל תִּבְיָאֵנָה
 כַּחֲזֵל מַלְךְ : תַּחַת אֲבֹתֵיךָ יִחַיֵּן

כני'ה תנש'ת פן לנשר'ם כ'ל
 הארץ : אד'רה נש'ה כ'ל ר'ו
 ודר על'ם עפ'ים 'ח'דה ל'לם
 ۶۷۱

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الأعلام در بیان اثبات نبوت خاصه محمدیه در بشارت ششم همین باب را که از عبری نقل شد به سریانی به این نحو رقم نموده :

مُونِ بَغْلِي لِي صُبَايَ بِيَمْرُونَ أَنَا بِلْخَنِي لِمَلَكَا نَشَانِي قَلِمِيْلِي بِكْتِ بِنَا پَرِيشْ بُوَشْ
 شِيْرَاوْتِ مِّنْ نَّبِي نَشَادِزِيْنَا لَا شَيْقَتِ بَسِبْ وَتُخْ بُوْتِ دَاهْ قَمْ بَارْخُلُوخْ لِعَالَمِ خُلُوصِ سَبِيخْ عُلْ
 عِظْمَا يَا كَمْبِرَا خِقْرُوخْ وَزَارِ يَبُوْتُوخْ وَبِزَارِ يَبُوْتُوخْ مَن تَبِي رِكُوْبِ بُوْتِ هَجَتْ دِصْرَصْطُوْنَا
 وَيَكْخُو تَاوَزْدِي قُوْتَاوَيْتِ مَلِيخْ مِّنْ دِيَانِي صَوَانِي يَمِيْتُوخْ كَبْرُوخْ خَرِيْنَا طَايِي دِخُوْنُوخْ
 بِدْ نَبِيْلِي بِلْبَادِ دِشِمْنِي دِمَلْكَاتُرُوْنُو سُوْكَ يَا آلِهَ لَا بَيْتِ أَبْدِينِ يَلِي قَطِيْنَا دُوْرَ قَطِيْنَا مَلْكَوْتِكَ
 مُوْخَبْلُوخْ زَدِيقُوْنَا وَسِنْلُوخْ بِشُوْتَاوَيْتِ دَاهَا قَمْ مَشْخَلُوخْ آلِهَ الْهَخْ بِمَشْخَادِ حَدُوَا تَاوَزُوْدَا مِّنْ
 خَبْرَا وَتُوخْ مُوْرَا وَأَهْلُوْتِ قَسْنِيَاكَلْنِي جُوْلُوخْ مِّنْ هَكَلْنِي دِكْرَمَ بِيْلَادِ مَنِي قَمْ مَخْدِي لُوخْ بِنَاتِي
 دِمَلِكِي كُوْمِيُوْقَرِي دُوِيُوخْ بِنَا كِلِيْنَا لَا مَلْكَانَا بِيْمِيْنُوخْ بِدِحْبَادِ أُوْ پِيْرِ شِمْعِي يَابَزْنَا وَخِزْيِي
 دِمَكِيْبِي نَتَخْ وَمَنْشِي طَايِيخْ وَبَلْتِ دِْبِيخْ دَيْتِ شُوْتِ مَلْكََا بِشْرُخْ سَبَبِ دِهَوِي يَلِي مَرُخْ وَسِكُوْدِ
 آلِهَ وَبَرْتِ دِصُوْرِ بِيَشْكَشْ بِتَخْ بِتِ مَجْعِي دَوَلْتَمَنْدِي دِتَايِيْنَا وَكُلْهَ خِقْرُوخْ لِي بَرْتِ دِمَلْكََا
 لَكُوِي مِّنْ زَقْرَ يَاتِي دِدْهَبْنَا لِبَشْتُوْهْ بِجُوْلِي رَنْكِي رَنْكِي بِتِ پَيْشِي مُوِيِي بِخَدُوْنَا
 وَبِصَخْتَابْتِ أُوْرِي كُوْ عِمَارْتِ بِمَلْكََا مِبْدَلِ دِْبَبْ وَتُوخْ بِتِ هُوِي بِنُو نُوخْ مَتِ بِتِ لُونِ لِرِشْنِي
 بِكَلْهَ إِزْغَابْتِ مَتْحِزِ شِمُوخْ بِكَلْدُوْرَا وَدُوْرَاوَيْتِ دَاهَا تَايِيْبِي بِتِ شَاكِرِ لُوخْ لَا بَيْدْ أَبْدِينِ.

معنی مطابق مطبوعه لندن در سنه ۱۹۳۲ میلادی : ۱ دل من به کلام نیکو می جوشد .
 ۲ انشای خود را درباره پادشاه می گویم . زبان من قلم کاتب ماهر است . ۳ تو جمیل تر

۱ . در مصدر عدد (۲) در این جا قرار گرفته و عدد (۳) قبل از «ای جبار!» .

هستی از بنی آدم و نعمت بر لب های تو ریخته شده است. بنا بر این خدا تو را مبارکی ساخته است تا ابد الآباد. ای جبّار! شمشیر خود را بر ران خود ببند - یعنی: جلال و کبریایی خویش را. ۴ و به کبریایی خود سوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت، و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت. ۵ به تیرهای تیز تو اَمّت ها زیر تو می افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود. ۶ ای خدا! تخت تو تا ابد الآباد است. عصای راستی عصای سلطنت توست. ۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنا بر این، خدا خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است. ۸ همه رخت های تو مُرّ و عود و سلیخه است از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند. ۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند. ملکه به دست راستت در طلای او فیر ایستاده است. ۱۰ ای دختر! بشنو و ببین و گوش خود را فرا دار و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن. ۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود؛ زیرا او خداوند توست. پس او را عبادت نما. ۱۲ و دختر صور باارمغانی و دولتمندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ۱۳ دختر پادشاه تماماً در اندرون مجید است و رخت های او با طلا مرصع است. ۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ۱۵ به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ۱۶ به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکر خواهم کرد. پس قوم ها تو را حمد خواهند گفت تا ابد الآباد (انتهی).

مرحوم فخرالاسلام پس از نقل این آیات از زبور و ترجمه آنها موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ و مطبوعه سنه ۱۸۷۸ چنین گفته است که: این امر مسلم است در نزد اهل کتاب از یهود و نصارا که جناب داود علیه السلام در این زبور بشارت می دهد ظهور پیغمبری را که بعد از او خواهد بود، و تا امروز نزد یهود ظاهر نشده است

پیغمبری که موصوف و منعوت باشد به صفات مذکوره در این زبور و علمای پروتسنت ادعا می نمایند که این پیغمبر عیسی علیه السلام است و اهل اسلام گویند که: این پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله است.

پس از آن گفته است: و مؤلف حقیر گوید: اوصاف مذکوره در این زبور از برای نبی مبشّر به اینهاست که به ترتیب ذکر می شود:

اول: آن نبی احسن ناس است.

دوم: افضل البشر است.

سوم: بلاغت از لب هایش می ریزد.

چهارم: مبارک است ابدالآباد.

پنجم: شمشیر خود را به کمر بسته است.

ششم: پهلوان پر قوتی است.

هفتم: با حق و (صدق و) عدالت و حلم است.

هشتم: دست راست او عجایب می نماید.

نهم: تیر او تیز است بر دشمنان.

دهم: جمیع قبایل در تحت او مغلوب و مقهورند.

یازدهم: عدالت را دوست می دارد و شرارت را بغض می نماید.

دوازدهم: بنات ملوک در خانه او خدمتکار می شوند.

سیزدهم: تحف و هدایا به سوی او فرستاده می شود.

چهاردهم: اغنیا مطیع و منقاد او می شوند.

پانزدهم: فرزندان او رئیس روی زمین می شوند عوض پدران.

شانزدهم: اسم مبارک او پشت در پشت مذکور می گردد.

هفدهم: قوم و طوایف ابدالآباد او را مدح و تعریف می نمایند.

و این اوصاف بتمامها بر اکمل وجه در محمد صلی الله علیه و آله یافت می شود.

اما اول: پس علامه مجلسی در عین الحیاة از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر مجلسی که می نشستند، نوری از جانب راست و چپ آن حضرت ساطع و لامع بود که مردم می دیدند. ایضاً منقول است که یکی از زنان آن حضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود. آن حضرت که داخل حجره او شد، به نور روی آن حضرت آن سوزن را یافت. ابوهریره گفت: ما رأیت شیئاً أحسن من رسول الله صلی الله علیه و آله، كأن الشمس تجري في وجهه^۱، وإذا ضحك يتلألؤ في الجدار؛ یعنی: ندیدم چیزی را نیکوتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله. آفتاب جریان داشت در روی او و هر وقت که می خندید نور او بر دیوار می تابید.

و در حین هجرت از مکه به مدینه در خیمه امم معبد - رضی الله عنها - مهمان شد و معجزات کثیره در آن منزل از آن سرور ظهور و بروز نمود. بعد از رفتن آن حضرت شوهر امم معبد که آمد، آن حضرت را از برای شوهر خویش وصف نمود. از جمله وصف های او این بود: أجمل الناس من بعيد، وأحلمهم وأحسنهم من قريب^۲، و در منبج الصادقین از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند در ذیل تفسیر آیه: ﴿ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴾^۳ که حضرت رسالت فرمود که: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: یا محمد! خدای تعالی تو را سلام می رساند و می گوید: ای حبیب من! حسن روی تو را

۱. عین الحیات، ص ۱۲۰.

۲. ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۴ - ۲۶۵، ش ۲۷۲۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۱۵؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ موارد الظمان، ج ۷، ص ۲۲، ش ۲۱۱۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۱۵۷ و ج ۸، ص ۷۴؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۲۴.

۳. ر.ک: آحاد و مثانی، ج ۶، ص ۲۵۳، ضمن شماره ۳۴۸۵؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۸ و ۳۳۱ و ج ۱۲، ص ۳۵۹؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۷۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۶۹ و ۱۷۷ و ج ۵، ص ۲۱۲؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۵ و ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۹۹، ذیل شماره ۵۲.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۱.

از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف را از نور کرسی [کسوت دادم] و هیچ مخلوقی نیک تر از تو نیافریده‌ام.^۱

و اما دوم: پس حق تعالی در کلام مجیدش فرموده: ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ ۲ الْآيَةَ، و اهل تفسیر گفته‌اند: از قول الله - عز وجل -: ﴿ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۙ ۳ ﴾ مراد محمد ﷺ است که خداوند او را تفضیل داده است بر جمیع انبیا ﷺ از وجوه متعدده - از آن جمله قول الله - عز وجل -: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۙ ۴ ﴾. پس چون آن حضرت رحمت است از برای کل اهل عالم، پس لازم است که افضل باشد از کل اهل عالم.

وجه دوم آن که: اَمَّتْ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأُمَّةِ است. پس واجب است آن حضرت هم افضل الانبیاء باشد.

بیان اول: قول الله تعالی: ﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ۙ ۵ ﴾.

بیان ثانی: این اَمَّتْ این فضیلت را نیافت مگر به جهت متابعت محمد ﷺ. قال الله تعالی: ﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۙ ۶ ﴾. ۵ فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع است.

وجه سیم آن که: قول الله - عز وجل -: ﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۙ ۷ ﴾. ۶ الایة حاصل مفاد آیه مبارکه این که: خداوند اخذ میثاق نموده است از جمیع پیغمبران که همه ایمان بیاورند به پیغمبر آخر الزمان و او را نصرت نمایند.

۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۵. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

پس حاصل مقصود این که جمیع پیغمبران امت او هستند و مسلم است که نبی افضل از امت خودش است و هر کس زیادتی اطلاع را خواسته باشد، رجوع کند به کتب اهل اسلام، بخصوص تفسیر کبیر فخر رازی در ذیل تفسیر: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾. قال رسول الله ﷺ: أنا سيد ولد آدم يوم القيامة، ولا فخر؛^۱ منم آقای فرزندان آدم روز قیامت و این را فخر از برای نفس خود نمی‌گویم، بلکه از باب تحدّث^۲ به نعمت خداست.

و اما سیم: پس غیر محتاج است به بیان. حتی موافق و مخالف اقرار دارند به فصاحت و بلاغت کلام آن بزرگوار. روات^۳ در وصف کلام آن بزرگوار گفته‌اند: كان أصدق الناس لهجة^۴، وأفصح الناس كلاماً. فكان من الفصاحة بالمحلّ الأفضل والموضع الأكمل. حتى انس و جن اگر جمع بشوند، مثل «إنا أعطينا»ی او را نمی‌توانند بیاورند که سه آیه است. قال الله - تعالی جلّ ذكره -: ﴿وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله﴾^۵ الآية، و تا امروز که یک هزار و سیصد و دوازده سال از هجرت گذشته کسی نتوانست یک سوره از قرآن آن بزرگوار بیاورد. تفصیل مسئله در باب ششم خواهد آمد^۶ - إن شاء الله تعالی.

و اما چهارم: فقال الله - عز وجل -: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^۷ الآية،

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۵ و ص ۲۸۱ و...: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۰، ضمن حدیث ۴۳۰۸: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۷۰، ضمن حدیث ۵۱۵۶ و ج ۵، ص ۲۴۷، ح ۲۶۹۳: امالی شیخ صدوق، ص ۲۵۴، ضمن حدیث ۲۷۹ و ص ۳۹۱، ضمن حدیث ۵۰۵: بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۴۹، ضمن حدیث ۵ و ج ۱۶، ص ۳۲۵-۳۲۶، ح ۲۱ و ضمن حدیث ۲۲ و ج ۲۵، ص ۷۰، ضمن حدیث ۴ و....

۲. تحدّث: حدیث کردن، سخن گفتن، خبر دادن.

۳. روات: راویان.

۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۰، ش ۳۷۱۸: اختیار معرفة الرجال [معروف به رجال کشی]، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱۷۴: الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۵.

۵. سوره بقره، آیه ۲۳.

۶. مراد باب ششم از کتاب انیس الأعلام است.

۷. سوره احزاب، آیه ۵۶.

و هزار هزار مردم در صلوات خمسه و غیر صلوات خمسه صلوات و برکات می فرستند بر آن بزرگوار. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ، و زد و بَارَكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ.

و اما پنجم: پس ظاهر است. خود رسول الله فرمود: أنا رسول بالسیف. جهاد با مشرکین از اعظم اجزای شرع شریفش می باشد.

و اما ششم: پس قوت جسمانی آن بزرگوار بر وجه کمال بود. چنان که ثابت گردیده است از احادیث و تواریخ که رکانه خلوت کرد با رسول خدا ﷺ در بعضی از شِعباب^۱ مکه قبل از اسلام. حضرت فرمودند: یا رکانه! آیا از خدا نمی ترسی؟ دعوت مرا به سوی توحید و اسلام قبول نمی کنی؟ عرض کرد: اگر می دانستم دعوت شما حق است، شما را متابعت می کردم. حضرت فرمودند: اگر تو را به زمین بزنم، خواهی دانست که قول من حق است؟ عرض کرد: بلی. پس حضرت او را گرفت و به قوت بازو او را به زمین خوابانید. پس عرض کرد: یا محمد! دوباره. پس حضرت ایضاً گرفت و به زمین زد. پس عرض کرد: یا محمد! این بسیار عجیب است. حضرت فرمودند: اگر از خدا بترسی و امر مرا متابعت نمایی، از این اعجب^۲ خواهی دید. عرض کرد: از این اعجب چه چیز است که شما مرا به زمین بزیند و در مصارعت^۳ بر من غالب باشید؟ حضرت فرمود: این شجر را از برای تو صدا می کنم. پس حضرت آن درخت را دعوت کرد. پس آن شجر به جانب آن حضرت آمد و پیش روی او ایستاد. پس دوباره حضرت آن درخت را امر به انصراف^۴ فرمود. پس شجر به مکان خود برگشت. پس رکانه به سوی قوم مراجعت کرد و گفت: یا بنی عبدمناف! اسحر^۵ از محمد ندیدم. پس مشهودات خود را نقل نمود^۶

۱. شِعباب: جمع شِعب - به معنی درّه، گشادگی میان دو کوه.

۲. اعجب: عجیب تر.

۳. مصارعت: با هم کشتی گرفتن.

۴. انصراف: بازگشتن.

۵. اسحر: ساحر تر.

۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ کنز الفوائد، ص ۹۴-۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱۴-۲۱۵؛

البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۹.

و این رکانه پهلوان و مصارع^۱ مشهوری بود.

و اما شجاعت آن سرور: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمودند:

وإِنَّا كُنَّا إِذَا أَحْمَى الْبَأْسَ وَاحْمَرَّتِ الْحَدَقُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ، وَلَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ، وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا.^۲ حاصل مقصود این که: چون تنور حرب گرم می شد و حدقه ها سرخ، رسول الله را وقایه^۳ قرار می دادیم از برای خود و احدی نزدیک تر به دشمن نبود از آن سرور و در جنگ بدر به آن بزرگوار پناه می بردیم. شدت و صولت^۴ او از همه بیشتر بود.

در آن روز عبدالله عمر گفت: ما رأیت أشجع ولا أنجد ولا أجود من رسول الله ﷺ.^۵ فیا سبحان الله! عجب شجاعتی است! اشجع ناس - که علی بن ابی طالب ﷺ است بالاتفاق از مخالف و مؤالف^۶ - می فرماید: پناه ما در جنگ رسول الله بوده است. آری، والله. پناه کل خلایق عند الشدائد در دنیا و آخرت آن بزرگوار است. به جان خود قسم است علمای پروتستنت در انکار نبوت آن بزرگوار محاربه با خدا و رسول می نمایند.

و اما هفتم: پس امانت و صدق و عدالت از صفات جبلیه^۷ آن حضرت است ﷺ. نصر بن الحارث به جماعت قریش گفت: محمد کان فیکم غلاماً حدثاً أرضاکم فیکم، وأصدقکم حدیثاً، وأعظمکم أمانة، حتی إذا رأیتم فی صدغیه الشیب وجاءکم بما جاءکم،

۱. مصارع: کشتی گیر.

۲. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۱۹؛ ح ۲۵۴۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۳، ذیل شماره ۳۵.

۳. وقایه: نگهداری کننده، حافظ کسی از بدی و آفت.

۴. صولت: سطوت، قدرت، هیبت، قهر، غلبه، حمله در جنگ.

۵. ر. ک: الشفا بتعریف حقوق المصطفی ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۲۲.

۶. مؤالف: دوست، همدم.

۷. جبلّی: منسوب به جبلّه، طبیعی، فطری، ذاتی، اصلی.

قلت: إنه ساحر. لا والله، ما هو ساحر.^۱ حاصل مفاد این کلمات آن که: آن حضرت در میان شما بزرگ شد و همه شماها از او راضی بودید و اصدق^۲ شماها بود حدیثاً و اعظم شماها بود امانتاً، تا آن که پیری را در صدغیه^۳ او ملاحظه نمودید و آورد به سوی شما آنچه آورد، گفتید: ساحر است. لا، والله ساحر نیست.

و هر قل سؤال کرد از حال نبی ﷺ از ابی سفیان، گفت: آیا آن حضرت را قبل از ادعای نبوت متهم به کذب می نمودید؟ گفت: نه، بلکه در میانه ماها اصدق ناس بود.^۴ و اما هشتم: پس در بدر و همچنین در حنین قبضه خاکی بر روی کفار رمی^۵ فرمود و احدی از مشرکین نماند مگر این که مشغول به چشمش بود. پس منهزم^۶ گردیدند و مسلمین از ایشان متمکن شده، بعضی از کفار قتیل و برخی اسیر گردیدند.^۷ پس امثال این امور از عجایب هدایت یمین آن بزرگوار است.

و اما نهم: پس اولاد اسماعیل رضی الله عنه إرثاً عن أبیهم^۸ تیرانداز بوده اند. غیر محتاج است به بیان. آیه ۲۰ از باب ۲۱ از سفر تکوین در باب تیراندازی اسماعیل چنین می فرماید: و خدا با پسر بود - یعنی: با اسماعیل - که نشو و نما نمود و در بیابان ساکن شد

۱. ر.ک: سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۱۸۱، ح ۲۵۶؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۵؛ الشفا بتعريف حقوق

المصطفى رضی الله عنه، ج ۱، ص ۱۲۵؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۲۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۴، ص ۳۴۹.

۲. اصدق: صادق ترین، راستگوترین.

۳. صدغیه: تنبیه صدغ - به معنی: یک طرف پیشانی بین چشم و گوش، گیجگاه، شقیقه، موی پیچ خورده، کنار پیشانی.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۲؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵-۶ و ج ۴، ص ۴ و ج ۵، ص ۱۶۸؛ صحیح مسلم،

ج ۵، ص ۱۶۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲، ش ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۷۸-۳۷۹.

ش ۳ و ص ۳۸۵-۳۸۶، ش ۸.

۵. رمی: پرتاب کردن.

۶. منهزم: شکست خورده و گریخته.

۷. ر.ک: کنز الفوائد، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی طالب رضی الله عنهم، ج ۱، ص ۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۶۷، ش ۲۱

و ج ۱۹، ص ۲۲۹ و ۲۴۳، ش ۲ و ص ۲۸۷-۲۸۸، ح ۲۳ و ۲۴ و....

۸. إرثاً عن أبیهم: این صفت را از پدرانشان به ارث برده بودند.

و تیرانداز گردید^۱ و حضرت رسول ﷺ مکرّر می فرمود که: روم از برای شما مفتوح خواهد گردید و خدا از برای شما کافی است و عجز به هم نرسانید از تیراندازی^۲، و ایضاً می فرمود: ارموا - بنی اسماعیل -؛ فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَان رَامِيًا^۳؛ یعنی: تیراندازی کنید، ای پسران اسماعیل! بدرستی که پدر شما تیرانداز بود.

و هم وارد گردیده است که حضرت پیغمبر فرمود: مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمِيَّ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا^۴؛ یعنی: هر کس تیراندازی را تعلیم بگیرد، پس از آن ترک نماید، پس تارک آن از ما نیست.

حاصل کلام: سبق و رمایه^۵ جزئی است از اجزاء شرع آن بزرگوار. نمی بینی که فقها باب علیحده^۶ در کتب فقهیه از برای سبق و رمایه معین کرده اند و فرموده اند: برد و باخت در همه چیز حرام است مگر در سبق و رمایه به شرایط مقرر در فقه؟ خود پیغمبر رامی^۷ و هكذا اولاد طیبین آن بزرگوار - صلوات الله علیهم أجمعین - رامی بودند. علامه مجلسی در باب هفتم و فصل دوم از کتاب جلاء العیون به سند معتبر

۱. کتاب مقدس، ص ۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۵۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۴۱ و....

۳. ر.ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۶؛ آحاد و مثنائی، ج ۴، ص ۲۳۶، ح ۲۳۷۱ و ص ۲۵۵، ح ۲۳۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۰، ص ۵۰۲، ح ۶۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۴ و ج ۴، ص ۵۰؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۷ و ج ۴، ص ۱۵۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۴۱، ح ۲۸۱۵ و...

۴. «من تعلم الرمي ثم تركه فقد عصاني» [ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۴۱، ح ۲۸۱۴؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۱۲۱؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۹۰، ح ۸۶۰۰؛ كنز العمال، ج ۴، ص ۲۵۱، ح ۱۰۸۴۷ و ص ۲۵۵، ح ۱۰۸۶۸].

۵. سبق و رمایه: سبق به معنای پیشی گرفتن و پیش افتادن و رمایه به معنای تیر انداختن است و در اصطلاح فقه عقد و تعهدی است بین دو تن برای مسابقه اسبدوانی یا تیراندازی که برنده مبلغ معینی ببرد، و غرض از آن ورزیدگی در فنون جنگ است. این امر در اسلام تجویز - بلکه ترغیب و تشویق - شده است.

۶. علیحده: جداگانه، مجزاً.

۷. رامی: پرتاب کننده، تیرانداز.

از حضرت صادق علیه السلام نقل فرموده است که آن حضرت فرمودند: چون با پدرم امام محمد باقر به هشام بن عبدالملک وارد شدیم، آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشکر خود را مکمل و مسلح دو صف در مقابل خود بازداشته بود. آماج‌خانه را در برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او تیر می‌انداختند. چون در ساحت خانه او داخل شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من در عقب او می‌رفتم. چون نزدیک آن لعین رسیدیم، با پدرم گفتم که: با بزرگان قوم خود تیر بیندازید. پدرم گفت که: من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید. اگر مرا معاف بدارید، بهتر است. آن ملعون سوگند یاد کرد که: به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که تو را معاف نمی‌دارم. پس به یکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را به او ده تا بیندازد. پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت با یک تیر و در زه کمان گذاشت و به قوت امامت کشید و بر میان نشانه زد. پس تیر دیگر گرفت و بر فاق^۱ تیر اول زد که آن را با پیکان به دو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد، تا این که چند تیر پیاپی افکند که هر تیری بر فاق تیر سابق آمد و او را به دو نیم کرد، و هر تیری که آن حضرت می‌افکند کانه بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش متغیر می‌شد، تا این که در تیر نهم بی‌تاب شد و گفت: نیک انداختی، ای ابو جعفر! و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی (انتهی).^۲

بدان که موضع حاجت را از حدیث ذکر کردیم. پس ثابت شد که این وصف در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

و اما دهم: پس مردم فوج فوج داخل دین خدا در حال حیات آن بزرگوار گردیدند و منقاد حکم آن سرور شدند. قال الله - عز وجل -: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۳.

۱. فاق: سوفار تیر و وسط چله کمان.

۲. تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام (جلاء العیون)، ص ۸۵۱-۸۵۲.

۳. سوره نصر، آیه ۲.

و اما یازدهم: پس عدالت را دوست می دارد و شرارت را مبعوض. این صفت از اوصاف مشهوره آن حضرت است. حتی معاند هم اقرار و اعتراف دارد - چنان که سابقاً دانستی .

و اما دوازدهم: پس بنات ملوک و امرا خدمتکار مسلمین گردیدند در طبقه اولی. از آن جمله جناب شهربانو - رضي الله عنها - دختر یزدجرد، کسرای فارس، مفتخر بود به خدمت حضرت سید الشهداء، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اما سیزدهم و چهاردهم: زیرا که نجاشی پادشاه حبشه و منذر بن ساوا ملک البحرين و ملک عمان منقاد و مسلم گردیدند و هرقل قیصر روم هدیه فرستاد خدمت آن حضرت و مقوقس ملک القبط سه کنیز و غلام اسود و بغله^۱ شهباء و حمار اشهب^۲ و فرس و ثیاب و غیر اینها به عنوان هدیه ارسال حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد.^۳

و اما پانزدهم: پس بعضی از اولاد امام حسن علیه السلام به خلافت رسیدند در اقالیم مختلفه از حجاز و یمن و مصر و مغرب و شام و فارس و هند و غیر اینها و به مرتبه سلطنت و امارت عالیه رسیدند و الی الآن ایضاً در دیار یمن و حجاز و غیر اینها امرا و حکام از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله یافت می شوند و از اولاد حضرت حسین علیه السلام سلاطین ذوالعز و الاقتدار به هم رسید - یعنی: سلاطین صفویه اُتار الله براهینهم - و عن قریب است که ان شاء الله حضرت مهدی - عجل الله فرجه - از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شود و خلیفه الله باشد در تمامی روی زمین و تمامی ادیان دین واحد خواهد بود در عهد شریف آن بزرگوار و جناب عیسی نازل و از جمله اعوان آن سرور خواهد بود.

و اما شانزدهم و هفدهم: الوف الوف^۴ پشت اندر پشت در اوقات صلوات خمسه

۱. بغله: استر، قاطر.

۲. شهباء: مؤنث اشهب، و اشهب: آنچه که رنگش سیاه و سفید باشد، سیاه که سفیدی بر آن غالب باشد.

۳. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۴۲۲؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۰،

ص ۲۸۲-۲۸۳، ج ۸ و ج ۲۱، ص ۴۸-۴۹، ج ۳.

۴. الوف الوف: هزاران هزار.

به صوت رفیع در اقالیم مختلفه ندا می کنند که: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله» و صلوات می فرستند در اوقات مذکوره غیر محصورین از مصائب و قرآء منشور آن بزرگوار را حفظ می نمایند، و مداحین در کوچه و بازار و منابر و مساجد مدح خود و اولادش را می خوانند و علما و سلاطین و وزرا به خدمتش می رسند و از پشت در سلام می کنند و به خاک روضه مقدّسش روی های خودشان را متبرک می نمایند و امیدوار به شفاعتش هستند. اللهم ارزقني زیارته، ولا تحرمني شفاعته، واجعل أيامي الآتية خيراً من الماضية، واحفظني من شرّ الحساد، يا أرحم الراحمين.

و این خبر در حقّ عیسی علیه السلام صادق نیست و این اوصاف در حضرت عیسی پیدا نمی شود یقیناً و ادعای علمای پروتستنت در این باب باطل است بی شبهه؛ زیرا که ایشان ادعا می نمایند که خبر مندرج در باب ۵۳ از کتاب اشعیا در حقّ عیسی علیه السلام است و در آن خبر به این نحو مرقوم گردیده است: ۲ زیرا که در حضورش مثل نهالی می روید و مثل ریشه در زمین خشک شده وی را نه منظری است و نه زیبایی. وقتی که به او می نگریم، نمایشی ندارد که به او رغبت داشته باشیم. ۳ خوار و در میان آدمیان مردود و صاحب غم ها و شناسنده دردها مثل کسی که از او روگردان می شدند و حقیر شده که او را به حساب نیاوردیم. ۴ اما ما او را بطوری به حساب آوردیم که از خدا کوفتی و مضروب و مبتلاست (انتهی).^۱

و این اوصاف ضدّ اوصافی است که در زبور مذکور گردیده؛ زیرا که بنا بر اقرار خود اهل کتاب حضرت عیسی منظری و زیبایی [ای] ندارد و حال آن که در زبور مذکور گردید که باید احسن ناس باشد و جهماً، و همچنین صادق نیست بر حضرت عیسی که صاحب قوّت و شوکت باشد، و همچنین متقلّد^۲ به سیف هم نبود. تیر تیزی

۱. کتاب مقدّس، ص ۸۲۶، کتاب اشعیا، باب ۵۳، بانذکی اختلاف.

۲. متقلّد: کسی که قلاده بر گردن انداخته، کسی که امری را بر گردن گرفته.

هم نداشت و اغنيا از برای او منقاد نگردیدند و هدایا هم به سوی او نفرستادند، بلکه بنا بر زعم نصارا عیسی علیه السلام را گرفتند و اهانتش کردند و استهزایش نمودند و به تازیانه او را زدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاشتند و بالاخره به دارش کشیدند و حضرت عیسی زن و فرزند نداشت. پس دخول بنات ملوک در خانه او درست نیست و فرزندى هم نداشت که در جای پدر روی زمین بنشیند، ریاست نماید.

فائدة

ترجمه آیه ۷ مطابق است با اصل انجیل و همچنین مطابق با تراجم فارسیه که از مؤلفات خود علمای پروتستنت است و هكذا مطابق است با نقل مقدس النصارى؛ زیرا که این آیه را در باب اول از رساله عبرانیة خود نقل کرده است و به همان طوری است که ما نقل و ترجمه نمودیم و همچنین مطابق است با ترجمه عربیة مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ و همچنین مطبوعه سنه ۱۸۷۰ و هكذا فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۹۱. همچنین با ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۰ و سنه ۱۸۴۱ و همچنین با اصل سریانیة مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و (همچنین سنه ۱۸۸۶ و) سنه ۱۸۶۴.

حاصل کلام: اصل انجیل همان طوری است که ما ترجمه نمودیم - که: عدالت را دوست می داری و شرارت را بغض می نمایی. از آن سبب خدا خدایت تو را به روغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نموده است. پس ترجمه ای که مخالف ترجمه ما باشد غلط است یقیناً و کافی است بر رد آن الزاماً کلام مقدس النصارى و تو دانستی در مقدمه باب سیم که لفظ «الله» و «رب» و امثال ذلک اطلاق شده است بر عوام فضلاً عن الخواص و آیه ۶ از زبور ۸۲ به این نحو رقم شده است: ۶ من گفتم که: شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلا،^۱ انتهی.

۱. کتاب مقدس، ص ۶۹۴، مزامیر، مزبور ۸۲.

پس وارد نمی شود قول صاحب مفتاح الأسرار که در این آیه به این نحو واقع گردیده است: عدالت را دوست می داری و شرارت را بغض می نمایی. از آن سبب - ای خدا! - خدایت تو را به روغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نمود. به شخص دیگر غیر از مسیح گفته نمی شود: ای خدا! خدایت تو را مسح نموده، الخ. اولاً ترجمه او صحیح نیست. یقیناً غلط اندازی - بلکه بی دینی - نموده است اضطراراً و این ترجمه مخالف زبور و مخالف پولس است، و هرگاه ما قطع نظر نماییم از عدم صحّت ترجمه، باز گوییم: این ادعا صریح البطلان است؛ زیرا که لفظ «الله» در این موضع به معنی مجازی است، نه حقیقی؛ به دلیل قول او: «خدایت»؛ زیرا که خدای حقیقی خدا ندارد. پس زمانی که به معنی مجازی شد، اطلاق می شود بر حضرت محمد ﷺ - چنان که اطلاق می شود به جناب عیسی ﷺ.

از صفحه ۱۳۹ تا این جا پایان یافت کلام مرحوم فخرالاسلام در جلد دوم کتاب انیس الأعلام در شرح آیات زبور داود که از پیش ذکر شد بلفظه و عباراته.^۱

بشارت دیگر از زبور

مزمور ۱۴۹:

הַלְלוּ אֱלֹהִים הַשָּׁמַיִם
 הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים
 הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים
 הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים הַקְּדוֹשִׁים

۱. انیس الأعلام في نصرّة الإسلام، ج ۵، ص ۷۶-۸۹.

שִׁמּוֹ בְּכַחֲזוֹ בְּתוֹ וְכִנְיָר
 זִמְרוֹ לְזוֹ : כִּי רוּחָהּ יְחַוֶּה בְּעֵצוֹ
 וַיֵּאָר עֲזָרָיִם בִּישׁוּעָה : וַיַּלְחֲזוּ
 חַסְדֵי הַיָּם בְּכַבֹּד : וְרִנְנוֹ עַל בְּשִׁיבֹתָם
 : הַזְּמִירוֹת אֵל בְּגִרְוֹנָם וְחַרְבֵי פִיָּוֹת
 כִּי הֵם : לַעֲשׂוֹת נֶקֶמָה בְּגֵ'ם תִּיבִיתוֹ
 בַּלְּאִמִּים לְאֶסֶר פִּלְגֵיָם בְּזֶמֶם
 וְנִדְבְּלָהֶם כִּיבְלָה בְרוּזָה : לַעֲשׂוֹת
 בָּהֶם מִשְׁפֹּט כְּתוֹב הַדָּר הוּא
 לְדַל חַסְדֵי הַיָּם הַלְלוּהָ

فخر الاسلام اين آيات را در كتاب انيس الأعلام در بشارت هفتم نقل فرموده است
 که در اين جا نوشته می شود:

هَلْلُوْا يَاهُ زَمُوْر مَارِيَا زِمْرَتَا خَدَتَا تَشْبُوْخُ تُوَكُوْ جَمَاعَتِ دِرْ دِقِي خَدِي يَسْرَثِيْل بِبِرِيْثُوْهُ بَنِي
 صَهِيُوْنِ پَسَخِي بِيْمَلِكِي شَبَخِي لِشَمِي بِرَقْدَا بِتَبْ وَكَنَارَا زَمْرِي اِلِي سَبَبِ دِكِي بِسْمَلِه مَزِيَا
 بِطَاطِيُوْهُ مِكْشِيْر مَسْكِيْنِي بِبِرْقَنَا پَصَخِي زَدِيْقِي بَايْقَرَا مَقُوْخِي عَلْ شُوِيْتِ رَمُوِيَاتِي دَالَّة
 بِبَلُوِي وَسِيْبِ بِثَرِي بُوْمَنِي بِاَيْدِي لِعَبْدَاتُعْلَا بِثَاطِيِي تَغْلِيْمِ يَاتِي بِمَلْتِي لِسَارَا مَلَكْنِي بِشِيْل
 يَاتِي وَبِخِيْبِي بِكُذِي دِبْرِيْزَلْ لِعُوْعَدَ دُوَانِ دِبَلِ كِيْتُوْتِ سِقْلِي لِكُلِّي زَدَلِقُوْ هَلْلُوْا يَاهُ .

ترجمه طبق مطبوعه ۱۹۳۲ در لندن: آیه ۱ خداوند را تهلیل نماید. خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدّسان. ۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. ۳ نام او را بارقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند. ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می‌سازد. ۵ مقدّسان از جلال فخر بنمایند و بر بسترهای خود تَرَنَم بکنند. ۶ تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد و شمشیر دودمه در دست ایشان. ۷ تا از اَمّت‌ها انتقام بکشند و تأدیب‌ها بر طوایف بنمایند. ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پای بندهای آهنین. ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدّسان او. خداوند را تهلیل نماید.^۱

فخرالاسلام گوید: مبشّر به در این فرموده حضرت محمد ﷺ است و صاحب شمشیر دودمه وصی او علی بن ابی طالب ﷺ است و مصداق این اوصاف آن بزرگوار و تابعان آن بزرگوارند. مبشّر به سلیمان ﷺ نیست؛ زیرا که مملکت او وسعتی پیدا نکرد بر مملکت پدرش داود ﷺ. بنا بر زعم اهل کتاب، و دیگر آن که جناب سلیمان مرتدّ و عابد صنم شد در آخر عمر. بنا بر زعم اهل کتاب، نعوذ بالله من ذلك الاعتقاد الفاسد. و عیسی ﷺ مبشّر به نیست؛ زیرا که بنا بر اعتقاد تابعینش اسیر و ذلیل و مصلوب گردید، و همچنین اکثر حواریون در دست کفار اسیر و مقتول گردیدند^۲ (انتهی کلامه بلفظه و عباراته).

بشارت دیگر از زبور داود

که در آن مزموّر بشارت به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و حضرت مهدی صاحب زمان -عجل الله تعالی فرجه- داده است. در مزموّر هفتاد و دوم به زبان عبری چنین نوشته است:

۱. کتاب مقدّس، ص ۷۳۲، مزامیر، مزموّر ۱۴۹.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۹۰.

לְשֵׁלֶחַ וְאֶלְהִים מִשְׁפֹּטֶיהָ לְמַלְכָּה
 תִּגַּם וְצִדְקָתָהּ לְבָרַךְ מַלְכָּה : זְהִי
 עִמָּךְ בְּצִדְקָה וְעֵינֶיךָ בְּמִשְׁפֹּט
 : יְשֻׁאֲךָ הַרְוֵם שָׁלֵם לְעַם וְגִבְעֹתֶיךָ
 בְּצִדְקָה : וְשִׁפְטֵי עֵינֶיךָ עַם יוֹשְׁבֵי
 לְבָבֶיךָ אֲבִיגַיִם וְיִדְבָּרָה עֹשֶׂה : יִהְיֶה
 עִם שְׂמִינֵשׁ וְלִפְנֵי זְרַח הַרְוֵם
 הַרְוֵם : זְהִי כְּמִטָּה עַל גִּזְרֵי לְבָבֶיךָ
 זְהִי פֶּאֶרֶץ : יִפְרַח כְּמִיּוֹ צִדְקָה
 וְרַב שְׁלוֹם עַד אֲפֹסֵי כָּל זְרַח :
 וְיִרְדֵּם מִיָּם עַד זֶם וּמִנְקָה עַד אֲפֹסֵי
 אֶרֶץ : לְפָנֶיךָ יְכַרְעוּ צִיָּים וְאֲזִיבֵי
 עֵפֶר יִלְחָבוּ : מִלְכֵי תֵרֵשׁ וְאֲשֵׁים
 מִנְחָה יִשְׁיָבוּ מִלְכֵי שְׂבָא וְסֻכָּה
 אֲשֵׁיבֵי יִקְרִיבוּ : וְיִשְׁתַּחֲוּ לְךָ כָּל
 מִלְכֵי כָּל גְּזִיּוֹם יַעֲבֹדוּהָ : כִּי

וְיָיִל וְאֶבְיֹן מִשְׁרָע וְעָנִי וְאִיִּם-עָנֹו
 לָוִי יָחֵם עַל כָּל וְאֶבְיֹן וְנַפְשֹׁת
 אֶבְיֹנִים יִזְשִׁיעַ : מִתִּיקָה וּמַחֲמִים
 וְגַל נַפְשִׁים אֲבִיִּים וַיִּזְקֹר הַכִּים
 בְּעֵינָיו : וַיְחִי וַיִּתֵּן לֹא מִזֶּהֶב נִשְׁבָּא
 וַיִּתְפַּלֵּל בְּעֵבֶר תְּמִיד כָּל הַיּוֹם
 בְּדַרְכֵי-חַיִּים : וְהִי פִסֵּת כִּי בְּאֶרֶץ
 כְּרָאשׁ הָהָרִים יִרְעֶשׂ כָּל-בְּנֵי-פְרָו
 וַיִּצְיָצוּ מִעִיר כְּעֶשֶׂב הָאָרֶץ :
 וְהִי שָׁמַיָא לְעוֹלָם לְפָנָי נְשִׁמַּת
 וְכִיִּן נְשִׁמַּי וַיִּתְבַּרְכּוּ בִי כָּל גִּיִּים
 וְאַשְׁרֵהוּ : בְּרוּךְ הַזֶּה אֱלֹהִים
 וְשָׂרָאֵל עֲשֵׂה נַפְלְאוֹת לְבָרִי
 וְכָרוּךְ נִשְׁמַי כְּבִיזוּז לְעוֹלָם וְנִפְלֵ
 כְּבוֹדוֹ אֶת כָּל הָאָרֶץ אֲמִי
 וְאֲמִי : כָּל תְּפִלֵּית הַזֶּה בִּי וְנִשְׁמַי

فخر الاسلام در كتاب انيس الاعلام در بيان اثبات نبوت خاصه در بشارت هفتم طبق سريانيه چنين مرقوم داشته كه: در زمور ۷۲ به اين نحو عيان و بيان گشته است: (۱)

يا آله ديوانوخ لملكاهل وزذ يقو توخ لبزون بملكايث دان طايپوخ بزذ يقوت و مسكينوخ
 پديوان پت طاعني طوراني سلم لطايب و زومياتي بزديقو ثابت دين مسكيني دطايپايث
 بزق لبثوني دبقرويت طاخ طخ لظالم بزذدعي منوخ عالم شمش وقم ساهزا دوزا و دورى
 پت ضالي اخ مطرا غال كله خصيدا اخ قشقيياتي شپختا غال ازعايد ماجبين بيو متوه زدلفا
 وبوشيو واوشلم هل دلت ساهزا ويد خاكم من يم هل يم ومن نهر هل مرزني دازغاقمو پت
 كني بي امران دينا بان و دشمنو غايرايث لكخي ملكي دتر شش و دكر زسي پشكش پت
 مادري الي ملكي دشنا و دسنا دينارى پت مقزبي و پت مكبي رپشه الوه كله ملكي كله
 طايبى پت عويدى اله حلمت سبب دبت ياصي بقردعايت هاوز و مسكين و دلت هايرانا اله
 پت عايت رخمى غال مسكينه و بقر و كنتى دبقرى پت برق من ذوا المايه و من ناحق پت
 برق كنه و پد هو م طنادمه بعينه و پت خيه و پت بهبل قتوه من دهبه دشبه و پت ساليه بديه
 پدايموتا كله يومه پت پرخلى پت هويه برشيووه ددحلا بازعايرپشه دطوراني پت شعشع
 اخ لبناطون ته و پت بقحى من مدينه اخ كله دازعايت هوي شمو لغالم قم شمشه پت مجين
 شمو و پت پسي پريخي بيوه كلى طايبى پت شپخي الوه پريخلى مرنا اله اله دسرايل ابذته
 دعاچى بوياني پنو شو و پريخلى شمشه دايقازو لغالم و پشه مليتا ايقازه كله ازعا امن
 و امن يملن صلوات دداود بروته داتش.

ترجمه طبق مطبوعه فارسيه سال ۱۹۳۲ ميلادى در لندن بلفظه و عباراته چنين است: ۱ اي خدا! انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه. ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکين تو را به انصاف. ۳ آن گاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت. ۴ مساکين قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقير را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد ساخت. ۵ از تو خواهند ترسيد، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جميع

طبقات. ۶ او مثل باران بر علفزار چیده شده فرود خواهد آمد و مثل بارش‌هایی که زمین را سیراب می‌کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. ۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبا ارمغان‌ها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده [ای] ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جان‌های مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جان‌های ایشان را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود. ۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوه‌ها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد. ۱۷ نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت‌های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است که او فقط کارهای عجیب می‌کند. ۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابد الآباد و تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین. دعای داود بن یسی تمام شد.^۱

فخر الاسلام در کتاب انیس الأعلام گفته است: بدان که اختلاف نیست در میان علمای اهل کتاب که داود علیه السلام در این مزمور از شخصی که بعد خواهد آمد خبر می‌دهد ولیکن از غایت جهل به مراتب انبیا علیهم السلام گویند: «مراد از ملک خود حضرت داود است و از ملک‌زاده حضرت سلیمان است»، و این ادعا بالقطع و الیقین باطل است؛

۱. کتاب مقدس، ص ۶۸۵-۶۸۶، مزامیر، مزمور ۷۲.

زیرا که داود علیه السلام صاحب شرع و احکام نبوده تا این که گوید: ای خدا! شرع و احکام خود را به ملک و عدالت خود را به ملک زاده عطا فرما، و دیگر این که پیغمبر خدا در وقت دعا و تضرع در حضور ملک الملوک حقیقی و خالق کُل موجودات خود را خطاب به ملک نمی کند، بلکه آن جناب در جمیع اوقات - بخصوص در وقت دعا - کمال خضوع و خشوع و تذلل را دارد. روی خاک می نشیند و می خوابد.

شاهد این مدعا: آیه ۱۶ از باب ۱۲ از کتاب سموئیل ثانی به این نحو رقم یافته است: ۱۶ و داود خدا را به خصوص آن کودک تضرع نمود و داود روزه گرفته و به اندرون رفته و بیتوته کرده، بر روی زمین خوابید. ۱۷ و مشایخ خانه اش برخاسته، به قصد این که او را از روی زمین برخیزانند آمدند، اما بر نخاست و با ایشان نان نخورد، بلکه هفت شبانه روز روزه گرفت و روی خاک دعا کرد،^۱ و آیه ۱۴ از باب ۶ از کتاب مسطور در بیان حال داود علیه السلام در حین آوردن صندوق خداوند به این نحو رقم یافته است: ۱۴ و داود با قوت تمام در حضور خداوند هروله می کرد و داود [به] ایفودی کتان ملبس بود. ۲۰ پس داود برگردید تا این که خانه خود را دعای خیر نماید و میکیل دختر شائول به استقبال داود بیرون آمد. گفت: پادشاه اسرائیل امروز چه عزیز است که امروز خویشان را در نظر کنیزکان بندگانش برهنه نمود بطوری که یکی از کم مغزان خویشان را بی حیا برهنه نماید. ۲۱ و داود به میکیل گفت که: این کار در حضور خداوند بود که مرا از پدر و تمامی خانواده اش ترجیح داد و برگزید تا این که مرا پیشوای قوم خداوند اسرائیل نماید تا به جهت حضور خداوند شادمانی کردم. ۲۲ و از این زیادتر خود را حقیر خواهم و در نظر خود ادنی شده، در پیش کنیزکان که درباره آنها گفتمی محترم خواهم شد.^۲ (انتهی).

پس از این کلمات بوضوح تمام معلوم می شود و مفهوم می گردد که داود علیه السلام خود را

۱. کتاب مقدس، ص ۲۸۶، کتاب دوم سموئیل، باب ۱۲.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۷۹، کتاب دوم سموئیل، باب ۶.

حقیر می شمارد و بالصراحه وعده می دهد که: خود را در نظر خداوند ادنی و حقیر خواهم نمود تا در نظر خلق محترم شوم. پس چنین کسی در وقت دعا خود را ملک نمی گوید. و مقصود از ملک زاده هم سلیمان نیست؛ زیرا که ظلم در عهد او شکسته نشد؛ زیرا که بنا بر اعتقاد اهل کتاب خود آن بزرگوار مرتد و عابد صنم شد و از برای اصنام^۱ معابد بنا کرد و زن هایش در خانه اش عبادت صنم می نمودند. کدام ظلمی است که بالاتر از این باشد؟ کسی که اعظم ظلم ها در خانه او باشد، او را ظالم شکن نمی گویند. و هم مملکتش بنا بر اعتقاد اهل کتاب وسیع تر نبود از مملکت پدرش داود تا این که از دریا تا به دریا از نهر تا به اقصای زمین سلطنت کرده باشد.

و واضح است که عیسی علیه السلام هم دارای این صفات نبوده است؛ زیرا که یک روز هم سلطنت ننمود. خانه هم نداشت، بلکه یهود بر او سلطنت نمودند و او را گرفته، اهانتش نمودند و استهزا به آن بزرگوار کردند و به دارش کشیدند - بنا بر اعتقاد اهل کتاب.

فإِذَا قَرَّرَ ذَلِكَ^۲، پس گوییم: مقصود از مَلِكٍ صاحب احکام مَلِكِ الْمُلُوكِ حقیقی هر دو جهان، رسول ملک المَنان، محمد بن عبدالله، سید پیغمبران صلی الله علیه و آله و مَلِكِ زاده هم مهدی صاحب الزمان فرزند دلبنده آن بزرگوار است و ان شاء الله تعالی عن قریب ظهور خواهد فرمود و روی زمین را پر از عدالت خواهد نمود بعد از این که مملو از ظلم و جور شده باشد و عُتُقَ ظَلَام^۳ را خواهد شکست و با بقای [ماه و آفتاب] دور به دور خوف و خشیت الهی در قلوب و دلها خواهد ماند؛ زیرا که ظلم و شرک و کفر کلیه از روی زمین مرتفع می شود در زمان آن بزرگوار و تمامی ادیان دین واحد از برای خدا خواهد شد و از برای قلوب مرده مثل بارانی از برای گیاه بریده خواهد بود. از دریا تا به دریا و از نهر تا به اقصای زمین سلطنت خواهد نمود و تمامی اقوام زبان ثنا

۱. اصنام: بت ها، جمع صنم.

۲. فإذا قَرَّرَ ذَلِكَ: حال که این مطلب روشن و ثابت شد.

۳. عُتُقَ ظَلَام: گردن های ظالمان.

را به مدح و صلوات و برکات از برای او خواهند گشود و زمین برکات خود را ظاهر خواهد نمود و با بقای ماه و آفتاب اسم جد بزرگوارش و خودش باقی خواهد ماند - إن شاء الله تعالی . شرح این مزمور در باب امامت مفصل خواهد آمد.

حاصل کلام: شبهه‌ای نیست در این که این مزمور در حق حضرت خاتم الانبیاء و فرزند دلبندش حضرت مهدی است - صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین الأخیار مادام الفلک الدوار. ^۱ (تمام شد کلام صاحب انیس الأعلام بلفظه و عباراته بدون زیاده و نقصان).

مؤلف ناچیز گوید: فخرالاسلام مرحوم در پایان کلام خود شرح مفصل این مزمور را به باب امامت کتاب انیس الأعلام محول نموده و در آن جا نیز تصریح کرده که این مزمور بدون شبهه راجع به اوصاف حضرت خاتم الانبیاء و فرزند دلبندش مهدی بن الحسن صاحب الزمان و خلیفة الرحمن است، نه در حق داود و نه سلیمان و نه عیسی. اما نفی از داود و سلیمان به شرحی است که در این جا ذکر شد و اما نفی از عیسی را نیز در آن جا به سه وجه ذکر کرده: یکی آن که عیسی در زمان خود حتی یک روز هم سلطنت نکرده و دیگر آن که آن جناب پسری نداشته که در حق او گفته شود که: عدالت خود را به پسر پادشاه ده، و دیگر آن که آن جناب احکامی نداشته تا در حق او گفته شود که: احکام خود را به پادشاه ده - بنا بر شهادت انجیل موجود الآن - و تابع احکام تورات بوده - بنا بر اقرار خود در این اناجیل موجوده - و هکذا سایر صفات مذکوره در این مزمور هیچ کدام با جناب عیسی موافقت ندارد - چنان که بر صاحبان انصاف پوشیده نیست - و نیز در آن جا فایده‌ای در ذیل مطالب خود ذکر کرده که در این مقام نیز ذکر آن سزاوار است و نگارنده عین عبارت آن را برای تنبیه و تذکر می‌نگارم.

گفته است: فائدة. بعضی از مترجمین تراجم فارسیه جمله اول را از مزمور مزبور

۱. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۹۱-۹۶.

برای مغالطه به این نحو ترجمه کرده‌اند: ای خدا! انصاف خود را به پادشاه ده، و آن غلط است قطعاً؛ چه لفظ «دینک» به معنی «أحكامك» می‌باشد جزماً، لذا مترجم عربیّه مطبوعه بیروت در ماه تموز از ماه‌های سنه ۱۸۷۰ به این نحو ترجمه کرده است: اللّٰهیم أعط أحمّامك . اگر از اصول خبری نداری، به ترجمه مزبوره نظر کن^۱ (انتهی کلامه. رفع الله مقامه).

و اما نکاتی که از این مزمور در این مقام استفاده کرده است اینهاست که عین الفاظ آن ذکر می‌شود. گفته است:

بیانُ فیهِ التبیان

اوصاف مزبوره در این مزمور از برای مبشّر به به قراری است که به ترتیب مذکور می‌شود.

- اول این که: مبشّر به سلطانی است صاحب احکام.
- دوم آن که: خدا نمونه عدالت خویش را به او عنایت خواهد فرمود.
- سیم این که: در میان بندگان خدا به عدالت داوری خواهد فرمود.
- چهارم این که: با مساکین به انصاف رفتار خواهد فرمود.
- پنجم و ششم این که: کوه‌ها در زمان او برای قوم سلامتی بار خواهند آورد و تل‌ها در عدالت - یعنی: اعالی^۲ و ادانی^۳ در رفاهیت - خواهند بود.
- هفتم آن که: مساکین را دادرسی خواهد کرد.
- هشتم این که: فرزندان فقیر را نجات خواهد داد.
- نهم آن که: ظالمان را زبون و ذلیل خواهد ساخت.

۱. أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۷، ص ۲۸۶-۲۹۸.

۲. اعالی: مردمان بلند قدر، اشخاص بلند مرتبه، بلند پایگان، جاهای بلند، جمع اعلی.

۳. ادانی: زیون تران، مردمان پست و فرومایه، جمع ادنی.

دهم این که: در زمان مبشّر به خلق از خدا می ترسند در جمیع طبقات مادامی که آفتاب و ماه باقی هستند - یعنی: سلطنت او را پایان نیست و احکام او منسوخ نخواهد گردید و حلال او حلال است تا قیامت و حرام او حرام است. یازدهم این که: وجود مبشّر به مثل باران است بر علفزار چیده و مثل بارش هایی که زمین را سیراب می کند.

دوازدهم این که: در زمان او صالحان خواهند شکفت. سیزدهم این که: در زمان او سلامتی خواهد بود مادامی که ماه نیست نگر دیده. چهاردهم این که: از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان حکمرانی خواهد کرد - یعنی: حکم او بر تمامی روی زمین جاری است مادامی که قیامت نشده است. پانزدهم این که: صحرائشینان به حضور وی گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک خواهند لیسید.

شانزدهم این که: سلاطین جزایر و پادشاهان شبا و سبا هدایا خواهند آورد و ارمغان خواهند رسانید.

هفدهم این که: جمیع امم او را بندگی خواهند نمود. هجدهم: به فریاد مسکین و فقیر مستغیث خواهد رسید. نوزدهم: بر فقرا و مساکین کرم خواهد فرمود و مساکین را نجات خواهد داد. بیستم آن که: فقرا و مساکین را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود.

بیست و یکم آن که: عمر او بسیار طولانی خواهد بود. بیست و دوم این که: تمام ایام او مبارک خواهد بود. بیست و سوم این که: در زمان او فراوانی نعمت و غله زیاد خواهد بود. بیست و چهارم این که: اهل شهرها آسوده، روز به روز مالاً و حالاً در ترقی خواهند بود.

بیست و پنجم این که: نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند.
 بیست و ششم این که: آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست.
 بیست و هفتم این که: جمیع امم او را خوشحال خواهند خواند (انتهی).
 و این اوصاف بتمامها بر اکمل و اتم وجه در حضرت محمد ﷺ و فرزند رشیدش
 مهدی بن الحسن علیه السلام یافت می شود.^۱

بهره چهارم از بخش دوازدهم

بشارت دیگر از کتاب هوشع. در فصل ۹ از آیه پنجم چنین گفته است:

מֵהַ תֵּלַעְשָׁה לַיּוֹם מִזֶּעַר וְלַיּוֹם חֶגְמָה
مَه تَلَعَشُ لَيَوْمٍ مَوْجِدٌ وَلَيَوْمٍ حِك
 יְהוָה: לִי הִנֵּה הַלְלוּ מִנְשָׂר מִצָּרִים
أَدْوَانِي كَيْ هَيِّنَهُ هَالْحُوٌّ مَيْتَوْدٌ مَيْتَضِيْمٌ
 תִּפְצְצוּם מוֹף תִּפְצְצוּם מִחֲמַד לְדַסְתֵּם
تَفْجِمْ مَوْفٌ تَفْجِمْ مَحْمَدٌ لِكِيَامٌ
 קִימוֹשׁ יְהִי שֵׁם חוֹחַ בְּאֵהָלָהֶם:
قِيْمُوْشٌ يَهْيَا سِمٌ حُوْحٌ يَا هَا لِهَيْمٌ
 בָּאוּ יְמֵי הַפְּקוּדָה בָּאוּ יְמֵי הַנִּזְלָם
بَاؤُ يَمِيْمٌ هَيْتَوْدَا بَاؤُ يَمِيْمٌ هَيْتَوْدُوْمٌ
 יְהִי עוֹ יִזְעוּ יִשְׂרָאֵל אֶרֶץ אֲוִיל הַנְּבִיאִים מִנְשָׂרָה
يَهْيَا عُوٌّ يَزْعُوْ يِيْسْرَائِيْلٌ اَوِيْلٌ هَتَايِيْمٌ مَشْوَاْعَا

۱. أنيس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۷، ص ۲۹۱-۲۹۲.

אֵשׁ הַרְזַח עַל רֹב עֲזוֹנָה וְרֹבָה
ایشن هارزوح عاں رذب عوونجا ووزناه

מִשְׁטָמָה : מַלְפָּה אֶפְרַיִם עִם אֵלֹהֵי
مستطناه : ملطفه ارفرايم عيم الوهای

נְבִיא פֶחַח יְבֹרֵשׁ עַל דַּל הַהַדְיוֹן
نابئ پھچ بقرش عاں دال داناخا یون

מִשְׁטָמָה כְּכִית אֶלְהֵי הָעַמִּים
مستطناه ککیت بیت الوهایو همجیعو

שֶׁחַטוֹ לִימֵי הַגְּבֻלָּה : זְדֹדוֹר עֲזוֹנָם
شخطو لی می هکبلاه : زدون عوونام

פְּכוֹר הַטּוֹתָם
پفتود هطوتام

ترجمه این آیات از باب نهم از آیه ۵ از کتاب هوشع، طبع مطبوعه لندن ۱۹۳۲ میلادی، فارسیه از این قرار است: آیه ۵: پس در ایام مواسم و در ایام عیده‌های خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینک از ترسِ هلاکت رفته‌اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکان‌های نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوک‌ها^۱ خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می‌آید. ایام مکافات می‌رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد؛ به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو. ۸ افرایم از جانب خدای من دیده‌بان بوده، دام صیاد بر تمامی طریق‌های ایشان گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ۹ مثل ایام جبعه فساد را به نهایت رسانیده‌اند.

۱. شوک: خار.

پس عصیان ایشان را به یاد می آورد و گناه ایشان را مکافات خواهد داد.^۱
 مؤلف قاصر گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود به این آیات استدلال کرده است که این آیات دلالت بر مدّعی مسلمین دارد و جمله «محمد لکثیام» را چنین معنی کرده: یعنی: محمد از برای نقره ایشان است، و مدّعی است که لفظ محمد در این آیه که آیه ششم باشد مراد اسم خاتم الانبیاء ﷺ است و مراد آن است که محمد نامی خواهد آمد که از ایشان جزیه بگیرد - یعنی: نقره و طلای ایشان را بگیرد - و گفته است که بعضی از علمای ضالّ مضل^۲ - یعنی: علمای یهود - این فقره «محمد لکثیام» را چنین معنی کرده اند: یعنی: خانه آرزومندی که از برای نقره های خود بنا کرده اند خراب خواهد شد. انصافاً کمال اغماض از گفتن را حضرات دارند، بالخصوص در این جا. هرگاه مراد این معنی که آنها کرده اند بوده، باید بفرماید: یاتی محمد هم، و یا بگوید: محمدی کثیام - یعنی: خانه نقره و مکان آرزوی شما، و ایضاً هرگاه مقصودش این معنی می بود، باید چنین بفرماید که در فصل سیزدهم در آیه پانزدهم فرموده:

הוֹא בְּנִשׁ סֵה אֲוֹצֵר יְדֵל וְדֵלָה חֲמֵדָה
 هوء پنش سه اوَصَر کالِ یکلّ حَمِدَاه

یعنی: او خزینه همگی ظروف پسندیده را تاراج خواهد کرد.^۳
 پس «محمد لکثیام» را نمی توان تاویل بر خزائن و دفاین نمود؛ بواسطه مخالفت در تعبیرات از جهات چند. اول: بودن «لام» در «لکثیام». دوم: فقره اسم و صفت، و محمد در این آیه اسم است نه صفت، بخلاف آیه پانزدهم که در بالا ذکر شد^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۵-۱۰۲۶، کتاب هوشع، باب ۹.

۲. ضالّ مضل: گمراه و گمراه کننده.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۹، کتاب هوشع، باب ۱۳.

۴. منقول الرضانی، ص ۲۷۴-۲۷۷.

- همچنان که در آیه ۱۶ از همان فصل ۹ کتاب هوشع گفته است:

וְהִמְתִּי מִחֲמַדֵּי בִטְנָם
וְהִמְתִּי מִחֲמַדֵּי בִטְנָם

یعنی: می کشم آن طفلی را که در بطون مادران باشد، اگر بخواهند اسمش را محمّد بگذارند^۱ به طمع آن که این محمّدی که خدای تعالی و انبیا توصیفش را فرموده و می فرمایند، شاید از ما اسرائیلیان بوده و مایه افتخار ماها گردد.

و بعد از نقل این ترجمه گفته است: هرگاه بخواهند بگویند که: مراد از این عبارت (وهمتّی محمّدی بیطنام) آن است که: می کشم آرزوهای بطن شما را، جواب گوئیم که: لفظ کشتن و نسبت کشتن بالنسبه به آرزومندی در جمیع تورات و سایر کتب انبیا علیهم السلام دیده و شنیده نشده و استعمال نشده و نسبت دادن کشتن را به معنی و صفیّت غلط است [یعنی: متبادر به ذهن نیست]. پس معلوم گردید که نسبت فعل را به ذات و اسم ذات می دهند دون صفت و معنی - چنان که در نیاحات یرمیا پیمبر در فصل دوم در آیه چهارم می فرماید:

וְיִפְרֹשׁ כָּל מְחַמְדָּם
וְיִפְרֹשׁ כָּל מְחַמְדָּם

یعنی: تمام مقبولان نظر را در مسکن دختر صهیون کشت،^۲ و ایضاً در تورات سفر اعداد، فصل چهاردهم، آیه ۱۵ فرموده:

וְהָיָה אֵת הָעָם הַזֶּה
וְהָיָה אֵת הָעָם הַזֶּה

یعنی: و اگر این قوم را مثل یک نفر بکشی.^۳

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۲۹، کتاب هوشع، باب ۱۳، طبعاً از این ترجمه اثری در آن جا به این نحو یافت نمی شود.

۲. کتاب مقدّس، ص ۹۲۶، کتاب مراثی ارمیا، باب ۲.

۳. کتاب مقدّس، ص ۱۷۷، تورات، سفر اعداد، باب ۱۴.

پس، از همه این آیات مستفاد گردید که کشتن از برای انسان و یا صاحب روح استعمال کرده شده در تورات و کتب انبیا علیهم السلام و بالنسبه به [معنی] آرزومندی و خزاین و دفاین و پسندیده و مقبولان شما - که در کتب فارسیه تورات و کتب انبیا حضرات مفسرین و مترجمین از یهود و نصارا معنی کرده اند و تقلیداً و اتباعاً لهم مرحوم مبرور فاضل خان همدانی نوشته و به انطباع رسانیده اند - معنی ندارد و از روی عدم تمیز فی مابین اسم ذات و اسم صفات است این بیاناتی که کرده اند و یا آن که مقصود مترجم و مفسر دس^۱ در عمل تفسیرش کرده تا اسم محمد را از میان ببرد؛ به این معنی که اسم ذات را تعبیر به اسم معنی و صفت کرده اند تا بالکلیه از برای پیغمبر مختار ما مسلمین - صلوات الله علیه و آله أجمعین - در تورات و کتب انبیا علیهم السلام اسمی نبوده باشد،

إلی آخر کلام محمد صادق جدید الاسلام منقول الرضائی و ترجمه آن کتاب إقامة الشهود فی الرد علی اليهود - جزاهما الله عن الإسلام خيراً.^۲

مؤلف حقیر گوید: بسیار واضح است که علمای یهود و نصارا در کتاب های خود در تحریف الفاظ و معانی دست توانایی دارند و این معنی غریزه ذاتی ایشان است - چنان که خدای متعال هم در قرآن مجید از ایشان خبر داده است به فرموده خود که فرموده است: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۳ - و هر که در کتب مطبوعه ایشان طبقاً عن طبق مراجعه و تأمل کند، شبهه و تردیدی در محرف بودن ایشان نخواهد کرد. بعد از این که لفظ یا معنایی را تحریف کرده و فهمیدند مورد اعتراض واقع شدند، همانی را که تحریف کرده اند تبدیل به تحریف دیگری می کنند. چنان که در معنای لفظ «محمد لکثیام» بیانات صاحب منقول الرضائی را دانستی و به تحریفاتی [که] نسبت به این جمله بیان فرموده است نسبت به علمای اهل کتاب برخورد کردی. نیز بدان که معنایی برای این لفظ کرده بودند - که عبارت از آمال و آرزوها و مشتبهات است - در

۱. دس: پنهان کردن، درباره کسی مکر و حيله کردن.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۳. سورة نساء، آیه ۴۶.

طبع های اخیر مبدل کرده اند به عبارت دیگری - چنان که در آیه ۱۶ از فصل ۹ کتاب هوشع «وهمتتی محمدی بیطنام» را چنین معنا کرده در مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ م که: نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت، و در ترجمه عربی چنین معنی کرده که: **أُمِيتْ مُشْتَهِيَاتِ بُطُونِهِمْ.**

اجمالاً محمد در آنچه از کتاب هوشع ذکر شد محمد اسمی است نه محمد وصفی کما این که در وحی کودک هم که بعضی از علمای یهود آن را معتبر می دانند در حرف میم تصریح به اسم محمد نموده و گفته است:

סַחֲמֵר וְיִכְיֶהוּ אֵל אֵלָא אֵלָא דִּינְטַמְעַן הוּבָא
 محمد کایا اعا بایا دینطمع هوبا
 וְהִנֵּי־הוּא דִּינְטַמְעַן
 וְהִנֵּי־הוּא קְלִינְיָא

یعنی: محمد ﷺ بزرگ و صاحب اقتدار چوب درخت برازنده خواهش کرده شده که نابود کند بود را و فرونشاند آتش را و خودش بوده باشد جمله و کل. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** شرح این کلمات و سایر کلمات وحی کودک مفصلاً در محلّ خود در این جزء از کتاب نوائب الدهور بیان خواهد شد.

خلاصه کلام: آنچه از این آیات کتاب هوشع راجع به نام و صفات حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فهمیده می شود از این قرار است:

اول: نام مبارک محمد است که در آن تصریح شده.

دوم: جزیه گرفتن آن حضرت است از اهل کتاب.

سوم: خوار شدن کسانی است از یهود که تابع دین محمد می شوند در نزد یهودی های مخالف محمد که به منزله علف گز نه اند.

چهارم: شریعت به منزله دام و خود آن جناب به منزله صیادی است. دام بیندازد و آنها را به اسلام آوردن صید نماید و از ضلالت و گمراهی نجات دهد.

پنجم: نسبت امی و مصروع و دیوانه بودن و گناهکار بودن به آن جناب دهند، خصوصاً جماعت یهود عنود و بنی اسرائیل، چنان که حضرتش را مشوکاع - یعنی: مصروع و دیوانه - لقب دادند و از زمان بعثتش تا این زمان آن حضرت را به همین لقب می خوانند، خصوصاً علمای ایشان از روی حسد و عناد، با این که آگاه‌اند که او پیغمبر است.

ششم آن که: در خانه خدا - یعنی: مکه - با او دشمنی کنند.

هفتم: تنظیر نمودن عقوبتی که از آن حضرت به بنی اسرائیل می رسد در زمان آن جناب به روزهای کیبعا که مراد چبعا باشد و آن حکایت را بتفصیل در کتاب داوران که آن را کتاب قضاات هم می نامند از صفحه ۴۰۶ فارسیه طبع لندن در سال ۱۹۳۲ م در باب ۱۹ آن کتاب تا آخر کتاب نقل کرده است.^۱

و صاحب إقامة الشهود در آن کتاب گفته است که: ربی حییم و یطال در کتاب عصحیم خود نوشته است که: این انباء از برای پیغمبر موعود محمد بن عبدالله ﷺ است، و اما روزهای ممیزی را چنین تأویل کرده که مراد از عبدالله سلام است که در ایام محمد بود و به دین پیغمبر خاتم درآمد^۲ (انتهی کلام ربی حییم منقول از اقامه).

بهره پنجم اخبار دانیال

که در باب دوم از کتاب خود در تعبیر خواب بنو کد نصر که بخت نصر باشد خبر داده بعد از حاضر شدن او در نزد بنو کد نصر، از آیه ۲۶ تا آیه ۴۵ مطبوعه فارسیه لندن در سنه ۱۹۳۲ چنین نوشته: آیه ۲۶: پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسما بود خطاب کرده، گفت: آیا تو می توانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟ ۲۷: دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: رازی را که پادشاه می طلبد، نه حکیمان

۱. کتاب مقدس، ص ۳۱۸-۳۲۳، کتاب داوران، باب ۱۹-۲۱.

۲. منقول الرضائی، ص ۲۷۶، درباره مطالب ابتدایی بهره چهارم از بخش دوازدهم.

و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می توانند برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نبوکد نصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رؤیای سرت که در بستر دیده‌ای این است. ۲۹ ای پادشاه! فکرهای تو بر بستر دربارۀ آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر^۱ ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی. ۳۱ تو - ای پادشاه! - می دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر پا شد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. ۳۴ و مشاهده می نمودی تا سنگی بدون دست‌ها جدا شده، پای‌های آهنین و گلی آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آن گاه آهن و گِل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل گاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد، و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه! تو پادشاه پادشاهان هستی؛ زیرا خدای آسمان‌ها سلطنت و اقتدار و قوت و حِشمت به تو داده است. ۳۹ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارد حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سرِ طلا تو هستی. ۴۰ و بعد از تو سلطنت دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی [دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۲ و سلطنت چهارم] قوی

۱. مخبر: خبر داده شده، مطلع، آگاه.

۲. در مصدر عدد (۴۰) این جا قرار گرفته است.

خواهد بود؛ زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنان که آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنان که پای‌ها و انگشت‌ها را دیدی که قدری از گِل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشت‌های پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود. ۴۳ و چنان که دیدی آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما بنحوی که آهن با گِل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد آباد زایل نشود بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابد آباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنان که سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گِل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است^۱ (انتهی این قسمت از سخنان دانیال).

مؤلف ناچیز گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود در تشریح این آیات از کتاب دانیال چنین گفته است که: حال ملاحظه باید نمود که این جماعت یهود در این خواب بخت النُّصْر - که نبوکدنصرش می‌گویند - و تعبیر حضرت دانیال نبی چه می‌گویند؟ اگرچه بیننده خواب را کافر و بت پرست بدانند، تعبیر کننده آن خواب را که مقصود و مدعای ما را فهمانیده است که پیغمبر می‌دانند و همین مطلب را که در کتاب دانیال نبی خوانده و می‌خوانند، در حجیت قول پیغمبرشان اگر شکمی دارند که به مذهب خود کافرند، و اگر قائل اند به حجیت قولش مر این بیانی را که فرموده است، چرا از روی

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۰۲-۱۰۰۳، کتاب دانیال، باب ۲.

انصاف و حق‌گویی و حق‌بینی ملاحظه نمی‌کنند که تعبیر آن پیغمبر معتبر ﷺ به همان نحوی که بیان فرمودند واقع شده از زمان بخت النُصْر که به منزله سر آن تمثال بوده که هفتاد سال سلطنت کرد؟

پس از آن هم آن که به منزله نقره در مقام تعبیر بیان فرموده بود، کورش مجوس بود که پنجاه و چهار سال سلطنت نمود و باعث نجات بنی اسرائیل و آبادانی بیت‌المقدس ثانی هم گردید در سال ششم از سلطنتش و بعد را هم اسکندر رومی که به منزله مس بوده تعبیر شده بود و عالم‌گیر هم بوده، یکصد و هفتاد و شش سال سلطنت نمود، و بعد از اسکندر رومی هفتصد سال قیصره^۱ سلطنت نمودند و جمله آنها ده نفر بودند که آخر آنها هرقل بوده که معاصر جناب ختمی مآب بوده و مطیع اسلام هم گردید آخر کار.

در این سه قسم از ملوک بر جمیع علمای یهود و جمیع مفسرین ایشان متفق‌اند در این بیان. اختلافی که دارند در پادشاه چهارم است و پادشاه چهارم دو نوع شده: اکاسره^۲ که پادشاهان قوی به منزله آهن سخت بوده‌اند و از ایشان بوده انوشیروان عادل مجوسی مذهب هم که پیغمبر آخر الزمان - علیه وآله صلوات الله الملك المئان - در مقام افتخار فرموده است که: *إِنِّي وُلِدْتُ فِي زَمَنِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ*^۳، و بعد از آن پسرش کیخسرو که نامه و فرمان آن جناب را پاره کرد که به همان واسطه به نفرین جناب خاتم النبیین ﷺ سلطنت از دودمانش در زمان خلیفه دوم منقرض گردید، و نوع دیگر هم قیصره که با اکاسره معاصر بودند، ولی به هم مخلوط نمی‌شدند و مغلوبیت قیصره بالنسبه به اکاسره از معلومات بوده و هست - چنان که در کتب

۱. قیصره: جمع قیصر، لقب پادشاهان روم.

۲. اکاسره: جمع کسری، لقب پادشاهان ایران.

۳. ر. ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲؛ مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الدر المنظوم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

تواریخ و سیر مسطور است که غالباً غلبه با اکاسره بوده است تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت، بلکه تا زمان هجرت آن سرور به مدینه طیبه، تا آن زمانی که بواسطه مغلوبیت سلطان روم که هرقل بوده در صفحات شام و غالب شدن کیخسرو مجوس پادشاه عجم آن کسانی که از اصحاب خدمت ذی سعادت حضرت ختمی مرتبت بودند اظهار دلتنگی نمودند از مغلوبیت عرب که رومی بودند و استدعای طلب نصرت و غلبه را از برای هم سنخ خود و هم ملک خود قیصره و عرب نمودند تا آن که در این باب آن جناب - یعنی: جناب ختمی مآب - از خداوند وهاب مالک الرقاب درخواست نموده که بعد از آن فتح و فیروزی عرب را باشد بر سلطان عجم و باری تعالی مجیب الدعوات و قاضی الحاجات ابتدای سوره روم را در قرآن بر پیغمبر آخر الزمان نازل فرمود که: ﴿الْم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾^۱ الآیه.

تفسیر ظاهر تنزیل این آیه شریفه وافیه هدایه آن که: در مقام دلجویی پیغمبر مختار و اصحاب آن بزرگوار به آن جناب فرموده که: منم خداوند دانا. مغلوب شدند رومیان در زمین شامات، ولی ایشان - یعنی: رومیان - زود باشد که غالب گردند بر عجمان در چند سالی بعد را. اگرچه معنی ظاهری ﴿بِضْعِ سِنِينَ﴾ این است که بقدر لفظی که در آن زمان خداوند ودود فرموده در فقره ﴿بِضْعِ سِنِينَ﴾ از سه سال کمتر نباید فتوحی از برای ایشان به هم رسد و از ده سال بیشتر هم نباید طول بکشد، و در واقع غلبه رومیان و عربان که لشکر مسلمانان بودند در زمان خلیفه دوم واقع شد و زمان غلبه با نزول آن سوره مبارکه روم شانزده سال و چیزی کشیده بود و مورد بحثی بود که جاهلان از بندگان به خداوند سبحان بنمایند که: سبب تعقیب^۲ زمان موعود مفهوم از کلمه ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾ چه بوده؟ - چنان که این ایراد را نادانان این زمان هم کرده بودند - ولی جواب باصواب را خداوند - جل و علا - در آخر آیه فرموده که: ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾؛ این زمانی

۱. سوره روم، آیه ۱-۴.

۲. در مصدر: (تعویق).

را که شماها از این کلمه فهمیدید - که لا اقل از ده سال بیشتر طول نخواهد کشید که فتح و پیروزی شما راست بر عجمان و فارسیان -، گمان نکنید که خداوند متعال به شما الزامی داده باشد که تخلف نفرماید، بلکه از برای خداوند است عالم امر - چنان که عالم خلق هم از آن اوست. می خواهد، از سه کمتر می کند آن زمان موعود را و یا از ده سال بیشتر می فرماید - چنان که فرمود آنچه بیان شد -، و در مقام بیان فهمانیدن دو نوع پادشاه چهارم بوده، و آنچه به نظر احقر از جمع الاقوال بعد از اطلاع به آیات و اخبار و تواریخ و سیر بعون الله العلیّ الأكبر آمده همین است که به رشته تحریر آمده.

و اما آنچه بعضی از علمای یهود و مورّخین و مفسّرین بیان پادشاه چهارم را کرده اند - که مراد از «حَسْفُ طینا» سلطنت اعراب است که از اولاد قدارند سلطنت نمودند و مراد از سنگ که صورت تمثال را شکست و مضمحل نمود آن صورت را سلطنت ماشیح می باشد که قریب به قیامت در آخرالزمان خواهد بود و بنی اسرائیل را از این ذلت عظمی خلاص خواهد نمود و مردم را کنیز و غلام ایشان خواهد نمود و ایشان را مالک روی زمین از طلا و نقره خواهد کرد -، حرفی است بی مغز و سخنی است بدون دلیل و همان کلامی که در همه آیات وافی هدایات کتب سماوی در هر محلّ و مکانی که خداوند سبحان خبر از آمدن پیغمبر آخرالزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف که از اولاد امجاد قدار و از ذریّه طاهره حضرت ذبیح الله اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ است داده از تورات موسی تا وحی کودک جمیع آنها از برای اغوای بیچاره عوام کالانعام خود ماشیح نام را دست و پای کرده اند و از برای این بیچاره بندگان بینوا درست کرده اند و جعل کرده اند و اصلاً از هیچ یک از کتب سماوی دلیل نداشته اند و ندارند و این علمای ضالّ مضمحلّ دنیاپرست ایشان این همه خلایق را از آن زمان که قبل از زمان بعثت پیغمبر آخرالزمان - علیه و آله صلوات الله الملك المنان - الی الآن متحیر و سرگردان در بادیه جهالت و ضلالت و گمراهی نگاه داشته اند و با این که این فقره حضرت دانیال با همه انبیاات غیبیه که سایرین از پیغمبران و حضرت کلیم الرحمن الی آن کودک در وحی و الهامات خود به

لسان وحی و الهام فرموده‌اند جمیعاً موافق و مطابق بوده و هر یک معاضد دیگری بوده - چنان که شهادت دادند انبیا علیهم‌السلام در کتب خود از تورات موسی و کتاب شعیبا و سایرین تا وحی کودک - و بر همین معنی است سنگی که در خواب بخت النُصْر از غیب آمد و آن صورت تمثال را منهدم نمود، حضرت دانیال نبی علیه‌السلام تعبیر فرمودند به سلطنت پیغمبر آخر الزمان که به آمدن آن جناب از تولد آن حضرت الی زمان بعثت و از زمان بعثت الی زمان رحلت و از آن زمان الی الآن آثار هر یک از سلاطین سابقین از ساسانیان و مجوس و اسکندریان و رومیان که قیصره بوده‌اند و معاصر اکاسره و مغلوب ایشان بوده‌اند، غالباً چون کافر و بت پرست بودند از روی زمین خداوند رب العالمین برداشته و همگی ایشان را مغلوب دین و دولت اسلام و اسلامیان فرموده و آن حضرت و دینش را بر جمیع ادیان و ملل غلبه داده و همه روی زمین را پر کرده است - چنان که آن سنگ هم در خواب بنوکدنصر کوه عظیم گردیده و همه روی زمین را فرا گرفته.

اینها که بیان شد توضیح همان معنی بزرگ شدن سنگ و منهدم کردن صورت تمثال را بود و بیان چهار نوع پادشاهان که به نظر کوتاه نظران به ظاهر هم مانند طلا و نقره و مس و آهن می نمودند که در خواب بخت النُصْر آمده و به عبارت آخری نظر به آن وعده‌ای که به انبیای سلف از موسی بن عمران و سایرین تا آخر کار در وحی کودک فرموده به ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همان زمان پادشاه چهارم که دو نوع بوده - قوی اکاسره و ضعیف قیصره - و رومی بوده و در همان ولادت با سعادت اولاً ظاهر شد مغلوبیت جمیع سلاطین گذشته و انهدام آثار ایشان از بتخانه‌ها و افتادن بت‌ها و خراب شدن معابد و کنایس یهود و نصارا و شکست خوردن کنگره‌های طاق کسری و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه و امثال آنها و از اول بعثت آن حضرت تا زمان رحلتش روز به روز فتوحات بسیار در اسلام به هم رسید و با قلت انصار آن بزرگوار غلبه فرمودند بر جماعت کثیره از کفار از طوایف اعراب از بت پرست و یهود و نصارا و بعد از آن سرور در زمان خلفای راشدین و لاسیما در زمان خلافت خلیفه دوم فتوحات بسیار

و غلبه بی شمار بر کفار زمره مسلمین به قوت اسلام و برکت دین و آیین آن بزرگوار نمودند با آن که اعراب را در چند مورد حَسَف طینا در کتب انبیا و وحی کودک تعبیر شده بود و الی الآن روز به روز قوت دین و دولت اسلام و اسلامیان باقی است، -بحمد الله تبارک و تعالی- روز به روز رو به ازدیاد بوده و هست.

باقی ماند در این جا چند مطلب :

مطلب اول آن که : آن سنگ به پای آن صنم و صورت تمثالی که به خواب بخت النَّصْر آمده بود و خورده ، این فقره اشاره است به آن که اول جهاد آن برگزیده رب العباد و البلاد -سلام الله علیه و آله الامجاد- با طایفه اعراب و جماعت رومیان بوده است که «حَسَف طینا» محسوب شده اند در کتب انبیا و در وحی کودک -چنان که مؤید همین مطلب است آنچه در قرآن است که خطاب به آن جناب و اصحاب آن جناب فرموده : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْفَةً ﴾^۱. ظاهر آیه شریفه آن که خطاب به تابعین آن جناب است که : ای مؤمنین ! بکشید و مقاتله نمایید با آن کسانی که اطراف شما هستند از کفار و باید که در شما بیابند غلظت و درستی را بنحوی که بترسند از شما -یعنی : بر ایشان تنگ بگیرید تا آن که ایمان بیاورند و یا کشته گردند- ، و بعد از فراغت از کفار اطراف مکه و مدینه بار و میان جنگیدند با قلت انصار در جنگ موته که لشکر مسلمین سه هزار بیش نبودند و لشکر کفار صد هزار ، به قوت ایمان با ایشان برابر شدند و کشتند و کشته شدند ، تا این که دین خدا و خداشناسی و خداپرستی را رواج دادند .

مطلب ثانی آن که : صورت تمثال چون به صورت بت بوده است ، باید جناب ختمی مآب -که پادشاه پنجم در این خواب تعبیر شده است- بر چهار نوع از کفار از بت پرست و یهود و نصارا و مجوس مسلط کردند ؛ چنان که به همان نوع هم که دانیال فرموده بودند واقع شده .

۱. سوره توبه ، آیه ۱۲۳.

مطلب ثالث آن که: حضرت دانیال فرمودند که: پادشاهی خود را به دیگران واگذار نخواهد فرمود. این فقره اشاره است به این که دین آن حضرت که مایه سلطنت دنیا و آخرت است برای آن جناب و اصحاب و اقاربش و غیره - بلکه امت مرحومه اش - بوده و هست و خواهد بود [ابدی است و تاقیامت باقی است و ناسخی نخواهد داشت، بلکه خود ناسخ جمیع ادیان و ملل خواهد بود] و به همان نحوی که فهمیده شده بود بوده و هست و خواهد بود، و آنچه یهود عنود می گویند در باب ماشیح، که به اغوای علمای ضالّ و مضلّ ایشان هنوز منتظر اویند، که مکرراً به تقریبات چند بیان شده به اجوبه شافیّه کافیه و در ضمن این بیاناتی که شده معلوم و مفهوم باید شده باشد که زمان آن پادشاه از اول بخت النّصر الی زمان پادشاه پنجم هزار سال بیشتر طول نکشیده بود - زیرا که زمان بخت النّصر هفتاد سال بود و زمان کورش مجوس پنجاه و شش سال و زمان اسکندر رومی یکصد و هفتاد و چهار سال و زمان قیصره که پی در پی آمده بودند هفتصد سال و جمع کل می شود هزار سال - و از زمان آن حضرت الی الآن هم زیاده از هزار و سیصد سال گذشته. جمع این دو فقره دو هزار و سیصد سال متجاوز شده است و از آن زمان الی الآن بنی اسرائیل در ذلت بوده و هستند و هنوز وقت آن نشده است که ماشیح نامی که درست کرده اند و از برای خود پیدا نموده اند بیاید و ایشان را از ذلت به این شدت نجاتی بدهد. بلی، مگر آن که آن ماشیح در قیامت به فریاد ایشان برسد و آن که در قیامت از برای ایشان موجود است عذاب سخت خداوند قهار جبار است، فانظروا إنا کنا منتظرین.

و هرگاه در این مقام مسیحیان بگویند که: مراد از سنگ حضرت عیسی بن مریم است در تعبیر دانیال نبی، جواب آن است که: می گوئیم که: ترتیب آن چهار پادشاه چنان که حضرت دانیال [نبی ﷺ] بیان فرموده متصل به یکدیگر بودند - چنان که آن صورت تمثال و بت چهار قسم از فلزات بوده و متصل به یکدیگر هم بوده اند - و از اول بخت النّصر تا هفتاد سال که زمان بخت النّصر بوده و پنجاه و شش سال هم که

زمان کورش مجوس و داریوش بوده و یکصد و هفتاد و چهار سال زمان سلطنت اسکندر رومی که به منزلهٔ مس بوده و عالمگیر هم شده بود و جناب عیسی بن مریم علیه السلام هم که در آخرهای اسکندریان و یونانیان در سال دویست و شصت و سه از آبادی بیت المقدس ثانی که کورش مجوس در سال ششم از سلطنتش آباد کرده بود متولد شدند در زمان پادشاه هشتم یونانیان که اسکندر اول ایشان بوده و همگی به اسم اسکندر معروف بودند و زمان بودن آن حضرت در میان مردم هم سی و پنج سال طول کشیده و در سال سی و ششم از ولادت با سعادتش اسباب قتلش را جماعت یهود عنود فراهم آوردند و بعد از کشتنش به اعتقاد یهود و بردنش به آسمان چهارم به اعتقاد مسلمین و جماعت نصارا هنوز زمان پادشاه سیم که معبر^۱ به مس بوده قدری باقی مانده بود و آن سنگی که از جانب غیبت آمد بر پای آن بت خورد - به قاعدهٔ تعبیر دانیال -، از این جهت اگر دست و پای عیسوی بخواهد بنماید که مراد از سنگ را به آن حضرت بگیرد، بی معنی و غلط خواهد بود. پس هرگاه بخواهد بگوید که: مراد از مس مسیح است، آن هم غلطی است که موجب کفر ایشان است به فرمایش دانیال؛ چه آن چهار پادشاه را از فلزات اربعه که مصور به صورت تمثال بت و صنم بوده، همه کافر و بت پرست به اتفاق علمای اهل کتاب توضیح شده، و بعلاوه مخالف واقع و کذب هم در این بیان مسیحیان لازم می آید؛ زیرا که آن حضرت - یعنی: جناب مسیح - سحق و نرم ننموده آثار سلاطین معاصرین و سابقین خود را، بلکه در کمال خوف از دشمنان خود و دینش هم بوده و همیشه اوقات یا غالباً باره بانیین به صحراها و کوهها مساحت^۲ و سیاحت می فرمودند که به همین سبب ملقب به مسیح گردیدند، بلکه بعد از آن جناب چنان کفر و اهل کفر از یهود عنود و سایر [ملل] طغیان ورزیدند و زیاد گردیدند و زیادتی هم کردند که در تمام روی زمین قلیل از عبّاد و زهّاد و تابعین

۱. معبر: تعبیر شده.

۲. مساحت: پیمودن زمین.

جناب روح الله ﷺ و اوصیای آن حضرت در کمال خوف از دشمنان دین و معاندین ایشان در صومعه‌ها و در قلعه کوه‌ها به سر می‌بردند و بعد از یونانیان قیصره از یک طرف و اکاسره از یک طرف عالم را پر کرده بودند. همان بیت المقدس را خراب کرده و جماعت کثیره از جماعت اسرائیلیان را کشته و اسیر نموده و اسباب ذلت دوم بنی اسرائیل گشته که به همان ذلت هنوز باقی‌اند و بیچاره مانده‌اند و به ذلت دادین جزیه به اهل اسلام تن داده‌اند که گردن زیر دایره اسلام و اسلامیان ننهند و به همان حالت لجوجی که در ابتدا به وسوس شیطین جنی و انسی که علمای ضال و مضل ایشان بوده و هستند بوده و هنوز باقی‌اند و کلمه «النار ولا العار» را بر خود خریده‌اند، و هرگاه از برای اقامه حجت بر ایشان خداوند متان در هر عصری از اعصار بلکه در هر مصری از امصار^۱ از اخیار و ابرار علمای ایشان وجودی را از قبیل عبدالله سلام در زمان پیغمبر آخرالزمان - علیه وآله صلوات الله المتان - و دیگران لایعد و لا یحصی^۲ و در زمان خاقان جنت مکان مثل مرحوم میرزا مؤلف اول این کتاب مستطاب - غفیر له - را برانگیخته - یعنی: میرزا محمدرضای جدیدالاسلام صاحب کتاب منقول الرضائی - و در هر یک از سابقین و لاحقین از مستبصرین چیزی گفتگو می‌کنند که معنی عناد و لجاج در ایشان بروز و ظهورش بیشتر گردد، [بلی] و ﴿لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۳.

باقی ماند کلام در این مقام که اگر مسیحیان بگویند: در این جزء از زمان که اغلب بلاد در دست فرنگیان و اغلب ایشان به دین حضرت مسیح و آیین آن حضرت‌اند و آنچه در این کتاب ذکر شد که پیغمبر آخرالزمان به مقتضای اعتقاد شما مسلمین و تعبیر حضرت دانیال نبی ﷺ باید تمام زمین را مسخر فرماید و دینش بر همه ادیان و دولتش بر همگی دول خارجه غالب آید و آنچه الآن به نظر می‌آید مسیحیان غلبه دارند

۱. امصار: جمع مصر - به معنی شهر، ناحیه.

۲. لایعد و لا یحصی: آن قدر که در شمار درنیاید.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴۹.

به حسب دولت و سلطنت و جمعیت و کثرت مال و منال، جواب آن است که: ما نگفتیم: تعبیر دانیال علیه السلام تا به حال تمام شده، بلکه باقی است [و] تا قیامت رفته رفته باید به دین اسلام بیایند و دولت اسلامیان بعون الله الملك المنان تقویت یابد. چنان که سابقاً هم بر این مطلب در باب اثبات حضرت روح الله، سلام الله علیه و علی امه الطاهرة، در مقابل منکرین آن حضرت از جماعت یهود عنود اشاره رفت. و در این جا بالمناصبه اشاره دیگر خواهد شد به این که خداوند سبحان در قرآن از اخبارات و انبآت غیبیه که به پیغمبر مختار - علیه و آله صلوات الله الملك الجبار - فرموده آن است که در دولت حقه حجة الله في الارضین، جناب بقية الله في العالمین، امام عصر، حضرت روح الله که الآن در آسمان چهارم است بعنصره اللطیف از برای نصرت دین خدای تعالی و شمشیر زدن در رکاب ظفرانتساب مهدی آل محمد - صلی الله علیه و علی آبائه الکرام - از آسمان به زمین می آیند و جمیع اهل کتاب از تابعین آن حضرت هر کس که باشد در روی زمین از اهل فرنگستان و غیرهم که حضرت عیسی را بشمانله الشریفه می شناسند - چون در معابد خود دیده اند و یا علمای ایشان صورت نازنین آن حضرت را برایشان تعریف و توصیف کرده و می کنند -، همگی ایمان به آن جناب - أعني: حضرت حجة الله، امام عصر شیعیان - خواهند آورد و فقره آیه شریفه موجوده در قرآن اجمالاً همین دو کلمه اشاره بشود من باب التذکره: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۱. ظاهر آیه شریفه [و] ماحصل معنایش این است که: هیچ یک از اهل کتاب نیستند مگر آن که هرآینه ایمان به آن حضرت می آورند قبل از مردن آن حضرت.

و اگر در این جا بگویید که: ظاهر از این آیه و معنیش آن که پیش از مردن حضرت روح الله اهل کتاب به آن جناب ایمان می آورند و این ایمان آوردن غیر از ایمان به پیغمبر و امام شما می باشد، جواب آن است که: اولاً ایمان آوردن به آن حضرت - أعني:

۱. سورة نساء، آیه ۱۵۹.

جناب روح الله - همان عین ایمان آوردن به جناب قائم آل محمد علیه السلام است؛ زیرا که به مقتضای عقل و نقل در هر زمانی هر کس از جانب خدای تعالی خلیفه می باشد، بر سایر انبیا و اولیا لازم است که متابعت او را بنمایند، و از زمان وفات حضرت امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان علیه السلام الی الآن و از حال تا زمان ظهور و از زمان ظهور الی زمان شهادت آن حضرت حجّت خدای تعالی منحصر است در این عالم به وجود ذی جود بقیّة الله فی الارضین، امام عصر - سلام الله علیه و علی آبائه - و در زمان بروز و ظهورش هر که باشد - خواه نبی و خواه ولی و وصی - باید تابع آن جناب بوده و متابعت آن حضرت را بنماید - چنان که در زمان هر پیغمبری و یا وصی پیغمبری بر دیگران از انبیا و اولیا واجب بوده متابعت آن نبی ناطق یا وصی ناطق - به این معنی در زمان هر پیغمبر صاحب حکمی بوده، بر وصی یا پیغمبر دیگر واجب بوده اطاعت آن نبی صاحب حکم، و همچنین در هر زمان ولی ای از اولیا و وصی ای از اوصیا واجب بوده بر ولی دیگر و وصی دیگر که معاصرش بوده که اطاعت نماید او را. فعلی هذا بر حضرت عیسی به حکم خداوند سبحان واجب است که متابعت فرماید جناب حجّة الله و بقیّة الله را و به طریق اولی بر تابعینش هم واجب و متحتم است که متابعت نمایند جناب قائم آل محمد علیه السلام را.

و بعلاوه می گوئیم: تابع تابع تابع است - چنان که مشابه مشابه مشابه است به بداهت عقلیه.

این بود منتهای آنچه به نظر آمد از خواب بخت النّصّر و تعبیر دانیال نبی و توضیحاتی که در آن شده با ایرادات وارده از خصم و اجوبه آنها و بر هر یک از بیانات و افیه کافیه شواهد صدق از مقالات انبیا علیهم السلام و وحی کودک هست.^۱

تمام شد کلمات و بیانات و توضیحات صاحب کتاب إقامة الشهود در پیرامون آیات ذکر شده از کتاب دانیال نبی علیه السلام.

۱. منقول الرضانی، ص ۲۵۰-۲۵۹.

بشارت دیگر: رؤیای دانیال

در فصل هفتم از کتاب دانیال چنین می نویسد:

בִּשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ
 بِשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ
 بِשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ

בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן
 בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן
 בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן

וְרֵאשִׁי עַל מִשְׁכְּבֵיהֶּ בְּאֵרֵי
 וְרֵאשִׁי עַל מִשְׁכְּבֵיהֶּ בְּאֵרֵי
 וְרֵאשִׁי עַל מִשְׁכְּבֵיהֶּ בְּאֵרֵי

חֲלֵמָא דְחֵבֵּ רֵאשִׁי מֶלֶךְ אִמְרָה
 חֲלֵמָא דְחֵבֵּ רֵאשִׁי מֶלֶךְ אִמְרָה
 חֲלֵמָא דְחֵבֵּ רֵאשִׁי מֶלֶךְ אִמְרָה

עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאִמְרָה חִזָּה הִרְיָת
 עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאִמְרָה חִזָּה הִרְיָת
 עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאִמְרָה חִזָּה הִרְיָת

בְּחִזוֹן עִי לֵילֵי אֲרֻרָא אֲרֻרָא
 בְּחִזוֹן עִי לֵילֵי אֲרֻרָא אֲרֻרָא
 בְּחִזוֹן עִי לֵילֵי אֲרֻרָא אֲרֻרָא

רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לֵילֵי אֲרֻרָא
 רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לֵילֵי אֲרֻרָא
 רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לֵילֵי אֲרֻרָא

دو آیه از اول باب هفتم کتاب دانیال را در این جا به عبری نوشتم. چون باب طولانی است، بقیه را به ترجمه وفق مطبوعه فارسیه سنه ۱۹۳۲ لندن اکتفا می کنم. آیه ۱: در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را

دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: شبگاهان در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بال‌های عقاب داشت و من نظر کردم تا بال‌هایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پای‌های خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندان‌هایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندان‌های بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پاهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخ‌ها تأمل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخ‌های اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت. ۹ و نظر می‌کردم تا کرسی‌ها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخ‌های آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهی از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمده، هزاران هزار او را خدمت می‌کنند و کرورها کرور^۱ به حضور وی ایستاده بودند. دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آن‌گاه نظر کردم به سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.

۱. کرور: پانصد هزار.

۱۳ و در رؤیای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان با ابرها از آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد. ۱۵ اما روح من دانیال در جسمم مدهوش شد و رؤیای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد. ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ اما مقدسان حضرت اعلا سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالابد متصرف خواهند بود. ۱۹ آن‌گاه آرزو داشتیم که حقیقت امر را درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران بود و بسیار هولناک بود و دندان‌های آهنین و چنگال‌های برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پای‌های خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد - یعنی: آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سخت‌تر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلا تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنت‌ها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلا خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلا را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمان‌ها و شرایط خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان بر پا

خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدّسان حضرت اعلا داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به این جاست. فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئتم در من متغیّر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم (انتهی).^۱

مؤلف قاصر گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود نیز در توضیح و تفسیر این رؤیای حضرت دانیال نبی ﷺ گفته است که: این خواب با خواب بخت النّصر و تعبیر دانیال موافق است؛ به علت آن که در خواب او تمثال صنم و بت را که مرکب بود از چهار قسم از فلزات و با فلز آخرین مرکب بود سופال - که خسف طینا گفته شد - و چنان که شمس و طلا سلطان فلزات است، همچنان در خواب دانیال اسد و شیر سلطان سباع و حیوانات است و همچنین در قمر و نقره که در مقام فلزیت همان مقام خرس را دارد در سبعیّت و کذلک در عالم فلزیت بالنسبة به طلا و نقره مس مرتبه‌اش پست‌تر است - چنان که پلنگ در مقام سبعیّت از شیر پست‌تر است -، و نشانه دیگر بر صدق مدعا آن که پادشاه سیّم که در خواب دانیال نبی پلنگ به نظر آمده و چهار بال مانند بال عقاب از برایش به هم رسیده [بود]، از برای اسکندر هم چهار نفر از سرهنگان لشکرش که به منزله بالش بودند در مقام طیران به اوج سلطنت که اداره سلطنت او را می نمودند در حیات و مماتش، و اما حیوان چهارم که دندان‌های از آهن داشته و ناخن‌هایش از مس و ده شاخ بزرگ داشته به منزله همان پاهای آهنین آن صورت تمثال بت و صنم بوده که مرکب بود از آهن و سופال و انگشتان ده گانه او که از سופال بوده همان ده نفر از سلاطین قیصره بوده و خود دندان‌های آهن و فولاد همان سلاطین اکاسره بوده که هر دو با هم سلطنت می کردند و مخلوط با هم نمی شدند - یعنی: وصلت و خویشی نمی کردند -

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۱-۱۰۱۲، کتاب دانیال، باب ۷.

و همیشه اوقات یا غالباً غلبه با اکاسره بوده، و آن شاخ کوچکی که در میان شاخ‌های ده‌گانه بیرون آمده و به بیرون آمدنش سه شاخ از شاخ‌های بزرگ افتاد و بر مقدّسین غلبه نمود و سخنان بزرگ از او صادر می‌شد، همان کیخسرو بوده که در زمان او بواسطه طغیان و سرکشی‌اش و سخنان بزرگ گفتنش - یعنی: داعیه بزرگی داشتند که از آن جمله نامه جناب رسول خدا پیغمبر آخر الزمان ﷺ را پاره کردن و بر مؤمنین و مقدّسین از تابعین آن جناب در ابتدای بعثت آن حضرت غلبه نمودن و قبل از بعثت حضرت غالب شدنش بر جمعی از سلاطین قیصره که آخر ایشان هرقل بوده - و سؤال حضرت دانیال هم از حضرت جبرئیل در عالم رؤیا از حیوان چهارمین که سهمگین‌تر بوده و تفصیلش بیشتر هم بوده و جواب دادن جناب روح الامین به حضرت دانیال از احوال آن سه حیوان مفترس اجمالاً و از حیوان چهارمین تفصیلاً و بیان زمان‌های هر چهار گونه پادشاهانی که به خواب بخت النّصر به فلزات چهارگانه و در آخر [آهن] مخلوط با سופال به نظر آمده و در خواب [جناب] دانیال نبی به حیوانات درنده و حیوان آخرین آنها اعضایش مختلف بوده - مانند پای آن صنم که مرکب بوده از آهن و خسف طینا؛ چنان که باز همه آنها در خواب اول و دوم به وجه اتمّ و احسن اجمالاً ذکر شد - و بعلاوه در تعیین زمان‌های آن پادشاه چهارمین که در خواب بخت النّصر بیان شد که از آخر زمان سلاطین ثلاثه که کلدانیان و مجوسیان و اسکندیان که جمعاً آن سه گونه پادشاهان سیصد سال سلطنت نموده بودند و از اول سلاطین چهارمین الی زمان ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت هفتصد و سی و پنج سال بود، به همان نحو جناب روح الامین در خواب دانیال هم در بیان زمان پادشاه چهارمین فرموده به نحو اجمال که یک زمان و دو زمان و نصف زمان و به عبارت اخری که مناسب با لسان عبریان باشد جبرئیل ﷺ فرمود به دانیال نبی ﷺ که: عیدان و عیدانین و بلق عیدان - یعنی: یک وعده و دو وعده و نصف وعده.

حال باید دانست که جمع آنها چقدر می‌شود و معنی این فقرات چیست؟ پس بدان که یک وعده آنها دو است و ده سال است - چنان که در تورات در باب دخول

حضرت یعقوب به مصر با اولاد امجاد^۱ و احفادش^۲ و بیرون آوردن ایشان را جناب موسی بن عمران علیه السلام از مصر یک وعده کشیده بود که دویست و ده سال بوده و دو وعده - که معنی عیدانین است - چهار صد و بیست سال می شود و نصف وعده یکصد و پنج سال است و جمع این سه فقره همان هفتصد و سی و پنج سال می شود که در همان خواب بخت النُصْر بیان شده بود، بعلاوه سی و پنج سال زیاده.

و باید دانست که این سی و پنج سال زیادتی دیگر که در این تعبیر خواب دانیال در خواب بخت النُصْر و تعبیر جبرئیل در خواب دانیال نبی صلی الله علیه و آله شده از برای چیست این تفاوت دو خواب و دو تعبیر؟

پس بدان که در سابق به این مطلب از کتب انبیای سلف علیهم السلام اشاره شده و در وحی کودک که تاریخ هزار سال با ولادت با سعادت آن حضرت - یعنی: خاتم الانبیاء - موافقت دارد و تاریخ سی و پنج سال علاوه به آبادی مکه معظمه - زاده‌ها الله تعالی شرفاً - که از آمد و شد خلائق به آن مانده بود و از اول تولد آن حضرت تا به سی و پنج سال رفته رفته آن مکان شریف به برکت قدوم میمنت لزومش روی به آبادی نموده و رفته رفته باز محل رجوع خلائق و طواف‌گاه مردم گردیده و در خواب بخت النُصْر حضرت دانیال نبی علیه السلام آن سنگی که از غیب ظاهر گردید و بر پای آن صنم خورده و آن تمثال را منهدم ساخته و جمیع اجزای وجودش را پراکنده نموده، به ظاهر شدن پادشاهی که بر جمیع سلاطین روی زمین از اقسام چهارگانه - بل پنج‌گانه - تعبیر فرموده که آن سنگ بزرگ شده، همان پیغمبر آخرالزمان است که مبعوث به رسالت می شود و آن هم شده و عالم را فرا گرفته - یعنی: سلطنتش به عالم برسد و باقی بماند و مملکتش را به دیگران وانگذارد -، و همچنین در این خواب خود دانیال نبی جبرئیل امین فرمود که: آن سالخورده ملبس به لباس سفید با مقدسین هزاران هزار

۱. امجاد: بزرگواران، جمع ماجد و مجید و مجد.

۲. احفاد: فرزندان زادگان، نوادگان، نبیرگان، جمع حَفَد.

بر تخت نشست و جمیع اهل لغات مختلفه او را اطاعت نمودند و از عالم بالا جوانی به صورت آدمیان بر او ظاهر گردید و آن پیر سالخورده را بر مقر سلطنت دائمی مستقر و برقرار فرمود بنحوی که در زیر آسمان مملکت و سلطنت احدی را بجز او نبود و سلطنت و مملکت داریش دائمی بوده باشد و به دیوان نشسته و کتابها گشوده گردد.

جمیع این، نشانه و صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه حضرت ختمی مرتبت -صلوات الله علیه و آله و سلم- است و بر بعضی [از] این علائم -از قبیل سفیدی لباس و بر تخت حکمرانی نشستن و با مقدّسین بودن و جمیع اهل لغات او را اطاعت نمودن- از کتب انبیا و وحی کودک شهادت آوردیم و معنی سلطنت آن حضرت را هم بیان نمودیم با شاهد بسیار از کتب انبیای سلف علیهم السلام که مراد خلافت و نبوت و ریاست الهیه عامه است از برای بشر معصوم منصوص، نه آن که مجرد سلطنت ظاهری دنیوی بوده باشد، و تعبیر تخت آتشین و رودخانه آتشین همانا باید این باشد که آن حضرت -سلام الله علیه- بنای ابتدای نبوت و سلطنتش به محاربه و جنگ با کفار و مشرکین بوده و جریان رودخانه آتشین اشاره به همان لشکر جزار خونخوار از زمره مسلمین بوده که در مقام محاربه با دشمنان دین مبینش مانند آتش سوزان خود را به خرمن وجود مشرکان و مخالفان می زدند و به اندک زمانی هر کس که بود و هر قدر که بوده آنها را متفرّق می فرمودند و به آتش عذاب ابدی آن جماعت را واصل می نمودند. این جمله بیانی است در تعبیری که مفهوم شده از بیان خود دانیال از فصل هفتم.

و نیز مؤلف إقامة الشهود بعد از ذکر این توضیحاتی که از او نقل شد گفته: و ممکن است که در فقره زیادتی از سی و پنج سالی که بر هزار سال تعبیر دانیال خواب بخت النضر را فهمیده شده بود و در خواب خود دانیال نبی صلی الله علیه و آله بواسطه آن که جبرئیل در تعیین زمان پادشاه چهارمین تعبیر به عیدان و عیدانین و پلّی عیدان فرموده و در آن خواب دانیال تعبیر به زمان نیز فرموده و چون زمان کمتر است از عیدان بواسطه آن که همان پیش از عیدان ذکر فرمودن زمان را دلالت بر اقلّیت از عیدان می کند؛ به علت این که بنای عبریان در مقام تعداد آن است که در اعداد مرکبات کمتر را پیش تر از

بیشتر ذکر می‌کنند. مثل آن که بیست و یک را [مثلاً] یک بیست و همچنین دو بیست و سه بیست می‌گویند و می‌شمارند.، فعلی هذا چون در این تعبیر و تفسیر آن دو زمان یکی را به لفظ زمان و دیگری را به لفظ عیدان گفته، اشاره به آن است که زمانی که از خواب اول فهمیده شده است کمتر است از زمانی که از خواب دوم فهمیده می‌شود از لفظ عیدان و عیدانین و پلق عیدان بنا بر این بیان که گذشت. که سی و پنج سال زیاد از یک هزار سال خواب بخت النَّصْر بوده است.

و ممکن است که چون از ابتدای سلطنت سلطان چهارمین تا زمان هرقل معاصر حضرت رسول ﷺ همان هفتصد و سی و پنج سال طول زمانش بوده و بنا بر آن که ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت پنج سال قبل از تمام شدن آن هزار سال وعده در خواب بخت النَّصْر بوده باشد، این بیان خواب دانیال را باید منزل بر زمان بعثت نمود و آن زمان اول را بر ولادت تقریباً تأویل کرد؛ به علت آن که تفاوت بعثت با ولادت را چهل سال بیان کرده‌اند و قطعاً آنچه دانیال نبی ﷺ از این خواب و تعبیر جناب روح الامین فهمیده، همه آنها را بیان فرموده باشد. چنان که در آیه آخر همین فصل هفتم خود فرموده که: قَصَّه‌ها را در دلم نگاه داشتم؛ به علت قلت استعداد و قابلیت مستمعین آن، و چنان که بنای تعبیراتی که خود دانیال از خواب بخت النَّصْر فرموده و جبرائیل از خواب خود دانیال کرد همه آنها بر اجمال‌گویی و معما و سر بسته سخن فرمودن بوده و لیکن از آن باب که علمای اسلام در هر زمانی که بوده و به هم برسند، ورثه انبیا می‌باشند. چنان که جناب پیغمبر آخر الزمان ﷺ به همان مضمون در شأن علمای امت خود فرموده که: العلماء ورثة الانبياء،^۱ بلکه در فقره دیگر آن سرور تشبیه به انبیای بنی اسرائیل فرموده که: علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل،^۲

۱. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، ح ۲۲۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۳۶۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۲۸۲۳؛ بصائر الدرجات، ص ۳۰-۳۱، ح ۳۱ و ۳۲؛ کافی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲ و ص ۲۴، ح ۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۶، ح ۹۹؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۲۹ و ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۹ و ج ۴، ص ۷۴، ح ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲ و ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱ و ص ۱۵۱، ح ۳۱.

۲. ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۶.

و در خبر دیگر: کانبیاء بنی اسرائیل،^۱ و جمع بین الروایتین به اختلاف درجات و مراتب ایشان است؛ یعنی: در ائمه اطهار افضلیت و در تابعین همانند و نظیر بودن مراد بوده،^۲ و به صریح تورات و کتب انبیا مانند ستارگان درخشنده آسمان اهل زمین را روشنی داده و می دهند - کثر الله امثالهم، و جعلنا الله تراب اقدامهم.

فلذا در تعبیر و تفسیر و توضیح این خواب دانیال بسیاری از مطالب استنباط می گردد که مطابق است با واقع و کاشف است از علایمی که در جناب ختمی مآب و اصحاب آن جناب و خلفای راشدینش بوده و به بعضی از آنها اشاره شده اجمالاً - از آن جمله لباس آن حضرت که بر تخت آتشین نشسته، مانند برف سفید بوده و به همین نشانه سابقاً هم از کتب انبیا و وحی کودک شواهد صدق آوردیم و به بعضی از معانی نیز اشاره شد و از جمله معانی سفیدی لباس به کمال سفیدی مانند برف سفید بوده از جهت مخلع بودن آن حضرت است به خلعت علم نبوت که رنگ علم در میان الوان به سفیدی معبر است و کمالش به کمال علم، و معنای آن فقره که موی سر مبارکش مانند پشم بسیار نرم لطیف ظریف بوده، همانا اشاره به دارا بودن آن حضرت است صفت خلق عظیم که به منتهای حسن خلق آن حضرت متصف بوده اند؛ چه به حسن خلق و ملایمت طبیعت نرمی موی سر و ریش مشعر^۳ است و کمالش کمال ملایمت طبع صاحبش، [و] بعکس درشتی و سختی موی سر و ریش مشعر است بر تندخویی و صاحب غضب بودن صاحبش، و معنای فقره ای که فرموده: «صاحب ایام قدیم» همانا اشاره است به اول ماصدر بودن آن حضرت و مقدم تر بودن آن حضرت بر جمیع پیغمبران، بلکه سایرین از مخلوقات به حسب خلقت و بر این معنی بعلاوه از آنچه از ادله عقلیه و نقلیه مستفاد می شود و در دست هست از طریق اسلام و تشیع،

۱. ر.ک: إمتاع الأسماع، ج ۴، ص ۲۰۸؛ صراط مستقیم، ج ۱، ص ۱۳۱، ذیل شماره ۸ و ص ۲۱۳؛ عوالی

اللائی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۷ و ج ۲۴، ص ۳۰۷.

۲. از عبارت «بلکه در فقره دیگر...» تا این جا در حاشیه مصدر آمده و در انتها نوشته شده: (منه عفی عنه).

۳. مُشعر: إشعار کننده، خبر دهنده، آگاه کننده، دلالت کننده.

از کتب سماوی در بسیاری از موارد همین مطلب مستفاد می‌شود - چنان که بعضی از آنها سابقاً در محلّش اشاره رفت.

و اما معنای اجتماع مقدّسین ملاّاعلا در اطراف تخت آتشین آن حضرت - سلام الله علیه و آله -، پس آنچه به حسب ظاهر به نظر آمده اجتماع جماعت مسلمین و مؤمنین و مقدّسین از اولیای حق در اطراف آن حضرت و اصحاب و اوصیای مرضیّینش و آنچه در عالم باطن بوده از آمدن ملائکه نصرت از برای یاری آن حضرت در موارد عدیده - چنان که همان فتوحاتی که در زمان آن حضرت و اصحابش در اسلام شده اقوا شاهدی است بر صدق مقال که با قلت انصار آن بزرگوار بر کفار بسیار غلبه می‌فرمودند و همچنین لشکریان اسلامیان با این که اغلب آنها اعراب بادیه بوده‌اند و دارای اسباب سلطنت و مملکت‌داری و لشکرکشی نبوده‌اند.

و اما معنای فقره دیوان بر پا شدن و کتاب‌ها را گشودن، پس همان معنای حکمرانی آن حضرت و اتباعش می‌باشد در میانه عباد به ما أنزل الله. حتی آن که غدغن فرمودند اهل کتاب را که از تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی بیرون نروند و مخالف آنچه در آن کتب است از احکام خود اگر به جزیه دادن راضی شده‌اند، بیرون نروند - چنان که به همین معنی در قرآنی که بر آن سرور نازل شده تصریح فرموده در موارد ثلاثه به اختلاف موارد: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ و ﴿هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ و ﴿هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳ و سبب اختلاف در تعبیر هم بر اهل تفسیر ظاهر است که مورد اول در اصول عقاید است و مورد دوم در احکام قصاص و دیات است [فلذا بر خلاف ما انزل الله حکم کردن موجب ظلم می‌شود بر احد طرفین از جانی و مجنی علیه به این که جانی بر یک چشم را مثلاً حکم بر دو چشمش جاری کند] و مورد سوم در آن مطالبی که در انجیل حضرت عیسی [ﷺ] است از نصایح و مواعظ

۱. سورة مائده، آیه ۴۴.

۲. همان، آیه ۴۵.

۳. همان، آیه ۴۷.

و پندیات، معلوم است که مخالف آنها گفتن به آن - که به عوض نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر امر به منکر - موجب فسق ایشان می‌گردد.

پس معلوم شد معنی کتاب‌ها را باز کردن مراد آن است که جمیع احکام سایر کتب سماوی همگی آنها منسوخ نشده است و بسیاری از مطالب فرعی و اصولیه آنها مطابق است با قرآن و باقی است الی الآن؛ زیرا که در تورات در موارد بسیار خبر از علانم پیغمبر آخر الزمان [ﷺ] و آمدنش به آن نشان‌ها داده‌اند. پس هر یک از اهل تورات که از آن معنی اغماض کنند و بر خلاف فرمایشات خدای تعالی در تورات بیانی کنند - مثل علمای ضالّ مضلّ ایشان که هر یک از آیاتی که در شأن پیغمبر آخر الزمان در تورات نازل شده، هر یک را منزل کرده‌اند بر غیر، از قبیل کورش و یرمیای پیغمبر و یا ماشیح نامی را که پیدا کرده‌اند مانند راشه و ردق و امثال ایشان - به حکم قرآن کافرند. و ممکن است که مراد از گشودن کتاب‌ها همانا باید آن باشد که جناب ختمی مآب عالم [بود] به جمیع آنچه در جمیع کتب سماوی بوده - از صحف آدم و ابراهیم و سایر انبیا و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی -، و هرگاه هر یک از امم سابقه را می‌خواستند ارشاد نمایند، از همان کتاب پیغمبرش ارشاد می‌فرمودند و بر او می‌خواندند، بلکه به همان حالت بودند اوصیای مرضیین آن حضرت؛ چنان که حضرت رضا - سلام الله علیه - در مجلس مأمون با جمیع علمای اهل کتاب از کتاب‌های خود ایشان بر ایشان احتجاج فرموده و کیفیت آن مجلس در اغلب کتب اخبار و تواریخ و سیر مسطور و در افواه و السنه مشهور است.

و ممکن است که مراد از نشر کتب و باز شدن آن باشد که مراتب علوم از علوم ظاهری و باطنی و قوانین علم ابدان و ادیان از پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرینش - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - در میان عباد و بلاد منتشر خواهد گردید - چنان که به همین نحو هم شده - و بسا بوده که به کلمات جامعه و بیانات شافیه و حروف و کلمات قصار مطالب بسیار و قواعد کلیه علوم بی‌شمار را بیان می‌فرمودند - چنان که در هر علمی از علوم تقنین قوانین کلیه‌اش از منبع علوم الهیه و مصدر و مظهر فیوضات ربّانیّه

حضرت ختمی مرتبت که شهر علم بوده‌اند و وصی و خلیفه و دامادش و باب شهر علمش علی بن ابی طالب علیه السلام شده است و در دست علمای اعلام هست و در کتب و دفاتر مشحون است ...

و اما آمدن جوانی که به هیئت آدمیان بوده و با ابر از آسمان به نزد آن صاحب ایام قدیم آمده ، همانا باید مراد همان جبرئیل امین علیه السلام بوده [باشد] که از جانب خداوند رب العالمین بر جناب خاتم النبیین - علیه وآله وعلیهم السلام - نازل شده به هیئت و صورت آدمیان - چنان که به همین نحو هم بوده که در عالم ظاهر اکثر اوقات به صورت دحیه کلبی که یکی از مؤمنین و تابعین آن حضرت بوده و با حسن خلق و خلقت مشهور زمان خود بوده. این بود توجیه خواب اول حضرت دانیال نبی علیه السلام .
تمام شد کلام صاحب إقامة الشهود در توجیه این خواب دانیال .

و اما خواب دوم دانیال

خوابی است که در سال سیّم کورش مجوس که به زبان عبری ها اوبلشَئَصَّر می گفته‌اند دیده - چنان که در باب هشتم کتاب خود نوشته که مطلع آن به زبان عبری و ترجمه تمام آن طبق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سال ۱۹۳۲ نوشته می شود:

בְּשֵׁנִית ^۱ שָׁלוֹשׁ ^۲ בְּמַלְכוּת ^۳ בְּלִשְׁטָר ^۴
 הַמֶּלֶךְ ^۵ חָזֹן ^۶ הַנֶּרְאָה ^۷ הַיָּהוּ ^۸
 הַנֶּרְאָה ^۹ אָחִי ^{۱۰} הַנֶּרְאָה ^{۱۱} בְּתַחֲלָה ^{۱۲}

: וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְהָיָה בִּי אֶדָּן וְאֶדָּן
 وَالرَّاهُ بِحַازוֹן וְיִהְיֶה בִּי אֶדָּן וְאֶדָּן
 בְּשׁוֹשַׁן הַבְּרָה אֶשֶׁר בְּעֵילָם
 הַמְּדִינָה וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְאֶדָּן
 הַמְּדִינָה וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְאֶדָּן
 הָאֵתָּה עַל אֶבְרָהָם אֶלָּא
 הָאֵתָּה עַל אֶבְרָהָם אֶלָּא

ترجمه:

آیه ۱: در سال سوم سلطنت بَلْشَصَّرِ پادشاه رؤیایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آن که اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رؤیا نظر کردم و می دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام می باشد بودم و در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولای می باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخ هایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رأی خود عمل نموده، بزرگ می شد. ۵ و حینی که متفکر می بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ - که آن را نزد نهر ایستاده دیدم - آمد و به شدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید، با او بشدت غضبناک شده، قوچ رازد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود. پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش

رهایی دهد. ۸ و بز نر بی نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت، آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر به سوی بادهای اربعه آسمان برآمد. ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمین‌ها بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضد لشکر آسمان‌ها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را بر زمین انداخته، پایمال نمود. [۱۱] و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دائمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید. ۱۲ و لشکری به ضد قربانی دائمی به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداخته و او (موافق رأی خود) عمل نموده، کامیاب گردید. ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می‌گفت پرسید که: رؤیا درباره قربانی دائمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می‌کند تا به کی خواهد بود؟ ۱۴ و او به من گفت: تا دو هزار و سیصد شام و صبح. آن گاه مقدس تطهیر خواهد شد. ۱۵ و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگه شبیه مردی نزد من بایستاد. ۱۶ و آواز آدمی‌ای را از میان نهر اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: ای جبرائیل! این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز. ۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد، و چون آمد، من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: ای پسر انسان! بدان که این رؤیا برای زمان آخر می‌باشد. ۱۸ و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم بر پا داشت. ۱۹ و گفت: اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم؛ زیرا که اینها در زمان معین واقع خواهد شد. ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشند. ۲۱ و آن بز نر ستمبر پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است. ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او - اما نه از قوت او - بر پا خواهند شد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آن گاه پادشاهی سخت‌روی و در مکرها ماهر خواهد برخاست.

۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش، و خرابی‌های عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رأی خود) عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدّسان را هلاک خواهد نمود. ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بغتة^۱ هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رؤیایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است، اما تو رؤیا را بر هم نه؛ زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد. ۲۷ آن گاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رؤیا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید^۲ (انتهی باب هشتم کلام دانیال).

در بیان توضیح و شرح این رؤیا

بنا بر آنچه صاحب کتاب إقامة الشهود شرح داده است به قول خود که گفته: واما توضیح این فصل بتمامها: پس بدان که اولاً مراد از آن قوج دو شاخ که یک شاخش از دیگری بزرگ تر بوده، همانا کورش مجوس و داریوش^۳ است که بعد از بخت النّصر سلطنت نمودند؛ چون زمان این خواب دانیال در اول زمان ایشان بوده.

و اما آن بز نری که ابتداءً با یک شاخ بزرگی در میان دو چشمانش بوده، همانا اسکندر رومی است که بعد از آن دو پادشاه مجوس سلطنت کرده.

و اما آن چهار شاخی که بعد از شکستن آن شاخ بزرگ - که خود اسکندر بوده - [در جایش برآمدند]، همان چهار نفر سرهنگانی [هستند] که از ارکان دولتش بعد از اسکندر اداره امر سلطنت را نمودند.

۱. بغتة: ناگهانی.

۲. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۲-۱۰۱۳، کتاب دانیال، باب ۸.

۳. در مصدر: (داریوش).

و اما آن شاخ کوچکی که از میان آن شاخ‌های چهارگانه بیرون آمد و بزرگ شد و با مقدّسان خدای تعالی جنگید و ستارگان آسمان را به زمین انداخت و بسیار قوی و بزرگ شد و به سمت جنوب و مشرق و مغرب که زمین بیت‌المقدس بوده احاطه نموده، همان پادشاه چهارمین است که بسیار طول کشیده تا زمان ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت بلکه تا زمان بعثت، بلکه آخر ایشان به زمان سلطنت خلفای راشدین منتهی شده - چنان که در خواب بخت النُّصْر و تعبیر حضرت دانیال به همین قسم بیان و توضیحش شده.

و اما سؤال و جواب آن دو نفر مقدّسین ملاً اعلا که از ملائکه بودند و از یکدیگر سؤال نمودند - چنان که در آیه سیزدهم همین فصل است^۱ که این رؤیای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا به کی می‌رسد و مقام مقدّس و لشکر به پایمالی تسلیم کرده خواهد شد؟ و جواب دیگری که به من گفت که: تا به دو هزار و سیصد شبانه روز. آن گاه مقام مقدّس مصفاً خواهد گردید -، پس در این دو آیه جواب و سؤال آن دو نفر ملائکه که به دانیال نبی فهمانیدند آن پادشاه چهارمین را، علمای یهود بیانات و توضیحات چندی کرده‌اند که هیچ کدام موافق با واقع نیست - چنان که بنای ایشان را مکرراً ذکر نمودیم که اغماض از حق‌گویی را همیشه اوقات داشته‌اند و هنوز هم دارند -، ولی آنچه علیین آرامگاه، مؤلف اول، مرحوم میرزا - یعنی: صاحب کتاب منقول الرضائی رحمته الله - فهمیده‌اند و بیانش را در کتاب مستطاب خود با ادله و براهین توضیح فرموده‌اند آن است که: فرمایش آن ملک در خواب دانیال است که بعد از غضب خدای تعالی به تعبیر عبری: **וַיִּצְדַּק** **וַיִּנְצַח** **וַיִּנְצַח** **וַיִּנְצַח** بشود و به فارسی همین معنی است که سابقاً و آنفاً بیان شد - که: مقام مقدّس مصفاً خواهد گردید - و معنی بودن غضب خدای [تعالی] همان است که در زمان آن چهار پادشاه کافر عالم را کفر

۱. در واقع این سؤال و جواب در آیه ۱۳ و ۱۴ این باب ذکر شده‌اند. [ر.ک: کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۳، کتاب

فراگرفته بود و جمیعاً در غضب خدای تعالی بودند و بعد از بعثت حضرت ختمی مرتبت رفع غضب و صفای مقام مقدس ظاهر گردید، بواسطه غلبه آن حضرت بر باقی مانده این چهارگونه پادشاهانی که بودند از بت پرستان که بقیه بخت النُصْر بودند و مجوس که بقیه کورش و داریوش بودند و یهود و نصارا که بقیه یونانیان و قیاصره بودند و با قیاصره اکاسره که سلاطین عجم بودند معاصر بودند و جمیع اینها در زمان پیغمبر آخرالزمان - علیه و آله صلوات الله الملك المنان - تمام شدند؛ چه سلطنت از ایشان گرفته شد و چه به دین و آیین حضرت خاتم النبیین [علیه و آله و علیهم السلام] داخل گردیدند و این مطلب را بعون الله المتعال محسوس کرده ایم در این کتاب مکرراً که در خواب بخت النُصْر و خواب دانیال هر دو همین بیان شده و هر دو خواب هم مطابق بود. در خواب بخت النُصْر تعبیر به فلزات چهارگانه و در آخر بودنِ سوفال به همراهی آهن و در خواب دانیال تعبیر به قوچ دو شاخ که دو سلطان مجوس بوده؛ چون از زمان بخت النُصْر گذشته بود، و بز نر یک شاخ و چهار شاخ بعد از شکستن شاخ بزرگ، همان اسکندر رومی و چهار پادشاه که از سلسله اسکندر بودند، و بعد از چهار شاخ از یکی از آن شاخ های چهارگانه بروز و ظهور یک شاخ کوچک که تعبیر به پادشاه چهارمین شده - نظر به آن که بزرگ شده بود و به سه جهت احاطه نمود: جنوب و مشرق و مغرب -، و به آسمان غلبه کرد بنحوی که ستاره های آسمان را به زمین انداخت، همان دو نوع پادشاهان چهارمین است که یکی از آنها قیاصره بودند که از جمله آنها بود طیطوس که بر اهل بیت المقدس غلبه نموده بود و بیت المقدس را متصرف گردید و همچنین خواب اول دانیال هم به همین قسم بیان شده که چهار حیوان بوده و حیوان آخرین دندان های آهنین داشته و ناخن های آن حیوان از مس بوده و بیان و تعبیرش هم گذشت و تطبیقش هم با سابق و لاحقش گردید.

و باقی مانده در این مقام این مطلب که باید تطبیق آن تاریخ یک هزار سال زمان

چهار پادشاه با این تاریخی که در این فصل هشتم از کتاب دانیال نبی ﷺ نوشته که فرموده: بعد از دو هزار و سیصد شبانه روز مقام مقدس مصفا می شود. در این آیه کلام علمای یهود مختلف است. بعضی توضیح این ایام را به روز کرده اند و بعضی به هفته و بعضی به ماه و می گویند که: گذشته است، و آنچه حق حقیق است و مرحوم میرزا - یعنی: صاحب کتاب منقول الرضائی که از علمای یهود بوده و مستبصر و مسلمان شده - فهمیده از جمع بین آیات و بیانات آن است که مراد از «عرب بُوقِر» همان شام و صبحی است که در زمان حضرت خلیل الرحمن - صلوات الله و سلامه علیه - خداوند سبحان به حضرت نمود در وقتی که وعده اولاد به آن بزرگوار فرموده بود - چنان که در سفر تکوین در فصل پانزدهم تا آخر فصل، بلکه الی چند آیه از فصل شانزدهم همین حکایت را بیان فرموده - و لفظ «عرب بُوقِر» که به معنی شام و صبح است و در کتاب دانیال در فصل هشتم، آیه چهاردهم، فرموده است:

وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي

یعنی: در جواب من آن ملک فرمود به من که: از ابتدای عرب بُوقِر دو هزار و سیصد بگذرد و پینصدق قودش خواهد شد،^۱ و این آیه را باید منزل کرد بر تاریخ وعده خداوند به حضرت ابراهیم از برای دادن اولاد و عهدی که با او بست به زیاد شدن ذریه او که از کثرت مثل خاک از شماره بیرون باشند و وارث زمین ها گردند از رودخانه مصر تا رودخانه فرات و روز میعادگاه بنا بر آنچه از تاریخ کتب تورات و انبیا به دست اهل کتاب بوده است در سنه دو هزار و بیست و هفت از هبوط آدم ﷺ بوده

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۳، کتاب دانیال، باب ۸. از عبارات یاد شده تنها اعداد و ارقام در این ترجمه دیده می شوند.

و از آن تاریخ تا تاریخ تولد جناب ختمی مآب [علیه و آله صلوات الله الملك الوهاب] آنچه گذشته دو هزار و سیصد سال بوده. جمعاً چهار هزار و سیصد و بیست و هفت سال می شود از هبوط آدم علیه السلام.

فعلی هذا این تاریخ وفق می دهد با وعده دادن خدا به حضرت خلیل خود دو نعمت عظمی را: یکی فرزند بسیار دادن و دیگری آن زمین ها را به تصرف ایشان دادن بوده است که باقی مانده از تاریخ دو هزار و سیصد سال می ماند و همین است فرمایش جبرئیل علیه السلام که در جواب دانیال نبی علیه السلام فرموده:

لَا رِبَّ دُونَكَ إِلَّا هُوَ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَطَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ وَنَحْنُ نَعْتَدُ يَوْمَهُ عَرَبٌ بَوَقْرٍ الْبَيْمِ وَشَوْلُوشٍ مَوْتِ

یعنی: شام شد و صبح شد. دو هزار و سیصد شد.^۱

پس معلوم می شود از جمع فی مابین این دو وعده [به قرینه و دلیل آن که هر دو] با هم وفق می دهد، در صورتی که دو هزار و سیصد را به معنی سال بگیریم، نه ماه و هفته و روز - چنان که بعضی از علمای یهود گرفته اند و در سابق هم به آن اشاره شده بود؛ زیرا که در وعده جناب خلیل وعده دادن به ذریه و بسیار کردن ایشان بوده و متصرف شدن و وارث شدن ایشان زمین بیت المقدس را و در خواب دانیال هم وعده آمدن زمان «وینصدق قودش» که آمدن کسی که به آمدنش زمین و مکان مقدس مصفا گردد و خود مصدق انبیای گذشته بوده باشد و با مقدسین ملأ اعلای مربوط بوده باشد، و آن کس به حسب خارج و واقع بجز پیغمبر آخر الزمان [علیه و آله صلوات الله الملك المنان] در آن زمان دو هزار و سیصد سال از وعده [جناب] حضرت ابراهیم بر کسی دیگر راه ندارد و آن حضرت است که در آن تاریخ آمده و همه این علائم با آن جناب هم بوده. و اگر کسی بگوید که: از کجا باید فهمید و دانست که مراد از لفظ «عرب بوقر»

۱. این ترجمه در مصدری که در دست بود یافت نشد.

که در خواب دانیال نبی جبرئیل فرمودند همان صبح و شامی است که به حضرت خلیل خود در آن واقعه نشان داد خداوند - تبارک و تعالی - ؟ شاید مراد روز و شب باشد و به عبارت اخری شبانه روزی مراد باشد - چنان که در مقام تفسیر این فقره در این کتاب‌های فارسیه که مرحوم فاضل خان ترجمه کرده به همان نحو بیان شده، فلذا اسباب اشتباه این مطلب هم گردیده بر جماعت [علمای] یهود که گفته‌اند: مراد از این الفاظ و عبارات همان دو هزار و سیصد شبانه روز است.

جواب این ایراد آن که: این توضیحی که در [این] کتب فارسیه تورات و کتب انبیا شده، یا بواسطه عدم تفرقه ایشان است فی مابین [لفظ] «عرب بوقیر» که به معنی شام و صبح است و لیل و یوم که شب و روز است و یا بواسطه مغشوش کردن ایشان است در این فقرات عمداً از برای القای شبهه بر عوام خود که آن بیچاره - که عالم به لغات عبری و فارسی درست نمی‌باشد - امر بر او مشتبه شود و به همین جهت از آن زمان الی الآن در میان علمای ایشان اختلاف شدیدی به هم رسیده است در بیان توضیح عبارت «عرب بوقیر» که بعضی به معنی ماه و بعضی به معنی روز کرده‌اند و همگی آنها از بیانات سابق معلوم شد که بد فهمیده‌اند و با هیچ یک از آیات بنحوی که بیان شده موافقت نداشته و ندارد.

پس معنی چنین می‌شود که: ای دانیال! از تاریخ همان شام و صبحی که به جدت خلیل خدا در میعاد از همین مطلب مسئول تو خبر داده‌ام در این واقعه و آن واقعه تا زمان آن پیغمبر موعودی که بواسطه آمدن او «ینصدق قودش» خواهد شد، دو هزار و سیصد سال طول خواهد کشید، و به عبارت اخری از تاریخ یوم المیعاد که به اصطلاح عبریان «بین هبة تاریخ» گفته‌اند، از زمان هبوط آدم تا زمان ابراهیم دو هزار و بیست و هفت سال گذشته بود و از زمان ابراهیم تا زمان ولادت حضرت ختمی مرتبت هم دو هزار و سیصد سال باقی مانده بود. پس جمع هر دو تاریخ چهار هزار و سیصد و بیست و هفت سال می‌شود و به همین نحو هم واقع شده از قرار آنچه در کتاب یوحسین و کتاب شئارت یوسف که از کتب معتبره مورخین ایشان است نوشته‌اند. پس معلوم گردید

که «ینصدق قودش» همان جناب ختمی مآب است، لاغیر. این است ملخّص کلام صاحب إقامة الشهود-أعلى الله مقامه^۱.

خواب دیگر دانیال راجع به علائم آخرالزمان

در باب یازدهم از کتاب دانیال مطبوعه فارسیه ۱۹۳۲ در لندن چنین می نویسد: آیه ۱: و در سال اول داریوش مادی من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم. ۲ و الآن تو را به راستی اعلام می نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهد برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود، و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد، همه را به ضدّ مملکت یونان برخواهد انگیخت. ۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد، سلطنت او شکسته خواهد شد و سوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید، اما نه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او می داشت؛ زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان هم داستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود، لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آن که او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد. ۷ و کسی از رمونهای ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و بالشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان

۱. منقول الرضائی، ص ۳۷۲-۳۸۵.

و بت‌های ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گران‌بهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سال‌هایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی - یعنی: با پادشاه شمال - جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی بر پا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت، اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم‌تر از اول بر پا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سال‌ها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آن وقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستم‌کیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رؤیا را ثابت نمایند، اما ایشان خواهند افتاد. ۱۵ پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت، بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آن کس که به ضد وی می‌آید، بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود [و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود. پس در فخر زمین‌ها توقف خواهد نمود] و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل شود و با وی مصالحه کند^۱ و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند، اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس به سوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت، لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد،

۱. در مصدر: (مصالحه خواهد کرد).

بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس به سوی قلعه‌های زمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد. ۲۰ پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت، لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد، نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست، اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله‌ها خواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته^۱ و شکسته خواهند شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند، او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افرشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوت و دل خود را بالشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید، اما یارای مقاومت نخواهد داشت؛ زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند کرد. ۲۶ و آنانی که خوراک او را می‌خورند، او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت؛ زیرا که هنوز تنها^۲ برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم^۳ خواهد بود. پس (بر حسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد. لیکن آخرش مثل اولش

۱. در مصدر: (رُفته).

۲. در مصدر: (انتها).

۳. جازم: جزم‌کننده، قاطع، قصدکننده، کسی که در قصد خود تردید نداشته باشد.

نخواهد بود. ۳۰ و کشتی‌ها از کتیم به ضد او خواهند آمد، لپذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (بر حسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته، به آنانی که عهد مقدس را ترک می‌کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دائمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت. ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت می‌ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد، اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد. ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد. ۳۴ و چون بیفتند، نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد. ۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید شوند؛ زیرا که زمان معین هنوز نیست. ۳۶ و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشان را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد؛ زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود؛ زیرا خویشان را از همه بلندتر خواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را نشناختند با طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه‌های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود. ۴۰ و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با عرابه‌ها و سواران و کشتی‌های بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمین‌ها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد. ۴۱ و به فخر زمین‌ها

وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد، اما اینان - یعنی: آدوم و مؤاب و رؤسای بنی عمون - از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشورها دراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت. ۴۳ و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لُبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت. لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباه کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه‌های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا بر پا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی^۱ نخواهد داشت.^۲

باب دوازدهم از کتاب دانیال

و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان خواهند بود و درخشید تا ابد الآباد. ۴ اما تو - ای دانیال! - کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید. ۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آب‌های نهر ایستاده بود گفت: انتهای این عجایب

۱. معین: یاری کننده، یار و مددکار.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۷-۱۰۱۹، کتاب دانیال، باب ۱۱.

تا به کی خواهد بود؟ ۷ و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آب‌های نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حیّ ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود، و چون پراکندگی قوت قوم مقدّس به انجام رسد، آن گاه همه این امور به اتمام خواهد رسید. ۸ و من شنیدم، اما درک نکردم. پس گفتم: ای آقایم! آخر این امور چه خواهد بود؟ ۹ او جواب داد: ای دانیال! برو؛ زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است. ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفا خواهند گردید و شیرین شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیرین نخواهند فهمید، لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشا به حال آن که انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخرت برو؛ زیرا که مستریح^۱ خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.^۲

تا این جا اخبار دانیال نبی به پایان رسید.

بهره ششم از بخش دوازدهم

بشارت حَبَقُوقِ نبی است که ششصد و بیست و شش سال قبل از حضرت عیسی بوده. زمانی که تسلط بخت النَّصْر کافر بت پرست را بر بنی اسرائیل دید و هر روز ظلم و ستم او بر ایشان زیاد می شد، بسیار محزون و دل‌تنگ بود و با خود فکر می کرد که: آیا چه حکمتی در تسلط و ظلم و جور و مهلت دادن خدا او را در ستمگری است؟ و لذا در مقام تضرع و زاری و مناجات با خدا برآمد و منتظر جواب از پروردگار بود. چنان که در باب اول از کتاب خود نوشته و در باب دوم چنین می نویسد:

۱. مستریح: طالب راحت، خواستار آسایش.

۲. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۹، کتاب دانیال، باب ۱۲.

آیه ۲ از باب دوم:

וְיָעִיבֵנִי וְהִזְהֵה וְיִשְׁאַמְרֵךְ כְּתֹב חֲזֹן
 یعیبمینی بهلهه ویؤمر کتوب حازون

וְכִבֵּד עַל הַלְחֹת לַמַּיִם וְרוּחַ
 وکبار عل هلتوت لمیعم وروص

כְּזֶרַע בּוֹ: דִּי: עוֹד חֲזֹן לַפּוֹעַד
 کوزراع بو: کی: עוד حازون لموعد

וְיַפִּיחַ לְכַף וְלֵא: דִּי: אִם: תִּמְחַמֶּה
 ویفیح לכف ولع: کی: אם: یتمهمه

חֲדָה לֹא: דִּי: כֵּן: כֵּן: לֹא: אַחֵר
 حده لا: کی: بو: بو: لا: آخر

הִנֵּה עֹפְלָה לֵא: דִּי: שִׁשָּׁה נִפְשָׁיו בּוֹ
 هینه عوفلاه لا: کی: یاشراه نشوئ بو

וְיִצְדֵּק בְּאַמּוֹנָתוֹ
 ویصدیق بموناتفو

ترجمه طبق فارسیه مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ میلادی: آیه ۲: پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رؤیا را بنویس و آن را بر لوح‌ها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند. زیرا که رؤیا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می‌شتابد و دروغ نمی‌گوید. اگرچه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در او راست نمی‌باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.^۱

۱. این کلمات در کتاب منقول الرضائی «إدئای» خوانده شده است.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۷، کتاب حبقوق نبی، باب ۲.

در شرح این آیات بدان که این آیات مشعر است بر بشارت به آمدن خاتم الانبیاء ﷺ به چند وجه:

اول آن که: جناب حَبَقُّوق در این آیات لفظ خازون آورده و آن در لغت عبری به معنای نبوت و وحی استعمال شده و در لفظ کلدانی خازون را خزَو می گویند. هم در لغت عتیق و هم در لغت جدید. و آن نیز همان معنی را دارد و چون در این مقام به عبری خازون و به کلدانی خزَو آمده است، می فرماید که: خازون و خزَو خواهد آمد. یعنی: پیغمبر صاحب وحی خواهد آمد در وقت معین. اگرچه تأخیر نماید، برای آمدنش منتظر باش و درنگ نخواهد کرد. و این معنی ظاهر است که نبوت بدون نبی بودن مانند صفتی که موصوف نداشته باشد محال است.

وجه دوم آن که: لفظ قَصْ به معنای انجام و آخر و قیامت است و چون در این مقام حضرت حَبَقُّوق استفسار^۱ از سبب و علت وقوع این امور که عبارت باشد از غلبه بخت نصر بر اورشلیم و هیکل و ارض مقدس [کرده]، در جواب فرموده که: پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد، و بنا بر قول صاحب انیس الأعلام در این دو احتمال می رود: یکی خبر از انجام داشتن و دانستن این که این امور به چه سبب اتفاق افتاده و چه فایده ای بر آن مترتب خواهد بود، از اسراری است که هنوز وقت بروز آن نشده و کشف این راز مختص پیغمبری است که خواهد آمد و تو را فهمیدن آن میسر نیست و آنچه بر تو لازم است همین است که مردم را وادار و خبردار کنی که به آن پیغمبر ایمان بیاورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد و همه اسرار را کشف خواهد کرد و حقایق و دقایق علوم را از برای شما ظاهر خواهد فرمود. پس جناب حَبَقُّوق از آمدن آن پیغمبر خبر داده.

و احتمال دیگر آن که وعده داده است خدا که پیغمبری بفرستد که خبر از انجام - که قیامت است - بدهد و قیامت بر امت او واقع گردد و اسرار قیامت را بتفصیل

۱. استفسار: توضیح و تفسیر خواستن، جو یا شدن، پرسیدن.

کشف خواهد فرمود و دروغ نخواهد گفت و خاطر نشان خواهد کرد که بعد از این عالم عالم دیگری است که در آن جا مظلومین بر ظالمین مسلط خواهند شد، و بنا بر این احتمال نیز صدق این آیه بر پیغمبر آخرالزمان ظاهر است و کمال وضوح و ظهور را دارد؛ چرا که بالغ بر پنج هزار از آیات قرآن و بیشتر از اخبار آن حضرت در ذکر قیامت و احوال آخرت است و تأویلاتی که علمای یهود و نصارا برای این آیات [کرده اند] از قبیل یخ و دروازه است و هیچ مناسبتی ندارد^۱ - چنان که صاحب کتاب إقامة الشهود هم در این مقام بتفصیل بسط کلام داده و گفته است که: بعضی از علمای یهود تأویل و تنزیل به یرمیای پیغمبر نموده اند و بعضی از ایشان به ماشیح که به اعتقاد ما مسلمین حضرت مسیح است، و هر دو تأویل و تنزیل غلط است؛ زیرا که جناب یرمیا خود صادق مصدق بوده و محتاج به تصدیق حقیق نبوده. لاسیما^۲ این معنی بسیار بعید است که حقیق به قول بعضی شاگرد شعیای پیغمبر بوده و مادامی که شعیای زنده بود، حقیق نبوت نمی نمود و بعد از آن که شعیاراً منوچهر شهید نمود، دو سال بعد از آن آمون سلطنت نمود و بعد از آمون ایشبا پادشاه شده و به قول بعضی - چنان که مرقوم شده - حقیق قبول نبوت از منحوم نموده در سنه ۲۲۵۴ از هبوط آدم علیه السلام و صفنیای پیغمبر از حقیق قبول نمود در سنه ۳۲۸۰ و حوُلدها و یرمیای پیغمبر قبول نبوت از صفنیا نمودند از قرار آنچه در کتاب یوحسین بیان شد. فاصله میان یرمیای پیغمبر و اول نبوت حقیق بیست و شش سال بوده و بعلاوه اینها هرگاه حقیق تصدیق یرمیا را کرده باشد، معنی ندارد که سربسته و مجمل خبر دهد و توضیح نماید. همین اجمال گویی حقیق است که باعث شده که تا به حال علمای گذشته و علمای زمان بحث و گفتگو می کنند در این باب و این تأویل را قبول نمی نمایند و رد می کنند.

و بعلاوه هرگاه یرمیای پیغمبر محتاج به مصدق بود، مناسب بود که معاصرینش

۱. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۲. لاسیما: مخصوصاً، بویژه.

- از قبیل صفنیای پیغمبر و حولدهار پیغمبر که بنا بر قول رُدَق و راشه معاصر بوده‌اند با جناب یرمیای پیغمبر - [او را تصدیق کنند]، و بعلاوه یرمیا هم که احتمال کذبی در او نمی‌رفت که محتاج به مصدقی بوده باشد، بعکس پیغمبر موعود که در مذاق یهود بسیار بعید بود که از غیر بنی اسرائیل پیغمبری به این جاه و جلال بیاید و بر این طایفه حسود بسیار ناگوار بوده و هست که مطیع او شوند و ناچار او را تکذیب کرده و می‌کنند - چنان که کردند و می‌کنند. پس نظر به این جهت آن جناب محتاج به مصدقی بوده و هست.

فلذا خداوند مهربان بسیار مُصِرّ و مُبِرِم^۱ بوده در این خبرهایی که درباره آن جناب به همه پیغمبرهای سلف بخصوص پیغمبران بنی اسرائیل داده - بخصوص به کلیمش موسی و شعیا و صفنیا و حَبَقُوق و یرمیا و دیگران -؛ نظر به این که علام الغیوب مطلع بوده بر آنچه بر آن حضرت وارد می‌آمده - از تکذیب‌هایی که از کافه کفار و مشرکین بالنسبه به آن جناب شده، لاسیما از جماعت یهود حسود عنود.

و بعلاوه خود یرمیا خبر نداده است که: این اِنْبَاء^۲ حَبَقُوق برای من بوده است، بعکس جناب ختمی مآب که خبر داده - بنا بر آنچه در قرآن منزل بر آن جناب که خدای تعالی به او خبر داده -، و بعلاوه آن که می‌گوییم: هرگاه تنزیل آیات کتاب حَبَقُوق در حق یرمیا واقعیت داشت و صحیح بود، هرآینه این همه اختلافات در میان علما و مفسرین از قدما و متأخرین از یهود واقع نمی‌شد و بعضی تکذیب بعض دیگر را نمی‌کردند.

چنان که اِبْرَثْنال و امثال او تکذیب کسانی که تأویل به یرمیای پیغمبر کرده‌اند نموده و به وجوهی چند می‌خواسته منزل بر ماشیح که مکرر به آن اشاره شد نماید و هکذا امثال او، و حال این که این تأویل و تنزیل هم مثل تأویل اول که بر یرمیای

۱. مُصِرّ و مُبِرِم: هر دو به معنای اصرار کننده.

۲. اِنْبَاء: خبر دادن، آگاه ساختن.

پیغمبر کرده‌اند و می‌کنند باطل است؛ به دلیل آن که هر کس از علمای یهود که از باب فرار از کلام حق گفتن به ماشیح منزل و تأویل نموده است هر آیه‌ای از آیات تورات و یا کتب سایر انبیا علیهم‌السلام [را] اولاً همه ایشان زمان آمدن ماشیح را به قیامت برده‌اند و ثانیاً متفق القول قائل‌اند که دارای شریعت تازه و احکامی نمی‌باشد که در آن زمان مردم به آن عمل کنند؛ زیرا که در آن زمان مردم محتاج به احکام و شریعتی نیستند، و حال آن که در این جا حضرت حبقوق که خبر آمدن آن پیغمبر را داده، فی الجمله بیان کرده است بعضی از چیزهایی را که در شریعت اوست - که از آن جمله است خبر دادن آن حضرت از قیامت و راستگو هم می‌باشد.

در این صورت آنهایی که این آیات را بر ماشیح تنزیل کرده‌اند، اگر می‌گویند: در قیامت خواهد آمد، جواب همان است که گفته شد - که: در قیامت تکلیف برای بندگان نیست، بلکه در آن زمان جزای اعمال خوب و بد بندگان داده می‌شود، و اگر می‌گویند که: در دنیا خواهد آمد، به ایشان می‌گوییم که: از زمان حبقوق پیغمبر که تاکنون بیش از دو هزار و چهار صد سال است و تا زمان مؤلف کتاب إقامة الشهود بنا بر تصریح او در آن کتاب دو هزار و سیصد و هفتاد سال نوشته، هرگاه بر پیغمبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، منزل نکنیم و از همه ادله واضح و حجج و براهین شافیه کافیه صرف نظر نماییم و ندیده و نشنیده پنداریم، با آن که اعتقاد یهود بر این است که عمر دنیا از هبوط آدم صفی الله تا روز قیامت جمعاً بیش از شش هزار سال نیست - چنان که می‌گویند: از اول دنیا تا دو هزار سال یعنی: از هبوط آدم تا دو هزار سال دنیا و اهلش یتیم بودند و از زمان حضرت موسی و نزول تورات تا دو هزار سال که زمان انبیای بنی اسرائیل بوده دنیا و اهلش قوامی^۱ داشتند و پس از انقطاع نبوت از بنی اسرائیل تا زمان آمدن ماشیح که از زمان مردن عزیر باشد تا آن زمان باز دنیا و اهلش یتیم و سرگردان شدند و از زمان آمدن ماشیح هم تا قیامت که منتها و پایان

۱. قوام: در عربی جمع قائم مقام است.

زمان عمر دنیا است که شش هزار باشد زمانی باقی نمانده است؛ زیرا که به حساب جماعت یهود و بیانات علمای ایشان که از کُماری نقل می‌کنند پنج هزار و چهار صد سال تقریباً گذشته و از زمان خبر دادن پیغمبرشان حَبَقُّوق تاکنون دو هزار و چهار صد سال و کسری است و بنا بر اعتقاد یهود این ماشیحی که می‌گویند و انتظار او را دارند هنوز نیامده و از بقیه شش هزار سال هم که عمر دنیا را می‌دانند تقریباً از ششصد سال کمتر مانده، اولاً بیشتر از مدت عمر دنیا به زعم ایشان گذشته است - چه بی تکلیف بودند، یا با تکلیف.

اگر بگویند که: بی تکلیف بوده‌اند، لازم می‌آید که بگوییم که: این اعتقاد بر خلاف ضرورت جمیع ادیان است، و اگر بگویند که: تکلیف داشته‌اند، می‌گوییم: تکلیف ایشان در این مدت طولانی که خدا برای ایشان پیغمبر نفرستاده چه بوده؟ و بعلاوه از مسامحه نمودن خدا در فرستادن پیغمبری که به زعم ایشان ماشیح باشد با این که مکلف به تکلیف باشند، تکلیف مالایطاق والعیاذ بالله ظلمی است که خدا بر خلائق کرده و ظلم کردن خدا قبیح است و این اعتقاد برخلاف حکم عقل هر صاحب شعوری است و مخالف با ضرورت همه دین‌هاست نسبت به زمان باقی مانده از عمر دنیا.

و اگر بگویند که: هنوز انتظار آمدن ماشیحی که علمای ما گفته‌اند داریم، از ایشان می‌پرسیم که: این ماشیحی که می‌گویید، آیا حضرت روح الله مسیح بن داود است که انتظار آمدن او را دارید، یا نه؟ اگر مراد شما همان مسیح است، می‌گوییم که: آن جناب محلّ صدور احکام و شریعت تازه به اعتقاد جماعت یهود و نصارا نخواهد بود، بلکه مروج طریقت و شریعت حضرت موسی علیه السلام بوده. اما آن پیغمبر موعودی که در تورات موسی و کتب سایر انبیا خبر داده‌اند، آن بزرگوار بعلاوه از علائم بی شماری که بیان شده است باید محلّ صدور احکام و شریعت تازه باشد، و اگر بر غیر حضرت مسیح - که عیسی بن مریم است - منزل کنید، می‌پرسیم که: آیا آن کس از طایفه بنی اسرائیل باید باشد، یا نه؟ اگر بگویید که: از طایفه بنی اسرائیل باید باشد، جواب می‌گوییم: در این صورت لازم می‌کند که بر خدا و جبرئیل و دانیال پیغمبر

که فرموده بعد از هفتاد هفته که به حساب کلمه «شمیطا» چهار صد و نود و یک سال است ختم نبوت از بنی اسرائیل بشود - چنان که در کتاب إقامة الشهود در مقام اثبات موقت بودن تورات و احکامش مفصلاً بیان شده است و هکذا در فصل نهم از کتاب دانیال-^۱ و جمیع متقدمین از علما و مفسرین یهود این معنی را منکر نشده‌اند و دیگران هم نمی‌توانند منکر شوند، و اگر بر غیر بنی اسرائیل آن نبی موعود را منزل کنند، این خلاف گفته خود ایشان خواهد بود؛ زیرا که کسانی از ایشان که قائل به ماشیح شده‌اند او را از اولاد داود پیغمبر نوشته و دانسته‌اند و بعلاوه آنچه که گفته شد حمل آیات منقوله از کتاب حَبَقُوق را به ماشیح منافات دارد با آنچه که نقل شده است از کتاب رُوهَر از علمای ایشان راجع به صفات و احوال ماشیح - چنان که گفته‌اند که: زمانی که ماشیح از آسمان به زمین می‌آید، ملائکه به همراهش می‌آیند و یاوران او هستند و ستونی از آتش از زمین تا به آسمان برایش نصب می‌کنند و اهل مشرق زمین بواسطه روشنی آن ستون به مغرب روند.

بنا بر این گفته و اعتقادی که به ماشیح دارند، کی جرأت دارد که او را تکذیب کند تا این که محتاج به تصدیق حضرت حَبَقُوق بوده باشد؟ زیرا که با این حالت همه مردم او را خواه از روی میل و خواه از روی کراهت مطیع و منقاد او خواهند شد، بخصوص با اعتقادی که جماعت یهود به علمای خودشان داشته و دارند و می‌گویند که: شأن علما در میان سایرین چنان است که هرگاه به هر کدام از ایشان بگویند که: دست راست دست چپ است و یا بعکس مثلاً، باید شنید و الا قتلش لازم می‌شود و او را از جماعت یهود باید بیرون کرد.

پس بنا بر این اعتقاد در خصوص ماشیح ایشان که از آسمان با ملائکه نصرت می‌آید، چگونه ممکن است و جایز برای احدی که احتمال کذب در ماشیح بدهند تا این که محتاج به تصدیق حَبَقُوق بشوند؟ پس بنا بر این تقریر بیان آن تصدیقی که حَبَقُوق فرموده لغو و بی‌فایده خواهد بود، خصوصاً با آن اصرار و تأکید و تکراری که

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۳-۱۰۱۵، کتاب دانیال، باب ۹.

حَبَقُوق در خبرهایی داده است که البته خواهد آمد و تَخَلَّف نخواهد کرد و منتظر باشند که تعویق نخواهد افتاد.

و یهود می گویند که: تا به حال نیامده در این مدّت مدید و تعویق نیفتاده است آمدن او و خلف وعده نشده است. جای بسی تعجّب است از این اعتقاد سخیف که این همه مدّت را بگویند هنوز تعویق نیفتاده و با این همه اختلافات ادیان و طول زمان هنوز آن پیغمبر موعود به وجود نیامده و به اعتقاد خودشان با این زمان کم باقی مانده از عمر دنیا با نداشتن دلیل و برهانی بر مدّعی خود که بتوانند حقیقه به آن استدلال کنند باز انتظار آمدن آن ماشیح موهوم خود را دارند.^۱

(تا این جا مقداری از سخنان صاحب إقامة الشهود را با اندک تغییری در لفظ تمام می کنم و از خداوند متعال برای طالبین طریقه حقه و هدایت یافتن طلب توفیق می نمایم، والسلام علی من اتبع الهدی).

بشارت دیگر از کتاب حَبَقُوق

در آیه ۳ از باب سوم آن کتاب به عبرانی چنین می نویسد: آیه سوم:

| | | | |
|-------------|-----------|-----------|-----------|
| בְּיָדָהּ | בְּיָדָהּ | בְּיָדָהּ | בְּיָדָהּ |
| إِلْوَة | مِیْتَان | یَابُوء | وِنَادُوش |
| مِهْر | | | |
| פָּרָם | סֵלָה | בְּסָה | פִּשְׁמֵם |
| הוֹרָן | | | |
| پاران | سِلاه | کِشاه | شامیم |
| וְהָהָלָתוּ | מִלְאָה | הָאָרֶץ | הָאָרֶץ |
| وینهلأتو | مالاه | ها ارض | ها ارض |

۱. منقول الرضائی، ص ۲۳۱-۲۳۷.

ترجمه طبق مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ م، آیه ۳: خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سیاه، جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست او شعاع ساطع گردید و ستر قوت او در آن جا بود. ۵ پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پاهای او بود. ۶ او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و امتها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تل های ابدی خم شدند. طریق های او جاودانی است. ۷ خیمه های کوشان را در بلا دیدم و چادرهای زمین مَذیان لرزان شد.^۱

توضیح

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام در بشارت ۲۷ در ذیل آیه ۳ از باب ۳ از کتاب حَبَقُوق گفته: مقصود از لفظ «ألوه» و «آله» که به معنی خداست در این موضع مراد ملک خدا و رحمت خدا و وحی خداست. چنان که در مقدمات باب سیم کتاب گذشت که لفظ «ألوه» و «آله» بر ملک در عهد عتیق و جدید به کثرت واقع شده است. اگر فراموش کرده ای بدانجا رجوع کن، و همچنین لفظ خدا بر حضرت موسی که پیغمبر خداست اطلاق گردیده. پس در این جا مراد پیغمبر موعود و حضرت خاتم النبیین ﷺ است که در مکه - که فاران است - مبعوث شده و از آن جا طلوع کرد و به مدینه طیبه هجرت فرمود و مکه در جنوب بیت المقدس واقع گردیده که محل نزول وحی بر حضرت حَبَقُوق همان اورشلیم است که بیت المقدس باشد و یحتمل که مقصود از لفظ خدا ملک نازل بر پیغمبر خاتم باشد در جبل فاران و مراد از قَدُوش - که به معنی مقدس می باشد که از جبل فاران آمد - بعثت آن جناب است.

و جمهور مفسرین اهل کتاب فاران را به مکه تفسیر کرده اند، چه در این موضع و چه در مواضع دیگر از تورات و در سفر اول تورات - یعنی: سفر تکوین - در پاراش هیشاره در جایی که آب زمزم ظاهر شد که مسکن حضرت اسماعیل است - یعنی: در

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

آیه ۲۱ از باب ۲۱ از سفر تکوین - که گفته است در حالات اسماعیل: و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.^۱ پس این آیه صریح است در این که مقصود از فاران مکه است - چنان که جمهور از مفسرین این لفظ را به همین معنی تفسیر کرده اند.

پس حاصل مقصود از این آیه این خواهد بود که نبی موعود که ظاهراً و باطناً طیب و طاهر می باشد، در آخر الزمان از مکه مبعوث خواهد گردید، و بعد از حَبَقُوقِ نَبِیِ هیچ پیغمبری از این مکان مبعوث نگردیده است مگر خاتم الانبیاء ﷺ.

پس آن سرور از جبل فاران مبعوث گردید. جلال او آسمان ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. پرتو او مثل نور بود. نور ظاهر همیشه از جبینش پیدا و نور باطن از زبان معجز بیانش هویدا بود - یعنی: نور هدایت - و از دست وی شعاع ساطع گردید - چنان که در باب معجزات آن حضرت وارد شده که در شب های تاریک نوری از انگشت های مبارکش ساطع بود مانند شمع افروخته - و نور هدایت نیز همیشه از دست مبارکش جاری بود.

و این که در آیه پنجم فرموده: «پیش روی وی و با می رفت» کنایه از این است که مبعوث به شمشیر خواهد بود و دشمنان و مخالفان دین خود را مستأصل خواهد فرمود و آن جناب نظر افکنده، امت ها را پراکنده خواهد ساخت و بزرگ و کوچک مطیع و منقاد امر او خواهند گردید، و مراد از این که فرموده که: «چادرهای زمین مدین از برای آن جناب لرزان شدند» در هنگام ولادت آن جناب چهارده کنگره از طاق کسری خراب شد و مدین که مقر سلطنت سلاطین عجم بود بعد از آن جناب به اندک زمانی از برای امت او مفتوح گردید. پس تمامی کلمات حَبَقُوقِ نَصِّ صَرِیْحِ است در حق خاتم الانبیاء.^۲

۱. کتاب مقدس، ص ۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸.

و در آیه دهم از همین باب گفته است:

رَأَوْا خَنَا يَا حَيْلُو هَانِبِهِمْ زُرُّمِمْ مِمْ

عَبْرَ نَتَم تَهْزُومِمْ مَوْلُو قَوْلُو تَهْزُومِمْ نَاتَنْ

نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ: نَشَأَ:

حَيْلُو هَانِبِهِمْ زُرُّمِمْ مِمْ حَيْلُو هَانِبِهِمْ زُرُّمِمْ مِمْ

: كَزَعَم تَصْعَدُ لِيُصْعَدَ عَمْرُ

أَرْضَ بَأْتِ تَدْرُوشُ كَوَيْشِمِمْ: نَشَأَتِ

لِيُصْعَدَ عَمْرُ لِيُصْعَدَ عَمْرُ لِيُصْعَدَ عَمْرُ

مَحَضَّتْ دَرُوشُ مَبِيَّتْ رَشَاعُ

عَرُوتِ يُوْدُ عَدَّ صَوَارِ سِلَاهُ

آیه ۱۰: کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلابها جاری شد. لجه آواز خود را

داد و دست‌های خود را به بالا برافراشت. ۱۱ آفتاب و ماه در برج‌های خود ایستادند از نور تیرهایت و از پرتو نیزه بَرّاق تو برفتند. ۱۲ با غضب در جهان خرامیدی و با خشم اَمّت‌ها را پایمال نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خود و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیریران زدی و اساس آنها را تا به گردن عریان نمودی، سیلاه. ۱. مرحوم نراقی - علیه الرحمه - در کتاب سیف الأُمَّة ترجمه این آیات را از ترجمه دیگر چنین بیان کرده: ۱۰ چون تو را ببینند کوه‌ها، ترسناک شوند و دریاچه خشک شود. ۱۱ و آفتاب و ماه اطاعت کنند و به نور تیرهای تو روشنی نیزه تو به راه خواهند رفت. ۱۲ و خشم تو زمین را پایمال خواهد کرد. ۱۳ و بیرون آیی به خلاصی اَمّت و همراه وصی خود، و بکشی سرکرده خانه ستمکار را و خالی کرده بت‌های آن را از پایین تا بالا و لعن کرده به تاج‌های او.

«ترسیدن کوه‌ها» یا مراد پادشاهان است - همچنان که بعضی گفته‌اند - یا اهل کوه‌ها، و «خشک شدن» دریاچه واضح است؛ چه به مولود همایون آن حضرت دریاچه ساوه خشک شد و «اطاعت آفتاب و ماه» ظاهر است که اشاره به ردّ شمس است. و شَقّ قمر هر دو با جناب محمّدی [ﷺ] واقع شده، و تیر و نیزه او باعث ترویج دین و روشنی عالم شد، و صدق همه در غایت ظهور است. ملاحظه کنید این عبارت را و ببینید اوّل کسی که به آن حضرت ایمان آورد وصی او بود. پس همراه بیرون آمد. ۳ (انتهی کلام نراقی ﷺ)

و در إقامة الشهود از کتاب کُمّارای سن هدرین نقل کرده که در فصل پنجاه و سیّم آن کتاب گفته مطالبی را که از آن جمله موقت بودن تورات و احکام آن است و خبر دادن از آمدن پیغمبر دیگر و تعیین زمان و مکانش و این که ربّی آبأهُ - که یکی از مفسّرین

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

۲. در مصدر: (پی‌های).

۳. سیف الأُمَّة و برهان الملة، ص ۱۲۶.

معمدین بوده - نقل نموده و روایت کرده از ربی یوحنا^۱ که گفت: آن پیغمبر موعودی که می آید، هرگاه به تو بگوید که: از جمیع احکام تورات دست بردار، باید دست برداشت، بجز آن که آن پیغمبر موعود ما را امر به بت پرستی نماید که در این موضوع اطاعتش نمی باید کرد، اگرچه فی المثل شق القمر بنماید و یارد شمس کند، و شبیه ای نیست اگرچه ابتدای نوشتن کُماری در زمان آبادی بیت المقدس ثانی بوده، ولی بعد از خرابی آن هم تا یکصد و هفتاد سال دیگر علمای مفسرین و متقدمین ایشان آن کتاب را هنوز می نوشتند و در بلاد چاپ می کردند و با این حال به ذات ذوالجلال هرگاه آن علمای متقدمین مفسرین ایشان درک زمان پیغمبر آخرالزمان را می کردند با این مراتب علمیه ای که دارا بوده اند و با این حجّت هایی که بر قلم و زبان هاشان جاری شده، البتّه یقیناً ایمان به آن جناب می آوردند.

و نیز در همین حکایتی که ربی آباهو از ربی یوحنا^۲ کرده و در کُماری خود نوشته اشعار به چندین مطلب دارد و اشاره و تصریح شده به نحو کنایه؛ زیرا که کنایه نزد صاحبان عقول دلالتش بیشتر و ابلغ از تصریح است.

یکی آن که گفته است: اولاً پیغمبری که می آید هرگاه بگوید که: «دست از جمیع احکام تورات بردارید» باید از او پذیرفت. این فقره اشعار دارد بر ناسخ بودن دین مبین آن پیغمبر خاتمی که می آید.

و فقره دوم که فرموده: «مگر آن که امر به بت پرستی کند» همین جمله مشعر است بر این که آن جناب نسبت به مشرکین و بت پرستان عداوتش بیشتر می باشد و کمال اهتمام را در دفع ایشان دارد.

و فقره سوم آن که فرمود: اگرچه برایت رد شمس نماید، یا شق القمر کند. این هم اشاره به این معنی است که آن پیغمبر موعود این گونه معجزات از او صادر می شود - چنان که از حضرت محمد هر دو آنها صادر شد ﷺ بنحوی که مشرکین عرب و فرقه

۱ و ۲. در بالای «یو» در نسخه نوشته شده: (خل).

یهودی که در مدینه و اطراف آن بودند نتوانستند پس از دیدن آن انکار کنند و از روی عناد حمل به سحر و جادو کردند.

و این جمله‌ای که گفته: «هرگاه آن پیغمبر موعود بگوید: دست از جمیع احکام تورات بردار» از باب مبالغه است، نه این که حقیقتاً آن حضرت چنین کلامی را بگوید؛ زیرا که در همان کتاب کماری معروف ایشان در فصل یکصد و شصت و ششم گفته است که: درس خواندیم در مدرسهٔ الیاهو که به اعتقاد بعضی حضرت خضر نبی علیه السلام باشد که فرمودند: عمر دنیا شش هزار سال است. از اول هبوط آدم علیه السلام تا روز قیامت دو هزار سال به بیهودگی گذشت و دو هزار سال هم زمان تورات بوده و بعد از آن ایضاً دو هزار سال دیگر زمان ماشیح بوده. بواسطهٔ معاصی عباد از میان خلائق بیرون رفته و مجدداً عالم را یتیم نموده.

و نوشته است که: الیاهو گفت به ربی یهودا برادر ربی سیلا حاصید - یعنی: صدیق - که عمر دنیا کمتر از هشتاد و پنج یوبل نیست و در یوبل آخرین بن دود می آید - یعنی: پسر عمو. ربی یهودا پرسید: در اول و یا آخر آن؟ گفت: نمی دانم. سؤال کرد که: تمام می شود، یا نه؟ گفت: نمی دانم. و ربی ایشای گفت که: چنین فرمود - یعنی: الیاهو - به او - یعنی: به ربی یهودا - تا به این جا - یعنی: پیش از یوبل آخرین - امید مدار و از آن به بعد را منتظر باش.

پس از نقل این مطالب صاحب إقامة الشهود گفته: توضیح آن که: از این بیاناتی که در کتاب معتبر خود از الیاهو که خضرش می دانند بواسطهٔ ربی یهودا نقل کرده اند چنین مفهوم و مستفاد می شود که آمدن ماشیح بعد از چهار هزار سال است. در این جا آن فقره‌ای را که گفته: «بواسطهٔ کثرت معاصی خلائق ماشیح از میان خلق بیرون رفته» این نشانه‌ای است که از جناب روح الله مسیح بن داود داده که بواسطهٔ طغیان اسرائیلیان که در صدد قتل آن حضرت برآمدند خداوند تعالی آن پیغمبر مرسل خود را که مکمل طریقه و آیین جناب کلیم الرحمن بوده به آسمان چهارم بالا برده و بندگان خدا را به درد یتیمی و مفارقت خود مبتلا فرموده؛ زیرا که پیغمبر نسبت به امتش به

منزله پدر مهربان است، بلکه حقیقتاً پدر روحانی رعایا و برایا می باشد و بعلاوه از این مطلب مطلب دیگر هم از آن بیان فهمیده شده که اجمالاً موقت بودن احکام تورات را می رساند، در آن جا که گفت: دو هزار سال زمان تورات بوده، و ممکن است که مراد از ماشیحی که بعد از چهار هزار سال از هبوط آدم صلی الله علیه و آله باید بیاید همان پیغمبر موعود باشد که باید بیاید و مردم را تکمیل نماید و خبر انجام و قیامت را به ایشان بدهد و از اولاد حضرت ذبیح الله اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هم بوده باشد، به قرینه عبارت بعد که الیاهو به ربی یهوداه برادر ربی سیلا حاصید فرموده که: این دنیا کمتر از هشتاد و پنج یوبل نخواهد بود و در یوبل آخرین بن دود - یعنی: فاضل؛ یعنی: پسر عمو - خواهد آمد و آنچه سؤال کردند - که: این پسر عمو کی می آید؟ در اول یوبل آخرین است و یا آخر آن و یا بعد از آن؟ - مجمل و گذاشت و بیانی نفرمود. همان قدر فرمود که: قبل از یوبل آخر امید مدار و بعد را منتظر باش.

از قرار حساب کُماری که هر یوبلی پنجاه سال قمری است، چهار هزار و دو بیست و پنجاه سال تمام آن هشتاد و پنج یوبل می شود و از این تاریخ با تاریخی که بعد ذکر می شود چنان مستفاد می گردد که این تاریخ اول تاریخ ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت را خبر می دهد و تاریخ دوم که می فرماید: ربی یوحنا بن تهلیفا گفت به ربی اسحاق که: آدمی را یافتم که طوماری در دست داشت به خط موصلی و به لفظ تورات. گفتم به آن مرد که: این طومار را از کجا آوردی؟ آن مرد گفت که: در میان لشکر رومی مزدور و اجیر بودم. در میان خزائن روم این طومار را یافتم. ربی حنا^۱ بن تهلیفا گفت که: دیدم نوشته است که بعد از انقضای مدت چهار هزار و دو بیست و نود و یک سال بعد از خلقت حضرت آدم صلی الله علیه و آله عالم یتیم خواهد شد - یعنی: بعضی از ایشان به چنگ نهنگان^۲ و بعضی از ایشان به چنگ یا جوج و مأجوج گرفتار

۱. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (یوحنا خل).

۲. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (پلنگان، خل).

شوند - و مابقی از ایام تا شش هزار سال ایام ماشیح بن داود است که خواهد آمد، و تفاوت عبارت این تاریخ طومار با تاریخ اول که تاریخ فرموده الیاهو است و تاریخ هشتاد و پنج یوبل از چند بابت می باشد.

اول آن که: چهل و یک سال مابه التفاوت این دو تاریخ است. پس بنا بر این که تاریخ اول را منزل کنیم بر تاریخ ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت - چنان که منزل کردیم -، این تاریخ را هم نیز باید منزل کنیم بر تاریخ بعثت آن حضرت که بعد از چهل سال در سال نود و یکم آن حضرت ﷺ مبعوث به رسالت شده در جبل فاران - که مکان تجلی سوم خداوند سبحان بوده؛ چنان که در سابق به آن اشاره شد.^۱

و جهت دوم این که: در این تاریخ ثانی بعد از خبر از یتیم شدن عالم ابتلای خلائق را بیان فرموده که در آن زمان یتیمی عالم مردم مبتلا می گردند به چنگ نهنگان^۲ و بعضی از ایشان به چنگ یاجوج و ماجوج. تطبیق این عبارت را که با تواریخ دیگر می کنیم، باید مراد ابتلای مردم باشد به غیر از یتیم شدن بنی اسرائیل به بیرون رفتن حضرت مسیح بن داود ﷺ و بالا رفتنشان به آسمان به خرابی بیت المقدس ثانی و تسلط سلاطین جور که به هم رسیدند - از سلاطین روم و سلاطین عجم - و مراد از یاجوج و ماجوج ظاهراً به شیاطین انسی و جتی است که بعد از جناب عیسی بن مریم در مدت چهار صد سال و به روایتی بیشتر خلائق را گمراه کرده بودند و به طرق مختلفه باطله حتی بت پرستی را داشته بودند تا آن که پیغمبر موعود بن دود که پسر عموی جماعت بنی اسرائیل بود و از اولاد حضرت اسماعیل برادر بزرگ والد ماجد حضرت اسرائیل بود مبعوث به رسالت گردید و بندگان خدا را از چنگ پلنگان^۳ و پهلوانان و شجاعان عرب و عجم از مشرکین و یهود و مجوس خلاصی بخشید و به

۱. ر.ک: جزء ۴، صفحه ۱۲۴.

۲. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (پلنگان، خل).

۳. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (نهنگان، خل).

قوت ایمان و توحید خداوند سبحان جمیع سرکشان عرب و عجم را ذلیل و منقاد فرموده و از چنگال تیز شیاطین انسی و جنّی از کهنه^۱ و ساحران روزگار از قبیل کهنه معاصرین خاتم الانبیاء که در شام و یمن و مکه معظمه و غیر آنها بوده‌اند - از قبیل زرقاء یمانی و سطیح شامی - نجات بخشید.

و اما جهت سوم از تفاوت عبارتی که این دو تاریخ دارند آن عبارت آخر است که گفته است: و مابقی از شش هزار سال ماشیح - که مسیح بن داود است - خواهد آمد. در این مقام بعد از آن که ثابت نمودیم از آیات گذشته و ادله‌ای که قبلاً بیان کردیم که مسیح بن داود پیش از زمان خاتم الانبیاء در جبل ساعیر مبعوث گردید و مروج طریقه موسای کلیم الله بود و از ظلم یهود خدای متعال با بدن عنصری او را به آسمان بالا برد و او را در آسمان چهارم نگاه داشته، پس مراد از این که در این عبارت تاریخ دوم گفته همان تاریخ اول است که فرمود: در یوبیل آخرین بن دود می آید - چنان که در همان تاریخ هم آن بزرگوار که از حیث نسب پسر عموی جماعت اسرائیلیان است آمده و ادعای نبوت هم فرموده و مدعی خاتمیت هم بوده و بر طبق ادعای خود اقامه شهود و بیّنات و اظهار معجزات و اضحات پی در پی نموده به همه قسم، حتی آن که از برای دلیل خاتمیت معجزات باقیه هم آورده که از جمله آنها قرآن است که در تمام زمانها تا قیام قیامت باقی باشد و در زمان حیات و پیغمبری خودش که مدت بیست و سه سال بوده با آن که معاصرینش اغلب از فصحای عرب بودند احدی نتوانسته است که یک سوره مثلش نظیری بیاورد، هر چند آن سوره کوچکترین تمام سوره‌های آن باشد.

و شاید این تفاوت عبارت هم از نسخه نویسنده‌گان باشد و به قرائن خارجیّه و داخلیّه و نظر به آنچه که واقع را هم ثابت نمودیم، باید مراد در هر دو مقام و هر دو تاریخ همان بن دود - که پسر عمو است - بوده باشد.

و بعلاوه صاحب کتاب منقول الرضائی [تمسک کرده] به و جوهی که ذکر می شود که

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیبگو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

به اسماع جماعت یهود موافقتش بیشتر است و به آنها می توان استدلال نمود. از آن جمله است آن که: هرگاه علمای یهود که عادتشان حجت بنی اسرائیلی گرفتن است، عکس گفته ما بگویند و بن دود را منزل بر ماشیح - که مسیح بن داود است - کنند و بگویند: مراد از بن دود بن داود به اشباع واو است، جواب می گوئیم که: اولاً تفاوت لفظی در میان این دو لفظ - یعنی: دود و داود - به حسب کتابت هست - چنان که در تورات و کتب انبیا و کماری آنچه «بن داود» به نظر آمده کلاً با اشباع است در خط عبری و لغت عبری با اشباع کسره که علامت آن در کتابت سه نقطه است که در زیر حرف می گذارند و یا آن که به لفظ «یا» تعبیر می کنند و «داوید» می نویسند و می گویند و مراد از آن هم بر حسب معنی پسر داود نبی می باشد.

و اما در تعبیر عبری - چنان که در قرآن و کتب اخبار است - با اشباع به ضمّه می نویسند و تعبیر می کنند، ولی دُود که به معنی عمو است بدون اشباع با «یا» و یا «واو» نوشته می شود و گفته می شود - چنان که در کتاب تاریخ اول ایام در فصل بیست و هفتم، آیه سی و سیم لفظ دُود و داود بلا اشباع را به معنی عمو تعبیر کرده و با اشباع را به معنای داود نبی ﷺ، و کتابت هر دو را به این نحو نوشته:

| | | |
|--------------|--------|--------|
| וַיְהוּנָתָן | דָּוִד | דָּוִד |
| و یهونان | دود | داوید |

یعنی: و یهوناتان عموی داود.^۱

شاهد در این آیه تفاوت بین دو لفظ دود و داوید است که در تلفظ و کتابت هر دو با هم تفاوت دارند. دُود به معنی عمو و داوید اسم است برای داود. دُود سه حرفی است و داوید چهار حرفی است.

و شاهد دیگر در تورات در سفر لاویان، باب بیست و پنجم، آیه چهل و نهم چنین

۱. کتاب مقدس، ص ۵۲۲، کتاب اول تاریخ، باب ۲۷، آیه ۳۲.

نوشته است: **אִזְ דָּוִד אִזְ בֶּן דָּוִד**
اَوْ دَوْد اَوْ بِن دُوْد

(یعنی): یا عمویش، یا پسر عمویش.^۱

پس از این مثال‌ها واضح و معلوم گردید که این دو لفظ هم در تلفظ و هم در کتابت و هم در معنی با هم تفاوت دارد و منزل کردن بن دود - که به معنای پسر عموست - بر بن داود - که پسر داود باشد - بدون قرینه دلیل و معنی ندارد و همچنین تنزیل بن داود بر بن دود که ادله و شواهدی بر آن به قاعده تفسیر و توضیح که در کتب مفسرین و شارحین بیان شده بسیار است که قسمتی از آنها قبلاً ذکر شد از خبر دادن موسی - که: پیغمبری از میان برادران شما می‌آید مثل من - و کلامی هم در آن نیست که مراد از برادران شما همان معنی پسر عمو است که در کما ری نوشته شده است؛ زیرا که اولادِ قدار و جناب اسماعیل با بنی اسرائیل چنان که پدران ایشان برادر بودند، پسران ایشان را هم به تعبیری که در لغت بنی اسرائیل متداول بوده به همین جهت عمو و پسر عمو هم گفته شده^۲ (انتهی کلام صاحب منقول الرضائی).

بهره هفتم از بخش دوازدهم

از جمله ادله بر اثبات نبوت خاتم الانبیاء ﷺ اخبار وحی کودک است که علمای یهود تعبیر کرده‌اند به نبوت هیلد و گفتار او را صحیفه نحرمان نامیده‌اند و او کودکی بوده که بنا بر قول ایشان هفتاد سال پیش از بعثت خاتم الانبیاء ﷺ در قریه‌ای از قرای بیت المقدس که آن را کوفیر برعم نامیده‌اند نزدیک به بلده صفات متولد شده که پدر او ربی پنحاس و مادر او راحیل نامیده می‌شدند و ترجمه حالات او را این طور نقل کرده‌اند - چنان که در هدایة الطالبین و إقامة الشهود و سیف الأمة و انیس الأعلام گفته‌اند - که:

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵۲، تورات، سفر لویان، باب ۲۵.

۲. منقول الرضائی، ص ۲۴۰-۲۴۷.

در بنی اسرائیل و نیکان از ایشان مردی بوده به نام ربی پنحاس که جماعت یهود و معاصرینش - بلکه دیگران از لاحقین - همگی او را به نیکی یاد کرده‌اند و همه بالاتفاق او و زوجه‌اش راحیل را از خوبان می‌دانستند و می‌دانند و ایشان را تا هفتاد سال پیش از بعثت حضرت ختمی مرتبت اولادی نشده بود و از این باب بسیار دلتنگ بودند، بخصوص زوجه او که همیشه اوقات از خدا طلب اولاد می‌کرد و با حضرت قاضی الحاجات برای پیدا کردن فرزند تضرع و زاری می‌نمود به اندازه‌ای که دل شوهرش ربی پنحاس به حال او سوخت و با همدیگر برای یافتن فرزند به دعا و زاری پرداختند و خداوند متعال تیر دعای ایشان را به هدف اجابت رسانید. پس از مدّت کمی آثار حمل در راحیل ظاهر شد و بعد از شش ماه در صبح پنجشنبه اول ماه تشرین^۱ از مادر متولد شد و در آن روز مدّت چهار صد و بیست سال از خرابی بیت المقدس ثانی گذشته بود و پدر و مادر آن طفل او را به نام جدش نَحمان حَطوفاه نامیدند، و چون متولد شد آن طفل، به سجده افتاد و بعد از آن که سر را از سجده برداشت، به تکلم درآمد و گفت: ای مادر من! در این پرده آسمان که شما می‌بینید در بالای آن نهصد و پنجاه پرده است و بر بالای این پرده‌ها چهار حیوان است و بر بالای آن چهار حیوان کرسی بلند پایه‌ای است و بر بالای آن کرسی آتش سوزاننده‌ای است و بالای آن کرسی خدمتکارانی هستند از آتش.

چون پدرش ربی پنحاس این سخنان را از طفل خود شنید، به هیبت فرمود که: خاموش باش، و طفل خود را منع کرد از سخن گفتن. پس آن طفل دیگر سخن نگفت تا مدّت دوازده سال تمام و در این مدّت مدید باز مادر آن طفل بسیار نگران و دلتنگ شد از لال شدن و تکلم نکردن آن طفل و بسیار بی‌تابی می‌نمود بنحوی که به مردن او راضی شده بود و می‌گفت: ای کاش متولد نشده بود این طفل برای ما که سبب هم و غم ما گردد! تا این که آخر کار مادرش نَحمان حَطوفاه را آورد خدمت پدرش

۱. تشرین: نام دو ماه از ماه‌های رومی: تشرین اول و تشرین دوم بین ایلول و کانون اول. در تقویم شمسی بعضی از کشورهای عربی تشرین اول مطابق با ماه اکتبر و تشرین ثانی مطابق ماه نوامبر است.

ربّی پنحاس و از او درخواست کرد که در حقّ آن طفل دعایی کند که زبانش باز شود و به حالت اول برگردد و خداوند او را به زبان آورد. ربّی پنحاس گفت: تو آرزو داری که این طفل سخن بگوید، ولی اگر گویا گردد سخنانی را بر زبان جاری می‌کند که خلاق را از سخنانش وحشت و خوف حاصل شود. باز مادرش اصرار را از حد گذرانید و از شوهر خود خواهش کرد که: تمناً دارم که در حقّ او دعا کنی که به زبان آید، ولی سربسته و مجمل سخن گوید که کسی از سخنانش وحشت نکند. ربّی پنحاس دهان به دهان طفلش گذاشت و او را رخصت داد که سخن نگوید مگر سربسته. پس از این که پدر پسر را رخصت داد در تکلم، آن طفل شروع کرد به سخن گفتن در سه فصل به ترتیب حروف ابجد.

فصل اول: از الف تا تاء قرشت، و فصل دوم: از تاء قرشت تا الف، و فصل سوم: از الف نیز تا تاء قرشت، و از جمله بیست و چهار جمله از آنها مفهوم شده که آنها شرح کرده شده و بقیه در بوته اجمال و ابهام باقی مانده و در آخر کلماتش گفت که: شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد، و پس از چندی آن طفل به عالم بقا رحلت نمود و مادر را به مصیبت خود مبتلا کرد و او [را] در قریه کفر برغم که از قراء بیت المقدس و مسقط الرأس او بود دفن کردند.^۱

مرحوم نراقی رحمته الله در کتاب سیف الأئمة فرموده است که: در صحیفه نحرمان بن پنحاس که از آن به نبوت هیلد تعبیر می‌کنند و در آن تصریح به نام نامی و اسم گرامی و سایر اوصاف آن بزرگوار - یعنی: خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - شده، به این جهت همچنان که صاحب محضر الشهود - که از اعظم علمای یهود در این زمان بود و به شرف اسلام مشرف شد - ذکر نموده که: علمای یهود بقدر وسع و طاقت سعی در اخفای کتاب مذکور نموده، چنان کردند که بلکه کسی از آن خبر نداشته باشد، ولیکن نظر به این که حق باید ظاهر شود نتوانستند.

۱. منقول الرضائی، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۴۱-۴۳.

و در محضر الشهود می گوید که: نسخه ای از آن در دارالعباد یزد به نظر والد فقیر که اعلم از جمیع طایفه خود بود رسید و چون فهمیدن اکثر فقرات آن مشکل و ابهام تمام دارد و در معانی آن تأمل کرد، بسیاری را تفسیر کرد و بعضی در پرده ابهام ماند. پس می گوید: فقیر در آنها تأمل بسیار کرده، بعضی دیگر از فقرات را فهمید.

نراقی مرحوم پس از نقل کردن این کلمات از کتاب محضر الشهود می فرماید: مؤلف گوید که: با وجود این صاحب محضر الشهود بسیاری از فقرات را گفته: «ابهام دارد» و متعرض آنها و بیان آنها نشده و حقیر در حین تألیف این کتاب - یعنی: سیف الأمة - در صدد تفحص و تحصیل آن صحیفه برآمده و در کتابخانه ملاموشه یهودی که در این عصر در میانه یهود در غایت اشتها و مرجع اکثر بود آن را یافتم و به اتفاق جمعی از علمای یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری نموده، در آن فقرات تأمل شد، تا آن که بعضی فقرات دیگر آن حل شد و بعضی دیگر در ابهام باقی ماند^۱ (انتهی کلام نراقی).

و در إقامة الشهود گفته است که:^۲ چون مفاد این انبآت غیبیه که این طفل کرده آن است که از تمام این سه فصل در وحی کودک - که در میان بنی اسرائیل نبوت هیلد مشهور است - خبر دادن و بشارت دادن به آمدن پیغمبر آخر الزمان ﷺ است و ذکر اوصاف حمیده آن جناب و اخبار و انباء به وقایعی که بعد از آن جناب تا زمان ظهور مهدی آل محمد ﷺ و هبوط حضرت عیسی ﷺ و زنده شدن مردگان و رجعت است، چنان که بسیاری از اینها مستفاد از این سه فصل وحی شده و می شود و اشکال بسیار داشته و دارد فهمیدنش، اولاً بواسطه اجمالاتی که بیان شده و ثانیاً به علت رمز بودن آن و ثالثاً به علت آن که بسیاری از آنها هنوز واقع نشده، ولی با این همه اشکالاتی که داشته و دارد علمای مفسرین و اهل لغت ایشان آنچه را که باید بفهمند از این انبآت

۱. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. از این جا تا حدود سی و پنج صفحه، مطالب از کتاب منقول الرضائی، ص ۲۹۳-۳۴۷ آورده شده است.

فهمیده‌اند و به همین واسطه که اقوا شاهد و گواه است بر حقیقت این دین مبین متین مستحکم سید المرسلین و خاتم النبیین - صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم أجمعین -، فلذا بواسطة اخفای این شواهد صدق همیشه اوقات در مقام بیان نبوده و نیستند؛ نظر به آنچه در ایشان غالباً بوده و هست از اوصاف ذمیمه از حسد و عناد و کینه و بغضی که حق تعالی در کتاب هوشع^۱ و سایر موارد از کتب انبیای سلف علیهم السلام از ایشان خبر داده و ایشان به این اوصاف ذمیمه مذمت کرده شده‌اند، بلکه در مقام پنهان کردن ایشان اصل نسخه آن کتاب را بوده‌اند، ولی نظر به این که گفتیم: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲، از آن کتاب نسخه صحیح‌های در کنف حفظ حفیظ متعال باقی بوده، تا زمانی [که] کتابی از کتب بنی اسرائیل که موسوم به نعید و میضواهارا به قالب‌خانه برده بودند که منطبش نمایند، از مقارنات اتفاتیه این نسخه صحیح و وحی کودک که موسوم به نبوت هیلد بوده با آن کتابی که مقصود یهود بر انطباعش بود در یک جلد بوده و به نظر علمای آن زمان هم رسیده و همگی بر صحت هر دو نسخه شهادت داده بودند - از برای آن که عمل کارخانه انطباع و قالب و چاپ بر این است که هر نسخه‌ای را که بخواهند منطب کنند، تا کمال دقت در صحتش نکرده باشند و نکنند، متصدی انطباعش نمی‌شوند کلیتاً، لاسیما در کارخانه‌های دولتی - و بعد از انطباع آن کتاب نسخه‌ای از آن چاپ به دست این مستبصر به دین الله به یمن و برکت این دین و اهلش در دارالخلافة تهران - صانها الله تعالی عن الحدثان -^۳ آمد و کمال اهتمام را در توضیح و تفسیر و ترجمه‌اش بقدر الوسع والطاقة نمودم و آنچه را که منحل گردید از این سه فصل از وحی کودک به قلم بیان آوردم و بر صفحات این کتاب مستطاب نگارش نمودم تا آن که بر جماعت یهود

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۰-۱۰۲۹، کتاب هوشع.

۲. سوره صف، آیه ۸.

۳. خداوند آن را از جمیع حوادث مصون و محفوظ بدارد.

ایضاً حجّتی گردد شافی و دلیلی گردد وافی، و تمام این سه فصل از وحی کودک به سه قسم بیان شده:

قسم اول از الف شروع شده به ترتیب حروف ابجد، و قسم دوم از تاء قرشت که کلمه آخر ابجد است [شروع شده]، و قسم سوم عکس ثانی. اما قسم اول در حرف الف فرموده:

حرف الف

اَتِيَا اَوْمِيَتَا
 اَمْنَا مَزْعَرَعُ بِيْرَا يَانَا
 لَادِرَا هِدْمِيَا
 عَبِيْدَا بِيْدُ بِيْنِ اَمْنَا

یعنی: بعد از این بیاید اَمّت و گروهی که متزلزل سازند عالم را و کرده شود خرابی‌ها و خاموشی‌ها به دست پسر کنیزک. در سابق از آیات تورات گذشت که هاجر والدة ماجده حضرت اسماعیل بالنسبه به ساره و شوهرش جناب خلیل الرحمن - علیه و علی ذرّيته الطاهرة آلاف التحية والسلام - کنیز خوانده شده و در این جا این وحی را هم به اصطلاح تورات فرموده است در فقره «بِيْدُ بِيْنِ اَمْنَا» و فقره اول که خبر از آمدن گروه و اَمّت داده مراد اَمّت مرحومه پیغمبر آخر الزمان - علیه وآله صلوات الله الملك المنان - می باشد.

و فقره دوم که فرموده: «متزلزل سازند عالم را» مراد همان رُعب و ترسی بوده که از جناب ختمی مآب و لشکر و اصحابش در دل‌های خلائق به هم رسید که با قلت جمعیتشان غالباً غلبه می نمودند بر جماعت کثیره از لشکرها - چنان که از این معنی در قرآن خداوند سبحان اشاره فرموده که: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛

یعنی: چه بسیار که لشکر قلیلی که غالب شده‌اند مر لشکر بسیاری را به اذن باری تعالی؛ چنان که در کتب تواریخ و سیر و اخبار مشحون است از غزوات جناب ختمی مآب و بعد از آن جناب از فتوحات اصحاب آن جناب با لشکر قلیلی از اعراب بادیه و غلبه ایشان بر سلاطین روی زمین از قبیل قیاصره و اکاسره و غیرهما و این غلبه از بدیهیات اولیة هر ذی شعوری است که نبوده بجز از باطن شرع و دین مبین مستحکم سید المرسلین و تأییدات و تسدیدات اله العالمین، فالحمد لله رب العالمین.

و فقره نالته که فرموده: «و کرده شود خرابی‌ها» مراد خراب شدن قلاع خیبر و سایر شهرهایی [است] که از یهود و نصارا و مجوس در اطراف مدینه طیبه و مکه معظمه و غیرهما بواسطه فتوحاتی [خراب شده] که اولاً در زمان آن حضرت واقع شده و ثانیاً در زمان خلفای راشدین آن حضرت - سلام الله علیه.

و مراد از فقره چهارم که فرمود: «و خاموشی‌ها به دست پسر کنیزک» ممکن است که اولاً خاموش شدن آتشکده فارس [باشد] که محل پرستیدن جماعت آتش پرست بوده به ولادت با سعادت آن حضرت و ثانیاً خاموش شدن آتش‌های محاربه و مجادله و معارکه [باشد] که در زمان جاهلیت در میان اعراب بوده که همیشه در آن زمان آتش حرب در آنها مشتعل بوده و بواسطه استیلای آن حضرت آن آتش‌های محاربه تاخت و تاز بی جا از میان ایشان برداشته شده، و شاهد بر این مدعا حکایات منقوله از طوایف بنی قریظه و بنی قینقاع و بنی نظیر و بنی سلیم و سایرین از طوایف یهود و کفار قریش معروف و مشهور و در اغلب کتب تواریخ و سیر مسطور است.

و ممکن است که مراد از خاموشی‌ها چون به لفظ جمع فرموده، این معنی هم اراده شده باشد - یعنی: بواسطه نور هدایت و ارشاد آن برگزیده رب العباد و البلاد آتش‌های کفر و ضلالت و شرک و معاصی کبیره، بلکه صغیره رفته رفته خاموش خواهد شد، بلکه در معنی زبانی‌های جهنم و آتش‌های غضب خداوندی عز و علا در یوم المعاد بواسطه شفاعت آن جناب و اولاد امجادش ان شاء الله تعالی خاموش خواهد شد،

چنان که بر شفاعت کردن آن جناب و اولاد طیبین آن حضرت گذشته از آن که معتقد قاطبه مسلمین است از کتب انبیای سلف ﷺ هم واضح و معلوم شده؛ چنان که به بعضی از آنها سابقاً اشاره شد.

توضیح دیگر آن که: «اولاً در فقره اولی که گفت:» از جا بکند و حرکت دهد خلایق را» اشاره به این مطلب است که سابقاً از آیات مرقومات منقولات از تورات و سایر کتب انبیای بنی اسرائیل ﷺ فهمیده شده بود. از آن که جناب ختمی مآب بعلاوه از پیغمبریش مبعوث بر کافه عباد بوده از جن و انس؛ چنان که بر این مدعا شهادت می دهد کتاب مستطابش قرآن هم به قول خدای تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۱؛ یعنی: نفرستادیم تو را - ای احمد! - مگر از برای کافه خلایق از جن و انس. و در حرف باء گفته:

حرف باء

| | | | |
|------------|----------|-------------|-------------|
| בְּעַלְמָא | וּנְשָׂא | וּחַרְדִּים | דִּרְנָשָׂא |
| بِعالِماً | وَنِشَا | وَحَرْدِيمَ | دِرْنَشَا |
| גְּבַרִים | חַאֲשָׂא | וְהַלְתִּים | וּנְשָׂא |
| جَبَارِيمَ | حَا شَا | وَهَلْتِيمَ | نِشَا |

توضیح این فقره آن که: چون لفظ دوم که کلمه «وَنِشَا» است ممکن است که به قاعده لغت عبری که موسی را موشه می گویند [و] اسماعیل را اشمعیل می خوانند. و چون عبری با عربی مقارن اللفظ و المعنی می باشد، فلذا این کلمه ونسا - فراموش فرمودن - می شود. مفاد این فقره آن است که: در اهل عالم فراموشی به هم می رساند.

۱.سوره سبأ، آیه ۲۸.

از تمامی دنیا و زهد خواهد ورزید و زهد جناب ختمی مآب - سلام الله علیه و آله - محلّ انکار احدی نبوده و نیست و تشریح شریعت مطهّره آن حضرت بنایش بر زهد در دنیا و ترکش می باشد، و ممکن است که به معنی خراب کردن و کندن باشد - چنان که بعضی از مفسّرین چنین تفسیر و توضیح کرده اند.

بنابر این معنی موافق می شود با وحی اوّل و به این معنی مناسبت دارد فقره بعد - که لفظ « خردین کرشا جبارین » می باشد -؛ زیرا که لفظ خردین را چند معنی کرده اند: متحرّک شدن و جنبانیدن و ترسانیدن و از جا کندن، و همچنین لفظ کرشا را معنی راندن و دور کردن نموده اند و [به] قرینه لفظ « جبارین » با الفاظ سابقه همان معنای اوّل که در الف بود مستفاد می شود - که: پسر کنیزک همه عالم را حرکت دهد و از مقام کفر و شرک و بت پرستی به ساحت قرب مبدأ رساند و خراب کند بنیاد کفر و ضلالت را و براندازد خود دنیا و اهلش را، اگرچه اقارب و ارحام و خویشاوندان نزدیک آن حضرت بودند، و بترساند به قوت قلب خود و اصحاب و تابعینش همگی مخالفینش را حتّی پادشاهان و جباران و ظالمان را و منهدم نماید خانه جباران را و بشکند صولت ایشان را، و همگی این معانی به اعلا درجه آنها در آن حضرت - سلام الله علیه - و امت مرحومه آن جناب به محلّ بروز و ظهور پیوست بنحوی که کسی را ممکن نمی شود انکار آنها.

و اما حروف بعد از باء تا کلمه لام به ابهام باقی مانده، مگر حرف حاء حُطّی که مراد از آن فقره نشانه از آوردن ابرهه فیل سفید و لشکر فیل سواران را از برای خراب کردن بیت الله الحرام [است] که مکه معظمه بوده باشد در سال تولّد آن جناب و اطاعت نمودن فیلان مر صاحبان خود را و به هلاکت رسیدن جمیع لشکر ابرهه به آمدن مرغ های ابابیل - چنان که از کتاب إقامة الشهود و محضر الشهود و سیف الأئمة نقل شده.^۱

۱. منقول الرضائی، ص ۲۹۷؛ سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۴۳.

واما حرف لام

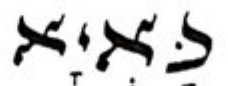
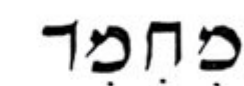
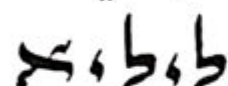
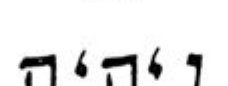
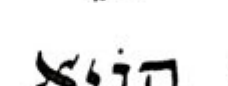
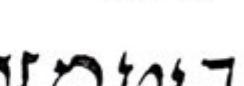
لَئِي شَبَّ يَرَاتَ اَبَابَا وِ مِيَسْتَمَا
 لَيْشِيَّتْ اَبَابَا وِ مِيَسْتَمَا
 مَدَّ اَلَا هِ هَوَا هِ لَهْ اَدَا
 مَدَّ اَلَا هِ هَوَا هِ لَهْ اَدَا
 يَصِيحُ مَلِكَا
 يَصِيحُ مَلِكَا

توضیح این فقره آن که: چون به مضمون آنچه که در کتب تواریخ و سیر مسطور است که بیت الله الاعظم مکه - زاد الله تعالی شرفه - که قبل از ولادت با سعادت جناب ختمی مآب خرابه مانده بود - به این معنی که از تردد خلایق باز مانده بود و وقفه ای در آمد و شد خلایق به حج بیت الله الحرام به هم رسیده بود - از طول زمان فترت و طغیان بت پرستان و قوت سلاطین و جبّارین روی زمین و به همین حالت بود تا سی و پنج سال بعد از تولّد جناب ختمی مآب ﷺ و پنج سال قبل از بعثت آن حضرت آبادان گشت و آمد و شد خلایق از حاج از اطراف زمین زیاد گردید و در این حرف لام خبر داده از نشانه دیگر آن حضرت، پس در این فقره فرموده از برای شکسته شدن آن در که بسته شده باشد از آمدن به رسیدن به آن مکان - یعنی: کعبه معظمه که محلّ آمد و شد خلایق نبوده - بواسطه آمدن پادشاه آبادان خواهد گردید .

چنان که از آمدن همین پادشاه حضرت دانیال نبی هم در مقام تعبیر خواب بخت نصر در کتاب خود در فصل دوم در آیه چهل و چهارم خبر داده به لفظ «دی ملخیا یا قپم» - چنان که قبلاً شرح داده شد در بهره پنجم از بخش دوازدهم همین جزء

از کتاب ۱- و در کتب انبیا هم از پیغمبر به پادشاه بسیار تعبیر شده و تعبیر از نبوت به سلطنت و از نبی به سلطان مراد سلطنت حقیقی خدایی است بر خلق و معنای آن هم واضح و روشن است. بعید به نظر نیاید.

واما حرف میم

| | | | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>  م یا </p> | <p>  م آغا </p> | <p>  م گایا </p> | <p>  م محمد </p> |
| <p>  م گلیبا </p> | <p>  م وینه </p> | <p>  م مویا </p> | <p>  م دپطمخ </p> |

یعنی: محمد ﷺ بزرگ و صاحب اختیار، چوب درخت برازنده خواهش کرده شده، که نابود کند بوده را و فرو نشاند آتش را و خودش بوده باشد جمله و کل. ظاهراً این فقره عبارت «محمد کایا» یا بقیه حرف وحی لام است که «پصمخ ملکا محمد کایا» باشد. یعنی: بروید پادشاه که نام او محمد باشد. و لفظ کایا [که] عربی آن گهیا و عبری آن گهوا می باشد به معنی بزرگ و صاحب اقتدار است، و یا آن که به ترتیب بعد از وحی حرف لام ابتدا به این حرف میم شده. به هر تقدیر مفاد این دو وحی همان است که ذکر شد و لفظ «آغا» به الف اول و عین دوم به معنی درخت و چوب آمده است. چنان که تعبیر از مرد نیک و باصلاح و تقوا را به درخت و چوب در تورات در سفر اعداد، فصل سیزدهم، آیه بیستم فرموده که: ببین که زمین چیست؟ ثمین یا لاغر.

| | | | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>  م این </p> | <p>  م اینم </p> | <p>  م عَص </p> | <p>  م ویشباه </p> |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

یعنی: درخت‌ها در آن هست.^۱

و لفظ «بایا» به معنی برازنده و لفظ «دِیْطَمَع» به معنی خواهش کرده شده. مفادش آن که محمد از شجره طیبه رسالت خواهد بود که صاحب مقام و مرتبه بزرگ می‌شود به قسمی که تمنای مرتبه و مقام بلند و پایه ارجمندش را همه کس آرزو خواهد نمود. و ممکن است لفظ «دِیْطَمَع هُونَا» به معنای «فرو نشاند» بوده باشد. یعنی: آتش‌هایی که در میان طوایف اعراب و اختلافاتی که در میان ملل و ادیان بوده همگی را خاموش فرماید و اصلاح دهد و اختلافات ادیان و ملل باطله را به قوت شریعت مطهره خود برطرف کند.

و ممکن است که به معنی «نابود کند بود را» بود. یعنی: جمیع داعیان از اهل کفر و شرک و بت پرستی را که مردم را به سوی خود دعوت می‌نمودند و مایه اغوای خلیق بودند همگی را مایوس می‌فرماید از عمل شنیع خود و از طمع در اغوای خلیق ایشان را می‌اندازد و همچنین هر سرکش و طاغی و یاغی از دین و آیین خدای تعالی را اگرچه سلطان هم بوده باشد نابودش کند بنحوی که دست طمع از زندگی و زندگانی خود برمی‌دارد.

و فقره کلمه «ویهیه کللیا» اگر لفظ «کللیا» را به معنای کل توضیح نماییم - چنان که جمعی از مفسرین کرده‌اند -، معنی آن چنین است که: وجود آن حضرت اصل اصیل و کلّ فی الكل خواهد گردید - چنان که معنای خاتمیت و پیغمبریش بر کافه عباد همان است -، و هرگاه از کلّیل و اکلیل که به معنی تاج است بگوییم، ایضاً مناسبت دارد به این معنی سید المرسلین و افضل الاولین و آخرین و اکمل السابقین واللاحقین و تاج البکائین و سراج الموحّدين و سایر القاب آن جناب - علیه و آله صلوات الله الملك الوهاب -، و ممکن است که این لفظ «کللیا» از کلاله به معنی کلّ - به فتح کاف و تشدید لام - باشد به معنی بار بر دوش. بگوییم: پس بنا بر این خداوند احدیت به زبان وحی القا فرموده است بر آن طفل معصوم این نشانه دیگر را از حضرت ختمی مرتبت که بواسطه بغض و عداوتی که اسرائیلیان و یهود با آن جناب دارند آن

۱. کتاب مقدس، ص ۱۷۶، تورات، سفر اعداد، باب ۱۳.

جناب باری می باشد بر دوش ایشان، و الحق به همان قسم هم بوده و آن جناب به همه این معانی متّصف بوده. حتّی معنایی که به تأییدات ربّانی و توفیقات سبحانی از لفظ « کللیا » استنباط شده مناسبت با لفظ و حالات اسرائیلیان داشته و دارد.

و این وحی حرف میم که بالصراحه تعبیر به لفظ مبارک و اسم سامی و نام نامی آن حضرت ﷺ شده که در اوّل وحی فرموده: « محمد کایا » موافق است با آیه کتاب هوشع که گفته است: « محمد لکثیام ». نهایت آن که در آن آیه هوشع فرموده که: محمد هر آینه جزیه گیر است و از طلا و نقره شما خواهد گرفت - چنان که در بهره چهارم از بخش دوازدهم در این جزء از کتاب شرح داده شد بوجه تفصیل.

وامّا حرف نون

| | | | | |
|---------|-------------|--------------|-----------|-------|
| نَهْرًا | كَدًا | مَطًا | وَلِوْتًا | فِضًا |
| مَطًا | مِنْعَبِدًا | قَطًا ظَاهًا | وَهُوَاه | |
| حِصْفًا | طِينًا | دَا مِلْطًا | | |

چون در حرف سابق تصریح به مدح و ستایش آن حضرت - سلام الله علیه وآله - نبود و ممکن بود قائلی بگوید که: این انبآت تصریح به توصیف و مدح آن حضرت نیست، فلذا در این وحی که حرف نون است تصریح به مدح آن حضرت شده است؛ به علت آن که فرموده که: روشن کند چون برسد و بنشانند در زمین و دینشان قیامت برساند، و کُننده جنگ باشد، و باشد از سفال، و از گل برآمده باشد.

توضیح آن که: چون عالم را تاریکی کفر و شرک و سایر معاصی - از قتل و غارت

و تاخت و تاز طوایف اعراب در زمان جاهلیت به یکدیگر و غیر اینها - فرا گرفته بود و از یمن قدوم شریف آن حضرت عالم را خداوند جبار به انوار مقدسه ارشادات و هدایات و انبآت آن حضرت و تابعینش منور و روشن فرمود و این انبآتی که در این فقره از وحی کودک است مطابق است با انبآتی که در کتاب شیعی پیغمبر در فصل چهل و دوم بیان شده که فرموده: تو را عهد و نور امت ها خواهم گردانید،^۱ و فقره عبارت بعد - که فرموده بود که: دینشان به قیامت برساند - یعنی: دینش تا نفخه صور که نشان قیامت است می رسد، و این انبائی که در این وحی شده مطابق است ایضاً با انبآتی که در کتاب دانیال نبی فرموده، در فصل هشتم، آیه هجدهم: و اما مقدسین خدای تعالی مملکت را خواهند گرفت و به مملکت تا به ابدالآباد ملک خواهند شد،^۲ پس هر یک از این دو انباء کودک با انباء دانیال نبی مصدق یکدیگر می باشند و مفاد هر دو ابدی بودن دین و آیین جناب سید المرسلین و خاتم النبیین است.

و فقره بعد که فرموده در این وحی کودک - که: کننده جنگ باشد - موافق است با آنچه دانیال نبی ﷺ در کتاب خود در فصل دوم، آیه چهل و چهارم [فرموده]: زیرا که فرموده دانیال نبی: «تدن و تأسف» - یعنی: تمامی مملکت را سحق^۳ و مغلوب خواهد کرد -^۴ و در آخر آیه اشاره به ابدی بودن دین و آیین شریعت مطهره آن حضرت نموده و در فصل هفتم، آیه هجدهم، دانیال نبی فرموده:

وَيَحْتَوْنَ مَلَكُوتَنَا
عَدَّ عَالَمًا وَعَدَّ
عَالَمًا عَالَمًا

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعیای نبی، باب ۴۲.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۱، کتاب دانیال، باب ۷.

۳. سحق: کوفتن، ساییدن، نرم کردن، ریزریز کردن، هلاک کردن.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۰۰۳، کتاب دانیال، باب ۲.

یعنی: پادشاهی آن جناب تا به ابدالآباد در تمام عالم بر تمام عالمیان خواهد بود.^۱ و این معنی همان بقای دین و آیین حضرت خاتم النبیین می باشد و الا در زمان آن حضرت و خلفای راشدین آن جناب و اوصیای مرضیین تا این زمان - بلکه تا قیام قائم - همیشه زمین خالی از سلاطین دنیویّه نبوده و نیست و نخواهد بود، الی قیام قائم آل محمد ﷺ.

و اما فقره «حَسَفَ طِينًا دَائِمًا» اگرچه بعضی از علمای بنی اسرائیل از این فقره از مستبصرین و غیرهم همچنان تفسیر و توضیح کرده اند که آن حضرت از میان عرب مبعوث به رسالت گردیده و اعراب هم در جنب سایرین به منزله سوفال و گل بوده اند - به علت آن که صاحب دولت و سلطنتی نبوده اند قبل از بعثت آن سرور - و از سلاطین روی زمین محسوب نمی شدند، فلذا ایشان را در این مقام و در مقام تعبیر خواب بخت النُّصْر دانیال نبی تعبیر به سوفال فرموده - چنان که قبل از این در اخبار دانیال شرح داده شد -، ولی این احقر العلماء والسادات که مؤلف ثانی این کتاب إقامة الشهود فی ردّ الیهود می باشم در این مقام توضیح این کلام وحی کودک را بنحوی ملهّم^۲ گردیدم که به صفحه این اوراق نگارش نمایم که مناسبتش به صفات حمیده آن سرور بیشتر و به مذاق جماعت اعراب هم بهتر بوده باشد و بیان آن توضیح آن که: چون نسب آن حضرت - سلام الله علیه و آله - به جناب خلیل الرحمن و او به نوح نجی و نوح نجی به جناب آدم صفی الله ﷺ می رسد و در کتب اخبار و تواریخ و سیر مسطور است و همیشه در اصلاب شامخه و ارحام مطهره بودند و هرگز نه در عالم اصلاب آبای طاهرین و نه در عالم ارحام امهات طاهرات و نه در عرصه تکلیف و عالم ظاهر دامن وجود ذی جودشان آرایش به زنگ کفر و شرک و بت پرستی - بلکه ملوث به نجاسات معاصی -

۱. ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود [ر. ک: کتاب مقدس،

ص ۱۰۱۲، کتاب دانیال، باب ۷، آیه ۲۷].

۲. ملهّم: الهام شده، کسی که امری به او الهام یا تلقین شده.

نشده بود و خسف و طین بودنش به عالم ظاهر بشریت از طینت طیبه طاهره ابای طاهرین بوده، مخلوط به نار و آتش کفر و شرک و معاصی به هیچ وجه من الوجوه نشده. و ممکن است که این فقره را به نحو دیگر توضیح نماییم و بگوییم که: چون آن برگزیده خداوند بی چون بواسطه بودنش به اعلا درجه کمال حسن خلق و تواضع و فروتنی و زبان مقال آن حضرت بدین گونه کلمات گویا بود که: *إِنِّي مَسْكِينٌ جَالِسٌ مَسْكِينًا*، و همیشه اوقات با فقرا و خاک نشینان می نشستند و خود را در مقام خفص جناح^۱ و همراهی با فقرا و مساکین و تابعین خود با خاک یکسان می فرمودند [در وصف آن جناب چنین فرموده] و شاهد بر صدق مدعای ما فرمایش خدای تعالی است در قرآن مجید که در وصف خلق شریف آن بزرگوار او را مخاطب به خطاب: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲ فرموده.

و ممکن است که مراد از این جمله «خسف طینا» در این جا و تعبیر خوابی که دانیال برای بخت النضر فرمود در آن خوابی که بخت النضر بت را در عالم رؤیا دیده بود به هیئت غریبی که سر و گردنش از طلا و دستها و سینه و شکمش از نقره و پاهایش تا به ساق از مس و ساق و پاهایش تا سر انگشتان از آهن و سوفال بود و دانیال در تعبیر پاهایش که مرکب از آهن و سوفال بوده فرموده بود که: پادشاهان چهارمین مرکب اند از دو فقره. بعضی به مثل آهن سخت و بعضی به مثل سوفال ضعیف و آن سوفال به عرب تعبیر شده بود و اسمی از آهن نبرده بجز آن که فرموده بود که: این دو نوع سلطان قوی و ضعیف با هم مخلوط نخواهند شد - چنان که آهن و سوفال با هم مخلوط نمی شود.

در این مقام آنچه به نظر احقر می رسد آن است که چون سلطنتی از اعراب پیش از ولادت حضرت ختمی مرتبت ﷺ معروف نبوده و نیست و دانیال که پیغمبر خدا بوده

۱. خفص جناح: وقار و آرامی، تواضع و فروتنی.

۲. سوره قلم، آیه ۴.

دروغ نمی گفته، پس ناچار سلطنت تعبیر به سوفال در آن زمان باید سلطنت سلاطین رومی باشد، به قرینه آن که معاصرین قیصره در آن وقت سلاطین اکاسره - یعنی: سلاطین مجوس عجم - بوده‌اند که در مقابل رومی‌ها مانند آهن اقوا بودند و هنگام محاربه و مجادله رومیان مغلوب عجم می شدند تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت. پس بنا بر این تعبیر کردن اعراب را به سوفال مطابقت دارد عبارت وحی کودک و تعبیر دانیال با سلاطین روم که به منزله (حَسَف طینا) بودند در مقابل سلاطین اکاسره عجم که اصحاب پیغمبر خاتم بواسطه تعصب عربیت خود و هم جنس بودن با اهل روم بلکه در معنی رومی خوانده می شدند: زیرا که مکه و مدینه و توابع آنها از قدیم الایام داخل در مملکت روم بوده. از این جهت بود که اصحاب آن جناب از مغلوبیت سلطان روم و غلبه سلطان عجم بر آنها اظهار دلتنگی می کردند و از خدا درخواست می نمودند که روم بر عجم غالب شود. تا این که بواسطه خاتم الانبیاء ﷺ نوید الهی به ایشان داده شد و آیه شریفه: ﴿الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي اَدْنٰی الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^۱ (تا آخر) بر پیغمبر اکرم نازل گردید و پس از چند سال رومیان بر عجم غالب شدند.

پس بنا بر این توضیح و تفسیر در موضوع این جمله از وحی کودک و کلام دانیال تعبیر کردن اعراب را به سوفال و گل که آن برگزیده خداوند متعال در میان ایشان بود و مبعوث به رسالت گردید کسری و نقصی بر طوایف اعراب هم وارد نیامده و به هیچ وجه دلالت بر مذمت کردن دانیال و کودک ایشان را نمی کند، بلکه مراد همان جهت اضعفیت سلطنت رومی که قیصره بودند قبل از بعثت از سلطنت عجم که اکاسره بودند بوده است (این توجیه اخیر از مؤلف ثانی إقامة الشهود است).^۲

۱. سوره روم، آیه ۱-۳.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۰۵-۳۰۷.

و اما حرف سین

۲۴۵ فَوَهَا اَتَوَيْسُكَا اِيَّا ط
 سَخَّرَ يَوْمًا وَتَوَيْسًا بِأَمْرٍ وَإِزِيلَ
 دِهَ لَهَا رَفَعَهَا رَفَعَهَا نَفْسَهَا يَمِينًا

یعنی: محکم فرماید سخن گفتن را و تسبیح نمودن را و برود و بپرد و بیرون آورد جان امیران را.

توضیح این وحی: اولاً فرموده که: محکم کند سخن را؛ یعنی: در مقام تکلم فرمودن آن جناب به این نحو می باشد که معدن فصاحت و بلاغت بوده باشد و کلام را چنان متقن و با معانی بسیار در کمال اختصار آن بزرگوار می فرماید که هیچ یک از فصحا و بلغا به حسب فصاحت و بلاغت نتوانند بر او ایرادی بگیرند و صاحب کلمات جامعه بوده باشد. چنان که این صفت فصاحت و بلاغت از آن حضرت و اوصیای مرضیین آن جناب معروف و مشهور است. و از همین جهت است که خداوند منان قرآن را که افصح از جمیع کتب سماویّه می باشد بر آن حضرت نازل فرموده و خود آن حضرت فرموده: **أنا أفصح العرب والعجم**،^۱ و ایضاً در آن وحی مبارک به این جمله معطوف داشته است فقره بعد از آن را و فرموده: **و مستحکم فرماید تحمید پروردگار مجید و تنزیه و تقدیس و تسبیح را.** اشاره است به نمازهای پنج گانه یومیّه ای که در شریعت مطهره خود تشریح فرموده و آن را رکن رکین دین خود قرار داده.

۱. ر.ک: عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۲۰، ح ۱۹۳: کشف الخفاء، ج ۲، ص ۴۱۷.

و اما جمله بعد که فرموده: «برود و بپرد» کنایه از معراج رفتن آن حضرت است. چنان که در آیه‌ای که سابقاً از کتاب هوش نبی نقل کردیم اشعار بر این علامت که معراج رفتن آن جناب باشد شد و در این جا هم اشاره اجمالی‌ه‌ای بشود سزاوار است. شاهد بر صدق معراج رفتن آن حضرت بسیار است و از آن جمله می‌گوییم که: خداوند متعال از برای آسمان‌ها درهایی قرار داده و بعلاوه از آن که در قرآن تصریح به آن شده است در تورات و کتب بنی اسرائیل هم به این معنی تصریح فرموده‌اند و خبر داده‌اند که در ب آسمان‌ها از بیت المقدس می‌باشد که به لسان قرآن مسجد اقصی نامیده شده و چون خدای یگانه می‌دانست که به بنی اسرائیل در کتاب‌های آسمانی فهمانیده بود که درهای آسمان از مکان شریف بیت المقدس که مسجد اقصی باشد بوده و هست. چنان که در تورات در سفر تکوین در باب بیست و هشتم در آیه هفدهم از زبان حضرت یعقوب فرموده:

וְיָרָא וַיִּבְרָא
 וַיֹּזְמַר מֵה אֶרְכָּה הַיָּמִים
 וַיִּזְכֹּר אֶיִם זָה דֵי אֵם בֵּית אֱלֹהִים
 חַיָּה אֵן זֶה כִּי אִם בֵּית אֱלֹהִים
 וַיִּזְכֹּר שָׁעַר הַשָּׁמַיִם
 וַיִּזְכֹּר שְׁעָרָה שְׁמַיָּם

یعنی: یعقوب نبی ترسید. گفت: این چه مکان ترسناک است؟ این نیست مگر [خانه خدا و این است] دروازه آسمان.^۱

چون آن حضرت در خواب دیده بود که در همان مکان شریف نردبانی گذاشته شده است و ملائکه به آن نردبان بالا می‌روند و به پایین می‌آیند و صعود و نزول ملائکه

۱. کتاب مقدس، ص ۳۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸.

به آن سَلَّمَ^۱ از آن مکان شریف است - چنان که در چند آیه پیش از آیه دهم همان نحوی که نوشتیم نوشته شده - پس به همان نحوی که خداوند در اول سوره اسراء در قرآن مجید خبر داده به قول خود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲؛ ترتیب سیر داد محمد بن عبدالله ﷺ را از مسجد الحرام اولاً به سوی مسجد اقصی که برکت داده است اطرافش را که شامات بوده تا این که به آن حضرت بنماید بعضی از آیات خود را که به عالم بالا تا مقام قرب حق - که مقام قاب قوسین او ادنی باشد - برساند او را.

بدان که خدا اینچنین تعبیر را فرموده مگر از برای آن که پیغمبرش را تکذیب نکنند جماعت یهود. آن کسانی از ایشان که می دانستند و خوانده بودند در کتب آسمانی که درهای آسمان از بیت المقدس که مسجد اقصی است گشوده می شود.

پس بنا بر این هرگاه فرموده بود که: از مسجد الحرام مرا بالا بردند، هرآینه آن کسانی که می دانستند که درهای آسمان از مسجد اقصی گشوده می شود ممکن بود که تکذیبش نمایند - چنان که همان جماعت که می دانستند از یهود نشان صدق گفتار آن حضرت را، ابتداءً ایشان تکذیبش کردند و گفتند که: محمد این گونه سخنان را از روی ترس از دشمنان می گوید که مردم احتمال دهند که او راست می گوید تا هرگاه از نظرها پنهان شود کسی به جستجوی او بر نیاید و بگویند: شاید به آسمانها بالا رفته است.

و نیز داستان اخبار از معراج رفتن آن جناب را هوشع پیغمبر در کتاب خود خبر داده - چنان که قبلاً شرح داده شد - و ظاهر این جمله از وحی کودک با جمله وحی یوشع مصدق یکدیگرند - کما این که در فقره اولی هم در مقام استحکام کلام با آنچه که صفنیای پیغمبر در باب سیزدهم از کتاب خود در آیه نهم که گفته است: «به ایشان لب های پاکیزه می دهم و سخن خود را در دهانش می گذارم»^۳ مصدق یکدیگرند.

۱. سَلَّمَ: نزدبان. ۲. سوره اسراء، آیه ۱.

۳. در آن زمان زبان پاک به امتها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند [کتاب مقدس،

ص ۱۰۶۱، کتاب صفنیای نبی، باب ۲].

و فقره اخير که فرموده: و بيرون آورد جان اميران را، پس اين معنى نيز در آن حضرت بوده که بسا اميران و سرهنگان و بزرگان از عرب و عجم را از کفار قریش و بت پرستان و يهود خيبر و غير خيبر را به هلاکت رسانيدند از قبيل عمرو و عتر و حارث خيبرى در جنگ خيبر و شيبه و عتبه و خالد و عمرو بن عبدود در جنگ بدر و حنين و خندق به شمشير بران خليفه و جانشين و داماد و برادر و پسر عمش اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام.

و اما حرف عين

| | | | | |
|---------|-------|------------|-----------|-----------------|
| عَفَا | عَزَا | وَتَا فَنَ | عَزِيْرًا | كُوْبَا طِلَاةَ |
| كُوْرًا | وِدِي | سَلَطَت | سَمِيَا | وِكْرًا |

يعنى: نيست و نابود کند بت را و براندازد از روى زمين و بيندازد از عزت عزيزان را و باطل کند هر بدعت در هر دين را و آن جناب سلطنت نمايد آسمان را. اين است معنى اجمالى اين وحى و اما معنى تفصيلى و توضيح آن اين است که:
 اولاً گفته است: عَفَا عَزَا - به ضم عين و تشديد «زا». اسم بت بزرگ مشرکين قریش بوده - چنان که در قرآن هم نام عَزَا به اين معنى ذکر شده. «وَعَفَا» به معنای اندراس و کهنه نمودن و هلاک و نابود کردن است - چنان که در مجمع البحرين فرموده: عَفَى عَلَى قَبْرِهِ: محى أثره، وَعَفَتِ الدَّارُ: غَطَّاهَا التُّرَابُ، فاندَرَسَتْ؛ يعنى: کهنه گرديد آثار آن خانه تا آن که چنان خراب گرديد که از آن اثرى باقى نماند. پس بنا بر اين جمله از وحى کودک

۱. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۱۱.

معنایش این است که: مندرس می‌کند - یعنی: محمد ﷺ - آثار بت بزرگ ایشان را که عَزَا باشد، بلکه جمیع بت‌ها را، بلکه بت‌پرستی و بت‌پرستان را - چنان که همین طور هم شد. بعد از فتح مکه آن جناب امیرالمؤمنین علی را امر فرمود که پای مبارک خود را بر شانه آن حضرت بگذارد و بالا رود و داخل کعبه معظّمه شود و بت‌هایی که در آن جا داشتند که بزرگ‌تر از آنها که سه بت بزرگ ایشان بود که عبارت باشد از لات و مناة و عَزَا همه آنها را بشکند و بیرون اندازد و آن حضرت هم همین کار را کرد.

و اما مراد از جمله سوم این وحی که گفته است: «وَوُضِّلَ الْكُوزَا» یعنی: و باطل کند آن جناب هر بدعتی و تازه‌ای را که در زمان جاهلیت بوده، بلکه دینش ناسخ همه دین‌ها و ملت‌ها و شریعت‌های امت‌های گذشته خواهد شد و نوعاً همه دین‌های باطله را از میان خواهد برد مگر آنچه را که خداوند از شرایع سابقه امضا بفرماید.

و اما جمله چهارم از وحی که گفته است: «وَدِي سَلَطَتْ شَمِيَا وَكِرَا» یعنی: به یک چشم به هم زدن آن حضرت به رفتن به آسمان و سیر عوالم ملکوت و لاهوت از عالم ناسوت استیلا و سلطنت به هم می‌رساند، و این اشاره است به معراج رفتن آن حضرت با بدن عنصری - چنان که از بعضی از کتب عهد عتیق قبلاً این معنی اشاره شد و بعد از این هم نیز از کتب عهدین اشاره خواهم کرد، این شاء الله تعالی بعونه و توفیقه.

حرف فاء

فَحْرَا دِي هَوَاةٌ وَمِكْدَلٌ كِنِي كِدْوَا
مَحْرَا دِي هَوَاةٌ وَمِكْدَلٌ كِنِي كِدْوَا

مَحْرَا دِي هَوَاةٌ وَمِكْدَلٌ كِنِي كِدْوَا
مَحْرَا دِي هَوَاةٌ وَمِكْدَلٌ كِنِي كِدْوَا

یعنی: جناب ختمی مآب ﷺ از طایفه اعراب است که به زبان عبریان حَسَف و گِل

بوده‌اند. بیرون می‌آید - چنان که قبلاً از کتاب دانیال نقل شد و همچنین در حرف نون - و بزرگ و باشوکت فرماید فرزندان بت پرستان را و نشانه کتابش قول بالای قول و حکم بالای حکم است - یعنی: کتابش بتدریج بر او نازل شود؛ چنان که در کتاب شعیا هم تصریح شده و در اخبار شعیا از پیش گذشت.^۱

و مراد از جمله «هَؤَاه كُولِیْكَو بِيْوَاه» بنا بر آنچه از بعضی از کتب سابقین یهود مفهوم می‌شود و صاحب إقامة الشهود هم تصریح کرده^۲ کنایه است از خاصیت و نشانه دیگر قرآن که خواندن آن موجب فرح و انبساط و شرح صدر و برآمدن حاجات است و احترامش موجب زیادتی دولت و مکننت است.

حرف صاد

| | | | |
|---------|-----------|-----------|----------|
| صَهْرَا | شَاهَا | سَبَّاهَا | وَهَاهَا |
| صَهْرَا | شَاهَا | سَبَّاهَا | وَهَاهَا |
| شَاهَا | سَبَّاهَا | وَهَاهَا | بَهَاهَا |

یعنی: و درنگ نموده و ماه منشق گردید و اطاعت نمود آن حضرت را و شنید امر آن جناب را و از محل خود به سرعت آمد و سلام کرد و در گریبان آن جناب داخل شد و به سرعت بیرون آمد و به محل خود برگشت. این جملات اشاره است به معجزه شق القمر و ممکن است که کنایه از رد شمس باشد به امر آن حضرت برای خلیفه و وصیش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

۱. ر.ک: جزء ۴، صفحه ۶۸-۶۹.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۱۵.

حرف قاف

| | | | |
|---------------|-------------|--------|-----------|
| قَامَا كُودَا | لَا زِيَا | كُودَا | كِرِيْدَا |
| قَامَا | لَا زِيَا | كُودَا | كِرِيْدَا |
| وَمِيْتَا | دِيْصَمَحَا | نَدَا | جِدِيْرَا |
| وَمِيْتَا | دِيْصَمَحَا | نَدَا | جِدِيْرَا |

قاما کُودا: اسم بروج یا ستاره هاست، و جمله «لَا زِيَا كِرِيْدَا وَمِيْتَا نَدَا» کنایه از درازا کشیده شدن است، و جمله «دِيْصَمَحَا جِدِيْرَا» کنایه از رویدن پرچین کننده است و توضیح این فقرات جمعاً آن که بت‌هایی که به هیئت ستارگان و یا بروج بوده به آمدن حضرت ختمی مرتبت ﷺ همه آنها را مانند چهارپایان به طویله خواهند برد و شاید مراد از طویله بردنشان کمال ذلت آنها باشد - چنان که متبادر است که هرگاه بخواهند کسی را ذلت و خواری دهند، می‌گویند: او را باید به طویله برد - و جمله بعد که «دِيْصَمَحَا جِدِيْرَا» باشد یعنی: بروید به سوی آن کسی که سزاوار همه کمالات بوده باشد - چنان که از پیش گفته شد که: در کتاب دانیال «وَوِيْئُومُ هُوْنُ يَاقِيْمُ مَلِكَا» به همین معنی تفسیر شده و هر دو عبارت در آن کتاب و در این وحی همین معنی را می‌فهماند که مراد رویدن پادشاهی باشد که لیاقت سلطنت ابدی داشته باشد.

و اگر فقره آخر که کلمه «جِدِيْرَا» است به معنای پرچین کننده باشد - چنان که صاحب کتاب منقول الرضائی ترجمه کرده^۱، معنایش این است که: آن جناب مستحکم کننده می‌باشد بنیان توحید و خداشناسی و خداپرستی را و اصلاح کننده خواهد بود

۱. منقول الرضائی، ص ۳۱۸.

ناهمواری‌هایی را که در راه بندگی کردن بواسطه طول زمان فترت به هم رسیده - چنان که همین طور هم شد.

پس همه این صفات در حق آن جناب به راستی و درستی باشد.

حرف راء

| | | | |
|------|------|------|------|
| رَام | رَام | رَام | رَام |
| رَام | رَام | رَام | رَام |
| رَام | رَام | رَام | رَام |
| رَام | رَام | رَام | رَام |

توضیح این کلمات چنین است:

کلمه «رام» یعنی: خدای افرشته - چنان که می‌گویند: رام عل کل زامیم؛ یعنی: خدای تعالی بلند است بر همه بلندی‌ها - و در این مقام به قرینه فقرات بعد کنایه است از برتری خاتم الانبیاء ﷺ بر جمیع پیغمبران و بلند مرتبه تر بودن آن جناب از همه پیشینیان و پسینیان.

و اما جمله بعد کلمه «بشیاغاه» کنایه از متوج بودن آن حضرت است به تاج سلطنت خدایی و خاتم الانبیاء بودن.

و جمله «لبوشیاه کتلگاه» کنایه است از بسیار سفید بودن جامه. کنایه از نورانی بودن آن حضرت بنحوی که نور به منزله لباس او را پوشانیده باشد.

و جمله «مخبّد شغاغاه» یعنی: سنگین کننده باشد گناهان امت را در اثر ظلم‌ها و جورها و اذیت‌ها و آزارهایی که به آن حضرت و ذریه طیبین و طاهرین او و شیعیان و دوستان آنها وارد می‌کنند. پس معنای این جمله چنین می‌شود که: اشقیای امتش بر همان شقاوت خود خواهند مرد، بواسطه همان شقاوتی که اختیار کرده و می‌کنند.

حرف شین

שְׁבוּיָהּ שְׁבָאָה בְּהֵימָא שְׁבִיטָא
 شَبُويَا شَا بَاه بَهِيْمَا شَعِيْطَا

טָבָה לְאַרְעָא פְּתִיָא וְרַחֲבָא
 طَابَا لَارَعَا پَنْثِيَا دُورَهَا بَا

דְּעֵבְרָא תְּשׁוּבָה וְיִרְחַם אֲבָא
 دِ عَيْدَا تَشُوْبَاه وَيْرَحِمُ اَبَا

טָבָא עַל כּוּזְרָא חֲבִיבָא
 طَابَا عَل بُوْخْرَا حَبِيْبَا

از کلمه «شَبُويَا» تا کلمه «طَابَا» معنایش این است که: اسیر می کند آن حضرت ﷺ

اسیر کردنی در ساعت خوب.

و مراد از اسیر کردن در ساعت خوب همان کیفیت جنگ بدر است که بواسطه نصرت ملائکه هفتاد نفر از رؤسای قریش و سایر طوایف را لشکر آن حضرت به کمال سهولت اسیر نمودند و خوب بودن ساعت بواسطه نزول ملائکه نصر بر آن حضرت بوده و در جمله آخر که گفته است: «عَلْ بُوْخْرَا حَبِيْبَا» کنایه و اشاره است به آن وعده ای که خدای تعالی درباره حضرت اسماعیل به ابراهیم خلیل ﷺ داده که فرموده بود: ذَرِيَّةَ او را برکت دهد و یاری فرماید.

و در جمله وسطی که گفته است: «لَارَعَا پْتِيَا وَوَرِهَابَاه دَعِيدَا تَشُوْبَاه وَ يْرَحِمُ» یعنی: آن اسیر کردن در زمینی باشد که وسیع و خوب بوده باشد. کنایه از همان جنگ بدر و حنین و احزاب است که در مکان وسیع نیکو بوده.

حرف تاء

תָּתִי; תְּעָה; וְתִתִּי; וְתִתִּי; תְּשׁוּעָה
 تَتِي تَعَاه وَتِيتِي تِيتِي تَشَوَّعَاه

וְהִרְבָּה; נְכוּזָה; נְשִׁטָּה; וְיִמְלֵךְ; וְיִמְלֵךְ
 وَهِيْرَبَه نَكْوَاه نَشِطَاه وَيَمْلِكْ وَيَمْلِكْ

אַרְעָה
 اِرْعَاه

یعنی: بیاید ساعتی که قوی گردد فرج و بسیار شود نبوت و مانند سیل پر کند همه روی زمین را.

بدان که مصداق جمله اولی که فرموده: «بیاید ساعتی که قوی گردد فرج» مصدق آن است کلام شعیای پیغمبر که در باب پنجاه و یکم کتاب خود در آیه چهارم فرموده و آن آیه این است:

יְהִי נִשְׁיָבוּ; אֵלַי; עִמִּי; וְלִאוּבֵי; אֵלַי
 هِيْ شِيْبُوْ اِلَي عِمْي وُلَاوِيْ اِلَي

הָאֵל; נֹר; דִּ; תּוֹרָה; מֵאֵת; תִּצְא
 هَا اِل نُوْر دِي تُوْرَاه مِيْ اَيْتِي تِيْضَا

וּמִן; לְאֹזַר; עִמִּים; אֶרְגֵּי
 وَمِنْ لِيْ اُوْر اِلِيْم اِرْكِجِي

یعنی: ای امت من! گوش دهید و ای قوم من! به من متوجه شوید، که شریعت از نزد من صادر خواهد شد و حکم را بر خلایق به جای نور و روشنی آرام خواهم

یعنی: زیاد شود شرافت و بسیار گردد جبروت و گشوده شود بندیان و اسیران. توضیح این وحی آن که: بواسطه بعثت حضرت ختمی مرتبت زیاد می شود شرافت آن کسانی که ایمان می آورند، اگرچه اولاد یهود و نصارا و مجوس و غیر ایشان از مشرکین و کفار باشند و بسیار می گردد جبروت ایشان و دارای ملک و دولت می شوند و این که گفته است: «گشوده شود بندیان و اسیران» مراد خلاصی محبوسان نفس و شیطان است که شیطان رجیم آنها را به دام خود درآورده و اسیر بند طغیان و عصیان و کفر و ضلالت نموده که آن حضرت به قوه نفس و ارشاد و هدایت خود همه تابعین خود را از قید اسیری نفس اماره و شیطان مکار خلاصی بخشید و در اصطلاح یهود - یعنی: علمای بنی اسرائیل - بسیار متداول است که از عاصیان و طاغیان و گرفتاران نفس اماره و شیطان تعبیر به محبوس و بندی و اسیر می کنند - چنان که یکی از علمای ایشان در کتاب خود که نفیاشه بوم ادیر نام دارد چنین نوشته:

וְאֵלֶּה אַלְכֹדִי יוֹצְרֵי בְלוּדִי אֲסִירֵי צָרֵי
 و ۱۱ حاه اَعْبُود یوضری بَعُودِی اَسِیرِ پِضْری
 וְאֵלֶּה תֵּאָדָרִי
 و ۱۱ غبذ تآ و اتنی

یعنی: چگونه عبادت نمایم خداوند خود را با آن که خود اسیر نفس اماره و شیطان رجیم می باشم؟
 پس در لغت اسرائیلیان اطلاق اسیر و زندانی بر پیروان شیاطین انسی و جنی شده.

و اما حرف شین از قسمت دوم

שֵׁתָא שֵׁתָא וְשֵׁתָא שֵׁתָא שֵׁתָא
 شینا شینا و شینا و شینا و شینا
 וְדִבְתָא מִשְׁתָּא מִשְׁתָּא מִשְׁתָּא מִשְׁתָּא
 و دبتا مشتقا مشتقا مشتقا مشتقا

یعنی: شش نفر آرزومند به دشواری افتند بعد از دشواری و چسبیدگان به زحمت بیفتند. در توضیح این جمله صاحب إقامة الشهود گفته است که: ظاهراً مراد از آن شش نفر فرزندان جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین - علیه السلام - اند که در رکاب سعادت انتساب برادر خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام [و در یاری امام خود و یاری دین خدا] به درجه رفیعه شهادت رسیدند که چهار نفر از ایشان از اُم البنین والدة ماجده حضرت عباس علیه السلام بوده اند و دو نفر دیگر [هم از یک مادر بودند] کوچکتر ابابکر بن علی بیست و یک ساله [قاتلش زاجر نامی] و بزرگتر عمر بن علی بیست و پنج ساله بوده اند...، و گفته است نیز که: ممکن است مراد از شش نفر آرزومند همان شش نفر اولاد پیغمبر و فاطمه اطهر بوده باشند که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دو فرزند دلبندهش حضرت علی اکبر و علی اصغر و سه پسران حضرت امام حسن علیه السلام که احمد مکنّا به ابی بکر و قاسم و عبدالله علیه السلام باشند.^۱ و نراقی - علیه الرحمة - در کتاب سیف الأئمة بعد از احتمال اول که موافق است با قول صاحب إقامة الشهود گفته است: می تواند شد که مراد از شش نفر آرزومند حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و حسین شهید در فسخ و زید بن علی باشند، والله اعلم.^۲

و مراد از چسبیدگان آنهایی هستند که در بین راه مکه و عراق و در شب عاشورا ملحق به لشکر آن بزرگوار شدند و به درجه رفیعه شهادت رسیدند.

و اما حرفِ راء

از قسمت دوم وحی کودک:

رِءَاةٌ مِیْتْرَاةٌ وَ نَأَاةٌ وَ حَالِصَاةٌ دِیْنَا

۱. منقول الرضائی، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۴۷-۱۴۸.

یعنی: به سختی بیفتند و به عذاب افتند و کنده شوند و خرد شوند.

توضیح این جمله:

رَعَصَا یعنی: خرد شوند؛ یعنی: استخوان‌های مردان ایشان در زیر سم ستوران به قسمی کوبیده و خرد شود مانند هریسه و هلیم که گوشت ایشان با اجزای دیگر مخلوط شود و استخوان‌های بدن‌های ایشان با گوشت‌هاشان ممزوج شود.

و مِیْتَرَضَا: به معنای شکستن استخوان‌های زنان ایشان است که خود را سپر کودکان می‌کنند که دشمنان آنها را نزنند و آزار نکنند.

و نَاءُ صَا: به معنای شتاب کردن است که شتاب کردن هر یک از جوانان و اصحاب آن بزرگوار باشد برای شهادت و کشته شدن.

و خَالِصَاهُ: به معنای کوبیده و هریسه گردیدن است که اشاره به تاختن اسب‌ها باشد بر بدن‌های ایشان.

و اما حرف قاف

כַּפֵּי צָה מִי תַעֲרֶפָא בְּתַרְוַפָּא עַל יְדֵי
 قَفِیصָה מִיְתַעְרָפָא נִיְתָפָא עַל יְדֵי
 שָׂדֶה סָאָה כִּסּוּרָפָא בֵּית דְּוָנָא בֵּיתָפָה כְּחוּנָה
 سَادَةُ سَاهَا كِصُورُفَا بَيْتُ دَوْنَا بَيْتُفَا عِلُّ يَدِي

یعنی: به خنجر از قفا بریده شود کنار فرات در صحرا مانند امتحان کرده شده و گرفته بشود از او زفاف.

توضیح این جملات این است که:

مراد از دو کلمه «قَفِیصَا» «مِیْتַعְرָفَا» بریدن از قفا به خنجر است که آن شمشیر کوچک هندی است که آن را بُکده گویند.

و جمله بعد - که عبارت است از «عِلُّ يَدِي سَادَه» - اشاره به بریدن دو دست است

و کلمه «سافاه» به معنی کنار فرات است و مراد از کلمه «کصورفاه» ظاهراً واقع شدن حادثه‌ها و تغییرات است در عالم که مشابه نفخه صور و نمونه قیامت باشد - از قبیل وزیدن بادهای سخت و متزلزل شدن زمین و گرفتن آفتاب و بلند شدن صداها و امثال آن - و مراد از چهار کلمه آخر گرفتن زفاف و مبدل شدن عروسی به عزا است و همه این اخبار راجع به شهادت حضرت سیدالشهداء و کشته گردیدن آن حضرت و اصحاب با وفای او و بریده شدن سر آن بزرگوار از قفا و جدا شدن دست‌ها در صحرای کربلا در کنار فرات و مبدل به عزا شدن عروسی قاسم و ظهور حوادث و قلب و انقلاب در عالم است در اثر این واقعه جانگداز عالم سوز.

و اما حرف صاد

| | | | |
|-------------------|------------|--------------|----------------|
| בְּבוּעָה | בְּצִפְעָה | בְּשִׁרְפָה | בְּנִפְרָעָה |
| صِبُوعَاه | نِصْفَعَاه | نِیْسِرَقَاه | وِنِیْفِرَعَاه |
| בְּמִיּוֹדְעָה | בְּדִיעָה | בְּשׂוֹעָה | בְּשִׁתְעָה |
| وּوَمِیُّوَدَعَاه | بِدِیْعَاه | بِشُوعَاه | بِشِیتَعَشَع |

یعنی: خیمه‌های رنگین که جای نشستن فرزندان زادگان است سوخته شود و آشکارا شوند خویشان معروف که به ناز پرورده شده بودند و بالب تشنه کشته شوند. توضیح آن که: این جملات نیز اشاره است به واقعه کربلا و آتش زدن خیمه‌ها و اسیر شدن زن‌ها و کودکان نازپرورده و بالب تشنه کشتن اشقیا ایشان را.
بدان که بعد از حرف صاد روی قاعده عکس باید حرف فاء باشد و آن این است:

| | | | |
|-------------|--------------|-----------------|---------------|
| פִּיּוּעָה | פִּרְנִסָה | וּנִירְמִסָה | מִיּוֹדְעָה |
| پِیْیُوعَاه | پِرْنِیْسَاه | وِنِیرْمِیْسَاه | مِیْیُودَعَاه |

ג'י'סא ו'פ'ר'סא מ'ת'נ'סא ו'מ'ת'י'סא
 کیناء و'پ'ر'سأ م'ت'ن'سأ و'و'م'ت'ي'سأ
 د'י'ח'סא
 ب'چ'وسأ

یعنی: یک دسته نفقه خورها و پامال شده‌ها و جوقة بندها و دعاکن‌ها و شجره داده شده‌ها به شجره داده شده‌ها.

این وحی شاید اشاره باشد به آن که این کودک بعد از خبر دادن از وقایع کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء بیان کرده است احوال کثیرالافتحلال سلسله علیه غلویه و فاطمیه از ذریه طیبه را و کیفیت سلوک مردم را با ایشان و سلوک ایشان با مردم. پس جمله اولی که گفته است: «پسأ پ'ر'نساء» یعنی: بعد از این که خاک ماتم بر سر اهل عالم بیخته شد و سید دنیا و آخرت حسین بن علی علیه السلام در کربلا شهید شد، یک دسته از زنان و کودکان و کنیزان نفقه خور باقی ماندند که آثار گرسنگی ایشان را زنان اهل کوفه دیدند و فهمیدند و به حال آنها رقت نموده، تصدق برای ایشان آوردند و ایشان در کمال گرسنگی صدقات آنها را نمی پذیرفتند و می گفتند: صدقه‌های شما بر ما حرام است.

و مراد از کلمه «و'ن'یر'مسأ» اشاره به نهایت مظلومیت و پامال شدن آنهاست. و جمله بعد که گفته است: «م'ت'ن'سأ و'پ'ر'سأ م'ت'ن'سأ» - یعنی: جوقة بندها و دعاکن‌ها - این جملات مناسب حال فقرای ذریه آن سرور است که از هر شهر و قریه از آن زمان تا به حال بواسطه ظلم بنی امیه و بنی عباس کار ذریه پیغمبر به جایی رسید که جوقة به جوقة و دسته به دسته از اوطان خود آواره و جلای وطن اختیار کنند و بعضی از ترس در صحراها و بیابان‌ها به عسرت و گرسنگی به سر برند و از ظلم و جور طاغیه‌های زمان خود بسا در زندان‌ها بمانند و یا کشته شوند و بعضی بر در خانه‌ها و حجره‌ها به گدایی افتند و بسا شود که برای اطمینان مردمان همین جماعت فقرای سادات به علامت آخری که در این وحی است - که گفته: «و'و'م'ت'ي'سأ ب'ي'ح'وسأ»؛ یعنی: شجره بندها به شجره بندها -

شجره معتبره خود را منتهی کرده و می‌کنند به شجره طیبه نبوت و ولایت از برای آن که این امت مرحومه به خاطر بیاورند فرمایش پیغمبر خود را که فرموده است: الصالحون لله والطالحون لي،^۱ و برای تقرب به خدا و رسول به ایشان احسان و دستگیری کنند.

مؤلف ناچیز گوید: این توجیهی است که صاحب إقامة الشهود فرموده^۲ و اما نگارنده را چنین به نظر می‌رسد در معنای چند جمله اخیر این وحی - که: کلمات «میت گپسء و پیرسء میتپسء و میتیحسء بیحوسء» باشد - مراد تفرقه و جدایی افتادن در میان ذریه رسول خدا ﷺ باشد، و مراد از دعاکن ها بعد از قضیه کربلا حضرت زین العابدین علی بن الحسین ﷺ باشد و تابعین آن حضرت؛ زیرا که آن جناب بعد از داستان کربلا تا بر حسب ظاهر حیات داشتند شب و روز به عبادت و دعا کردن مشغول بودند - چنان که شاهد آن است فضلاً از احادیث و روایات و اخبار فریقین از مسلمین، بلکه غیر ایشان، صحیفه سجادیه آن بزرگوار که از آن تعبیر به زبور آل محمد می‌شود - و مراد از جوقه جوقه شدن متواری شدن هر دسته‌ای از ایشان است از ترس بنی امیه و بنی عباس و اعوان آنها به اطراف جهان و بسیاری از ایشان از راه تقیه و حفظ جان خود نشانه و شعار بنی هاشمی - یعنی: از ذریه پیغمبر بودن - را از خود دور کرده، بسا به سقایی یا مزدوری یا فقر و بی‌نواایی در اطراف متفرق شدند.

و مراد کودک در آخر این وحی از جمله «میتپسء بیحوسء» - که معنی آن شجره بندها به شجره بندها باشد - این است که: پس از تفرقه افتادن در میان ذریه پیغمبر در اطراف شهرها و دهات و قصبات به صورت ناشناس در لباس تقیه بعضی از ایشان برای حفظ نسب‌های این ذریه علویه کتاب‌های انساب نوشته که سلسله نسب‌هاشان محفوظ بماند و نقبایی برای خود در این باب انتخاب کرده که در زمان تقیه حفظ انساب علویین را نموده، تا هر کدام از ایشان در هر کجا هستند شناخته شوند.

۱. ر. ک: معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار)، ص ۳۹۳، ح ۱۰۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲،

ص ۲۷۶، ذیل حدیث ۸.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۳۷ - ۳۴۰.

و اما قسمت سوم

از وحی کودک صاحب کتاب منقول الرضائی چنان که در إقامة الشهود از او حکایت کرده گفته است که: بعد از حرف الف تا یاء چیزی مفهوم نشده و به اجمال خود باقی مانده.^۱
اما حرف الف، پس چنین آورده که وحی این است:

אֶתְיָא אֶזְמָא מִסֵּר הַכֹּהֵן אֶזְמָא
 اتّاء اؤماء مِسر هبّاء اوئمّاء
 אֶדְוּמָה אֶדְוּמָה
 ادوماه ادوماه

یعنی: بیابند امّتی سرسخت که آن امّت سرسخت از اولاد ادومی را که از نسل عیص برادر یعقوب پسر اسحاق بوده و پادشاهان سرکش و سرسخت بوده‌اند بر ایشان غالب شوند.

بدان که اولاد ادومی از نسل عیص می‌باشند و ارتباط خویشاوندی ایشان با اولاد اسماعیل چنین بوده که عیص بن یعقوب اسرائیل پیغمبر رفت نزد اسماعیل در زمین مکه معظمه، دختر خود مجلت را به زنی به اسماعیل داد - چنان که در باب بیست و هشتم از سفر تکوین تورات در آیه هشتم از آن خبر داده^۲ و قدار فرزند اسماعیل از او به وجود آمد و اولاد قدار خالوزاده اولاد عیص می‌شوند و همیشه اولاد عیص در جهات جنوب سلاطین و سرکش‌های روی زمین بوده‌اند تا زمان بعثت خاتم الانبیاء ﷺ تا این که به قوت دین محمدی مسلمانان بر ایشان غالب شدند. این جمله از وحی کودک اخبار و اشاره به غلبه مسلمین است بر اولاد عیص.

۱. منقول الرضائی، ص ۲۴۲.

۲. کتاب مقدس، ص ۳۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸، آیه ۸-۹.

حرف یاء از قسمت سوم وحی کودک

יְהִי בְנֵי אִמְתָּא לְבִישׁ אִמְתָּא
 יְהִי בְנֵי אִמְתָּא לְבִישׁ אִמְתָּא
 וְעָלִיל בְּחִמְתָּא לְמוֹבְדָּא לְבִי
 וְעָלִיל בְּחִמְתָּא לְמוֹבְדָּא לְבִי
 חֲחֹתִיָּא
 חֲחֹתִיָּא

یعنی: می پوشد پسر کنیزک لباس کهنه سیاست را و بیرون آید با خشم برای گم گردانیدن پسر خواهر خود را که اولاد عیص بوده اند.
 پسر کنیز اشاره است به حضرت خاتم الانبیاء به مناسبت این که از اولاد اسماعیل فرزند هاجر کنیز ابراهیم بوده؛ چنان که در تورات در سفر تکوین به آن تعبیر شده ' -چنان که از پسر خواهر تعبیر به خویشاوند مادری شده؛ کما این که در عرب هم از خویشان مادری تعبیر به پسران خواهر می شود. -، و بیرون آمدن با خشم کنایه است از جنگ کردن و غزوات پیغمبر ﷺ.

و اما حرف کاف

כִּי אֶרְעָא לְפָנֵי אֶרְעָא וְכִבְיָהּ
 כִּי אֶרְעָא לְפָנֵי אֶרְעָא וְכִבְיָהּ
 מִסָּאָה וְכִבְיָהּ בְּעֵלְמָא
 مِسָּאָה וְכִבְיָהּ بְעֵלְמָא

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵ و ۲۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۶ و ۲۵.

یعنی: بیچد در زمین از برای خالی کردن زمین و پیش اوست انبری که برمی چیند بتان روی زمین را.

در این وحی اشاره است به دو سه صفت از صفات جلال و کمال حضرت رسول خدا ﷺ:

اول آن که: گفته است: بیچد در زمین از برای خالی کردن روی زمین - یعنی: دین او و اهل دین او چنان روی زمین را احاطه نمایند که کفر و اهل کفر و شرک و اهلش را قلع و قمع نمایند.

و دوم آن که: مراد از انبری که در پیش اوست که بتان روی زمین را برچیند، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در کعبه معظمه پا بر دوش پیغمبر گذارد و همه بت‌ها را شکست و بیرون ریخت و به قوه توحید شمشیر به بینی‌های مردم زد تا «لا اله الا الله» گفتند و ریشه شرک را از جا کند و توحید را رواج داد.

و اما حرف لام

لَبَّعَ دَوْلَا، وَوَمَرَبِدْ، بَابَا، وَرَجِيمِ
 دَبَّتْ شَوْكَا، بِنِنَا، دَبَّتْ اَنْحَا، بَبَّتْ كُوبَا

یعنی: از برای جوشش مردم و بسیاری در اصول و دوست دار آن جماعت خوب و دشمن دار آن جماعت کینه داران.

این وحی نیز اشاره است به بعضی از صفات حمیده آن حضرت؛ زیرا که آن حضرت فرموده: اِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ یعنی: من مبعوث شدم که تمام کنم

۱. ر.ک: سنن کبرای بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۹۶؛ عيون الأثر، ←

صفات نیک را و کامل گردانم آنها را.

و در جمله اولی اشاره است که آن جناب دل بندگان خدا را با یکدیگر مهربان می‌فرماید و وضع شریعت مطهره‌اش بر مجالست و مؤانست و مهربانی به یکدیگر و انعام و احسان به زیردستان و صلۀ رحم و ایثار بر فقرا و یتیمان و ترجیح دادن ایشان را بر خود و عیال خود می‌باشد. چنان که همین طور هم بوده و در کتب تواریخ و سیر هم ذکر شده. و جمله دوم که گفته است: «و بسیاری در اصول» یعنی: در شریعت خود جعل اصول و قوانین بسیار در اصول و فروع دین خواهد نمود بنحوی که اصول و قوانینش زیادتی کند بر جمیع اصول و قوانین شریعت‌های پیش، و در جمله سوم که گفته است: «دوست دار آن جماعت خوب و دشمن دار آن جماعت کینه داران» اشاره به صفت دیگر آن بزرگوار است و اهل بیت طیبین و طاهرینش که با کفار و اشرار نقت و عذاب بوده‌اند. هر چند از خویشاوندان ایشان باشند. و بر نیکان و ابرار نعمت و خیرخواه بودند. هر چند از بیگانگان و دوران بوده‌اند. از پدران مهربان مهربان‌تر.

و اما حرف میم

| | | | | |
|--------------|-------------|--------------|---------------|-------------|
| مِ | مِ | مِ | مِ | مِ |
| مَنْ | دَرُومَاءَ | مِیْنِکَا | وَوَلِحْدَاءَ | مِیْدَغَاهَ |
| وَبِیْنِیْنِ | کَبَرِکَا | وَبِیْنِیْنِ | وَبِیْنِیْنِ | یُوْقَاهَ |
| وَوِیْنِیْنِ | قَبْرِغَاهَ | وَبِیْنِیْنِ | تَافَ | یُوْقَاهَ |

یعنی: و از سمت جنوب بسیار شود ماهی و زیاد شود و در سال یکصد و بیست و پنج

← ج ۲، ص ۴۲۱: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۲۰، ح ۳۱۹۶۹: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۵۰۵ و ج ۷، ص ۶: بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۶۷، ص ۲۷۲ و ج ۶۸، ص ۲۷۳ و ۲۸۲.

وارد شود و غمگین شود به جهت مصیبت‌هایی که رو دهد به جهت اولادش و در هزار و یکصد درس گفته شود.

توضیح آن که: در این حرف میم خبر از روی کار آمدن و سلطنت بنی عباس و دوره صفویّه و ترویج تشیع و مذهب اثنا عشریّه داده، به این که ابتدای سلطنت بنی عباسی‌ها از سال یکصد و بیست و پنج شروع شده و مانند ماهی دریا زیاد شدند بنحوی که هر که با ایشان طرفیت و سرکشی می‌کرد مقهور و مغلوب می‌شد و بواسطه کشتن ایشان اولاد پیغمبر آخرالزمان را به انحای مختلفه و مغموم و مصیبت زده کردن آن حضرت که در این وحی به آن اشاره شده.

و اما آن که در این وحی گفته: «بسیار شود ماهی» مؤید آن است حدیثی که هرثمه بن اعین از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده از ظاهر شدن ماهی‌های کوچک بسیار در قبر آن حضرت که مؤول^۱ به بنی عباس است.^۲

و در بقیه این وحی خبر از سلطنت سلاطین صفویّه داده تا سال یک هزار و صد که گفته است: «در سال یک هزار و صد درس گفته شود» که اشاره به زمان مجلسی اول و دوم و شیخ بهایی و میرداماد و آقا حسین خوانساری و پسر او آقا جمال خوانساری و درس دادن ایشان و امثال ایشان باشد.

تا این جا عبارات وحی کودک تفسیر و تأویل شده و بقیه آن هنوز در پرده خفا باقی مانده و هنوز علمای یهود و دیگران نتوانسته‌اند تفسیر و تأویل کنند، والله العالم بحقائق الأمور.

بهره هشتم از بخش دوازدهم

در اخبار ارمیای پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب چهل و ششم ضمن آیه دهم قضیه کربلا را بنحو

۱. مؤول: تأویل شده.

۲. الهدایة الکبری، ص ۲۸۲-۲۸۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۲۹-۲۳۲؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

اجمعال دانیال در کتاب خود بیان کرده است به این عبارت:

דִּי זָבַח לְאֶרֶץ יְהוּדָה צִבְאוֹת יִבְרָץ
 کִּי זָבַח לְאֶרֶץ יְהוּדָה צִבְאוֹת יִבְרָץ
 צִבְאוֹת יִבְרָץ לְאֶרֶץ יְהוּדָה
 صافون . ال . نهر . پرا .

یعنی: ذبح و قربانی کرده می شود شخصی از برای خدای پروردگار جهانیان در زمین شمال در کنار نهر فرات.^۱

انطباق مضمون این عبارت از ارمیای پیغمبر بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام واضح است و مدح و وصف آن به قربانی خدا مستلزم حقیقت پیغمبر آخرالزمان علیه السلام است.

بهره نهم از بخش دوازدهم

در اخبار وارده در کتاب یوئیل پیغمبر از کتب عهد عتیق که از پیغمبران بنی اسرائیل است در باب دوم آن کتاب گفته:

תִּקְעוּ לָאֵלֹהִים וְהָרִיעוּ בְּצִבְאוֹן וְהָרִיעוּ בְּצִבְאוֹן
 תִּקְעוּ לָאֵלֹהִים וְהָרִיעוּ בְּצִבְאוֹן וְהָרִיעוּ בְּצִבְאוֹן
 קָדִישׁ יְהוָה יִשְׁכְּנוּ כָל יְהוּדָה
 קָדִישׁ יְהוָה יִשְׁכְּנוּ כָל יְהוּדָה
 דִּי בָא יוֹם יְהוָה יוֹם יְהוָה
 کִּי בָא יוֹם יְהוָה יוֹם יְהוָה

۱. زیرا خداوند، یهوه صباوت، در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد [کتاب مقدس، ص ۹۱۱، کتاب ارمیا، باب ۲۶].

חַשְׁךָ וְאַפְלָה יוֹם עֲנָן וְעֶרְפֵל
 هَشَجًا وَاِفْلَاهُ يَوْمَ عَانَانَ وَعِرْفَلٍ

בְּשַׁחַר פֶּרֶשׁ עַל הַהַרִים עִמָּם רֶב
 بِشَحْرٍ فَارَسٍ عَلَٰنَ مَهَّارِيمَ عَمَّ رَبَّ

וְעַצוֹם פְּלִחוֹ לֹא נִהְיָה כִּמ
 وَاَعَاوُومَ فَا مَوْ هُوَ لَوْهَ نَهِيَاه

וְאַחֲרָיו לֹא יוֹסֵף עַד שְׁנֵי דוֹר וְדוֹר
 وَاِخْرَايُوْهُ لَوْهُ يَوْسِيفَ عَدَّ شَيْئِيْ دَوْرٍ دَوْرٍ

یعنی: ۱ در صهیون کزنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید، تمامی ساکنان زمین بلرزند؛ زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است. ۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها. امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از آن تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد بود.

و در آیات بعد از این دو آیه در همین باب می گوید آنچه را که ترجمه آن این است: آیه ۳ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. پیش روی ایشان زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد. ۴ منظر ایشان [مثل] منظر اسبان است و مانند اسب سواران می تازند. ۵ مثل صدای عزابه ها بر قلّه کوهها جست و خیز می کنند. مثل صدای شعله آتش که گاه را بسوزاند. مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ۶ از حضور ایشان قومها می لرزند و تمامی رویها رنگ پریده می شود. ۷ مثل جبّاران می دوند. مثل مردان جنگی بر حصارها بر می آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقهای خود را تبدیل نمی کنند. ۸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند؛ زیرا هر کس به راه خود می خرامد. از میان خربهها هجوم می آورند و صفهای خود را نمی شکنند. ۹ بر شهر می جهند. بر روی

حصارها می‌دوند. به خانه‌ها بر می‌آیند. مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می‌شوند. ۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمان‌ها مرتعش می‌شود. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خود را باز می‌دارند. ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می‌کند؛ زیرا اردوی او بسیار عظیم است، و آن که سخن خود را بجای می‌آورد قدیر است؛ زیرا روز خداوند عظیم و بی‌نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد. و بعد از آیاتی چند در همان باب باز گفته است: ۲۸ و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران و جوانان شما رؤیا خواهند دید. ۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت. ۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستون‌های دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. ۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهد شد پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد که هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد؛ زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنان که خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.^۱

دانسته باد که بیشتر از این علامات منطبق است بر پیغمبر آخرالزمان و امت عظیم آن حضرت و بیرون آمدن آن حضرت از کوهستان‌های مکه بالشکر خود و پهن شدن آنها در اطراف عالم و کوه‌ها و قوی و عظیم بودن آن امت بنحوی که در سابقین و لاحقین مثل و مانند نداشته باشند و در جنگ و جدال قوی و بی‌عدیل باشند و تزلزلی در ارکان وجودشان نباشد و ترسی و هراسی در دل‌هاشان نباشد و در هنگام قتال و جدال ثابت بوده و هیچ‌گاه به دشمن پشت نکنند و از ایشان فرار ننمایند و از ترس آنها دل‌های دشمنان بلرزد و رنگ از رخسارهاشان برداشته شود و از حضور آنها زمین و آسمان بلرزد و آفتاب و ماه گرفته و سیاه شود و ستاره‌ها بی‌نور شود و آن بزرگوار در جنگ‌ها در پیشاپیش لشکر صدای خود را بلند کند و لشکر او عظیم باشد

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۳۱-۱۰۳۲. کتاب یوئیل، باب ۲.

و آن بزرگوار به هر چیزی قادر و توانا باشد و بی نهایت مهیب باشد که احدی را طاقت مقاومت با او نباشد و در زمان او همه بشر مؤید به روح القدس گردند و پسران و دختران صاحبان مکاشفه و رؤیاهای صحیحه گردند و پیران و جوانان ایشان متصف به صفات انبیای بنی اسرائیل شوند - حتی کنیزان و غلامان - و پیش از ظهور آن روز عظیم آیات و علامات چندی روی دهد - از قبیل خونریزی شدید و آتش فشانی ها و صاعقه ها - و ستون های دود در آسمان و زمین و گرفتن آفتاب و ماه و دیده شدن ماه به رنگ خون ظاهر و واقع خواهد شد و بقیه آل موسی و هارون که ملانکه آن را حمل می کردند در بیت المقدس بر باز ماندگان ظاهر خواهد گردید، و در آن زمان فقط اهل ایمان نجات خواهند یافت.

و ممکن است که گفته شود: کلیه این خبرهایی که یونیل در کتاب خود خبر داده است راجع به روز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که از روزهای عظیم ربوبیت است باشد و اشاره به قیام آن حضرت و علامات نزدیک ظهور و زمان ظهور آن بزرگوار باشد - چنان که انطباق آن با اخبار و احادیث وارده در این باب بر شخص متبّع ظاهر و آشکار است، والله العالم بحقائق الأمور.

در اخبار حکمی نبی

دָה אָמַר יְהוָה זְבַאֲוֹת
 کی ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

يعنى: ۷ زیرا يهوه صباثوت چنين مى گويد: يك دفعه ديگر و آن نيز بعد از اندک زمانى آسمان ها و زمين و دريا و خشكى را متزلزل خواهم ساخت. ۸ و تمامى امت ها را متزلزل خواهم ساخت و فضيلت جميع امت ها خواهند آمد، و يهوه صباثوت مى گويد: اين خانه را از جلال پر خواهم ساخت.^۱

| | | | | |
|--------------|---------|--------------|------------|------------|
| פֶּנֶחַ | אֶל | הַרְבֵּה | וְהַנְּהַ | לְמַעַט |
| تَانُوَّة | إِلَ | مَرَّبه | وَمِيكِيه | لِيْمَعَاظ |
| וְהַבְּאֵתֶם | הַבֵּית | וְנִפְחַתִּי | בְּדוֹ | יְלָמ |
| وَهَبَاتِيْم | هَبِيْت | وَنَافِحِي | بُو | يَعْم |
| מֶה | נֶאֱמַר | יְהוָה | מְבַאֲוֹת | יְלָמ |
| مه | نَوُوم | يَهْوَاه | صِبَاثُوْت | يَعْم |
| בֵּיתִי | אֲשֶׁר | הוּא | חָרֵב | וְאֶתֶם |
| بَيْتِي | أَشْرَ | هُوَ | خَارِب | وَأَيْتَم |
| רַצִּים | אֵינֶם | לְבֵיתִי | | |
| رَاصِيْم | أَيْنَ | لِيْبِيُو | | |

آيه ۹. يهوه صباثوت مى گويد: نقره از آن من و طلا از آن من است.^۲ يهوه صباثوت مى گويد: جلال آخر اين خانه از جلال نخستينش عظيم تر خواهد بود و در اين مكان سلامتى را خواهم بخشيد.^۳

مؤلف گويد: اين ترجمه اى كه براى اين آيات شد وفق ترجمه مطبوعه لندن است

۱. كتاب مقدس، ص ۱۰۶۴، كتاب حجى نبى، باب ۲، آيه ۶-۷.

۲. عدد (۹) در مصدر اين جا قرار گرفته است.

۳. كتاب مقدس، ص ۱۰۶۴، كتاب حجى نبى، باب ۲.

در سال ۱۹۳۲ م و اما مرحوم نراقی - علیه الرحمه - در کتاب سیف الأئمة آیات را این طور ترجمه کرده و فرموده است: یعنی: سهل مانده است که من به حرکت آورم آسمان ها و زمین را و دریاها را و اطراف عالم را و تغییر دهم عجم را و بیاید آن کسی که جمیع عجم در انتظار او باشند و پر سازد بتخانه را از خوبی ها، و خوبی های خانه آخرین به از خانه اولین است، و من سرنگون خواهم ساخت در آن زمان تخت های پادشاهان را و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست.

و بر طالب حق ظاهر است که تغییر عجم را نداده مگر محمد بن عبدالله ص و همچنین جبروت عجم نشکست مگر بواسطه محمد بن عبدالله و تخت های پادشاهان سرنگون نشد مگر در دولت آن حضرت، و خانه آخرین اشاره به خانه کعبه است که بهتر از بیت المقدس است.^۱

تا این جا به پایان رسید کلام نراقی - علیه الرحمه - در آن کتاب. نگارنده این کتاب گوید: از پیش تذکر داده شد که سیره جماعت اهل کتاب بر تغییر دادن کلمات و ترجمه های کتاب های خودشان است در هر عصری و هر طبعی - چنان که شواهد بعضی از آنها قبلاً شرح داده شد - و مع الوصف با این تغییرات و تحریفات و حق کشی ها باز هم برای اتمام حجت حقایقی به قلم ها و زبان های ایشان جاری می شود که حجت برای آنها تمام شود و جای عذری برایشان باقی نماند. به هر تقدیر در این ترجمه فاضله خانی که گفته است: «فضیلت جمیع امت ها خواهد آمد» اشاره است به افضلیت امت خاتم الانبیاء ص بر سایر امت ها بواسطه افضلیت آن حضرت بر سایر انبیا و مرسلین و افضلیت شریعت آن بزرگوار بر سایر شریعت ها و افضلیت کتاب او بر سایر کتاب ها - چنان که از صریح بعضی از عبارات و بشارات کتب عهدین استفاده می شود، فاضل از آیاتی که در قرآن و اخبار و احادیثی که در کتب مسلمانان تصریح به آن شده که پاره ای از آنها قبلاً در این کتاب نقل شد و پاره دیگری که بعد از این ذکر کرده می شود.

۱. سیف الأئمة و ابرهان الملة، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

و مراد از این که گفته است: «جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود» اگر مراد از خانه کعبه نباشد و بیت المقدس باشد - بر فرض صحت ترجمه فاضلخانی -، باز اشاره است به جلال عظیم تر یافتن بیت المقدس از اول تأسیس آن که دارای جلال و عظمت بوده و این معنی نیز در اخبار مسلمانان و در کتب ایشان مشحون است که در زمان قیام قائم آل محمد - علیه وعلیهم السلام - عظمت و جلال بیت المقدس از اول زیادتر خواهد شد - چنان که در ضمن اخبار و احادیث جزء اول و دوم و سوم این کتاب شرح داده شده است. مراجعه شود.

بهره یازدهم از بخش دوازدهم

در بشارات و اخباری که حضرت زکریای پیغمبر ﷺ در کتاب خود خبر داده است در باب چهارم آن کتاب که گفته است:

וְיָשָׁב הַמֶּלֶךְ הַדָּבָר בְּיָדָי וְיִשְׁפָּט
 و یا شتاب هتلاخا هتد بز بی دتیرین
 כְּאִשׁ אֲשֶׁר יָעוֹר מִשְׁנָתוֹ וְיִשְׁפָּט
 کیش کیش אשר یعور میشنا توو و بو میز
 אֶלֶּי מִה אֲתוֹר אֶה וְיִשְׁפָּט רְאִיתִי
 ای من ماه اتا. ریشد وانایمز دانپتی
 וְהָיָה מִנּוֹרַת זָהָב כְּלָה וְגַלְהָ עַל
 و میشد منورت کا ماد کلاه و کلاه عل
 רְאִישָׁה וְשִׁבְעָה נִרְתָּה עֲלֶיהָ שְׁבַע
 و شبعاه بزپتها غایه شبعناه

מִן צָכּוֹת לַיְרֻחַ אֶשֶׁר עַל רֵאשֵׁי

مِنْ صَافَاتِ قَوَاتِ لَيَرُوتِ اِشْرَ عِلْ رِاشِاه

וּשְׁנַיִם זֵיתִים עָלֶיהָ אַחַד מִיָּמִין

وَشَيْنِيمِ زَيْتِيمِ عَالِيَه اِحْدُ مَيْمِينِ

הַגֵּלָּה וְאַחַר עַל שְׁנַיִם

عِكْلَاهِ وَاِحَادِ عِلْ سَيْنَا لَه

ترجمه آیات:

آیه اول: و فرشته ای که با من تکلم می نمود برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد. ۲ و به من گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغن دانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می باشد هفت لوله دارد. ۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی به طرف راست روغن دان و دیگری به طرف چپش می باشد.^۱

پس از آن طول داده است کلام را تا می رسد به آیه یازدهم. پس می گوید:

וְאָמַר אֱלֹהֵינוּ מִה שְׁנַיִם הַזֵּיתִים

وَأَمْرُ إِلَهِنَا مِنْ شَيْنِيمِ هَاتَيْنِ

הַגֵּלָּה עַל יָמִין חַמְנוּרָה וְעַל שְׁנַיִם

عَالِيَه عِلْ يَمِينِ هَمْنُورَاهِ وَاِحَادِ سَمْنُولَاهِ

וְאָמַר אֱלֹהֵינוּ מִה שְׁנַיִם זֵיתִים

وَأَمْرُ إِلَهِنَا مِنْ شَيْنِيمِ هَاتَيْنِ

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۸، کتاب زکریای نبی، باب ۴.

פְּתִי שִׁתִּי שִׁבְלִי הַזֵּיתִים אֱשֶׁר בְּיַד
 شتی شیلی هیندیم اشر بید
 פְּנֵי צְנִיחוֹת הַזָּהָב הַמְרִיבִים
 شی صنتی روت هذاماب هیریتیم
 מֵעֲלֵיהֶם הַזָּהָב : וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים
 میعلیهیم هزاماب و یومر الی
 לֵאמֹר הַלּוּא יָדַעַתְּ מַה אֱלֹהִים
 لا امر هلاو یادعت مه الیه
 וַיֹּאמֶר לֹא אֲדַע : וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים
 وایمر لا ادی و یومر الیه
 פְּנֵי בְנֵי הַצֹּהָר הַעֲמִידִים עַל
 شینی بی هنیهار هاعومدیم عل
 אֲדוֹן כָּל הָאָרֶץ
 آدون کال هارص

یعنی: ۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: این دو درخت زیتون که به طرف
 راست و طرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟ ۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده،
 گفتم که: این دو شاخه زیتون به پهلوئی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد
 چیستند؟ ۱۳ او مرا جواب داده، گفت: آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟ گفتم: نه، ای
 آقایم! ۱۴ گفت: اینها پسران روغن زیت می‌باشند.^۱

ترجمه این آیات بر وفق ترجمه فاضلخانی، طبع ۱۹۳۲ م در لندن است، و اما

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۹، کتاب زکریای نبی، باب ۴.

مرحوم نراقی - علیه الرحمة - در کتاب سیف الأمة گفته است که: یعنی: حضرت زکریا در عرش نوری دید و در دو طرف آن نور دو شمع روشن دید. از جبرئیل پرسید که: این دو نور و دو زیتون چیست؟ جبرئیل گفت: آنها دو فرزند آلی است که آن آلی داماد واجب الاطاعة کل روی زمین است، و نیز گفته است: بلی، در نسخ کتاب زکریا که حقیر دیدم لفظ «آلی» را ساقط کرده و همین لفظ «هیصهار» است - چنان که نوشته شد - و «هیصهار» به معنی داماد است. پس معنی آن می شود که: گفت: این دو فرزند داماد واجب الاطاعة کل روی زمین است. بنا بر این هم کفایت می کند؛ چه حسنین علیهما السلام دو فرزند داماد محمد بن عبدالله هستند. علاوه بر این که ما صدق دو زیتون^۱ چنان که در قرآن و احادیث رسیده همان حسنین اند و بعد از زکریا بجز حسنین دو فرزند دامادی ظاهر نشده و وعده ظهور هم داده نشده و عیسی و ماشیح که نصارا و یهود آمدن آنها را می گویند چنین دو فرزندی نداشته اند.^۲

و نیز حضرت زکریا در باب پنجم کتاب خود گفته است:

وَأَشْرَبَ وَأَسَاءَ عَيْتِي وَأَارَاهُ وَهَنَهُ
وآشرب و آسأ عیتمی و آراهُ و هنته
 مِجْلَاهُ عَافَاهُ : وَيُؤْمِرُ أَلِيَّ مَهْ
میجلاه عافاه : و یؤمر آلی مه
 آتَاهُ رَأَاهُ وَأَمَرَ إِيَّاهُ رَأَاهُ
آتاه راه و امر ایاه راه
 مِجْلَاهُ عَافَاهُ أَرْكَاهُ عِشْرِينَ بِأَمَاهُ
میجلاه عافاه ارکاه عیشرتیم با آماه

۱. ما صدق دو زیتون: آنچه بر آن «دو زیتون» صدق کند.
 ۲. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۲۷.

وَرَاخِبَاءَ عَسِيرٍ نَابِئَاتٍ : وَيَأْمُرُ

إِلَىٰ ذَاتِ الْعَالَمِ هِيَ ذَاتُ عَالَمِهَا

فِي كُلِّ أَرْضٍ فِي كُلِّ هَاكِنٍ مُؤَدَّةٌ

مَمْلُوكَةٍ وَكُلِّ هُنْبَعٍ وَكُلِّ مُؤَدَّةٍ

مَمْلُوكَةٍ : هِيَ صَيْبَتُهَا نَابِئَاتٍ هِيَ

بَيْتِهَا وَكُلِّهَا فِي كُلِّهَا وَكُلِّهَا

بَيْتِهَا هُنْبَعٍ لَهَا قَرْنٌ وَكُلِّهَا

بَيْتِهَا وَكُلِّهَا وَكُلِّهَا وَكُلِّهَا

وَأَمَّا بَنِي

یعنی: و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پَران دیدم. ۲ و او مرا گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: طوماری پَران می بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می باشد. ۳ او مرا گفت: این است آن لعنتی که بر روی تمام جهان بیرون می رود؛ زیرا که از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف

هر که سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ۴. یَهُوه صبايوت می گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه اش نزیل شده،^۱ آن را با چوب هایش و سنگ هایش منهدم خواهد نمود.^۲

و اما نراقی - علیه الرحمه - در همان کتاب خود در ترجمه بعضی از این آیات چنین گفته است که: زکریا به طرف بالا نگاه کرد. کتابی را دید که پرواز می کند. از جبرئیل پرسید که: این چیست؟ گفت: این کتابی است که ظاهر می شود در تمام روی زمین به جهت آن که دیوان هر دزدی چنان که آن جا نوشته بشود و دیوان هر کسی که قسم دروغ بخورد موافق آن بشود و خدا آن کتاب را به خانه هر دزدی و هر کسی که قسم دروغ بخورد خواهد فرستاد.

و ظهور این فقرات در اثبات نبوت جد بزرگوار آن دو شمع و حقیقت قرآن که حاکم میان دزدان و دروغگویان است و اغلب به آن قسم می خورند مانند روز روشن است ... و بعد از زکریا تا کنون بجز قرآن چنین کتابی که متصف به این صفات باشد ظاهر نشده و در انجیل فعلی هم که در دست مسیحیین است دیوان دروغگویان و دزدان نیست،^۳ انتهی کلامه، رفع الله مقامه.

و نیز در فصل سوم کتاب زکریا از آمدن خاتم الانبیاء ﷺ چنین خبر داده است:

دُ الْهِنِّيْ مَوْبِيْ اِثْ عَبْدِيْ يٰ كَا
کی هیننی موبی اِثْ عَبْدی یٰ کَا

در ذیل آیه ۸ همان فصل و باب گفته: (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه

۱. نزیل شده: فرود آمده.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۹، کتاب زکریای نبی، باب ۵.

۳. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۲۷.

را خواهم آورد،^۱ و در آیه ۱۲ از باب ششم گفته:

הִנֵּה אֵישׁ צִמַח שָׁמוּ וּמִתַּחַתָּיו
هِنَّه ایش صحیح یشمو و میت حتو

، צִמַח וּבִנָה אֶת הַיֵּל הַהוּא :
یصمخ و بیانه ات هیکل یهواه

וְחֹא : בִּנָה אֶת הַיֵּל הַהוּא : וְהָוָא
وهو یشنه ات هیکل یهواه و هو

، פִּשָּׁא הַהָרֹדֶשׁב וּמִנֵּשׁ
پشاه هود و یاشب و منیل عل

כִּשְׂאוֹ : הַהוּא וְהוּא כֹהֵן
کشاه و هوه و هو کاهن عل

כִּשְׂאוֹ וְעֵצַת שָׁלוֹם תְּהִיָּה בֵּינָם
کشاه و یعصت شالوم یشهیه بین

שְׁנֵיהֶם וְהָעֵצוֹת תְּהִיָּה לְחֵלֶם
شینهیه وها عیضات یشهیه لیلیم

וְלִטְוֵבִיָּה וְלִדְעִיָּה וְלִחֵן כִּם צִפְנִיָּה
و لطوبیه و لیدعیاه و لیحن بن صفنباه

לְזִכְרוֹן כֹּהֵיֵל הַהוּא : וְרַחוּמֵי
لذکارون کاهیل یهواه و رحومیم

، בָּאוּ בְנוֹ כֹּהֵיֵל הַהוּא
یا بو یشمو بهیکل یهواه

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۸، کتاب زکریای نبی، باب ۳.

یعنی: اینک مردی که به شاخه مسماست و از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دو ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طوبیا و حین بن صَفْنِیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ و آنانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود.^۱

در کتاب سیف الأئمة آیه ۱۲ و ۱۳ را این طور ترجمه کرده است:

یعنی: همان بنده مشرقی من اسم او مشرقی باشد و در زیر فرمان او بیت الله بنا گذارده شود. بعد از آن گفته است: نظر کن - ای طالب حق! - که بعد از زکریا پیغمبری بجز عیسی نیامد و او در بیت لحم متولد شد که از قرای بیت المقدس است [که محل وحی به] زکریا بود و ظهور او در ساعیر شد که غربی بیت المقدس است و محمد ﷺ از مکه ظاهر شد که شرقی جنوبی بیت المقدس است و خانه کعبه در زیر فرمان او بنا شد و ماشیحی که بیاید کسی نگفته که: خانه خدایی بنا کند. پس با وجود چنین تصریحی طالب حق را چه شبهه ای باقی می ماند؟^۲ (انتهی کلامه).

و نیز در باب نهم در آیه ۱۰ و ۱۱ گفته است:

גְּזַלְתָּ מִיָּדַי מִדָּבָר כְּתוּב בְּסֵפֶר הַבְּרִית וְהָיָה לִי
 كَيْتِي مَوْدٍ بَيْتِ صِيَوْنِ هَارِئِي بَيْتِ يَوْزِشَيْلִים
 הַנָּה כִּלְדָךְ כִּדּוֹא לָךְ צַדִּיק וְנוֹשָׁא
 هَيْتِه مَلِكُ يَابُؤَ لَاحِ صَدِيقِ وَنُوشَاعِ
 הוּא עֲנִי וְרָדַב עַל חֲמוֹר וְעַל עֵר בִּם
 هُوَا عَوْنِي وَرُوْجِبِ عَلَا جَوْزِ وَعَلِ عَهْرِ بِنِ

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۷۰، کتاب زکریای نبی، باب ۶.

۲. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۳۸.

اَتَذُوتُ : وَ هَجْرَتِي وَ حَيْثُ مِيقَاتِيْمُ وَ مَوْسَى
 مِירוْشَلِيْمُ وَ يَنْبِغْتَا قِشْتُ مَلْحَامَا
 وَ دِيْمِيْنَا شَالُوْمُ لِكُوْبِيْمُ وَ دِ مَاشَلُو مِيَا
 عَدَّ يَاجِي وَ مِجِي نَاهَا عَدَّ اَفْسِي اَرِصْ

ترجمه این آیات طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۹: ای دختر صهیون! بسیار وجد بنما، و ای دختر اورشلیم! آواز شادمانی بده. اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کزه بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من عزابه را از آفرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت ها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.^۱

و مرحوم نراقی در کتاب بحیف الأمة ترجمه این دو آیه را چنین بیان کرده:
 یعنی: شادباش، ای ولایت اسلام! و خوشحالی کن، ای ولایت بیت المقدس! که اینک می آید پادشاه تو^۲ از برای تو. راستگو و شفاعت کننده گناهکاران فقیر باشد و سوار شود بر الاغ و نیست کند اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت المقدس و بشکند کمان جنگ را و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و برسد حکم او از دریاها و به دریاها و رودخانه ها تا انتهای زمین.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۷۲-۱۰۷۳، کتاب زکریای نبی، باب ۹.

۲. در مصدر: (پادشاه نو).

و معنی این فقرات به نوع مذکور بنحوی است که موافق با معانی الفاظ آنهاست. و یکی از علمای نصارا و دیگری از یهود آنها را تفسیر کرده اند به آنچه فی الجمله مخالفتی با آنچه ما تفسیر کردیم دارد و آن دو تفسیر باهم اندک تغایری دارند ولیکن هیچ یک مضر به استدلال ما نیستند.

اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی: خرم باش، ای دختر اسلام! و خوشحالی کن، ای دختر بیت المقدس! هان که پادشاه تو بیاید به تو که معصوم و شفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و نیست کند لشکر را از افراسیم - یعنی: از سبط یهود - و بر طرف کند^۱ اسب را و خواهد شکست کمان جنگ را و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همه رودخانه ها تا انتهای زمین خواهد بود.^۲

و اما مفسر یهودی چنین تفسیر کرده که: «شاد باش، ای طایفه و جماعت بیت المقدس! و خوشحالی کن، ای جماعت اسلامیان! که پادشاه تو می آید و راستگو و فرج دهنده باشد» تا آخر، مگر این که به جای «خبر زمان عدالت به عجمان بدهد» گفته: و بیان کند اسلام را از برای همه گروه ها.

و بنا بر سه تفسیر صراحت آنها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد؛ چه او تصریح فرموده که: خدای تعالی مرتبه شفاعت گناهکاران امت را به او عطا فرموده^۳ و آیه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۴ نیز بر آن دال است

۱. در مصدر: (خواهد کرد).

۲. در پاورقی این قسمت در مصدر نوشته شده: (این ترجمه دقیقاً مطابق با ترجمه ای است که در سیف المؤمنین علی قلی جدید الاسلام، ص ۲۲۰ آمده است)، و شاید مراد مؤلف از مفسر نصرانی نویسنده همان کتاب است.

۳. ... وأعطيت الشفاعة. [ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱ و ج ۴، ص ۴۱۶ و ج ۵، ص ۱۶۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۶ و ۱۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱، ضمن حدیث ۷۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ضمن حدیث ۱۷ و ج ۱۶، ص ۳۰۸ و ۳۱۳، ضمن حدیث ۱ و ...].

۴. سوره ضحی، آیه ۵.

و آن حضرت فقیر بود و مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می شد و الاغ سواری آن حضرت به یحمور مسما بود، و ریاست لشکرکشی و جمع لشکر را از میان یهود بر طرف کرد؛ چه ایشان را منع نمود از سوار زین شدن و در اطراف عالم یهود نمی توانند بر اسب زینی سوار شد، و بنا بر تفسیر دوم و سیم - که مطلق گفته که: «بر طرف سازد اسب را» و به خصوص بیت المقدس نگفته اند - باز مطلب ظاهر است؛ چه در مکه و مدینه و میان اعوان و انصار او اسب یافت نمی شد إلا نادراً، و النادر کالمعدوم^۱ و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید، و کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران [است] مخصوص او بود، و ظاهر ساختن اسلام در میان عجمان - یا در میان همه گروه ها - واضح است و بنا بر تفسیر دویم نیز که به جای این گفته: «و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد» نیز ظاهر است که خبر زمان عدالت را او داد؛ چه فرمود: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ**^۲ - که مراد انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بوده و اختیار و تسلط او به همه اطراف زمین رسید.

و این صفات همه در آن سرور متحقق بود و نمی تواند بود که مراد از آن عیسی علیه السلام باشد؛ چه او - چنان که در انجیل مذکور است - می گوید که: **مَنْ مَبْعُوثٌ نَگَشْتَهَامٌ** مگر بر بنی اسرائیل^۳ علاوه بر این که عیسی هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که تواند شد بفرماید: پادشاه تو بیاید.^۴

تا این جا پایان یافت کلام نراقی - علیه الرحمة والرضوان .

۱. النادر کالمعدوم: آنچه بندرت یافت می شود، گویا اصلاً وجود ندارد.

۲. ر. ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۹: الدرّ النظیم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

۳. او در جواب گفت: فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل. [کتاب مقدس،

ص ۱۱۰۸، انجیل متی، باب ۱۵، آیه ۲۴]

۴. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۳۸ - ۱۴۰.

بهره دوازدهم از بخش دوازدهم

در بیان اخباری که ملاکی نبی در کتاب خود خبر داده. در سیمان سیم چنین گفته است:

הַנְּבִי שְׁלַח מַלְאֲכָי וּפְנַח דְּרָדָּ
هنبي شله ملاک و پنهان درخ

לְפָנָי וּפְתַאם יְבוֹא אֶל הַדְּלוֹ
پنهانای و پنهانم یا بوی ال میخالو

הָאֲדוֹמ אֲשֶׁר אֵתֶם חַפְצֵיכֶם
ها آدون اشرا آتید

מִבְּכֵי שֵׁם וּמִלֵּאד הַכְּרִית אֲשֶׁר
میقتیم و صلح کهریت اشرا

אֵתֶם חֲפְצֵיכֶם הִנֵּה כֹּא אֶמֶר
آتم حقیصم هینه بام امیر

יְהוָה יִבְרָא אֵת : וְיִבְרָא מִדְּלִד
یهوواه صبا ثوت و یمنی میکلکل

אֵת יוֹם בְּזֹאוֹ וְיִבְרָא הָעֹמֵד
ات یوم بانو و یمنی ها عمند

בְּהַרְאוֹתוֹ כִּי הוּא דֹאֵשׁ מִצִּירָה
بهرا اوتو کی هو هو کیش مصارف

וּדְבָרֵי מַדְיָסִים וְיִבְרָא מִצִּירָה
و یکریت میکلکل و یاشب مصارف

וּמִטְהָר כִּסֵּף וְיִטְהַר אֵת בְּנֵי לֹוִי
و یطهر کیف و یطهر ات بنی لوی

וְזָכַרְתָּ אֶת־מַעֲשֵׂי יְהוָה וְזָכַרְתָּ אֶת־מַעֲשֵׂי יְהוָה
 וְזָכַרְתָּ אֶת־מַעֲשֵׂי יְהוָה וְזָכַרְתָּ אֶת־מַעֲשֵׂי יְהוָה
 לְהַזְכִּירָם לְבָנֶיךָ וְלֵאמֹר אֲנִי יְהוָה
 לְהַזְכִּירָם לְבָנֶיךָ וְלֵאמֹר אֲנִי יְהוָה

ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۱: اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد - یعنی: آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. هان! او می آید. قول یهوه صباوت این است. ۲ اما کیست که روز آمدن او را متحمل شود و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران^۱ خواهد بود. ۳ و مثل قالگر و مصفاکننده نقره خواهد نشست و بنی لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفا خواهد گردانید تا ایشان هدیه [ای] برای خداوند به عدالت بگذرانند. ۴ آن گاه هدیه یهود^۲ و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد - چنان که در ایام قدیم و سال های پیشین می بود.^۳ و نیز در باب چهارم از کتاب ملاکی گفته:

דָּבַר הַנָּהָה הַיּוֹם בְּאֵרֶץ כְּנָעַן וְהָיוּ
 דָּבַר הַנָּהָה הַיּוֹם בְּאֵרֶץ כְּנָעַן וְהָיוּ
 דָּבַר הַנָּהָה הַיּוֹם בְּאֵרֶץ כְּנָעַן וְהָיוּ
 דָּבַר הַנָּהָה הַיּוֹם בְּאֵרֶץ כְּנָעַן וְהָיוּ

۱. گازر: رختشوی، کسی که پیشه اش رختشویی است.
 ۲. در مصدر: (هدیه یهودا).
 ۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۰، کتاب ملاکی نبی، باب ۳.

יהוה צבאות אשר לא יעזב ^{يهووا} ^{صباوت} ^{اشر} ^{لوا} ^{يعزب}
 להם שר של ו ענף ו זרה לה ^{لاهم} ^{شير} ^{وعاناف} ^{وزارحاه} ^{لاهم}
 רא פי פי פי פי ^{پراهي} ^{پي} ^{پي} ^{پي} ^{پي} ^{صدافاه} ^{ونميرفاه}
 כ כ כ כ כ ^{بکنافها} ^{وبصايم} ^{وبصايم} ^{وبصايم} ^{وبصايم} ^{کعبني}
 מרבם ^{مربقم}

ترجمه طبق همان مطبوعه: ۱ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود، و یهوه صباوت می گوید: آن روز که می آید، ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه [ای] برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ۲ اما برای شما که از اسم من می ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال های وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد.^۱

و در دو آیه آخر این باب گفته است:

הני אנכי שלח להם את אליה ^{هني} ^{انوحني} ^{شولخ} ^{لاهم} ^{ات} ^{ايليا}
 הנכי לפני ב ו ^{هناحني} ^{لپن} ^{بوا} ^{يوم} ^{يهووا} ^{هنا دول}

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۱، کتاب ملاکی نبی، باب ۴.

וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ

ترجمه: ۱۵ اینک من ایلئی نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و او دل [پدران به سوی پسران و دل] پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید. مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.^۱

تبصره

مخفی نماند که این دو آیه را با دو آیه‌ای که قبل از این دو آیه نوشته شد در کتاب تورات عبری طبع برلن جزء آیات باب سوم کتاب ملاکی نوشته و در ترجمه مطبوعه لندن در سال ۱۹۳۲ م از آیات باب چهارم نوشته. برای توضیح از جهت مراجعین تذکر داده شد که هرگاه به تورات عبری مراجعه کنند، بدانند که این آیات در باب سوم نوشته شده و ردیف شماره آنها در آن باب ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ است.

مؤلف ناچیز گوید: محل شاهد در این آیات خبر دادن از آمدن پیغمبر و آمدن ایام بزرگ خداست که مراد روز قیام قائم و روز رجعت آل محمد باشد و مراد از ایللیایی که پیش از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند فرستاده می شود خلیفه بلا فصل پیغمبر خاتم، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیهما و آلهما الصلاة والسلام - است و ایللیا در عبری به معنای علی است در عربی و آن کسی است که جمیع یهود

۱. همان.

و نصارا در انتظار آمدن او بوده‌اند - چنان که در انجیل یوحنا تصریح شده که: چون یحیی علیه السلام آمد، یهود علمای خود را نزد او فرستادند که به او گفتند: آیا تو ایللیایی؟ گفت: من ایللیا نیستم،^۱ و در کتاب انجیل است که عیسی علیه السلام فرمود: ابن امینس با ایللیا خواهند آمد.

و اگر بخواهند بگویند که: مراد از او یحیی است، یحیی پیش از آن که عیسی این سخن را بگوید آمده بود و آنچه را که بعض دیگر از ایشان گفته‌اند - که: مراد الیاس نبی است - نیز غلط است؛ زیرا که الیاس نزدیک به زمان داود آمده و ملاکی قرب زمان با عیسی داشته و قرن‌ها در میان ایشان فاصله بوده که الیاس آمده بوده است و از زمان ملاکی هم تا این زمان کسی نیامده که مدعی باشد که من ایللیایم مگر وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام - چنان که خود آن حضرت مکرر فرموده: منم ایللیا،^۲ و جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که مراد از ایللیا آن حضرت است.

و ممکن است گفتن که: این اخبار از روز عظیم مهیب ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - است که از آن تعبیر به قیامت صغرا شده؛ زیرا که پیش از ظهور آن بزرگوار حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت خواهد فرمود - چنان که از طرق شیعه امامیه بلکه جمع کثیری از عامه روایات و احادیث بسیار رسیده است که عمده از آنها در جزوات ثلاثه قبل از این جزء در این کتاب سبق ذکر یافت. غواصی کن گرت گهر می باید، والله یهدی الی سواء السبیل.

بهره سیزدهم از بخش دوازدهم

در اخباری که در کتاب عاموس پیغمبر از کتب عهد عتیق خبر داده، بعد از آن که از

۱. ر.ک: کتاب مقدس، ص ۱۲۱۶، انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۲۱.

۲. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۰۶.

ذلت و خوار شدن یهود اخبار فرموده، در باب سیم در آیه ۳ گفته است:

הַיְכָלֹדוּ שִׁבְעָה יְחָדָו מִלְּפָנֶיךָ אֱלֹהֵינוּ מִן הַיָּם
 הֵשִׁיחַ אֶת אֶרֶץ כְּעֵלֵךְ וְיִטְרַף אֶת אֵין לֹו
 הַיָּתֵם כְּפֵיךְ מִן לֹו מִן עֲזָתוֹ כְּלִיתִי
 אִם לְכָד אִים לֶאֱחָד

ترجمه: آیه ۳: آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آن که متفق شده باشند؟ ۴ آیا شیر در جنگل غرّش می‌کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟
 و در آیه ۸ گفته است:

אֶרֶץ פְּשֵׁאֵר מִי לֹא יִהְיֶה אֶרֶץ יְהוּוָה
 דְּבַר מִי לֹא יִנְבֵּא
 אֶרֶץ פְּשֵׁאֵר מִי לֹא יִהְיֶה אֶרֶץ יְהוּוָה
 דְּבַר מִי לֹא יִנְבֵּא

ترجمه: ۸: شیر غرّش کرده است. کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است. کیست که نبوت ننماید؟^۲

این ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م است، و اما نراقی - علیه الرحمه - در کتاب

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۵، کتاب عاموس نبی، باب ۳.

۲. همان.

سيف الأمة این طور ترجمه کرده و گفته است: یعنی: می آیند هر دو همراه هم. در آن وقت آنچه می خواهند می شود و آنچه نتوانند بجا آورند می توان بود. شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید و شیربچه در خانه خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد.

تا این که بعد از چند فقره - یعنی: در آیه ۸ - می گوید: فریاد خواهد نمود شیر و کیست که ترسان بشود، و بعد از آن گفته: و ظاهر آن است که مراد از دو که همراه می آیند محمد و علی علیهما السلام باشند و شیر اشاره به علی علیه السلام است که اسم او حارث و حیدر و غضنفر است که هر سه به معنی شیر است^۱ (انتهی کلامه).

بهره چهاردهم از بخش دوازدهم

در بیان اخباری که در کتاب صفینا - که از جمله کتب عهد عتیق است - خبر داده. در آیه ۱۴ از باب اول گفته:

| | | | | | |
|---------|-----------|----------|-----------|---------|-----------|
| קָהָב | יוֹם | יְהוָה | הַגְּדוֹל | קָרוֹב | וּמֵר |
| قَارُوب | يَوْم | يَهْوَاه | هَكَاذُول | قَارُوب | يَوْم مِر |
| מֵאֵד | קוֹל | יוֹם | יְהוָה | מֵר | צֶרֶח |
| مِاؤد | قَوْل | يَوْم | يَهْوَاه | مَر | صَرَح |
| שָׁם | גְבוּר: | יוֹם | לַכֹּהֵן | הַיּוֹם | הַהוּא |
| شَام | غَا بُوْر | يَوْم | عَبَاه | هَيَوْم | هَهُوَا |
| יוֹם | צָרָה | יוֹם | צָרָה | יוֹם | שָׂאָח |
| يَوْم | صَارَا | يَوْم | صَوْنَا | يَوْم | شَاه |

۱. سيف الأمة وبرهان الملة، ص ۱۳۳.

וּמִשׁוּאָה יוֹם חֹשֶׁךְ וְאֶפְלָה יוֹם
وَمِنْ شَوْأَه يَوْمٌ هُوَ شَيْخٌ وَآيَاتُهُ يَوْمٌ
 עֵצֶם וְעַרְפֵּל: יוֹם שׁוֹפָר וְתְרוּעָה עַל
عِثَانَانٌ وَعَرْفَلٌ يَوْمٌ شُوفَارٌ وَتُرُوعَاهُ عِل
 הָעָרִים הַכְּצִירָת וְעַל הַפְּנוֹת
مَعَارِبِهِمْ هَبْصُرَتٌ عِل هَنْنَوَت
 הַגְּזֵהוֹת: הַצִּלְתָּ לְאֶרֶם וְהַגְּדוּ
مَكْبِيْنَوَتٌ دَهِيصْرَتُوِي لَا اِذَامٌ هَا لَكُو
 דְּעוֹרֵם דִּי גִּהוֹה חֲטָאֵז וְשִׁפְךָ
كَبِيْرِيْمٌ نَجِي لِيَهْوَاهُ خَاظَاْزُ وَ شَيْخٌ
 רַמִּים דְּעַפְרָא וְלַחֲמִים דְּגִלְגַּלִּים
دَااَمَامٌ كِعَااَفَاارٌ دِهَلْجَاامٌ كَكَلَا اِيْمٌ

ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۱۴: روز عظیم خداوند نزدیک است
 و بزودی هرچه تمام تر می رسد. آواز روز خدا مسموع است و مرد زور آور در آن
 بتلخی فریاد برخواهد آورد. ۱۵ آن روز روز غضب است، روز تنگی و اضطراب،
 روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ. ۱۶ روز کزنا
 و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برج های بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به
 تنگ می آورم که کورانه راه خواهند رفت؛ زیرا که به خداوند گناه ورزیده اند. پس
 خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد در روز غضب^۱.

۱. عبارت «در روز غضب» در مصدر جزء آیه بعد آمده است.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰، کتاب صفینای نبی، باب ۱.

و نیز در باب سوم همین کتاب در آیه هشتم و آیه نهم چنین گفته است :

לְכֹן הַכּוֹ לִי נְאֻם יְהוָה לִי הֵם כּוֹמֵי
 لکن هکوی لی نواوم یهواه لیوم قومی

לְעַד כִּי מִשְׁפַּחַי לְאֶסְףָּ לְיָמֵי
 לעד کی مشقایی لاسف لایم

כָּמִלְכֹת לְשׁוֹךְ עַל־הֶם זְעִי כָל
 میلکویت لشووخ علیهم زعی کال

חֲרוֹם אֶפְיָ כִּי בְּאֵשׁ קִנְיָתִי יִתְאָדָּל
 حرون اپی کی بیایش قناتی تاکل

כָּל הָאָרֶץ כִּי אֶז אֶהְפֹּךְ אֶל עַמִּים
 کال هارص کی از امیخ ال عمیم

שֵׁנָה בְרוּחָהּ לְקַרְא כָּל־סְדֵשֶׁם
 شانه بروراه لقرأ کلام سدشם

יְהוָה לְעַבְדֹּו שִׁכְמוֹ אֶחָד
 یهواه لعابدو شکمو احاد

ترجمه وفق مطبوعه فارسيه لندن در سال ۱۹۳۲ م چنین است: آیه ۹: بنا بر این خداوند می گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم؛ زیرا که قصد من این است که امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم؛ زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد. ۱۰ زیرا که در آن زمان زبان پاک به امت ها باز خواهم داد

تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.^۱
و در آیه ۱۹ تا آخر باب سوم گفته است:

הַדְּנִי עֲשֵׂה אֶת כָּל מַעֲנֶיךָ בְּעַת הַהִיא
هینتی عشاء ایت کال معنیتحا باعیت ههیه

וְהִזְנִי עֲלֶיךָ אֶת הַצְּלֵעָה וְהִנְדָּחָהּ
و هو شیعی و هندا حاه

בְּכַבֵּץ וְשִׁמְתֵם לְתַהֲלָה וּלְנִשְׁם
اقتین و ستمتیم و شتالیه و و لیشم

בְּכַל הָאָרֶץ בְּנִשְׁתֵּם : בְּעַת
بکال ها ا رص با نشتام باعیت

הַהִיא אָבִי אֶתְכֶם וּבְעַת
ههیه ابی اتمکرم و و باعیت

כַּכֵּי אֶתְכֶם כִּי אֶתֶּן אֶתְכֶם
ببئی اتمکم کی اتم اتمکم

לְנִשְׁם וְלַתְהַלָּה בְּכַל עַמֵּי הָאָרֶץ
لیشم و لیتیلده بکال عینی هدا ارض

בְּנִשְׁוֹבֵי אֶת שְׂבוֹתֵיכֶם לְעַיְנֵיכֶם
بیو بی ایت شیوو یتکم لعینیکم

אָמַר הוּא
امرا هو

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۱، کتاب صَفْنِیَا ی نبی، باب ۳.

ترجمه طبق همان مطبوعه: آیه ۱۹: اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می کردند مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین می بود محلّ تسبیح و اسم خواهم گردانید. ۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد؛ زیرا خداوند می گوید: حینی که اسیران شما را به نظر شما باز آورم، آن گاه شما را در میان تمامی قوم های زمین محلّ اسم و تسبیح خواهم گردانید.^۱

مراد از این که در باب اول گفته: «روز عظیم خداوند نزدیک است» یا روز ظهور حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است، یا روز ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - و از قرائن سخنان بعد بیشتر دلالت بر زمان ظهور حضرت بقیة الله و ظهور دولت حقّه آل محمد ﷺ است و انتقام کشیدن آن حضرت از ظالمین و ستمکاران.

و از این که در باب دوم گفته است: «تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت ها هر کدام از جای خود او را عبادت کنند» و این که در باب سوم گفته است که: «امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم» تا آن جایی که گفته است که: «در آن زمان زبان پاک به امت ها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند» و آنچه در اواخر باب سوم گفته، همه اینها بیشتر با زمان ظهور دولت ولی عصر ﷺ موافقت دارد - چنان که از بعضی آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث متواتره متکثره و مستفیضه و صحیحه و معتبره و موثقه جمیع فرق مسلمین بخصوص فرقه امامیه اثنا عشریه مستفاد و فهمیده می شود.

بهره پانزدهم از بخش دوازدهم در بشارات وارده در انجیل متی

در باب سوم انجیل متی طبق سریانیّه بنا بر نقل فخرالاسلام در مجلد دوم کتاب

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۲، کتاب صغیای نبی، باب ۳.

انیس الأعلام به این عبارت گفته است:

بَانِي يَوْمِنِي تَلِي يُوْحَنَّا مَعْمَدِنَا وَمَكِر زوا بِخَرَبِي دِهود وَأَمِر تَوْبُون سَبَب دِقْرَبَن تِلَه
مَلَكُوت دِشَمِي.

ترجمه: ۱ و در آن ایام یحیای تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می گفت: ۲ توبه کنید؛ زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است.^۱

و در باب چهارم از انجیل متی گفته است:

۱۲ وَكَذْ شِمْعَلِي يَشُوع دِيُوْحَنَّا پِشَلِي سُهِي شُونِيْلِي لِكَلِيْل مِنْ دَانِك شُونِيْلِي لِمَكْرُوزِي
۱۷ وَلَمَرْتَوْبُون سَبَب دِقْرَبَن مَلَكُوت دِشَمِي ۲۳ وَيَخْذَار وَيَشُوع بِكُلِه كِلِيْلًا وَمَلُوبِي
وَبِجَمَاعَتِي وَمَكْرُوزِي مَشْخَذَت دِمَلَكُوت، الخ.

ترجمه: ۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد....
۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید؛ زیرا که ملکوت آسمان
نزدیک است.... ۲۳ و عیسی در تمامی جلیل می گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده و
به بشارات به ملکوت موعظه می نمود.^۲

و در باب ۶ از انجیل متی در بیان نمازی که عیسی ﷺ تعلیم تلامذه نمود، در آیه ۱۰
به این نحو نوشته: اَتَيْتِي مَلَكُوتِي؛ یعنی: ای خدا! ملکوت تو می آید.^۳
و چون عیسی حواریین را فرستاد به بلاد اسرائیلیه از برای دعوت و وعظ،
وصایای چندی به ایشان فرمود و از جمله وصایا این بود که در آیه ۷ از همین باب
نوشته است:

وَكَذْ أَزَلِيْتُمْ مَكِرْزُون وَمُورُ قُرَبَن مَلَكُوت دِشَمِي؛

یعنی: و در اثنای راه موعظه کنان گوید که: ملکوت آسمان نزدیک است.^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۷، انجیل متی، باب ۳.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۸-۱۰۸۹، انجیل متی، باب ۴.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۹۲، انجیل متی، باب ۶.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۸، انجیل متی، باب ۴، آیه ۱۷.

و در باب ۹ از انجیل لوقا به این نحو بیان کرده:

وَقَرِپَلِي يَشُوْع لِتِرْعَسَزْ تَلْمِيْدُهُ دِيَهْبِلِي قَتِي خَيْلَ وَحُكْمَ عَلْ كَلْنِي شِيْنِيْدِي وَ مَرْعِيْنِي لِبْسُوْمِي
وَشُدْ رِيْلِي لِمَكْرُوْزِي مَلَكُوْتِ دَالَهْ وَ لِبْسُوْمِي مَرْعِيْنِي.

(ترجمه:) ۱ پس عیسی دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قدرت و اقتدار بر
جميع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا
موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.^۱

و در باب دهم از انجیل لوقا گفته: ۱ و بعد از آن مسیح هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین
فرمود و ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود
عزیمت آن داشته فرستاد.... ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند از آنچه
پیش شما گذار دند بخورید. ۹ و مریضان آن جا را شفا دهید و بدیشان گوید: ملکوت
خدا به شما نزدیک [شده] است.

و در آیه ۱۱ گفته: لیکن بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.^۲
مخفی نماند که طبق این آیات و عبارات از انجیل متی و انجیل لوقا ظاهر و آشکار
است که حضرت یحیی و حضرت عیسی ﷺ و حواریین و هفتاد نفر دیگر بشارت
داده اند به نزدیک بودن و آمدن ملکوت آسمانها و در این بشارت الفاظ حضرت یحیی با
عیسی یکی بوده و چنین مستفاد می شود که این ملکوت در زمان هیچ یک از این دو
بزرگوار ظاهر نشده و نیامده است و همچنین در زمان حواریین و هفتاد تلمیذ هم
نیامده و ایشان از فضیلت این ملکوت مخبر بودند و به آمدن آن بشارت می دادند و در
انتظار آمدن آن بودند. اکنون باید فهمید که مراد از این ملکوت چیست و البته باید امر
مهمی باشد که این همه تأکید در بشارت دادن به ظهور و آمدن آن شده و الا حضرت
عیسی شاگردان خود را تعلیم نمی فرمود که در نماز خود بگویند: ملکوت تو بیاید.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۸۳، انجیل لوقا، باب ۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۱۸۶، انجیل لوقا، باب ۱۰.

پس مراد از ملکوت آسمان باید طریقه نجاتی باشد که یقیناً در شرع حضرت عیسی ظاهر نشده و نیامده است و آنچه را که در معنای ملکوت علمای مسیحیه گفته‌اند - که: مراد از این ملکوت شیوع ملت مسیحیه است در جمیع عالم و احاطه آن است بر کل دنیا بعد از نزول عیسی - تأویلی است ضعیف و بر خلاف ظاهر و این تأویل مردود است به تمثیلات چندی که در باب تمثیلات از انجیل متی از قول عیسی صلی الله علیه و آله نقل شده که آن باب سیزدهم باشد - چنان که در آیه ۲۴ همان باب گفته: ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت،^۱ و در آیه ۳۱ گفته: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت،^۲ و در آیه ۳۳ گفته: ملکوت آسمان خمیر مایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام مخمر گشت،^۳ و آیه ۴۴ گفته: ملکوت آسمان گنجی را ماند مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید،^۴ و در آیه ۴۵ گفته: باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد،^۵ و در آیه ۴۷ گفته ایضاً: ملکوت آسمان دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید.

و همچنین رد می‌کند این تأویل را قول عیسی بعد از بیان تمثیل منقول در باب ۲۱ از انجیل متی در آیه ۴۳ که گفته است: ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد.^۶

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۴، انجیل متی، باب ۱۳.

۲. همان.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۵، انجیل متی، باب ۱۳.

۴. همان.

۵. همان.

۶. کتاب مقدس، ص ۱۱۱۸، انجیل متی، باب ۲۱.

۷. أنیس الأعلام فی نصرۃ الإسلام، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۲۸.

پس ظاهر این است که این ملکوت باید سلطنت خدایی باشد نه در صورت فقر و گدایی، و این که جنگ و جدال و قتل و قتال در آن با مخالفین و منکرین ثابت باشد و مبنای قوانین آن باید آسمانی باشد - چنان که بعضی از مفسرین از مسیحیین از آن تعبیر به سلطنت خدایی کرده‌اند و از جمله ایشان است صاحب تفسیر رساله پولس رسول به رومانیان، و.م. میلر امریکایی و علی نخستین طبع سال ۱۹۲۸ میلادی در مطبعه آمریکایی در شهر بیروت که در صفحه ۱۵۹ گفته: ملکوت خدا - یعنی: سلطنت خدا - بر ایمان داران، و در کتاب المنجد گفته است: الملكوت: الملك العظيم، العز والسلطان، والملكوت السماوي هو محل القدسين في السماء؛^۱ یعنی: مراد از ملکوت ملک عظیم و غلبه و سلطنت است و ملکوت آسمانی محل پاکان در آسمان است.

پس سلطنت خدایی مراد سلطنتی است نسبت به تمام ممکنات که از آن تعبیر به ولایت کلیه الهیه باشد که سایر سلطنت‌ها زیر دست و تحت الشعاع آن باشد و این همان ملکوتی است که انبیا در انتظار آمدن او و مبشر به آمدن آن بوده‌اند که عبارت از سلطنت محمد و آل محمد باشد - چنان که احدی از انبیا نیامده که چنین ادعایی را داشته باشد و بر طبق ادعای خود اقامه برهان و بینه کند و اتیان به معجزات و خوارق عادات گوناگون نماید مگر وجود مبارک خاتم الانبیا، محمد مصطفی ﷺ، که در حق او خدای متعال در قرآن مجید فرموده: ﴿ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾^۲ و وعده استیلا و غلبه عظیم بر تمام جهانیان به آن بزرگوار و اوصیای اطهارش داده، بخصوص در زمان قیام وصی دوازدهم آن جناب، حضرت بقیه الله، محمد بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - و زمان رجعت آل محمد ﷺ.

این است معنای ملکوتی که انبیا به آن بشارت آمدن داده‌اند. پس ملکوت آسمان‌ها

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۷۷۵.

۲. سورة انبیا، آیه ۱۰۷.

شریعت کامله و سلطنت تامه محمدیه است بر تمام ماسوی الله و تمام جهانیان - فضلاً از سلطنت کل دنیا - و همین است ملکوت مقدسین که انبیا علیهم السلام به آمدن آن خبر و بشارت داده‌اند، و الا احاطه را از قومی سلب کردن و به قوم دیگر دادن معنی ندارد و تشبیه نمودن ملکوت را به دانه خردل - چنان که در باب ۱۳ از انجیل متی در آیه ۳۱ و ۳۲ که گفته است: **مَثَلْ خَيْنٍ مُّوتِیْلِی اِلَیْهِ وَ مِیْرِیْ کِیْهِ دَمِیْ مَلْکُوتِ دِشْمِیْ لِذَنْدَکَتْ دِخَزْدَلْ دِشَقِبَلِیْ ذِرْعِیْلِیْ بِخَقْلِیْ وَ هُنِیْ بُوشْ ذِعُورْ تَلْ مِنْ کُلِّهِ بَزْدَزَعِیْ اِبْنِ اِیْمَنْ دِکُوزْ وِشَلْ بُوشْ کُوزْتَلْ مِنْ کُلِّهِ یَزْقِیْ کِیْهِ هُوئیْ اِیْلَنْ اَخْ دِاَتِیْ طَیْرِیْ دِشْمِیْ شَرِیْ بِنَعُونْ.**

ترجمه: ۳۱: بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۳۲ و هر چند از سایر دانه‌ها کوچک‌تر است، ولی چون نمو کند، بزرگ‌ترین به قول است و درختی می‌شود، چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند.^۱

مراد این است که ملکوت آسمان راه نجاتی است که به سبب ظهور شرع محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود - چنان که آن حضرت در میان قومی نشو و نما کرد که در نزد اهل عالم حقیر و پست بودند؛ زیرا که غالباً بادیه‌نشین بودند و از علوم و صنایع بی‌بهره و محروم بودند و همچنین از لذت‌های جسمانی و بخصوص جماعت یهود به نظر حقارت و پستی به ایشان می‌نگریستند؛ زیرا که از اولاد هاجر بودند. پس خدای تعالی از میان ایشان برانگیخت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله را و شریعت آن جناب در اول امر به منزله خردلی بود بر حسب ظاهر کوچک‌تر از همه شریعت‌ها، لکن نسبت به همه اهل زمین عمومیت داشت و در مدت کمی نمو و رشد عجیب کرد و بزرگ‌ترین شریعت‌ها شد و شرق و غرب را احاطه کرد به اندازه‌ای که کسانی که پیروی از هیچ شریعتی نمی‌کردند به شریعت آن جناب پیرو شدند و زیر سایه شریعت آن حضرت جا گرفتند.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۵، انجیل متی، باب ۱۳.

بشارت دیگر از انجیل یوحنا

در تعیین اسم مبارک حضرت خاتم الانبیاء ﷺ در باب ۱۴ از انجیل یوحنا چنین گفته است:

إِنِّ مَخِيتِپُونُ لِيْ پُقَدَنِيْ نَطُورُ وَاَنَابِتْ طَالِبِنِ مِنْ بِيْنِ وَخِيْنِ پارَقْلِيْطَا بِتْ يِيْلُ لُوْخُونُ
دِيْشِشِ عَمُوْخُونُ هَلْ اَبَدُ رُوْخَادِ سَرَسْرَشْتُوْثَا هُوْدِ غَالْمَا لِمَا صِيْ لِقَبُوْلِيْ سَبَبْ دِلِيْلِيْ خَزِيُوْةُ دِلِيْلِيْ
دِغِيُوْةُ اِيْنِ اَخْتُوْنُ كِذْيَا دِغْتُوْنُ لِهْ دِلِكْسِ لُوْخُونُ بِغَمَارِلِيْ وَيُوْخُونُ بِتْ هُوِيْ؛

یعنی: اگر مرادوست می دارید، و صایای مرا نگاه دارید، و من از پدر سؤال می کنم که پارقلیطا را - یعنی: احمد و یا محمد را - به سوی شما بفرستد^۱ تا همیشه با شما باشد و او روح حق است که جهان نمی تواند او را قبول کند؛ زیرا که او را نمی بینند و نمی شناسند، اما شما او را می شناسید؛ زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود.^۲ و در آیه ۲۵ از همین باب گفته:

اَنِيْ هُمَزْمِلِيْ عَمُوْخُونُ كَتْ لِكْسَلُوْخُونُ يُوْنِ اِيْنِ هُوْ پارَقْلِيْطَا رُوْخَادِ قُدَسْ هُوِيْ بِتْ شَادِرْ
بِيْ بِشَمِيْ هُوِيْ مَلِيْپْ لُوْخُونُ كَلْ مِندِيْ وَهُوِيْ بِتْ مَتَخِرُوْخُونُ كَلْ مِندِيْ دِمِرُوْنِ اِلُوْخُونُ؛

یعنی: این سخنان را با شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لیکن پارقلیطای روح حق - یعنی: احمد و محمد - که وعظ کننده به حق و داعی اِلَى الْحَقِّ است^۳ که پدر او را به اسم من می فرستد - یعنی: با تصدیق من که او مصدق من خواهد بود - و هر چیزی را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد.^۴

مؤلف حقیر گوید که: در این آیات از انجیل یوحنا خبر و بشارت داده به آمدن پارقلیطا - که مراد محمد و احمد باشد - که پند دهنده و خواننده به سوی حق و مصدق

۱. در مصدر: (و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد).

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

۳. در مصدر: (لیکن تسلی دهنده - یعنی: روح القدس -).

۴. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

به عیسی باشد و تعلیم دهنده باشد به مردمان هر چیزی را، و لیکن چون علمای مسیحی و اهل کتاب از پیشینیان و پسینیان ایشان عادتشان بر تحریف و تبدیل کلمات بوده و هست و بعلاوه اسم را هر چند علم باشد در ترجمه تبدیل می کنند و اسم ظاهر را به ضمیر مبدل می نمایند و همچنین در اسم اشاره - چنان که مرحوم فخرالاسلام در جلدین کتاب انیس الأعلام مفصلاً با شواهد بسیار این معنی را مدلل داشته و تحقیق عمیقی در این باب نموده و بعلاوه به برهان قاطع و دلیل ساطع ثابت کرده که جناب عیسی علیه السلام به لغت عبری تکلم می فرموده نه به یونانی و سریانی و غیر این دو؛ زیرا که پدر ساختگی او و همچنین علیا جناب والده ماجده او هر دو عبرانی بودند و در میان عبرانی ها نشو و نما کرده بودند و موعظه کردن و تبلیغات آن جناب به لغت عبری بوده و اهل کتاب نیز معترف به این معنی بوده و می باشند.

چنان که می گویند که: بعد از بر دار زدن و صعود عیسی تا مدتی روح القدس معانی را به دل های حواریین القا می نمود و ایشان را مخیر نمود که هر یک از ایشان در میان هر قومی که هستند انجیل را به لغت ایشان تمام کنند،^۱ پس متی انجیل خود را به زبان عبری که لغت او و قومش بود نوشت و سایر اناجیل متداوله را به زبان یونانی نوشتند، پس باید دانست که جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که انجیل چهارم - که انجیل یوحنا باشد - اسم پیغمبری را که در انجیل بشارت به آمدن او داده شده به زبان یونانی ترجمه نموده است بر حسب عادتی که داشته و اصل لفظی که جناب عیسی به آن تکلم نموده از میان رفته و در میان نصارا و مسیحیین اثری از آن باقی نمانده و از آن لفظ بی خبرند و لیکن برنابا در انجیل خود آن لفظ را به محمد با لقب نبوت تصریح کرده - چنان که در ترجمه انجیل برنابا که در عصر متأخر مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی نزیل کرمانشاه - اعلی الله تربته - نوشته و طبع شده تصریح به اسم محمد رسول الله نموده^۲

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲. انجیل برنابا، ص ۱۲۹، فصل ۳۹، آیه ۲۷ و ص ۳۲۹، فصل ۱۶۳، آیه ۸، و ص ۴۰۱، فصل ۲۲۰، آیه ۲۰.

و همچنین مرحوم فخرالاسلام در جلد دوم انیس الأعلام در باب ذکر بشارات صریحه به نبوت محمدیه در بشارت بیست و سوم از قسیس سیل در مقدمه ترجمه خود که بر قرآن مجید نوشته از انجیل برنابا بشارت به آمدن محمد ﷺ را چنین نقل کرده است که گفته: یا برنابا! بدان که گناه اگرچه صغیره باشد، خدا جزای او را خواهد داد؛ زیرا که خدا از گناه غیر راضی است و چون مادر و تلامذه من از برای جلب منافع دنیویّه بعضی اقوال از ایشان صادر گردید و خدا - جلّ شأنه - از برای این امر سخط و غضب نمود و خواست به اقتضای عدل جزای ایشان را در این عالم در مقابل این عقیده غیر لایقه بدهد تا نجاتی از برای ایشان حاصل شود از عذاب جهنم تا اذیتی در آن جا از برای ایشان نباشد و من اگرچه بری بودم، لیکن بعضی مردم چون در حق من گفتند: الله و ابن الله است و خدا این قول را مکروه داشت و مشیة الله مقتضی گردید که شیاطین در روز قیامت بر من نهند، پس مستحسن شمرد به مقتضای لطف و رحمت و اسعه خود این که خنده و استهزا در دنیا باشد به سبب موت یهودا و هر کسی چنین گمان کند که من مسیح مصلوب گشته‌ام، لیکن این اهانت و استهزا در دنیا باقی خواهد ماند تا آمدن محمد رسول الله. پس چون آن بزرگوار به دنیا بیاید، مؤمنین را آگاه خواهد فرمود و این شبهه از قلوب مردم مرتفع خواهد شد^۱ - یعنی: خواهد فرمود: ﴿ مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ﴾^۲،^۳ انتهی کلامه.

اجمالاً یوحنا صاحب انجیل چهارم لفظ حضرت عیسی ﷺ را به یونانی به لفظ پریقلیطوس ترجمه کرده که این لفظ معنای محمد است در عربی و ستوده در فارسی و اعراب لفظ پریقلیطوس را معرب نمودند و گفتند: فارقلیطا، و هر کس که عالم به لغت یونانی باشد، شکی در این بیان نمی‌کند، و چون اصل لفظی که عیسی ﷺ گفته است

۱. ر.ک: انجیل برنابا، ص ۴۰۱، فصل ۲۲۰، آیه ۱۹ و ۲۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

۳. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳.

از میان رفته، بیانش به لغت سریانی باقی مانده و خود قسّیسین مسیحی این معنی را قبول دارند الا این که می گویند: فارقلیط مشتق از پاراقلیطوس است که به معنای معزّی و معین و وکیل است نه از پریقلیطوس که به معنای احمد و محمد است و عرب‌ها اشتباه کردند و دلیل ایشان بر دعوی خود عناد و تعصب است و این دعوی را بعد از ظهور اسلام جعل و اختراع کردند و پیش از ظهور اسلام این گفتگو ابداً در میان نبوده و مرحوم فخرالاسلام بعد از نقل آنچه که ذکر شد از قسّیس دیگری نقل کرده که رساله کوچکی در تحقیق معنای لفظ فارقلیطا نوشته و مقصود او از نوشتن آن رساله این بوده که مسلمانان را تنبه دهد که ایشان در معنای این لفظ به غلط رفته‌اند و ملخص کلام او در این مقام این است که: این لفظ معرب از لفظ یونانی است. پس اگر گوئیم که: این لفظ در لغت یونانی پاراقلیطوس بود، به معنی معزّی و معین و وکیل خواهد بود، و اگر بگوئیم که: اصل این لفظ پریقلیطوس بود، قریب به معنای محمد و احمد است و هر کسی که از علمای اسلام به این بشارت استدلال نموده است چنین فهمیده است که اصل لفظ پریقلیطوس بوده است که معنای آن قریب به محمد و احمد است. پس ادعا کردند که جناب عیسی علیه السلام از آمدن محمد و احمد خبر داده است، لکن صحیح آن که این لفظ پاراقلیطوس است (انتهی کلامه ملخصاً).^۱

و نیز فخرالاسلام از صاحب ینابیع نقل نموده که او در صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲ از آن کتاب از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ رفاه عام پریس لاهور بدین نحو بیان نموده است که: اهل اسلام بر آن‌اند که حضرت عیسی علیه السلام شاگردان خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگر مسماً به احمد باشند و در اثبات آن گمان آیه‌ای از قرآن پیش می‌آورند که در سوره صف - یعنی: سوره ۶۱-، آیه ۶ یافت می‌شود و آن این است:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.^۲ ترجمه: و چون گفت عیسی پسر مریم:

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۵-۱۴۷.

۲. سوره صف، آیه ۶.

ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده خدا به سوی شمایم، تصدیق کننده مر آنچه را میانه دو دست من است از تورات و بشارت دهنده به رسولی که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است.

والبته این آیه اشاره می نماید آنچه درباره فارقلیطا در انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵، آیه ۲۶ و باب ۱۶، آیه ۷ مکتوب است^۱ و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت می شود این است که اهل عرب معنی این لفظ (Παρακλητος) - یعنی: فارقلیط - را ندانسته، گمان بردند که ترجمه آن احمد می باشد، اگرچه هرآینه معنی آن لفظ یونانی تسلی دهنده است، اما لفظ دیگر در زبان یونانی هست که به ما سمع اجنبیان صدایش از صدای (Παρακλητος) پاراقلیطوس چندان تفاوتی ندارد - یعنی: (Παρακλητος) پریقلیطوس که معنی آن لفظ بی نهایت نامدار و یا بسیار ستوده می باشد - و می توان گفت که: شخصی از عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست، از آن سبب اشتباه کرده، گمان برده که معنی پاراقلیطوس یا فارقلیط احمد است (انتهی بالفاظه ملخصاً).

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الأعلام، جلد دوم، بعد از نقل کلمات این قسّیس گفته است: أقول: عجب است از حال این قسّیس بعد از این که صریحاً اقرار و اعتراف نمود بر این که پریقلیطوس به معنی ستوده می باشد و آن معنای لفظ شریف محمد است - کما قیل: محمد ستوده امین استوار^۲، تفوه^۳ به امثال این خرافات نموده است و تعصب خود را بر جهانیان ظاهر ساخته است. قول او: «و می توان گفت» الخ دلالت می کند بر این که قسّیس برهانی ندارد بر مدّعی خود مگر تعند و تعصب، و اگر نه هیچ عاقل منصفی و هم بلابرهان خود را بر خصمای خود حجّت قرار نمی دهد.

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۲۴۰-۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۴-۱۶.

۲. مصرعی است از یکی از ابیات آغازین کتاب نصاب الصبیان که در گذشته خواندن آن در مکتب خانه ها پیش از ورود به حوزه های علمیه مرسوم بوده و امروز به سرنوشت کتب مفید دیگر دچار گشته است.

۳. تفوه: سخن گفتن، به سخن آمدن، حرف زدن، لب به سخن گشودن.

استدلال بر بطلان قول قسیس در ینابیع بنا بر گفته مرحوم فخرالاسلام به

چندین وجه

اول آن که: گفته است تفاوت میان این دو لفظ - یعنی: پریقلیطوس و پاراقلیطوس - بسیار کم است - چنان که می بینی - و حروف یونانی هم مشابه یکدیگرند. پس تبدیل شدن پریقلیطوس به پاراقلیطوس در بعضی از نسخ از کاتب یا معاند به قیاس نزدیک است که گفته شود که: بعد از تحریف اهل تثلیث که منکر رسالت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ بودند ترجیح داده اند این نسخه را بر نسخه دیگر و هر کسی که تأمل کند در باب اول و دوم از مجلد کتاب انیس الأعلام و مقدمه جلد دوم آن کتاب - یعنی: مقدمه هفتم از مقصد ششم از باب پنجم از جلد دوم - و از روی انصاف در آن نظر و تأمل کند، از روی جزم و یقین خواهد دانست که این امر از اهل دین و دیانت و قائلین به تثلیث بعید نیست، بلکه از مستحبات دینیّه ایشان است.

وجه دوم: بنا بر ادعای بعضی پیش از ظهور محمد ﷺ که ایشان مصادیق لفظ فارقلیطا می باشند مثل مُتْنِیس^۱ مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بوده و شخص متقی و مرتاضی بود در زمان خود و در سال ۱۷۷ میلادی در آسیای صغیر مدعی رسالت گردید و گفت: من همان فارقلیطا هستم که عیسی ﷺ آمدن او را خبر داد و جمع کثیری او را متابعت نمودند در این قول؛ چنان که در بعضی از تواریخ مذکور است.

ولیم میور حال او را و حال تابعین او را در قسم ثانی از باب ثالث از تاریخ خود که در سال ۱۸۴۸ میلادی طبع شده است به این نحو ذکر کرده است که: بعضی گفته اند که: مُتْنِیس^۲ مدعی گردید که من فارقلیطا هستم - یعنی: معزی روح القدس - و چون مرد متقی و شدیدالریاضه بود، به همین جهت مردم او را به رسالت قبول کردند جمع زیادی. انتهی کلام ولیم میور.

۱ و ۲. در مصدر: (متنس).

پس از این کلام معلوم می شود که در قرن های پیش مسیحیّه منتظر فارقلیطا بوده اند و به همین جهت مردم مدعی بودند که ایشان مصادیق این لفظاند و مسیحیین هم از ایشان قبول می کردند برای انتظاری که داشتند.

و صاحب لبّ التاريخ گفته است که: یهود و مسیحیین از معاصرین حضرت محمد ﷺ منتظر بودند نبی ای را - یعنی: نبی موعود را. پس، از این امر نفع عظیمی از برای محمد ﷺ حاصل شد؛ زیرا که مدعی گردید که: من همان نبی موعودم (انتهی کلامه ملخصاً).

پس، از کلام این مورخ هم معلوم می شود که اهل کتاب در زمان ظهور نبی خاتم ﷺ منتظر ظهور پیغمبری بوده اند و حق هم همین است؛ زیرا که چون نجاشی پادشاه حبشه نامه حضرت خاتم ﷺ را دید، گفت: خدا را شاهد می گیرم که این همان نبی است که اهل کتاب انتظار او را می کشند، و در جواب نامه آن حضرت نوشت که: **أشهد أنك رسول الله صادق ومصدق، وقد بايعتك وبايعت ابن عمك - أي: جعفر بن أبي طالب -، وأسلمت على يديه لله رب العالمين؛^۱ یعنی: شهادت می دهم که تو رسول خدایی و راستگو و تصدیق کرده شدی و من بیعت کردم تو را و بیعت کردم پسر عموی تو را - یعنی: جعفر بن ابی طالب را - و به دست های او مسلمان شدم برای پروردگار جهانیان. پس این نجاشی که نصرانی بود مسلمان شد، و مقوقس پادشاه قبط هم در جواب نامه آن جناب نوشت که: لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظيم القبط. سلام عليك. أما بعد، فقد قرأت كتابك وفهمت ما ذكرت فيه وما تدعو إليه، وقد علمت أن نبياً قد بقي وقد كنت أظن أنه يخرج بالشام، وقد أكرمت رسولك؛^۲ یعنی: برای محمد بن عبد الله است از مقوقس پادشاه قبط. سلام بر تو باد! و بعد از تحیت و درود از روی**

۱. ر. ک: قصص الانبياء، ص ۳۲۲، ذیل شماره ۴۳۳: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۹۹: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۱۹: عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۳۰: سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳: نصب الرایة، ج ۶، ص ۵۶۳: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۹۴: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۴۱۹، ش ۵ و ج ۲۰، ص ۳۹۲.
۲. ر. ک: عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۳۲: نصب الرایة، ج ۶، ص ۵۶۴: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۹۷.

تحقیق خواندم نامه تو را و فهمیدم آنچه را که در آن یاد کردی و آنچه را که به سوی آن دعوت کردی و از روی تحقیق دانسته‌ام که پیغمبری باقی مانده است که بیاید و من گمان می‌کردم که او از شام بیرون آید و گرامی داشتم فرستاده تو را. هرچند مقوقس مسلمان نشد، لیکن در نامه خود اقرار کرد که من دانسته‌ام پیغمبری باقی مانده است و باید بیاید و این مقوقس نصرانی بوده و با نجاشی هر دو پادشاه بودند در آن زمان و وجود حضرت ختمی مرتبت در آن وقت شوکت دنیویّه‌ای نداشت که از او بترسند.

و دیگر جارود بن العلی که از اعظم علمای نصارا بوده در آن زمان با قوم خود به خدمت آن حضرت مشرف شدند و به آن بزرگوار عرض کرد و گفت: والله از جانب حق آمده‌ای و به صدق نطق فرموده‌ای و قسم به خدایی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده است که صفات تو را در انجیل پیدا کرده‌ام و به قدم تو ابن‌البترول بشارت داده است، فطوّلت التّحیّة لك والشکر لمن أکرّمك. لا أثر بعد العین، ولا شكّ بعد الیقین؛^۱ یعنی: پس طول دادم درود گفتن را برای تو و سپاس‌گزاری را برای آن که گرامی دارد تو را. بعد از این که حق را به چشم دیدم هیچ نشانه‌ای نمی‌خواهم و بعد از یقین هیچ شکّی نیست. دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم. فأنا أشهد أن لا إله إلا الله، وأنك محمّد رسول الله. پس جارود با قومش ایمان آوردند.

پس، از این دلایل معلوم شد که مراد از فارقلیطا محمّد است و اوست نبی‌ای که عیسی بشارت به آمدن او داده و مسیحیین از پیش از آمدن او انتظار نبی بشارت داده شده را داشتند.

وجه سوم آن که: می‌گوییم: لفظ عبرانی [ای] که عیسی ﷺ به آن تکلم نموده فعلاً مفقود است و در دست نیست و این لفظ سریانی و یونانی که الآن موجود است ترجمه‌ای است از آن لفظ مفقود. پس ما در این موضوع بحث از اصل را ترک نموده

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۳۰.

و از لفظ سریانی و یونانی که الآن موجود و در دسترس است سخن می‌گوییم و می‌گوییم که: این لفظ در لغت سریانی و سوریت به معنی احمد است در عربی بدون شک و شبهه، و اما لفظ یونانی پس اصل آن پیرکلوطوس باشد. پس امر در آن ظاهر است که عیسی علیه السلام در حق محمد صلی الله علیه و آله بشارتی داده است به لفظی که معنی آن محمد و احمد است.

و این امر اگرچه به قیاس نزدیک است برحسب عادت مسیحیین و متعین است در نزد فخرالاسلام، لکن در این مورد از همه اینها قطع نظر کرده و گفته است که: اصل این لفظ در لغت یونانی پاراکلی طوس بوده - چنان که مسیحیین ادعا کرده و می‌کنند - [اما] باز هم منافی با استدلال مانیت؛ زیرا که معنای آن تسلی دهنده و معین و وکیل است - بنا بر بیان صاحب رساله ینایع و ترجمه‌های فارسیه و عربیه ایشان - و یا به معنای شافع است - بنا بر بعضی از ترجمه‌های عربیه که از آن جمله است ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۷ - و همه این معانی به تمام‌ترین وجه در حق محمد صلی الله علیه و آله صادق است.

و ما اولاً در این موضع می‌گوییم: مراد از فارقلیطا پیغمبری است که به آمدن آن بشارت داده شده، نه روحی که نازل شده بر شاگردان عیسی علیه السلام در یوم الدار - چنان که در باب دوم از کتاب اعمال رسولان ذکر شده -^۱ و ثانیاً شبهات مسیحیین را ذکر کرده و جواب آنها را می‌گوییم.^۲

پس از نقل کردن مرحوم فخرالاسلام آنچه را که ذکر شد، چنین گفته است: اما در بیان مدعای اول، پس چهارده دلیل بر وفق عدد چهارده معصوم - سلام الله علیهم - ذکر می‌نماییم:

دلیل اول: عیسی علیه السلام در آیه ۱۵ از باب ۱۴ انجیل یوحنا فرمود: اگر مرا دوست می‌دارید، و صایای مرا نگاه دارید.^۳ بعد خبر داد از آمدن فارقلیطا و مقصود عیسی علیه السلام

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۵۳-۱۲۵۵، کتاب اعمال رسولان، باب ۲.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۸-۱۵۲.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۰، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

از این کلام آن است که سامعین اعتقاد نمایند که آنچه القا می شود به سوی ایشان بعد از عیسی ضروری و واجب الرعایه است. پس اگر مقصود از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار بوده، ذکر این فقره محتاج الیه نبود؛ زیرا که مظنون نبود که حواریون استبعاد نمایند نزول روح را بر ایشان در مرتبه ثانیه؛ زیرا که ایشان مستفیض بودند از روح القدس قبل از این، بلکه مجال استبعاد نیست ایضاً؛ زیرا زمانی که روح القدس نازل می شود در قلب کسی و حلول می کند در او، لامحاله بطور واضح آثار آن ظاهر می شود. پس انکار مؤثر متصور نمی شود و ظهور روح در نزد ایشان در صورتی نخواهد بود که مظنه استبعاد باشد.

پس حقیقت امر آن است که مسیح علیه السلام از تجربه و نور نبوت می دانست که بسیاری از امت او نبی مبشّر به را انکار می کنند در وقت ظهورش. لهذا امر را اولاً مؤکد نمود به این فقره. پس از آن خبر داد از آمدن فارقلیطا و فرمود: اگر مرا دوست می دارید، فارقلیطا را قبول کنید، و از جمله واضحات است که اگر روح القدس بر قلب کسی نازل بشود، مسدّد و مؤید او باشد در جمیع امور و آثار غریبه و عجیبه ای از شخص صادر بشود، در این صورت جای انکار باقی نخواهد بود و همه کس طالب چنین امری خواهد بود.

دلیل دوم آن که: در آیه ۱۶ فرمود: من از پدر سؤال می کنم فارقلیطای دیگری به شما عطا خواهد کرد، الخ. روح نازل یوم الدار به اتحاد حقیقی متحد است با آب مطلقاً در نزد مُثَلَّثین^۱ و با ابن نظر به لاهوت او. پس در حق او صادق نمی گردد فارقلیطای دیگر، بخلاف نبی مبشّر به که این قول در حق او بی تکلف صادق است.

دلیل سوم آن که: وکالت و شفاعت از خواص نبوت است، نه از خواص روح نازل متحد با خدا. پس این دو معنی بر روح صادق نیست و بر نبی مبشّر به صادق است بدون هیچ تکلفی.

۱. مثَلَّثین: قائلین به تثلیث و اقانیم ثلاثه (پدر، پسر و روح القدس).

دلیل چهارم آن که: در آیه ۲۶ از باب ۱۴ فرمود: و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد،^۱ و از رساله‌ای از رسائل عهد جدید ثابت نمی‌شود که حواریون فرمایشات حضرت عیسی را فراموش کرده باشند و روح نازل در یوم الدار به خاطر ایشان بیاورد.

دلیل پنجم آن که: در آیه ۲۹ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا عیسی ﷺ فرمود: (و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید)،^۲ و این قول دال بر آن است که فارقلیطا روح نیست؛ زیرا که در دلیل اول دانستی عدم ایمان مضمون نبود از حواریون وقت نزول روح، بلکه مجال استبعاد هم نبود. پس این قول محتاج الیه نبوده است و از شأن حکیم عاقل نیست که به کلام فضول بی مصرفی تکلم نماید، فضلاً از شأن پیغمبر عظیم الشأن. پس اگر مراد از این قول نبی مبعوث به باشد، این کلام در محل خود و در غایت حسن خواهد بود از برای تأکید مرتبه ثانیه.

دلیل ششم آن که: عیسی ﷺ فرمود در آیه ۲۶: (او بر من شهادت خواهد داد)^۳ و روح نازل یوم الدار از برای عیسی شهادت نداد در محضر هیچ احدی؛ زیرا که تلامذه‌ای که بر ایشان نازل شد محتاج به شهادت نبودند؛ زیرا که معرفت تامه قبل از نزول روح در حق مسیح ﷺ داشتند. پس شهادت در محضر ایشان فایده‌ای نداشت و منکرینی که محتاج به شهادت بودند این روح در محضر ایشان شهادت نداد، بخلاف حضرت محمد ﷺ که آن جناب از برای عیسی ﷺ شهادت داد و تصدیقش فرمود و برایش نمود از ادعای الوهیت و ربوبیت که از اشد انواع کفر و ضلالت است و مادرش را بری نمود از تهمت زنا و ذکر برائت ایشان در مواضع متعدده در قرآن مجید آمده است و در احادیث در مواضع غیر محصوره.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۴.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۵.

دلیل هفتم آن که: در آیه ۲۷ عیسی علیه السلام فرمود:

أَوْبٌ أَخْتُونٌ سَهْدِئُونٌ دِمِنْ شَرِيَّتْ عَمِيْتُونٌ؛ یعنی: و شما نیز شاهد هستید؛ زیرا که از ابتدا با من بوده اید.^۱ این قول واضح الدلاله است که شهادت حواریون غیر از شهادت فارقلیطاست.

پس اگر مراد از فارقلیطا روح نازل یوم الدار بوده است، مغایرت مابین شهادتین نخواهد بود؛ زیرا که روح مذکور به شهادت مستقلی که غیر از شهادت حواریون باشد شهادتی ندارد، بلکه شهادت حواریون عین شهادت روح مذکور است. بلا تفاوت؛ زیرا که روح با وجود این که اله بوده - علی زعمهم - و با خدا به اتحاد حقیقی متحد است، بری است از نزول و حلول و استقرار و شکل که از عوارض جسم و جسمانیات است. مثل وزیدن باد شدید روح بر حواریون نازل شد و [به] زبانه‌هایی منقسم شد مثل زبانه‌های آتش، بدیشان ظاهر گشت و بر هر یکی از حواریون قرار گرفت. پس حال حواریون در آن وقت مثل حال کسی بود که اثری از اجنه در او باشد. پس چنان که قول جن با قول مجنون متحد است در حالت جنون، فکذلک شهادت روح با شهادت حواریین. پس این قول صحیح نخواهد شد، بخلاف این که مراد از فارقلیطا نبی مبعث به باشد که شهادت او غیر از شهادت حواریین است بالقطع والیقین.

فائدة

ترجمه صحیحی از برای آیه ۲۷ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا همین بود که ما نوشتیم. مطابق است با سریانیته مطبوعه سنه ۱۸۸۱ - یعنی: لفظ «أَوْبٌ أَخْتُونٌ» را دارد که به معنی «شما ایضاً» است - و کذلک با سریانیته مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و با سریانیته قدیمه مطبوعه سنه ۱۸۶۴، و در عربیته مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۱ و همچنین در عربیته سنه ۱۸۱۷

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۲۲، انجیل یوحنا، باب ۱۵.

۲. در مصدر: (۱۸۸۶).

«وتشهدون أنتم أيضاً» دارد و همچنین در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۶۰ «وتشهدون أنتم أيضاً» و همچنین در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ و در ترجمه فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۸۷ و هکذا سایر تراجم که به زبان های مختلفه نوشته شده است، الا این که در بعضی از ترجمه های فارسیّه و عربیّه لفظ «أیضاً» را از عربی و «نیز» را از فارسی عمداً سقط کرده اند. از آن جمله در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴، ولیکن خیانت ایشان بر ارباب بصیرت مخفی نیست. خدا هدایت کند ایشان را که از این لفظ جزئی مقصود کلی را تفویت^۱ کرده اند.

دلیل هشتم آن که: حضرت عیسی فرموده: اگر من نروم، فارقلیطا نزد شما نیاید.^۲ پس معلق نمود آمدن روح را به رفتن خود و این روح در نزد اهل کتاب و حواریون نازل شده بود در حضور عیسی علیه السلام - یعنی: با بودن عیسی علیه السلام - زمانی که خواست ایشان را بفرستد به بلاد اسرائیلیّه. پس نزول روح مشروط به رفتن جناب مسیح نبوده است. پس مراد از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار نخواهد بود، بلکه مراد از فارقلیطا شخص دیگر است که احدی از حواریین در زمان عیسی به حسب ظاهر از آن بزرگوار مستفیض نشده بود و آمدن او موقوف بود به رفتن عیسی علیه السلام و این صفت در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادق است؛ زیرا که بعد از رفتن عیسی علیه السلام آمد و آمدن آن جناب موقوف بود به رفتن عیسی؛ زیرا که وجود دو پیغمبر صاحب دو شریعت عامه که هر دو مستقل باشند در یک زمان جایز نیست، بخلاف این که یکی از دو پیغمبر مطیع شرع دیگری باشد، یا هر کدام از پیغمبران مطیع یک شریعت باشند. در این صورت وجود دو رسول یا زیادتر در زمان و مکان واحد جایز است - چنان که در زمان مابین موسی و عیسی علیه السلام پیغمبران متعدّد بودند و همه مطیع شرع موسی علیه السلام بودند.

۱. تفویت: فوت گرداندن، ضایع ساختن.

۲. زیرا اگر نروم تسلی دهند نزد شما نخواهد آمد [کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۶].

تفسیر آیه به این که: «قبل از مسیح صلی الله علیه و آله روح القدس ضعیف نازل شده بود، در زمان حواریون با قوت نازل شد» غلط است؛ چرا که روح القدس در نزد مسیحیین خداست. اولاً نسبت نزول و صعود و حرکت و سکون به خدا غلط است و ثانیاً نسبت ضعف و قوت به خدا خلاف است و [حتی اگر] یک ذره از خدا در کسی حلول نماید کافی است از برای تأیید او. یک انبار خدا لازم ندارد.

الحاصل: تفسیر فارقلیطا به روح نازل در یوم الدار موجب هزار گونه کفر و فساد است. دلیل نهم آن که: عیسی صلی الله علیه و آله فرمود در آیه ۸ از باب ۱۶: هُوَ يَتَمَنَّى مَنَ خِشِّ لِهَ لِعَالَمٍ؛ یعنی: وقتی فارقلیطا آمد، عالم را توبیخ خواهد کرد. ^۱ این قول به منزله نص جلی است از برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله؛ زیرا که آن جناب عالم را توبیخ نمود نه روح نازل در یوم الدار بخصوص جماعت یهود را به جهت عدم ایمانشان به عیسی صلی الله علیه و آله، به توبیخی که در او شک نمی کند مگر معاند صرف، فرزند رشیدش صاحب الزمان رفیق عیسی صلی الله علیه و آله خواهد بود در قتل دجال عور و متابعین آن در یوم الدار که توبیخ او در هیچ اصلی از اصول صحیح نیست و توبیخ منصب حواریون هم نبود بعد از نزول روح، بلکه حواریون دعوت به ملت می کردند به ترغیب و وعظ، و قول رانکین در کتاب خود که مسماً به دافع البهتان است که در رد خلاصة صولة الضیغم نوشته است - که: لفظ توبیخ در انجیل و همچنین در ترجمه ای از تراجم انجیل یافت نمی شود و این مستدل این لفظ را ایراد کرده است تا بطور وضوح بر محمد صلی الله علیه و آله صادق آید؛ زیرا که محمد صلی الله علیه و آله بسیار توبیخ و تهدید می نمود، الا این که مثل این مغلظه از شأن مؤمنین که ترسی از خدا داشته باشند نیست، انتهی کلامه - این کلام مردود است و این قسّیس یا جاهل غلط ^۲ است و یا مغلّط عوام ^۳ و ایمان هم ندارد. از خدا هم نمی ترسد؛ زیرا که این لفظ در

۱. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود [کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳].

انجیل یوحنا، باب ۱۶].

۲. جاهل غلط: نادانی که اشتباه کرده است.

۳. مغلّط عوام: کسی که عامه مردم را به غلط دچار سازد و به اشتباه اندازد.

جميع اناجيل موجود است - از آن جمله در سریانیة سوریت مطبوعه با ادوات آمریکا در سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۶۸ و سنه ۱۸۶۴ و در عربیة مطبوعه سنه ۱۶۷۱ در رومیة العظمی و سنه ۱۸۶۰ و سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۵ و سنه ۱۸۷۰ و سنه ۱۸۸۱ و در ترجمه فارسیة مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و فارسیة سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ - و در بعضی از اینها لفظ الزام است و در بعضی لفظ توبیخ، اگرچه ترجمه به لفظ «الزام» بر خیانت است از مترجمین، لیکن معنی الزام هم قریب به معنی توبیخ است، مع هذا شکایت از ایشان نداریم؛ زیرا که تغییر و تحریف طبیعت ثانوی است از برای علمای پروتستنت و از این جهت است که مترجمین فارسیه لفظ فارقلیطا را نمی نویسند؛ به جهت اشتها این لفظ در نزد مسلمین در حق خاتم النبیین ﷺ، بلکه معنای او را تسلی دهنده در فارسیه و معزی و وکیل و شافع در ترجمه های عربیه مرقوم می نمایند.

دلیل دهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: «اما بر گناه؛ زیرا که به من ایمان نمی آورند»^۱ و این قول دلالت دارد بر این که فارقلیطا ﷺ ظاهر خواهد شد بر منکرین عیسی و ایشان را توبیخ می نماید به جهت عدم ایمان ایشان به عیسی، و روح نازل در یوم الدار ظاهر نبود بر مردم و ایشان را هم توبیخ نمی نمود به جهت عدم ایمان.

دلیل یازدهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید،^۲ و این قول منافی اراده روح نازل است در یوم الدار از لفظ فارقلیطا؛ زیرا که روح حکمی را نیفزود بر احکام عیسی ﷺ؛ زیرا که بنا بر زعم اهل تثلیث حواریون را امر نموده بود به عقیده تثلیث و به دعوت تمامی اهل عالم. پس کدام امر حاصل شد از برای حواریون که زاید بر اقوال عیسی ﷺ باشد؟ بلی، بعد از نزول روح جمیع احکام تورات را اسقاط کردند - مگر بعضی از احکام

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۲.

عشره مذکوره در باب بیستم از سفر خروج - و جمیع محرّمات را هم حلال کردند و این امر - یعنی: اسقاط احکام و تحلیل محرّمات - جایز نیست که در حقّش گفته شود: لیکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید؛ زیرا که این امر تحمّل نیست. تخفیف است. توانستند حمل نمایند اسقاط حکم تعظیم سبب را که از اعظم احکام تورات است که جماعت یهود انکار می کردند عیسی علیه السلام را که مسیح موعود باشد به جهت عدم مراعات این حکم. پس قبول اسقاط جمیع احکام آسان تر بود در نزد ایشان. بلی، قبولی زیادتی احکام به جهت ضعف ایمان و ضعف قوه تا زمان صعود مسیح - چنان که علمای پروتستنت اعتراف می نمایند - خارج بود از استطاعت ایشان.

پس ظاهر و آشکار گردید که مراد از فارقلیطا پیغمبری است که احکام شرع شریف او زیاد می شود بالنسبه به شریعت عیسویّه و حمل آن سنگین می شود بر مکلفینی که ضعیف اند و آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

دلیل دوازدهم آن که: عیسی فرمود که: از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید،^۱ و این قول دلالت دارد بر این که فارقلیطا را بنی اسرائیل تکذیب خواهند نمود. لهذا عیسی علیه السلام محتاج شد که صدق او را تقریر نماید. پس فرمود: «از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید» و تکذیب در حقّ روح نازل در یوم الدار مظنون نبود. علاوه روح در نزد مسیحیین عین خداست و متحد است به ذات مقدسه باری تعالی به اتحاد حقیقی - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. پس قول او: «از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید» معنی ندارد؛ زیرا که خدا نباید احکام را از غیر بشنود، بلکه خدا از خود باید تکلم نماید. بلی، پیغمبر محتاج است که احکام را از خدا بشنود. پس مصداق این کلام جناب محمد صلی الله علیه و آله است که مظنه تکذیب در حقّ آن جناب بود و عین خدا هم نیست و سخن از خود نمی گفت و تکلم نمی کرد مگر به وحی. قال الله تعالی فی حقّه:

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۳.

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾^۱ و قال أيضاً - جل شأنه -: ﴿ إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾^۲ و قال أيضاً: ﴿ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾^۳.

حاصل مفاد آیات مبارکات آن که: حضرت محمد ﷺ از جانب خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است از خدا سخن می گوید - خواه بلاواسطه و خواه مع الواسطه - و تابع صرف است احکام خدا را و کلام الهی را از جانب خود تغییر نمی دهد و وحی را کم و زیاد نمی فرماید.

دلیل سیزدهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: «و از امور آینده به شما خبر خواهد داد»^۴ و روح نازل در یوم الدار کسی را از امور آینده خبر نداد بالاستقلال، بلکه خبر دادن او همان خبر دادن حواریین است، بخلاف حضرت محمد ﷺ که آن جناب بالمشافهه^۵ مردم را از امور آینده خبر داد - چنان که در پیش گذشت و بعد هم ان شاء الله مذکور خواهد شد.

دلیل چهاردهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: و مرا تمجید خواهد فرمود؛ زیرا که آنچه از آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد،^۶ و این قول در حق روح صادق نیست؛ زیرا که روح در نزد اهل تثلیث قدیم است و غیر مخلوق و قادر مطلق است. فیض و کمالات را از غیر اخذ نمی کند. کمال منتظر ندارد که تدریجی الحصول باشد، بلکه تمامی کمالات او از برای او بالفعل حاصل است. پس لابداً بایست گفت که: مبشّر به کسی است که کمالات منتظره دارد و فیوضات الهیه بتدریج به او می رسد. چون این کلام موهم بود که نبی موعود تابع شرع عیسی باشد، لهذا دفعاً للتوهم

۱. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰؛ سوره احقاف، آیه ۹.

۳. سوره یونس، آیه ۱۵.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۳.

۵. بالمشافهه: با هم گفتگو کردن، رویارو سخن گفتن.

۶. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۴.

جناب عیسی فرمود: هرچه از آن پدر است از من است. از این جهت گفتم که از آنچه
آن من است می‌گیرد و به شما خبر می‌دهد.
حاصل مقصود این که: از منبعی که احکام و فیوضات به من رسید، از همان منبع
فارقلیطا خواهد گرفت و رسانید.^۱

۱. أنیس الأعلام فی نصرۃ الإسلام، ج ۵، ص ۱۵۲ - ۱۶۰.

تذکر:

فهرست مندرجاتی که مؤلف محترم در نسخه اصلی برای جلد‌های قبلی
تدوین نموده برای جلد چهارم موجود نیست لذا این جلد فاقد فهرست
مذکور است.

Sayyed Mohammad Hasan
Tabatabai Mirjahani

Nawaib al-Duhur
fi Alaim al-Zuhur

